

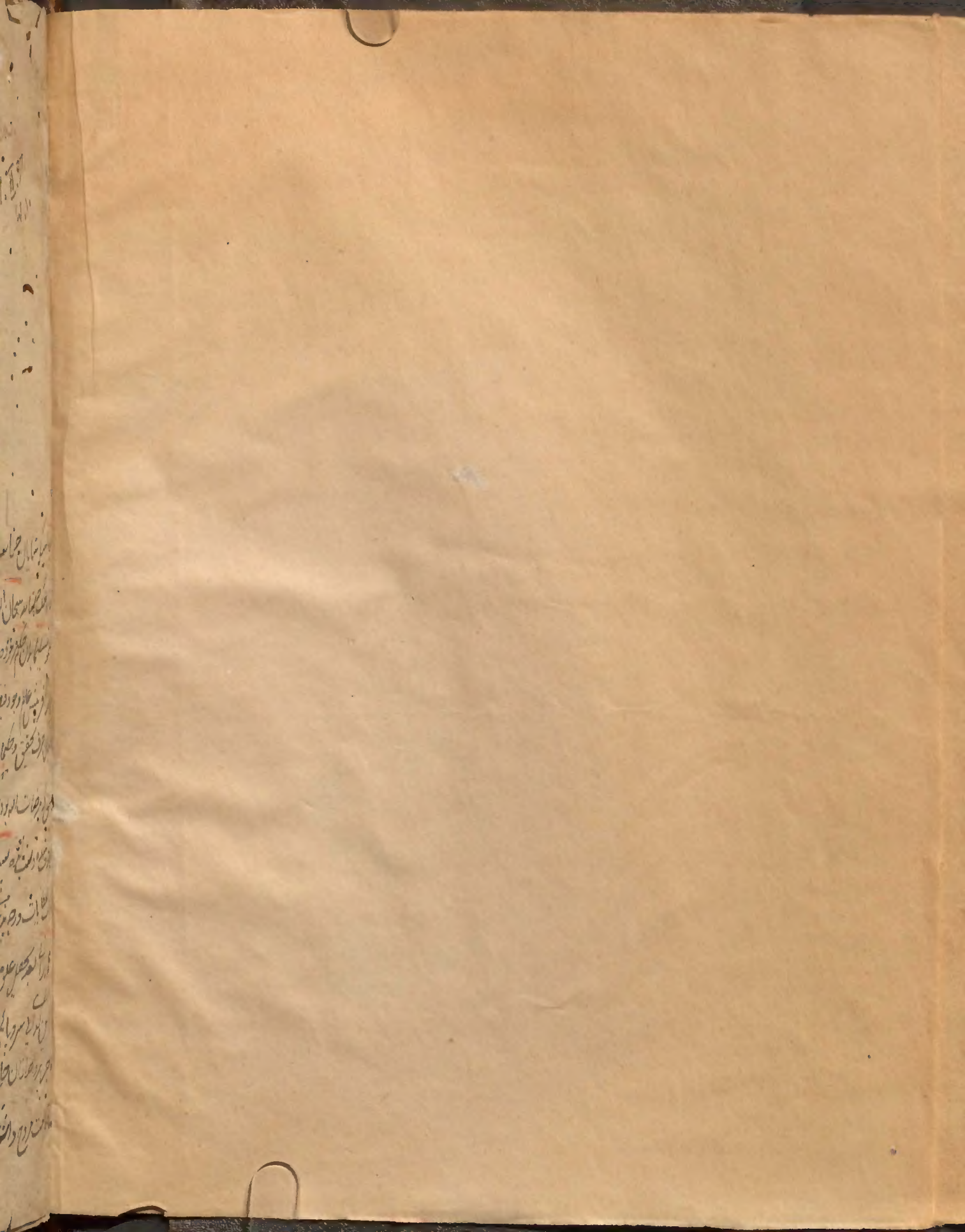
FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSLER, BART.
OXFORD

7785-59

M70

7785

59



مهرماه ۸۹
قربان دین قاری
مالک رستمی
رستمی
۵۶

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

۱۷۷۷

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

امام محمد

15012

...

卷之四



الحمد لله

۱۰۰

...

51

4

...

...

157

七



...

16

استحقاقها هر یک شغال ستور یا ستور شغال عیاره اقسام دو منفال کوفه خیمه باب صبر شند نیز به شغال شغال **نارنج** **خاکس**
هرج و انجور یا قالم و سنگه و عنبر و قوه **نفس** و صلا و شقیق و در و در و هم و در و کوش و اناغ و سبب **نفس** و در و در

167

1991

۱۰۸

انام
معر طرف

طبيب

مانع و صاحب حیره لویید من اوراد و راه و قوت و دل تحب الاثر یافته ام و این درویش شیر معده اثر
 اوست در تقویت جگر و سودا و قوی الاثر دیده من رهام و بعد از تو ان خور و شیرینی از یکدم ماست و درم
 او قاع پال کرده من درم سودا کوفی محرم و نقل مصطفا اسارون سنبل مرکب درم زرنب سبب قاطعین
 جوز بویا قره زعفران هر یک درم المه مفسر کمر ظل قدر غسل منافع و در ظل و بعضی لایحه بختن اجرا و گفت
 رطل مشهور و کسب بحر خورده اند و بعضی در شیرینی احتکار کرده اند فقط نصف وزن آنکه نیم رطل باشد مرقوم باشد
 قدح محمد الم که رطل باشد داخل کرده اند با الحار زاقه و کی علامت حب و زادت المه است و هر چه در شیرین کمتر
 و در شیرین غالت و هر چه در آن دوت قرون شیر مرغ و غریب تر عمل و اگر درم تر و لطیفتر و عند از آن از بعضی قوی
 تر و قوی در حرر و در کما شرب صاحب گفته بودند من آنرا که الم در و برابر است جوارش کنی خوانده و در آن
 نوش و در وی تند و حلا و فی و در آن از قنات همانوش دارد و در این جوارش کنی مینویسد تفاوت و مینویسد اصل
 پند باشد و کند مرق و لکنه و کجمل که تقریم کرده باشد معهود و احسن طریقی صاحب الم که بعد از شیرین و با مارش
 یا تر تر باشد فیما بین در از خندان باشد و سه بار روز اگر بود پس شیرین با آب و به موت و محرم شیر در شود و در آن
 بعد و در رطل آب شیرین بوشانند و هر شود از غزال انبی باشد و در برون آنند و باشد و از آنکه کام لب از مستح
 و اندر عمل معوم ساخته ادویه کوفه نیم شنبلیله و در ظرف شیرین دارند و باید که الم که باشد و از تر هر چه شیرین
 نوشدار و هر چند از یک تر سبب از شیرین است که در صورتی که معالجه معده فقط مطلوب باشد و بعضی در شنبلیله مفسر و کفقال
 مر و از پنداسف و زنجبیل و صابون پند هر یک در درم افزوده اند و در بحالت مسجع میکردند و بنوشیدار و لولوی
 تقویت البغ است و این درویش عوض الم سنجمل کرده همان وزن و همان طریق غیر تر کردن شیرین و از آن
 اشغال از من معده و معود دفع اروع و حایا عجیب الاثر دیده و با نوشدار و مرق کامی ساخته و به اندک نوشدار و المی
 باشد و یا سنجمل خالص از حرارت نیست و مزاج طایفه را و عند استعمال معدل حرارت و اعانت و مذهب
 و فصل سید بن سوز و کافور از هر دو و زعفران که بهترین شیرین است و در تقویت اعصاب و کشیده و از آن
 ضعف معده و بدن و دفع نقایب و انتعاش صورت مفید است و مجرب طایفه سید ابراهیم مرقوم است
 و زعفران سنبل مر و از پنداسف که اگر کس بر یک شمشیر یاوت روید چنان اسارون معود و دند او خرد

[illegible]

خط شعیر مفرغ براده القمح رب حله یا از آنها هر چند در آب بنزد و درشت ریزند و قدری
 بنفشه یار و عن کل در آن امیزند و نرد علیل نهند و لغو نمایند که و این سر نخه انگبات بر آن کنند و آب حرکت
 می دهند تا بخار و بدایع بر آید و در روز دوسه بار این را باید کرد و اطراف باب کرم باید بست که علاج
بجای باز می آید و از رفع دهن مرز بخش **بجای** با بونج اکلیل الملک قطره شبت شیخ تمام غار از دویه خجسته و سرکه
 انگبات بر آن نمایند بر سبیل انگبات که علاج **بجای** اسودد اید و از این باب است بنجر نمایند بر سبیل انگبات
 که زکام کرم را سود دهد با قلی در سر که ترکند و بر چمنها ده بنجر نمایند و در چین بوری شش و بوری
 نیز هم بخار را نافع است که کرم و نرد با در اسودد با بونج اکلیل الملک مرز بخش در آب بنزد و در
 او انگبات بنزد و اگر شک کرم کرده در شراب اندازند و بر بخار او انگبات بنزد هم عمل کند و در چین
 و شوشن نافع است و کذاست شوشن بنزد و سر و طرفه وجود در آرد و مجموع **بجای** که زکام و نرد را نفع کند
 سوس کند و با قلال و جودل سید کل که کل سرخ هر یک در دم کافور و انگلی ادویه در سر که نرسد و
 سازند و باز کوفته بنجه وقت حاجت انگبات بسته همان شب بنزد و بنفشه بخار آن در آرد که از خانه نرسد
 بار در سر و دارد که در میوه یا سبزه قسط سدر و سن مسافر کوفته بنجه سازند و بنجر کنند در آب و قطع سبزه
 و بداند که بنجر است که اجزاء میوه و مواد را در حشم متصل شوند و در چین انگبات از سر و در آرد از حشم
 شوند و در قطع محموله از ف نیز داری **بجای** مصرع را از زنده چین قرن باغ و قند و سر که نرسد
 و در آن آید و کذاست انگبات بنزد و در چین خفصا و در آرد مسحوقین و کذاست از شمش افلاک که مجذوبه بکند
 سبب مصرع را احتیاج از آنها لازم باشد **بجای** معاد دوی بر بر اساعده است و الحی که اندر در بقیع
 فور طور سبب از در بقیع اعلان اندر و در و اندر ریاد و اندر ریال نیز عمل می یابد با حله بر کیم است
 و نیز القح و جهت کرم و طاعت ششم و نرد و دایره و بنفشه القح و قلع و خرچ در غنچه و سبب است
 و نسیان و مالچون و دوسواس و قطرب و اسجاش و دوسه مفرد و بیان و سمات مرچ و دها و خار
 و صوف احصای استرخ و شسته و بلا و دت فرین و بخرم و سبب و لغاب و نرفه و لعل و قلع و محض در
 بنجه و کبیر سوده کبیر و صفت در آن انواع استسقا و نوبت و کثرت عرق و نشاند و غسل و استرخ

در طایفه انگبات

و کذاست در جهت کرم
 در جانب معده و کرم و از آنجا
 و کذاست در جهت کرم

برخوان کردیم و تمام شد

کامینه در ضعف ماه بر تعویب ادبها و الحاصل مطوح و در قمری همه بر روز فردا و در روز چهارم از این ماه
حده و در تناول ایون لطیفه دار حنیف و در تناول کافور لطیفه خود و در لیل عقیق بعل و در لیل افغی حبه
به بند چون قیاید و در بند و همچنین میکنند که قیاسا کنند و نشان دفع سم مارانست که مسوج خواب
و همچنین بر ستم قاتی و در راه که در ده هر سده باشد بطیفه نخاله و در در احض بایب شباق و در احتباس
خون حیض لطیفه غلاب و غیره و در قوی لطیفه اصل اصل السوسن **در** که حفظ زیاده کند و نفقه و نسایط و در سار
معه و در جگر و جرح طر و مفاصل و قوی و در در ده و مثانه را مفید است و لطفه لون و لطیفه بن و قوی یاه و معده
و نفقش راح و در در بول میکند اب انور که صدمین گوشت یعنی کتفه فربه بین عود خام ده درم جوز بولان
مصلحا خوشنجان ابریک محرم صلیو کدرم خیر نوا که به زرا نباد و قرفل سعد نیاسه هر یک درم زنجبیل و در حبل
عاقه و هر یک کدرم محمل ده رطل کوسفند را در اب انور جویش و بند نامر اشود و ادویه نمکونه در کینه بند و در
کینه بازم به بند دوران اندازند و هر خط از دست و کلات یک نمونه رطل افاقه ساخته خاف نمایند و درم زنده
و بعد از شش ماه استعمال نمایند و اگر خوانند مرغ و کبوتر که و کبک و امثال آن بنفشه ایند و از کتفه کوسفند
کم سازند نام هر یک سیست که با کجا صیت با سموم مفاد و مت کنند از از از مرض بخا صیه نماید و از جمله نکند
قات تریاق فاروق سبب یعنی فرق کننده میان قوه طبعیه قوه سم و دی با وجود دفع سم از از
امراض دماغی و غیر آن نیز میکند جای موقوف است و در کتبها و مستور چون سلاخین او بر آنایا فتنه اصل
وی تعسر دارد ملک تعذر تعذر تعذر و بلفظ خواص دی بند اخته و از آنکه درین دیار بسیاری آریند از عرق و فلفل و
تغلب بنفشه علامت اصل او محرز کردن واجب دانسته و اگر در سوراخها ماران اندازند به کمر بند و اگر در
آب و من بر کدرم اندازند به بند علامت و امتحان دی انست که اگر سبکیا حوزه مرغ قدری بنفشه و بند یا فنی
بکراشد پس تریاق خوانند تا وقت زیاده سم نماید اگر شخم استخوان خوانند و چون عمل آید قدر که تریاق دهند
اسهال به بند و همچنان عمل میکنند و در شدید غالب اگر در دهن افغی اندازند بمیره و اگر در ریه و طشت که ملو
از خون جامد بود اندازند و با بکشت در آن حل کنند و ساق بکند از بند هم خون صند آید مفرود و اگر تریاق از
موا باشد تریاق نباشد و اگر باشد از غایت کفکیا تمایل رسیده باشد بکار سم نیاید و تا صفت آن

کتاب الحیض و بعد از آن حکم مواجین کباب دارد و نیم نفع نمیکند و بضع گفته اند که نفع او هم بخورد و سبب
بمورد و دهان صراحتی گفته اند البین که بل ضرر دارد و درین عظیم و حیثیت که چون تریاق اصل نبات
دعوی حبب افشردنی صحیح باشد و الا تجربه این عزیز که فرستی را بر مسهل کفن را و در محیط میکند و در شش خود
قدما که بانی تریاق بوده اند بون بعد دارد و در **درم** که در شش الفباب مواد دفع سرفه مجرب است تخم کاهوده درم هر
سپید چینی سیریک نبرده درم تخم خنثی اس سبب درم کل کاهودان خم مور و کشید خشک هر یک تخم درم
خود و شش و نیم درم حمل را در آب کھسانند و به نبات سپید صد و پنجاه درم اضافه نموده بقوام آید و کل سرخ و کشید
در آب السوس و نشا و صمغ عربی کثیرا و عصاره هر یک دو نیم درم سوده بیاض نیز شربت به مثقال **مجموعه** است
ملک از ملوک یونان که واضع او بود موسوم شده و در حین ع و در حین و قوه و در غش و فاج و جمع امراض
و انواع شود و مراح باز در ط و ادج و معده و کبد و طحال و کلیه درم و تارکی خشم درم و جدام و برص و قوچ و
استقام که از سردی و ضعف جگر است و دفع است و اسهال و مشقت کند و او را در بول و حصص نماید و سنگ کرده
و مثانه را بجز در حرارت غریزی با قوه دهد و بدن را از احتلاط فاسده پاک سازد و باد را دفع کند
تویسیر و جگر کشاید و رنگ کوفته نماید صبر سقراط نبرده درم غاریقون است درم زغوان در حین و حین
لبسان هر یک سه درم رویند حین مکر درم و نیم عود لبسان فرخون فلفل سیاه و سپید و در فلفل مرکب خطایا
لبسان ققاج از جرقه های هر یک و دو درم کما در یوس قسطا فستون هر یک چهار درم اسارون سلیم سیاه
یک شش مثقال سبیل سه درم و نیم ادویه کوفته بخت بر و غن لبسان حرب سماخه با سه وزن ادویه
سبز نیم مثقال و قوتش با چهار سال باقی است **درم** که در منفعت قریب است و سبب سقراط
سه درم غاریقون است و دو درم و ح زغوان و در حین مصطک سورخا سلیم هر یک سه درم کما
یوس فلفل ابض اسارون عود لبسان هر یک دو درم فلفل سیاه چندید شتر هر یک چهار درم
رویند حین فون سبیل هر یک چهار درم غسل سه چندید شربت چهار درم باب کرم و در حرف الم سیاه
لفظا و اسیر **جوارش** به خط پیفراید و لبسان در در کندر زنجبیل یا نحوه هر یک دو درم لبل کالی هر
بند درم غسل و چند شربت به مثقال و جوارش لضم صم و کسر آید ممل و شین معجم مویک و شربت

111

三

子

ماضوم و تصحیف از جوارش است با الحاق نون بعد شین و فرق در جوارش معجون است که از اجزاء
بیشتر خور و خوش مزه می باشد خلاف معجون که در دوا این قند شربت و الیاف اقام یعنی جوارش که غلظت
بیشتری که چون خشک شود با نشت بشکند پس او را به منجمه بر طبق یا سنگ پس سه قطعه قطعه می بریزند چنانکه
است خلاف معجون که قوام او اصلا با این حد غیر سلسله اند **جالبینوس** خواص بسیار دارد و معوی همه
اعضا است مطیب است و کاسیر ریاح و مانع تپید بول که از سردی نشانه بود و رافع سعال بلغمی
بواسیر و نفوس و قویادین و تنوع و حفاة طبع و مثانه و حافظ سیاهی موئی در تقویت پاهای مجرب است و
کفته اند که هر گاه است روزی در بدن جوارش مداومت نماید از جمع امراض مذکور امین بود و سبیل قافله سلسله
دار چینی غولچان قر نقل سوز کبیل غفل سیاه دار نقل قسط کبر عود و بلسان اسارون کرم مورد
قصب آنزیره زعفران هر یک در درم قند سپید به یکدیگر عمل در چند شربت و در مثقال تا مثقال
بیش از طعام و بعد از آن خورد و بعضی تخم یا تا سه مثقال امضا کرده اند **مفرح** یا نصف کنی
است و نرد اکثر نوشدار است و بعضی فرق میکنند بینهما و میگویند که اجزاء هر دو را به نسبت
المه لغات دارد چه در نوشدار و الم سه چند دیگر اجزاء است کسر کم و در س مفرح الم هم چند دیگر اجزاء
خاک در نوشدار و نیز گفته شد **کادزبان** که ختم نفع دماغ و دفع ماده سودا و تقویت دل محبوب
شست کل کادزبان تازه یکم شند سید و در مس بهر قی معهود با هم بهر شند و اگر تازه نباشد خشک آنرا
لکلات کرده توان خست و کلفند که از کل به سازند به سوز سوز و نیز در تقویت دماغ و دل و نظیر و شند
التفحیح و در او دویه معده بسیار **صداع** کرم در مدرام است شفته در درم سرد یک گرم زرب السوجن
نصف درم محمود مشهور به درم کسر لکله جمله یک شربت است و قانون در جوارش است که قبل از وقت
شام و یک روز بیشتر سازند و در سایه خشک کنند و هنوز نرمی در رو باقی باشد که شام و لکله خشک شده جلوه
را می رنجاند و الیاف و معده زود نمک از او آنچه فرساخته شود بسیار از آن نرمی در مری می حسید و زود
رود و الفاز و دمل میگرد و دوزک پس غلظت اینجاست که در اکثر جوارش است او را به سینه زیاد
نفرست نبوده اند **حلب العاف** جهت صداع و سقیفه و نقل سرد و جمع عین مفاصل مجرب است سرد و مرطوب و کثیر بود

بلبل زرد هر یک نصف جر کلسر مغشیه افتخون مع هندی انیسون سقونیاں مشوی پوزیدان مقل غاریون
سکه هر یک نشت جزو صبا سازند شربت دودرم و نیم که تقطیر فاجیه دل کند از سودای که متولد میشود از لیم تره
موصوف افتخون غاریون اسطوخودوس بلبل کابلی هر یک جزو اماره فقیرا یکجزو نصف عود هند نصف جزو صبا
سازند شربت کیمشغال تا دودرم و هرگاه تولد سودا از مواد و باین نسخه سازند تره موصوف افتخون شاکلی شانه تره یک
یک یکجزو صبر دودرم جزو لاجورد مغسول کلسر و مصطک دپوست بلبل زرد هر یک یکجزو دشت باب شیرین سازند
شربت چهار دیم هرگاه مکره علت شود و محض بود باین نسخه سازند و پوست بلبل کابلی افتخون شیم حطل یک
فقیرا یکجزو و نصف جزو اسطوخودوس دشت جزو حلو سیاه ربع جزو مصطک عود و نصف صبا هر یک نصف جزو صبر
مغسول نشت جزو آب سبب شیرین حب سازند شربت دودرم و چون این حب نبت مستعمل شود خواهر کردن درین
موسوم شده و هر دو که هست تقطیر دماغ و چشم و گوش استعمال کنند باید نبت مستعمل شود و وقت خواب کردن تا سبب
و نوم نبت و در آن مکره طول بود و مواد داغی که مانع میخیزد شود و آنجا که درین قطع بود و حب مزه را نتواند
کرد و ستراد کلاب مقوم یا بعسل باید کرد و حیل که مکره دشت تواند **دودرم** فواید در سردی و تاریکی چشم بر دو بار صبر و لویه و
و در مکره و در زردی صبر سقو طری سه درم کلسر بلبل زرد مصطک تره هر یک یک درم سقونیاں مشوی یک درم کوفه
بنجته حب سازند شربت کیمشغال تا شغال که صدام بلغمی را نافع است صبر سقو طری شش درم مصطک چار درم
کلسر سه دشت دم تره موصوف دودرم کوفه بنجته قدر خود حب سازند شربت از ده حب تا پانزده و یک نشت حب
صبر که نافع و لویه نافع است و در رکت و جمع مغسل باید که اینجور بیا را نافع است اباره فقیرا افتخون
چار درم غاریون کحرار منی لاجورد غیر مغسول هر یک دودرم سقونیاں مشوی یک درم و نقل کمر است که کوفه بنجته
باب سقو حل انجته صبا سازند و در هر مکره یکبار بنجته شربت کیمشغال کولوا اعصار و مکره را از اخلاط
فاجیه و لویه و در آن نبت را نافع باشد و چون یک درم از حب و یک درم اباره فقیرا مکره کرده بخورند چشم را از
کند و نافع نزد آب شود و اخلاط فاسد را از بدن بیرون آرند صبر سقو طری سقونیاں مشوی شیم حطل صبا
اقتضایند که در نیم مقل و انکی کسر نیم دانگ باب حب سازند و اینجمله یک شربت است
سبب سازند از زردی و در وقت بود تقطیر فقیرا یک درم شیم حطل ربع درم تره موصوف نصف درم افتخون نشت

و در دشت

سقمونیا غداک مقل دانکی باب کرفش سازند **موصوف** باقی موصوف است جهت امراض دماغی
بلغمی و نفیغ دماغ کند و قندی با صره بفراید اراج فقیرانش درم بیلد زرد و قند زرد یک چار درم انیسون یک
از هر یک درم و نیم غاریقون دو درم شحم خنجر یک درم در صود سقمونیا بقدر حاجت اضافه نمایند و قندش تا دو
باقی است **موصوف** اگر کربالینوس نیز بکوبند صدراع و در شحم را نافع است و فضلها غلیظ را ببرد و قایم مقام
کبار است صبر سقور چهار اقسمن مصطکا هر یک یکمقال سقمونیا منسوی شحم خنجر هر یک یکمقال کوفه نیمه باب کرفش
سازند شربت یکمقال قویا ببرد یا سر را کوبند چون اس جبه منقی سرش بدن نام بخورند **موصوف** باقی نیست
جهت صدراع و امراض رطبه دماغی مفید است فقیرا یک درم ترد موصوف سقمونیا منسوی اسطوخودوس هر یک یکمقال
خنجر یکمقال درم کلاک شربت است که صدراع را بنشانند مجرب است بر مصل شب یار بخورند فقیرا یکمقال کابلی غاریقون
هر یک یکمقال که دوار را مجرب است اسطوخودوس فقیرا هر یک یکمقال شحم خنجر دانکی غاریقون نیم مقال یکمقال
دودانک که غرضه فایده را سود دارد اراج فقیرا ترد موصوف هر یک یکمقال مایه مندی دودانک شحم خنجر
درم کوفه نیمه باب سازند باب بنمک بخورند **موصوف** جهت غرضه فایده و برص و جمع امراض بلغمی سود دارد و در
غاریقون مقال سکنج شحم خنجر هر واحد یک و صبر سقور دوزخ و جلا بکوبند و کبر بنیزند و سکنج و مقل را با شربت حل کنند
ادویه بدان بپزند و چهارها سازند شربت بر لای قوی مایه درم و بر آصغف یکمقال که مایه نیا و امراض سودا
را سود دارد انیسون ده درم غاریقون اسفاج هر یک یکمقال شحم خنجر درم و نصف مایه مندی و قندش هر یک یکمقال
نیمه باب سرشته چهارها سازند شربت درم و نصف که شقیه بر اطراف کند و او را ام را سود دارد و قندش بخورند
شحم خنجر هر یک یکمقال درم زعفران سنبل دارچین حب بلبلان اسارون مصطکا اقسمن سقمونیا ترد هر یک یکمقال
سکنج لطف درم دست را بر دهن با دام شیرین الوده چهارها سازند بعد با مایه بنیر غرقه شربت درم و درم
عبد الملک و مشهور است **موصوف** که فایده و قوه و قویج و وجع مفاصل و نفقش در اراج غلیظ و بلغم خام و وجع مفاصل
و در رطبت است سکنج جاد شیراشنی مقل شحم خنجر هر واحد صبر سقور ترد موصوف پودنت بیلد زرد اسرار درم کلاک
را بر آب کوفه انر زوت را در آب حل کنند و ادویه کوفه نیمه باب سازند و شربت درم و درم
بنیج دیگر که قایم مقام لایا رجات کبار است و هم منصف ال فواد درم شحم خنجر شرم مطورین و قوی مایه هر یک
یکمقال

موصوف

سقمونیا

کلاک

[illegible]

ز سبب این که در این مثنوی مقلد یک الکی باب حب سازند یک شربت است
سفر خلی مهمل سه درم تریب در یک الکی باب تلعب شتا سازند یک شربت است موصوف یک درم و نیم سور بخان
چار دانگ بوزیدان مانی ز سه قطره یون و قیق هر یک و الکی و د دانگ باب حب سازند یک
شربت است حب صد تریب موصوف یک درم و چهار دانگ اقیون یک درم عصاره عافت عصاره قسطن
یک الکی و نیم تخم حنظل مقلد انیسون مصطفی هر یک الکی باب حب سازند یک شربت است حب صد تریب موصوف یک درم و نیم سور بخان
اراض نمود و در این مصلح جورد مغسول سه درم و قلع انیسون مقننایان مثنوی هر یک یک درم
بچندرم اقیون شفاح هر یک چهار درم فقرا شش درم باب کرفش حب سازند شربت سه درم در این
شربت مصلح در عشته را نافع است فلفل زنجبیل دار فلفل شیر المله سعد مصطفی دار حب مهمل مصلح
هر یک درم صریح در باب کرفش حب سازند شربت سه درم و نیم که دماغ و بدن را از
از اراض سودا و صفرا و بی باک کند پوست مله زرد شش درم پوست مله المله مقننایان
مندی هر یک درم فقرا محمد درم شتا سه مقننایان مثنوی عصاره اقیون هر یک درم تخم
درم باب کاسه غار یون چهار درم کوفه حب سازند شربت سه درم در مصلح حب اسار و شش
زعفران مصطفی هر یک مثقال زباد حب الغار عاقره و حار فلفل صحرایی هر یک مثقال مزیل صحرایی فلفل
یک مثقال اقیون حبه خال مغسول نیم مثقال تخم کرفش در حب زرد هر یک مثقال مزیل صحرایی فلفل
که تعدیل مراح سودا و کین و ترلات سرد و حار و سیل را سود دارد و ماضی را قوه دهد و شفا از دیاره
محمد درم مغسول منع اسهال نماید کثیر صحرایی رب السوس ششانه هر یک حبه خال اقیون مفت مثقال حب
در درید که با قوت هر یک مثقال البواب مزیل صحرایی فلفل صحرایی کاسه ای اضاف شود زعفران
البنج اقیون صحرایی کاسه خال فلفل رب السوس ششانه هر یک بر حب صوب سازند که بر آن مزیل صحرایی
محمد درم صحرایی کاسه خال فلفل رب السوس ششانه هر یک حبه خال اقیون حبه خال صحرایی فلفل صحرایی
مثقال زعفران مزیل صحرایی فلفل حب سازند با کثرت تریب ماضی و حار که حب کاسه ای اضاف شود درم و نیم
الفر زرد و سودا کثیر مغسول تریب موصوف رب السوس صحرایی را بر کوفه حب سازند شربت سه درم و نیم

محقق فوسف و طبرک که در سال الف و ثانی از بدو بحالند
سید محمد

[illegible]

بسیار در سردی و در غده و بخورد و از عقیق این شراب با شیر تازه یا آب تره تیزک را خوب و خام بنوشند
و از عسل نانیم مثقال منو بخورد و در وطوب المراح زیاد از سه درم هم میل میشود **در** نیش که سرسام و جمع
حاره دماغی و حمایت را سود دارد و غنای سستان شعیق مقرر نماید که کل نفسیه بوس خطمی خشک اکلیل ملک
بر یک کفی انجیر بحد و در سه رطل انگش و هند تا بر طلی اندمالا نید و شکر سرخ بنجدرم روغن بنفشه باد
در روغن بادام روغن بنجد بر یک درم الکامه بنجدرم اضاف و غده نیم گرم حقه کند به در ثوبت و اگر در غده
خواهند بنجدرم معر فوس خارشیر داخل کنند **در** اسهال و فاع و سکه و جمع امراض مغی رافع سناک
بنجدرم شنبادونه کافیه مخلوطه بید انجیر و نیلوفر بر یک کفی بر سیاه و شان باد در خبویه قطور زنون و صق
بر یک درم و درم شکر سرخ با ندره درم الکامه و مثقال اب بر یک حقه در روغن زیت بر یک درم
نما کنند بی بومه ارمیه هم بر یک بنجدرم بطریق معود عمل نمایند و بدانند که کترین معالجان در امراض دماغی
حفره است و در کم کردن و زیاده نمودن اودییه طبعی و محاسنست **در** سکه را قوی الانر سبک
خطی و بخورد و درم قطور زنون و صق و طباخری و بعضی بر یک کفی در سه رطل اب بنزند تا یک رطل نماید
نیالانید و نصف رطل از دی گرفته حقه کنید اگر زود و برابر از نصف رطل که باقی است انحاد حقه کنند تا
رطوبت کمتر سراید و اس حقه در وقت علت لکارت بنزند **در** کثیر عسل و انجیر انفع سب سم حقل قرطم
نیکو و حقه در وقت مجمل لکارت بنزند کتان بر الاخره پوست سم کبر بر یک کفی فوج دهنده در سه رطل اب بنجدرم
یک رطل غلظه صا کرده نصف رطل ازین سه رطله نصفه قیه زیت حقه نمایند که در صراع بارده و دیگر امراض بارده و
بدان الکباب کنند و یا تجلیل و اشخان سود در انبیه با نونه اکلیل نام حله مرز کجوش کماله حلقه صیوم شنب
و قهقش حله او بعضا در بقیم سر سبک و دایمیه و سرخا لال بر **در** کحت تدبیر و تر طبع و در صراع
سر سام و جمع امراض کرم دماغی و برای اعلاال البصیر بدان الکباب بنید ورق القوه و جراد و کاج و درم
کوکن روکم و بنفشه نیلوفر و قهقش شاه سبوم اطراف خلایق حله یا هر دست دهم در اب که الکباب نمایند
و تنطیل با این آب نیز کنند **در** منع نرلات کند و سرخ خشک را بغایت نافع است و بی عبارت از شراب
خشخاش در دست و دست شمشیر بنشیند که اگر که تخم از دی بر نیاز دهنده باشند است عدد نیم خط کثیر اضمح و یک نیم

بهیدانه شیرین هر یک محرم اصل السوس است درم بند و قطعه درم جلدش رطل آب باران یا چغندر
 روز پس از آن نرم بنزد ما نهد و صاف کند و یک فن سید افروده قبولم ارند **ضمایق سید و سیاه مود**
 ده مثقال بقیه صغیر هر یک بمقال اصل السوس سه درم آب شیرین صفت بمقال قند سید صد درم
 سازد بخاک برسم و دیگر سخمه دیاقودا در تربت ذکر باید **در دار الملک** نیز کوبید و جویس را فوی کنند و
 ادخاع مفاصل و بواسیر و بواسیر و برص و خن سیاه و سفید و جدام نافع است و باده بفریاند و هر که استعمال او کند
 سال موسمی و خزان که سید شده باشد دیگر نشوند و این معجون از اهاب و عریضه و سیاه بر استعمال کردن از مالک
 سال بدارالت موسوم شده و بنا بر حالات قرار بداد الملوک مسمی شد **بلبله سیاه** بلبله امل هر یک **در مثقال**
 شونیز **در مثقال** فلفل اش و در فلفل رخیل فلفلوه هر یک **در مثقال** قاقه نارنگ سحر هر یک **در مثقال**
 کباب عسل **در مثقال** فانیه **در مثقال** ششصد **در مثقال** فانیه **در مثقال** فانیه **در مثقال** فانیه **در مثقال** فانیه
 عسل **در مثقال** فانیه **در مثقال** فانیه **در مثقال** فانیه **در مثقال** فانیه **در مثقال** فانیه **در مثقال** فانیه
 سال که این معجون استعمال کنند از حموات و لبنیات بر نیز نمایند که پهنی آورد و سه قطره از این **در مثقال**
 در قطع عرق و عدم درک و جع او استعمال مشهور فنادست و در علم خراجی رکن اعظم افیون نیز اسحق قلع چو زایل که
 تا نوره نامند تخم کاهو چله بر بر گیرند و کوفته نیکو بزنند و حله را بکوشانند و صاف نمایند و کندم قدری که درین
 هیچ حمانیه نهد و بنید از زک خشک شود پس بر سوزد و دیه مسطور دیگر جوش دهند و کندم مدور و طبع مدور بارترازانند تا
 شود و باز همان جان بکنند یا دیگر تخم شود بوجه که کندم خشک ساخته در شیشه بپزند و فحالت بیک اندک باد و فک ازین
 بسایند و بخوراند و چون خواهند بوشاید بخند این قطره بر در بینی اندازند و بدین نف کنند تا با قع جنبی رسد و اثر او
 با فاقاید و دانی دیگر که لک کند و خطی خوب از در مشک و مودنه آب سائیده در چشم قدر کنند **در کشتن عسل**
 افیون **در مثقال** چغندر **در مثقال** سیاه **در مثقال** سیاه **در مثقال** سیاه **در مثقال** سیاه **در مثقال** سیاه **در مثقال** سیاه
 رطل در آن بکوشانند تا که آب سبز و خشک کند و بنهند و وقت حاجت بکوبند و یک مثقال بر نیز آید
 پیچود و شود و آن تخم فلفل کاهو هر یک سه درم بر اسحق چغندر سیاه هر یک **در مثقال** حله کوفه و حله
 با قند مقوم بنزد یک مثقال ازین پهنی آورد **در کشتن عسل** و فایح و لقوه مفید است همه اقسام دارا

سید

5

1110

[illegible]

[illegible]

همه اینها که اندر سینه و معده و تخم کشائی و دیگر کجاست و عظمی ارد و دماغ پاک شود و اینجا که از دم بود فصد نشود
که کاجوس را سود در دماغ و سب که ادمی در خواب بید که جری را آن بر و افاده است و نفس نکلی کند که است
کشیانید بعد سنا بچرم لملمه سیاه و در دم جوشنده و آب او صاف کرده شیر کرم بیاض مانند قهوه بخورالغ
ک شک فرمایند و پس از آن در کارها بر سر سبلا ملته هر یک بخیرم مصفا و از جنس هر یک یکدرم ترب
و در دم سوتله چاردم کشتک کدرم و نیم ادویه فوسفه نیمه بر دهن با دام یا کاجرب کنند و در سینه خفشد و فرزند و هر روز
شسته زخم هار بخورند **مرع** را مفید است اگر از غله خون باشد که قیال و حافن کشاید و بر ساقها کجا نماید
بله اطح کشاید و اگر از نم بود یا از باد شیراک بر کفها و پاها بسیار نالند و طفل سوده بر آن باشد و برک اگر بر آن
تا جمل **مرع** روز و نوار در نیت با می نشوید مجرب است عرق نابوش ملشت در سینه گیرند و خشک کرده بر اند
و وقت **مرع** با کتبه خرد و نسیه کمانند و آن عمل اکثر مکرده باشد که نفخ دارد و **مرع** کمر خا شک کشاید
کوسه سباید و سوزاک که کمره کار که کشاید و در دم کومید هر روز قدر جوشانید و بخوراند **مرع** و قهاسوده
چهار حصه کشاید و هر روز یکدرم بزمند از **مرع** غشاکت معده بود قی فرمایند و سبل و کسره و مصفا و کشاید
کسره بر شکم نماند که جمع اقسام **مرع** را مفید است ملخی که بر درخت اک میباشند و رنگ گوناگون دارد
بریدن نمیتواند آنرا خشک سازند و هموزن وی طفل کرد گیرند و هر روز کوفته نیمه لکاید و از وقت **مرع** در
سینه و منند مجرب است **مرع** که با طفل آفتد حاجت علاج ندارد و بعد بلوغ خود بخورد و زایل میشود و اگر نماند
اش را از جیره و بلغم افراد از **مرع** لازم نیست که با نیویا و ناف سب سهره سوه بر سیا کور و کل طفل
سوسه بزرگ کشید و دو سیر عاقر **مرع** سباسبه عزبوا و فعل مصفا خونچان کبابه با بزرگ الیچی بو
حصاش قوقل حوک مید مهابه حیدرک بالانا خواه بزرگ بر بنه اجمرد بزرگ بخیرم کل دانه چهار شتر
جو کوب کرده در **مرع** من آب جوشانند چون نصف آب فرود دارند و بعد از برودن فصدند و بکس و نیز
طایفه دسیر در انداخته در او نه چرب سفالین کنند و در سر کین اسب فرو برند و پس از آن روز
بدنیت بسیار نالند و حاف سازند و در او نه چرب بدارند و هر روز یکقطه **مرع** و یکقطه شام بخورند
د از شرج سوز چتر و نیکو بپزند و در جمل روز نفخه بین کنند و بالا عقوب کنند که مراد از سیر

دست

دست

دست

دست

دست

دست

دست

دست

دست

[illegible]

بهرت نزد دل است که نباتات و گلزار را بر آب کبیرند یا جوش داده طبع سببند پس ازین آب طبع
را سبزند فقط ماکه علقه شود و باشد که چون نصف رسد قدری شیرین شود داخل نمایند و بقیه را
بجای شیرین از سبک است لطف دارند عند الطبع هم میگویند و علقه میزنند که بیکر نباتات مختلف است
که اصلاء شیرین در آب باقیات ابتدا و بعد از آنکه طبع ویران کند مشروط شده خواهد آن مانع عصاره شد
ما فیج یا خزان و این فرق بین آنهاست بر شمال اکثری است و اگر نه بر سبیل نور رب بر شربت علقه
نیز اطلاق میکنند چنانچه در همین باب مذکور شد و کند اشربت بر آب چنانچه در اشربت معلوم کرد و در **فالح**
راسود و در موده و جگر در انافع است و سیاهی موی که بر روی اعضا را قوه و در مده قسط و درم طفل فریون
بهر یک سه درم عاقر قرحا چار درم چندید ستر و درم و نیم شراب کهنه صدم درم روغن زیت پنجاه درم
قسط و طفل و عاقر قرحا نیم کوفته و در شراب صماند بکشد و صام کجوشانند نصف آب بعد روغن زیت است
و در نیم آن جوشانند که شراب سبز و در روغن بماند پس چندید ستر و فریون کوفته پنجه در آن بزنند
همانوقت که از افتش فرود دارند **در** شربت فالح و قوه و تشنج راسود و درم و نیم شراب درم مواد ام تاج
شش درم با هم اینچ بکوبند و روغن بکشند **در** فریون فالح و استر خا و نیم درم که از سرد بود و سودا و
و قسط ده درم کندش خصل درم چندید ستر بچرم بود و نه کوبی خشک و از ده درم عاقر قرحا نصف
مویج سه درم که را سبباند و بکوفد و چار درم شراب کهنه بزنند تا شراب سبز و روغن بماند پس در
درم و درم فریون تازه اندازند و بکوشند داده بر دارند **در** شکر صرافع عجب و در روغن بنفشه
رطل کبیرند و فریون باز یک قبه در آن حل کنند و بر سر ریزند و حکم بمانند **در** کرم خشک شربت و نیم
و حببت اعلال بارده داغی بعد از دو سه ل معده و محرر حب العرج و منقعه اعصاب رطوبات از صفت
و نقل و اعلال رحم و حبس ل و قوی و شور کجی سودمند شربت تا بچرم و بر ل او روغن زیت و روغن کتان
و این ذکر با گفته هرگاه در علی روغن سدا بخوردند باید که نترسند که برادر روغن بنفشه بزنند با سر را
و منع بخار از سر نماید بخیر تر آن کرده نرم بکوبند و در آب بکوشانند و کف بکشند و در کف تا تمام
کف گرفته شود و آب زرد بماند پس کف را بکوشند تا که روغن صاف بماند و طرلو دیگر که

در

در

در

در

در

در

زوجه

۹۰۱

زوجه

اول

۹۰۲

نظور در علاج کینه سیخ نماید **در** سید الخیر کرب فاله و قوه رافع و ادر و سید جگر و سیر کشاید و قوه رافع و در ماه کوه
صغیر فودنه کوی کم کفش اینیون معطی اسارون هر یک بت درم پنج کفش پنج بادیان سه سوسن اساجو
اسن چاک هر یک **فقط** ۲ سیطخ مقل هر یک بخردم سکنیه جاد شیرین باد و درج هر یک سدر درم کسبل
دار حنیه قافله خیر الکبیه و افلفل حریز و اسبابه شونیر قسطه و دیار هر یک درم حمله نیکوب ساخته و در آب کجی بمانند
یک شانه در زجوشانند تا دانه شود سیالانند و صد و پنجاه درم روغن سید الخیر افزینند و بجوشند تا آب برود و روغن
بماند شیرین و در درم ناسه درم با ماء الاصل و تنه من ازن نیز نماید **در** که در شیرین سرد و در سبب و در دانه
و حکاکنیدن ادرینه و کوشن از آن سه و بیست و پنج و یکند و سرسام دمانیو لیا رافع و ادر و اسن در کوبه
بلی آنکه که دانه بکینند و پوست کنند و جمله را که در شحم دهم است بکوبند و آب بکینند و چهارم جهری وی روغن
افزیند و برش نرم بکوشند تا آب بچزد و در روغن بماند و اگر کجا روغن کنجد روغن بادام شیرین کنند و لطف
و بنادل ادرجوم سیر مغذیه درم آنکه از منجم که در شیرین روغن کنند و بنام و دی لطف و در شیرین
و سرد تر بود و بنادل ادر حمایت نافع تر از سرطان هر در آب شیرین بنیزند و در کشت و در روغن سیر کرم
سومند و جگره در کوشن چکانند صداع التهاب رافع و در اگر روغن کم که همراه شیو که دانه بنیزند و در لطف
ابلیغ باشد و برودت ادر سبب بر روغن کنجد و روغن بادام که در آب که در دانه باشد ششتر است لیکن
روغن مغرم که در روغن بادام که باشیره که در دانه شود کرم است بنابر کتاب حرارت از هیچ **بادام**
شیرین معتدل بابل سیر و کثیر الرطوبت است بهوش نافع و صداع و سرسام و تشنج یعنی نافع و در جاد و
دخت خزان کوشن نظور و جهت نرم و فی تنه و جهت شسر لول و جهاه و در دانه و در دانه و در دانه
رحم و بقا و جهت سعال مرمن و در بود ذات الحنف و قوتی و کرمیدن سکوانه و خشونت حلقا الکلا در
مفر احتضا ضعیفه است و معطی مصلحان و امراض ادر و دیه سهر کاسر حدت و دوا مایع تشنج است
با ماء **بادام** کرم در دریم و یا بس است جهت صداع بارد و مالدن و جهت تشنج جهاه خرنی
و در احلل حجابیدن نافع و قطره در کوشن مسکن و صج و در شربت دفعه و در دفعه و در دفعه
اخذ روغن بادام معر و ف **در** بنفشه سرد تر است و نافع صداع عاری یا بس منوم اصحاب

[illegible][illegible]

در حلقه زرد شود و در غن کل غام ملین می رسد و برید این و بپزد و در آن در خانه می اندازند و می کشند که میان شهر
 و آن فساد است که در ماله بود و در کدو کل درین نشانی کشند تا که در غن کفایت کل کما حق کند و آن نوع سرد
 تر که شش بود و در انتاب ترتیب یافته باشند و هم که بر کل از کوفته شیر بکیند و نفیض باشد و در غن
 کنگد از بیون امتیحه بچو مانند مار و غن مانند و آن را در غن کل مطبوخ گویند و حرارت و می غالب بر سردی
 خافه آن خیزد مرتب و در زیر را که بر ارض بارده استعمال نماید و خلاف کنگد که در اعلال حاره استعمال
 و هم در ارض بارده خواه مطبوخ بود خواه غیر مطبوخ و بدانند که در غن کل بعد کمال معتبر بود و درین علاج توکلیا به
 دلنه او را با کلاب شاییدن مغوی فضل و است در غن کل که به مالیدن رفع چرب کما هست است کل نادام
 بود و حرارت و برودت و ماغ نافع باشد و فهم بخیزد و در سردی بود و سود و هم و اسهال مرارانه
 دارد و چون در سردی که بریند چرب و کلاب نافع اید و ضعف و چون نقشه نادام **در بچو** است و کلاب
 و جهت ارض با سبب داغی و صراع و مالچو و جدام نافع مرد و خا و سورا و اگر بفرستد نرم تسکین
 اندر دهن مغز قدق منزه و بادام شیرین کنگد و مغز خنجره و مغز کدو شیرین و مغز بوسه کدو و هم
 بنفشه زرد و در غن چه است و در شمع اس غلیظ عموض مع حوز مغز بادام تلخ و مرقوم است مبارک که در غن
 لقوه نیز گویند جهت لقوه و فالج و کرام و عرق و مرقوم است انسا و در و در نفیس و کلال باح و صبح
 و انشمار طعام نافع است و قطره و جهت اناسمع و هم و سد و حاح و دیگر زرد و تر است و زرد و جهت ارض
 مفید و مولف تذکره گویند و جهت ارواح و عاقد است حلیه شونیرا سوسه و در طاجن جدید بر آن کشند تا که زیت بشود
 و سوخته نکرند پس زیت ک اندک بر آن اندازند و آتش نرم باشد تا سه مثل خود در غن جدید پس در غن
 از وی نفع با عمل دیگر متفاو سازند **چون** قوی حرارت است و جهت لقوه و از صر باره نافع
 و سقوله و مالک و نوام و اسیر و غرت مفید و طریق اخدر غن از چون در غن نادام است که منی است مجموع و
 منیر و در جمع اعلال بارده و آنرا میزند با عدال و حادث نماید و در عموست بکیند و در غن حرارت
 اسهال در غن قسط در غن سوسن و غن بید الخیر و غن جنیز و در و در غن غار حله بر ابرام امیزد و قدری
 دارد که مشک اندازند و جوش خفیف دهند و بدارند و بماند **در باد** جهت صراع و صر از و در کدو و حلیه

در غن
 در غن
 در غن

در غن
 در غن

در غن

[illegible]

روح
روح
روح
روح
روح
روح
روح
روح
روح
روح

احلیل نافع امراض فشاء وند من اربا و جاع بارده و قوتی و مغیر نمی دیاد و غلیظ و نفخ احضا مفید و محسن بطن
و مسخر رحم قصبه ریه و ورق الغار سعد و لسان کت سادج هندی برگ مورزار دین یغی سنبل و می او خرناس
ا بیل فردا نماز خوش مسک و عکوب حیات ختم و شراب آب بنیسانند یک شیار و زاس صاف کنند و بار و عن کجند خوشنایند
تا آب برود و دروغی مانند بابونه گرم با عسل ال و مخفف با عسل ال است و صدای را که از احتقان انجبره در سینه است و
مفرد او با تراج او بار و عن کل و سرکه نافع و وی مسکن و جاع و محلل ادرام بارده و ریاح و رافع اعیا و در در و فاضل
سست و نفع سده و مسام که از سر باشد و خاصیت است که تحلیل میکند لغیر جذب ترتیب می نمایند که در دروغی کل
گذشته است از بار دیاس است و مانع قروح و سر و خراشند و قوی اعفا و مانع انقباض او و قوی و مناسب شعور
مسودان و زایل استرخا و مفاصل و جابس عرق و لول و رافع میسر و لوق و سحر و سفل و با سیر و طری اخدر و عن از دی
انست که آب و دوسه در دروغی کجی یک خبر و با یکدیگر خوشنایند تا آب برود و دروغی مانند و کجی در دروغی کجی در دروغی
زیت کنند برودن او کم شود و هرگاه برامحافظت می شود و سعال باشد قدری لادن نیز در آن داخل نمایند قوه
فالم و امراض بارده را نافع و مسه است بهین المبارک و خواص بسیار موصوف و کثرت و لطافت از قوه طبیعت است و
فریدن عوب و کس را که فیون و نبر السج داده باشند نفع کثیره خست بخت سرج ابابیده با دام با دام سازند و
اندازند سرج شود و با نمز و قطعه اگر در دروغی زیت سرد کنند پس از دروغی بارده سرد نمایند و در شیشه که شکل
بوده اند از زرد و موی است در دروغی شیشه و بطریق معروف بچکانند و با نمز و قطعه از زرد و موی
شراب و دروغی اقیما و انجیر و اصحاب توحش و صرع را نافع بود و این سنگین عسل بر فوی پاک کنند با صحر داده مسامی
که با زام سهل متفرغ شود و در دروغی نفع است در از ان و کم و زیاده اخرا نیز است امون و در دروغی قشع بر سر
بیشتر درم کا و زبان بر سیا و شان ایرما تخم کاش تخم کسوت پوست کاشی هر یک بخورم حاشا هر یک کل سرج
هر یک خار درم تخم بادروج فراخ شک باد و مجریه در دروغی عرق از انبا و من سرج بهین سید سادج هند قافله سنبل
درم کافور اقا بر زن او دینه در که و اب حسابند کثیری از دروغی مانند با کس قند لقاوم رند و صغیر از دروغی از زانیه تخم
هر یک تخم انسون بفتح نفع بسیار که با کالی مله زرد و هر یک درم انچه کوفت است بکوت خمر و درم که خناییده با
قند لقاوم از زرد و موی حش و بفتح با دل نیست و انجیر که در بار الحش آید هر کدام با مرض سودا و دیو مایه و یا عمل شود

در دروغی
در دروغی
در دروغی
در دروغی

در دروغی
در دروغی
در دروغی
در دروغی

کاه زبان فراخنگ بر یک درم افقون افقون یا در صده بنده اند و هم یک شب در پنجاه درم سرکه بخساند الکاه
جوشند و صاف نمایند و با قند و قوام آرند و با الیچ بنجیه بنوشانند **ارسطا** طالیس که بر اسکندر را بود و مونس
وصفت و جد و سیار نافع است و هست و زرب هم طعام و خوش کردن دهن و تقویت دل مفید و در مایع و غذای
اسا و حرن معطر و کالی فرحشک نارنگ بزمیره کایا دار چینی انبه فلفل دار فلفل کخیل قنفل نار دانه جوز و کافور
هر یک در درم عنبر شک کدیم نبات شش بنجیه دودیه شربت از کدیم تا سه درم باب مرد و نهارد و بعد از غذا نافع تر باشد
که سوف اقدام تر ایکب صمغ او تورا شاکر سفینوس است نه تورا طیب و بعد سوف معجون ترتیب یافته و استعمال
بضعف معده دشت اقلار دانست که الکا لطیف و لذیذ و سرخ انفود باشد که سودا را برارد و مانجی لیا را سود دهد
ملک سیاه افقون بود و در سبغ کاه زبان نمک سیاهی بر شربت یا بنجیه درم که خمار دفع کند تخم کاسه کیم کرب
زنگنه منی سمان عین مختل مزج طابیر مساک و کوفه بنجیه شربتی سه درم مالک طوبی کافور در آب اصل کرده
که مدام متان و باغ و دل سرد افقوه در هر فرج آورد و حفظ صحت دفع علل بارده نماید و در چینه بادیان معطر
زرا با الکا تراز نبات سفید بنجیه شربت در درم تا سه درم که سیار نافع است و هست تنقیه دماغ و تصفیه اوزار
هم از یاد کردن حرارت عجزی شود و مذکب رقت هم معطر جاد درم دار چینی دار فلفل سمان انور باد کجوبه یک
کالنج بازده عدد شک سفید مثل شربت در درم با یکدم در کمالی در فلفل دانه که هست سمان تقویت دماغ و صحت اعصاب
و استعاش حرارت عجزی نافع است و مدامت او دلیل اطاعت عروا و حرار از اجوات و نبات و جزیله و نزل از کیم
و در متان با خواسته متقال جوز بود و در متقال رنجیل فلفل هر یک هم متقال نبات سه چند شربت از دانه متقال و در بعضی
جوز بود هم در متقال باشند که کبریت بدون غسل مسح است و عمل وی است که در طر شیرینند و بالاد او بارچه میزند و بر سر
کبریت جور کرده که از دانه و با بنجیه هم بر آن و بالاد آنش انگشت کنند تا کبریت نشسته و شیرینند و سمان است
کرت کنند و باید که بالاد او بارچه بکنند و از آرد و احاط سازند تا آب را بپاچه ملاقات شود و سوخته شود که خوابد و کند و خام
هر یک کدیم صمغاس ده درم کیم کاه و بنجیه در عروان دانه نبات شربت درم شربت کدیم که در دفع امراض دماغیه و قلیه و کبریت
و حقیقت نفع عجیب دارد و دفع است و استعمال او کحل صفت اجنه فلفل کالی کاه زبان هر یک درم بهمان درج
صمغ حنظل ببار کجوبه زرد در معطر هر یک بنجیه درم حرار دانه یا در دانه ارنجیه ابرسم معوس هر یک سه درم درم اوت خان

مرداریند نافه هر یک کفبال کوفته بجهت اسهال نمایند اگر دم تا دو درم بپزد که از زبان یا اثر آب خاص مرداریند منسج دیگر که از
 کثیر دارد و منسج نافع تر دارد و دیر دل مایه بکار که از معده جانبی نافع بر اندن نبرد و دل را قوه دهد و اخلاط را از راحه
 چشم و سر باز دارد و ضعف چشم را دفع و در ملکه کالی مغز و بزرگان بر واحد اوقیه کثیر از دیر بپزند و غیر از ملکی که اسهال را
 بنیز نمایند و غیر از کرم بالنگ که در ناگفته امیرند و همچنین شکر سید امینچه از چهار درم تا هفت درم استسفا نمایند که از
 دندل حکم فراموش درم محموده منوی درین سفیر انداز قوی باشد و اسهال مبارک که در تقیه دماغ نافع است
 نفع منقشه است اسهال اعلا طامنه مخصوص بلغم مفید سناکی کل منقشه عراق سفاج حفره و مکیده یعنی نبت تره و حیدر و فلفل سیاه
 بر واحد کدرم بخیل مقل از رزق انیسون رب السوسن و اصریح درم شکر بپزند هم کوفته بجهت بوق کاو زبان حکم
 و اگر سقویان یکد انگ سفیر انداز قوی باشد و اگر صوطه درم مفاسازند قوتیر بود و لغایت بلغم و در تقیه دماغ که
 را از دماغ و بدن پاک کند و بلغم غلیظ را نیز تریب و صوف ایتون ملح هندی بر واحد کدرم صفت کوفته است
 که دماغ و سینه و شش را سود دارد و شکم براند و مغز بادام شیرین فانی عذری که یک صحت منقشه اسهال کثیر
 هر کوفته بجهت کدرم وقت خواب بخورد جامع المع که چست و خیره نفع دارد و مع منقش سلیمان در دوزخ
 که صرع در کمریت صرع را دفع کند و در آب محلول درین چکانند که خدای کرم و خشک را نافع است آب
 روغن بنفشه هر یک یک و شیر و خزان و دوزخ و یکد که مخلوط ساخته در بنی چکانند و نفع نمایند علل را که اسهال
 کند یعنی دم بالا کنند تا دماغ رسد و این قاعده در جمع سهو طای که خدای حار سادج و تشنج یعنی دفع
 روغن بنفشه بادام روغن بنفشه روغن کچم که در آب گاو آب گاسنی شیر و خمر مساوی و منی در بنی چکانند
 که خدای کرم و سرسام را سود دارد و آب مورد عرق بید غزال کافور از ترکیب بعد معلوم گرفته است
 چکانند که خدای و سقیه کرم و در کوشش که با حرارت باشد سود دارد و افیون کافور صابون کوفته
 بجهت مانند لاس حساب ساخته بدارند و عند حاجت بکوبند و در بنی چکانند
 و جهت در کوشش در کوشش بیدارند اخت که جنون که از احراق معده بود و مفید است عصبانیت که
 و بنفشه و کوشش و حاف کنند و همراه روغن بنفشه یا شیر و خمر منی در بنی چکانند که خدای
 را که حرارت افتاد سود دارد کافور صابون کوفته در بنی چکانند که دماغ را نفع

که صداع رنجی و سقیق بار در اسود دهن روغن بادام تلخ بار و روغن خسته زرد الو تلخ باب مرزنجوش در سینی حکانند
که صداع بلغم و رنجی و دو بار بار در اناف است صبر کنیز جندید ستر صغیر زعفران فلفل سفید و زعفران
هر یک یک گرم کندس و درم مشک عذرم کوفته پنجه باب مرزنجوش سرشته قرص سازند و بکندارند و وقت حاجت
مرزنجوش سائیده در سینی حکانند که سقیق و صداع بار در اناف است صغیر زعفران جندید ستر برابر کره در
زیت که اخته در سینی و گوشت حکانند و قطره این در گوشت در اناف است که صداع بار در نیانرا
سود دهن در سینی که جوز دوام مرزنجوش فلفل سر و احد یک گرم سیاه چار درم کوفته پنجه باب مرزنجوش در سینی حکانند
که سکه و قوه را سود دهن آب اباب مرزنجوش تنها و درم کوب در سینی حکانند و زهره کلک و زهره دیگر طیور تنها اباب
سداب باب مرزنجوش قوتیر است و جندید ستر ما و العسل بدستور که قوه و فالج را سود دهن صبر ستر بوره اری
جمله بر کوفته پنجه اباب حقه در سینی حکانند و بعد مضمحل و زهره که فالج و قوه و سقیق مرمن و جمع امراض بار
در طبع که در ستر ششم باشند شود در دانه خضر یک گرم که درم عدس سحر هر یک یک گرم صغیر سداب هر
یک یک گرم و غیر حقه بدستور ستر هر یک سه درم نبات زعفران هر یک دو درم فریون صبر هر یک یک گرم کوفته
باب حاجت قرص سازند هر یک مقدار حاجت عدس وقت حاجت یکی از ان باب مرزنجوش در روغن
سائیده در سینی حکانند که فالج و قوه و در دهن رنجی را سود دهن خرق سید چار درم صبر ستر فریون چار و شیر
یک یک گرم مرصاف سه درم استن کنند شش بوره اریق هر یک دو درم جندید ستر زعفران هر یک یک گرم درم کوفته
پنجه باب حقه چار سازند و بعد در دهن رنجی سحر بر روغن خمری تسبیح کنند و اس مسک اسود که سات دهن
را سود دهن رنجی در سینی حکانند و سقیق کنند که قوه و فالج و صداع بار و سقیق مرمن رابع
ست فونج صا کنند شش خراخه قطور لون دقین مرزنجوش اسب اسب ستر و احد یک گرم کوفته پنجه باب غام
سرشته صبا سازند و در سایه خشک کنند وقت حاجت قدر خود از ان باب مرزنجوش حل کرده و شیر مخلوط
در سینی حکانند فانه نافع بلغم که رطوبات غلیظ دانه کلل دید و بکند و از راه انف بر دل
و صبح امراض بلغم رابع دهن اباب حقه قشاق الحمار یک ملحقه محمودیه چار درم ستر ستر سراج ستر
بکشانند و بدانند که غره قشاق الحمار و ستر از اصل است اگر اباب غره تسبیح کنند استن کنند و از ادل

[illegible]

سوددهم و این را نیز غایه گویند عنبر انشاید زنی و در دم مشک بکند بر دهن و بخان بگذارند و بپوشند که معده را
را سود دهد نفسیاری و بوسه که انگوری سرشته بکشد و شامیه سازند در حال صرع و برون صرع می بویزند و تخار صحت است
و بدانند که بوییدن عاقر قرحا و سودا که مخرج را عطشه آورد امید باشد که خلص باشد و دریا بزند شامیه عنبر حبش
ذغال را در پیچیدل است و شمعوات را در پیچیدل مراح داغ اثر قویست حاجت در سود مراح بارد و خیزد و خوشبو
کرم چون یاسمن و زعفران و سرس و ناهام و عنبر و مشک و عود و خیزد و معصع مجاری داغ چون شونیز و صندل و خیزد
و انزال آید هر سه مراح حار اسباب عطشه سرد چون ورد و عقیقه و نیلوفر و کلاب و فواکه بارده و انودان و صندل
و کافور و مانند آن استعمال نمایند بر سبل و دام تا نفع تمام روی نماید **ضمحنا** حس است ضد اع و سرسام و منع
نزلات حاره و در لیس سینه دشمن نافع است منوم و معتدل اخلاء محترقه و مسکن حرارت مراح و در
در کمر و چون با شربت در کمر و جگرده بعد صفه و استفراغ دم کشید بپزند صفت در کنند و جمع قورقوه
و شربت تا سبب است و قوه ادا داد و سال با قیست شربت قوام او عقیقه باشد و در موارط مطهر بکشد
یا پوست را جدا کنند و معکم عدد و بیلو بپزند و تخم را نرم بپایند و هر چو که بود باد و نیم آب آن بپزند و بپزند
و بیک نیم فن قهقه قوام دهند و فرق در شربت و رب بکشد که شربت بارد که کس را که خون براند
سوددهم حساس تازه که هنوز بر درخت باشد و نجابت صلی نرسیده باشد صده عدد بکشد و بیلو بپزند
نهفت من آب باران یا آب چشمه شیرین خاف تر نمایند سه بار در پس بر آتش نرم بپوشند تا مگر شود
و مانند و بپایند و بپایند و بر دهن آب سه سیر بکشد و سه سیر معصع افکند و قوام دهند بعد بکشد
رزق و در کله عصاره لیمو العسل هر یک یکدرم و بار یک سیاحت در سن امیرین و اگر در سینه خلط باشد
بجای معصع هم انگبین و شربت حساس که با کم و پوست مرتب شود از انزوایان دیاقوزه بپزند
و کم حساس که حس است منع سرد حار و در دینه نافع است از تخم حساس شیر غلیظ بکشد و بپزند
و قند را جدا قوام دهند و از آتش زداده چون سرد شدن نزدیک این شیر حساس در قوام قند بپزند
و بر هم زنند و باز بر آتش نرم گذارند تا بقوام خود کنند و اگر خواهند نوز سازند قوام سخت کنند تا دیر ماند و

زود فاسد شود و در ایام باران **مست** جهت صداع کرم و در رطوبت و در در کرده و تب و سرفه و ذات الحجب و آب الصدر
 و ذات البریه نافع است و بول براند و سینه نرم کند و خوش خشن فرزندند و شکم طام کند خاصه اگر ملکر بود و حبش و
 الاستقام نوشته که شربت بنفشه معده را ردی و مضعف است و مضعف خاصه اگر از اجاع پاک بنزد و انتهی کلامه با الهم
 انک اورا از اجاع پاک کند پس طعم دهندا خشن نیارد و اگر تر کردن وی در کلاب مسیر اند فو له مراد و الا نصف نارنج
 و می کلرخ معروج ساخته بچشند تا عند استعمال کلاب منجیه لجا بر نذا معده مناسب است و شربت بنفشه و کرم است
 و طریقی ساختن وی اینست که شربت بنفشه تازه بر طر در در طر است بنامید یکیش و در نیش کوشش است تا ثبات
 و مالیده صاف نمایند و بکر طر و در بعضی نیم قند امینیه قوام دهند و اگر خواهند مسهل باشد بنفشه را دو بار با سه سهان
 بعد کردن بچشند و در صورت آب سار باید انداخت و طریقی دیگر بر یک در مرمر بخودن این قند و نیش معر کرده
 انبیب که سه بر طر کل بنفشه را در انقدر کلاب تر شود تر نمازند یک سانه و در نیش از نیم صاع بنامید یک کوزه که یک
 در نیش بر طر آب بچشند چون دو نیم بر طر آب بنفشه را آمده و در کنند دیگر طر بنفشه دیگر از دو صاع سراده اندازند
 و بچشند تا دو نیم طر دیگر بزر و یک نیم بر طر آب بماند پس آمده و در یک نیم طر قند امینیه قوام دهند و اگر
 تر سینه آید بکر طر بنفشه شک در رفت بر طر آب بماند بچشند و چون آب حارم صاع بماند یا کم و در طر
 امینیه قوام دهند و بدانند که بنفشه شک را استخراج خورده محاج لظیف کثیر است خلاف تر و اگر شک را بکر کنند هیچ فایده ندارد
 و نقد بر آب آنچه مرقوم شده در بنفشه تر و در نیش همان مناسب است و در نیش بنفشه و در نیش شک که خردند
 چهار خرد میکنند و بدانند که بنفشه ولایت لغایت قوی تر است تفاوت مقداری و نقد لغایت شربت که بهیچ باشد
 در نیش **مست** بنفشه صداع کرم و سرسام و تب صحرادر عطش و سرفه و ذات الحجب و ذات البریه و در طر
 نرم کند و انسا و مفرا ه است و طریقی ساختن همان است که در بنفشه کشت خواه از تر سانه خواه از شک که در غیر مراد
 بعضی بنفشه را مقلند بر کلاب و یکیم از س عرق باد و در شک نغمه ارم دارند و تر کردن بنفشه در کلاب معده در آب
 در نیش ماضی معقوی فعل او است و در نیش و در نیش مردم کل بنفشه شک است یک و قند و از ناره است بچشند
 یا یکم بنفشه می بنزد و معول عطار است و در نیش صغیر از خواص شربت بنفشه است که با دو برودن بنفشه میکند

کذا فی شفا و الا مقام و الیها حاصی است که با وجود علل و مشتمل لغو اعتنید و خلاف دیگر شریها غیر
که در معده صفراوی در اغلب استیال لغو میکنند اگر اجزای دیگر که کاسه صفرا و در مروج نباشند و بدانند که امراض
مخوفات و تشنگی شیرین و مبرده و آب با شیرین مذبوره نافع است مستعمل شدن اینهاست **بنا** نافع و
را قه و در دوسوم و در کف و تشنگی نباشد آب نارنج لیکن بگویند تا نصف اید و کف زردان سردارند
و باد و منقش شربت **بنا** غوره و خار دفع کند و تب کرم و تشنگی را نافع است آب غره بگویند تا نصف
رسد و کف کرد از روزمانه فرد و در اندک از روز دیگر با سوسن میالانند و هر یک آب لیکن میالانند تا نیمه
بنا لغو دفع حار کند و صراع کرم را زایل سازد و صفرا و تشنگی و معده را قه و در دوشها آورد و حاضره را قوی نماید
در در بل بگویند تا نصف رسد پس سه رطل قند قوام دهند و اگر خاند ترش غالب قند کمرطل اندازند و اگر خاند
لیونگی نهند و اگر خردن مبالغه نکنند به قند و لیونگی است از افشردن بمبالغه فرموده می آید و آب انار بسیار در
انزیر و حمامه را حوط اندک در یک لیونگی نهند و اگر نباشد در سفایه و اگر در مسه بنزد باید که قلعی آذانه باشند از
مخوفات و املاقات نشود که باعث افساد است **کافور** زبان جهت از آله توحش سودا و تقوی
در جع صفقان نافع است آب کافور زبان تازه لیکن با کف بگویند و کف بردارند و قوام آورد و
منقال کلاب انداخته و یکجوش داده و فریهند و اگر کافور زبان را معطر سازند و با قند قوام دهند لطف باشد
هرگاه کافور زبان تازه هم نرشد شک انزال کلاب سر کرده و در آب شانیه با قند که سه چندا و چندا باشد قوام
داده و اگر از کل از شازند بیشتر است و دفع امراض با در کوبیده یا کافور زبان نافع سردانسته اند و حقه کافور زبان
الوق معوم میسایند و با چه چندا می قوام میدهند و می نیست که اگر در امراض حرارت باشد از کافور زبان
باعت و با در کوبیده یا **بنا** کافور زبان که لغایت مقوی دماغ و دل بود و در آله صفقان و
ترش کافور زبان منقال کل کافور زبان و منقال با در کوبیده صفقان کلسنج ترش قند لیونگی
هر یک سه منقال مجموع را در در طاب کلاب کسانند و جوش دهند و حاف خود با بل طاب قند قوام دهند و کف
و در آخر عفران مکرم کافور و دالک اضافه کنند و در کافور با کلاب و حرق میبشک و دیگر نسخها و
نافع است در آله و دماغ و معده بسیار **باد** در کوبیده و جوش سودا و از زایل کند و دل را قه و در صفقان

سود دهاد باد بخوبی تا ز یک رطل باد و رطل قند شربت بپزند و اگر تازه نباشد خشک تراید شور کاه زبان بپزند
اسطوخودوس صرغ و انقویا و صندل بار و دوحس امراض دماغی را که سبب آن آید و دردت بود و سود دهاد اسطوخودوس و سنبل
و شش آن عود و صلب هر یک بخیر دم کل کاه زبان اصل السوس از بیانه پوست کرم کرفش تخم خطه بنفشه کل سرخ هر یک سه
موزیر صفی عقیقان هر یک پنجاه عدد و جملہ را در آب جسیانند و جو شانیده تا بکفین شربت بپزند **در** که جسته بخوبی یاد
امراض سودا دی نافع است تخم کاسنی تخم زنجبیل تخم باد بخوبی هر یک در دم کاه زبان سه درم باد بخوبی در دم
و نیم ایر ساد در دم و نیم اصل السوس معشر بخیر دم زازیانہ سفناج فیتق هر یک سه درم کلاب شش **در** که جسته بخوبی یاد
شیرین تر کرده بخوبی یاد تا سیوم حصه بماند بکفین شربت بپزند **در** افستین مالکویا و رقی را نافع باشد و حب
بار و سودا و فسیه لغایت آمده افستین روی ده درم و رقی طسخ سبت درم ترید بسید غار یون هر یک چهار درم
الطیب در دم جملہ را در چهار رطل آب جسیانند تا بکفین رسد صاف نموده با صندل در دم قند باشد بقوام آید
اگر شش صفت و غرض سودا و اقسام مالکویا و حفقان بار و دو اسیر سودا و منبت و مقوی دماغ و دل و جگر و موی
اگر شش خام که عبارت از جمله است نه اگر شش متعارف که بعرف اطباء ان حرر شربت بنفشه شلال گشایند و زرد کنگر
شلال ای که این تافه چند بار در انداخته باشند بخسانند پس بخوبی شربت تا بکفین رسد پس اگر شش را افزاید
ادرنه و کل کاه زبان سبت و مختال و باد بخوبی یا زرد و مختال در سه رطل آب علمی و تر کرده بخوبی یاد تا
رسد و آب ادرا افافه اب اگر شش کنند و با صندل مختال شکر بقوام آید و در نیمه شربت و در رقی طلا هر یک معال
نیم ورق نقره و در این سفته مصفا هر یک و مختال در آن حل کنند و لعقی کاه و سله حرر کرده اند و خاک بملہ امال
کحت میرا شگافند و کرم که اند روی سبت بیرون کنند تا ماسله بگردد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
احاص حصت در سر و عظم و تنها حار و میرقان نافع است مسهل صفوا و النجار و در آب جسیانند و بخوبی یاد تا
شود و شش صاف نموده شکر نقد ری که خوش طعم و لذت آید و فکاه کرده بقوام آید و اگر خواند قوی الاسهال بود
محموده ششوی داخل نمایند **در** عرندی در نافع و در ترتیب به شور سبت احاص سبت و عجمه نافع سرد را تجا بیاید
مسهل که حب امراض سودا و اعلاال تارده دماغی و عجمه لغایت نافع و ششین محبت است کل رخ شامی هر یک
مختال بنفشه سبت مختال ترید بسید افستین روی غار یون هر یک مختال تخم کنوت اسطوخودوس مصفا هر یک سه مختال

سنبل الطیب و دمنال غلاب پستان هر یک سه ارد و چهار مثقال آب یکدک کجیانیده کجوشانند تا برفع رسد و با صد مثقال
و ترنجبین و شکر الما نصف لغوم ارنه و از رخ مثقال آاده بنوشانند **فخار** که در دفع خمار را لطیف است اکوسیاه نمک میدان هر یک
یکدل عصاره وانه و شش رطل آب کجوشانند تا بدو رطل آید میالاید و آب انار شش و شیرین و آب سیب و آب انار
شیرین را هفتاد نماید و با یک فنبد لغوم ارنه **فخار** کجای سیان را در ارض ملعی را نافع است و صحت تقویت دماغ و معده مفید
بخشاید سودمند شیر انار و صند در خم ریزند و شش فنبد اخاذ کنند و در ارضی و قرقفل و سبانه و جوز بوا هر یک ده درم
مجموعه کوفته و یکسیر کرده در خم اندازند و سر خم بگیرند و بعد شش استعمال نمایند و باید که خم را دالاک نشیند و اندرون
موم که خسته بگردانند و نمک و زعفران و عنبر نوایکروا **فخار** است که در صحت و سبب قرقفل سرخ و صند موم
با سوبه با سر که سرشند و خاد کنند بعد حل را **فخار** و دیگر صحت سکته و سبب خردل چند صد ستر با سوبه بهر که سرشته خاد سازند
بر سر خم حل از سکه صواب است **فخار** مقوی دماغ که نرلات مرغه را نشتر طراوت دفع کند و صحت اعضاء
تقویت دماغ بعد از است منقول از نکره ملک مندی طعام سوخته و سه سوخته خرق سید و سرشند و خردل سرخ زرد و سر
یکم که کوکزد سرخ بر کجیانی او خرم از فراسون و اگر نباشد افسنتین بدل کنند صمغ عربی که در قرقفل عود صبر زرد
تراسع زاج سادج سنبل الطیب نیم خرد و باون زرقی و وزن حمله سر که بعد از حاجت سر که را کجوشانند
و باون در آن حل کنند و او دیر کوفته بخت بدان سرشند و اقرص با صوب ساخته بدارند و آب گرم بر سر خاد نماید
فخار طرح معده سودمند سنبل الطیب در مسکه قنور کند و حمله برابر کوفته بخت شتراب کجای سرشته بر معده خاد نماید فید معده
و ایا حاجت قطارون تقوه و فالح و هدا و دستفقه و در دوشیم و دندانه نافع است و چون بر صند موم شمع نرلات
کند و چون در همانه سنبل بول بریند و چون بر لید عقیق بنهند و در دوشنند و چون بر شکم بنهند او را م اعصاب
را سود و در رمی الحمام و در موم سپیده و در موم رسیده و در موم رسیده و در موم رسیده و در موم رسیده
در رمی الحمام را کوفته بخت سرشند که هدا و بار در نافع است با بونه اکلیل الملک در موم تر کاست و رقی و درخت خار و سرش
حمله مسکه کوفته بخت خاد نماید که هدا و رمی را که از خم با فربه بهر سرشند و در هر یک مورد تر بر سر سرشند کل سون
اکلیل الملک قطه صاب بریره کل ارضه سبب مایه حمله برابر کجیانی حمله باشد کوفته بر صبر کنند و تر را بر دوش خار و حمله

د با هم انچه بر خور نماید که صداع بطنی را سود دهم بختی سید ماه درم هر یک سه درم زهره و درم اشرب با نه درم
کاو سرشته نماید که صداع صرا و سقط را سود دهم بنفشه کلسج کل نلو فرابونه هر یک دو درم اکمل الملک یک درم ارد جو سید درم
کوفته می لهری روغن بنفشه با دام و آب صاف خود طبع دهند که قوام پاوده گیرد پس بر سر خور نماید و بار خوارک م
به بندد که صداع کرم صفراوی را نافع بود بر ک خرفه شیاف نامیشه ضدین کل سید فلفل هر یک ده جزء افیون یک
خبره و پیرا سرکه سیرشند و خوراک کند و باندند تا صبر شود و افیون دیگر محذرات نماید استعمال خود ستر با کان
که استرخار که از ضرب سقط افتد سود دارد ارد جو در حلیه ان حب الحلب حب الخروع فلفل انیسون
سوسن بطری معلوم بنشیند و بر عضو مسترخ می خوراک کند که جهت صداع کرم فافع است ضدل سرخ و سید کرم کاهو
یک سه درم کل نلو فلفل سرخ هر یک حار درم زعفران یک دام افیون شیاف نامیشه هر یک دو درم صغیر لعل کنگال آب
برک کاهو تر منجه بر نشانی و صدعین طلا کنند که در صداع چهار سار خاد و در وقت بهوشی نافع است و در
سوسن کندم پنجم برک خطمی سه درم بنفشه چهار درم کوفته باب بید و در عسل بنشیند و قدری سرکه انیسون طلا کنند
که صداع حار و مار را نافع بود و مرکب زعفران افیون بنزانی کندر نیم برابر لعل انیسون بر صدعین طلا کنند
منوم نلو بنفشه کرم کاهو هر یک سه درم پوست صغیر شیاف نامیشه هر یک دو درم ضدین هر یک دو و فلفل کوه
بختم باب برک کاهو تر منجه بر نشانی و صدعین طلا کنند که چون بر سر افروغ ماند موسی بر و بانه فلفل کوفته بر سر
و عسل سرشته طلا کنند که صداع بارد را سود دهم مشک صبر فریون چند بید تر منجه صغیر عود زعفران
افیون و انکی و نیم باب برک کرفش باب مغر کجوش تر سارند و کاغذ باره تر کنند و بر نشانی و صدعین بنشیند
که لقوه را سود دهم صغیر صغیر کاهو و احد یک درم زعفران دو دانگ لعل آب سارنه که بنفشه را سود دارد
ادوی سوزند و بارک بنشیند و سرکه انیسون و بر نشانی طلا نماید اخلاص غلیظ دفع کند که منع نر لکند
اقاقیا صبر زعفران کونیا مرشیاف نامیشه صغیر کل از منی صغیر کوه بختم سید بنفشه صغیر سرشته
بنفشه و بنفشه طلا نمایند که صداع را که از نشستن در آفتاب باشد سود دهم صغیر مغر در سر محل که باشد سارن
عندل سید ضدل سرخ اندروت هر یک یک درم افیون دو دانگ زعفران یک دانگ بنزانی صغیر
کوفته بختم لعل انیسون طلا نمایند که صداع را که از ارتفاع سحرات باشد سود دارد و مار و کلسا هر یک

یک جز در صبر ز در غولان هر یک نیم خور کوفته بجهت لعل آب بر ششاید و صغین **کند** که انواع تنقیه و صراع را سود دهد
در ششاید کند بجهت تفتح صبر ز غولان هر یک یکدم بزرگ کل ارضی هر یک دو دم صغ از روت هر یک یکدم از غولان
کافور صغ کوفته بجهت باب انجمنه و تنقیه محل ورد **طلا کند** که صراع را سود دهد خسته سفالو با سب سبیده بر صغ اعن و صغ
در ششاید و از کرم کاهو باریک بگویند و در آب بر کاهو خسته سفالو بماند و کم کاهو بماند شسته **طلا کند** موثر تر بود
بهرت **از** که صراع و تنقیه کرم را سود دهد بزرگ بزرگ شاف نامیاد و در حذل فلفل نیم تفتح افیون سرکه کلا
سرخ **طلا کند** و سرکه محل دروغ و کلاب سرکه بر آن کنند و هر گاه محکم شود اعاده کنند و از سن اشیا و پنبه و کوش
لفظ تر میکنند بزرگ کل و قدری سرکه انجمنه و هر گاه صغ خسته بود در سن اشیا و اندر روت نیز داخل سازند
صغین کسپانند و با لاد و قطعه از سر فقی بگذارند و با خشک شود پس حیدر شرمان باز دارد و
طلا کند به لایق که صراع را سبب ارتفاع بخار از ساق باغی باز دست بود نفع دهد و در حذل
فرفیون غسل ملادر بر محلی بخار از اجامه مخمر و پنبه تا منقطع شود و البته را بشکافد و تا دیر منقطع شدن
نمانده از دست **که** جمع کل را در دماغ را سود دهد سحاب مقبول بر بارک و سر کالند بعد حل و سر و اثر
جفیف تارک نند و بعد و داما کند مافع تر بود و نافذ تر باشد و قیل سحاب است که او را باشد هر یک تنبیل و اشغال
ان کند که مثلا شش شود **که** کفاح و قوه و سکه و جمع امراض بارده دماغی را سود دهد و تنقیه دماغ کند و در اوج
شبه نعم المحبت محرک عطایه منظر **طلا کند** چون عطشه آید و سن و پنبه کف تا کمی قوه باطن محسوس شود و کند
شور و فرفیون فلفل مشک را و در دماغ حسیان عاقر قرحا بوره از نیم حله بر آب کوفته بجهت و رقیق انداخته
دند **که** صراع را مقدر بود اسطرخود و سن معرق و سبب در چینه مساد کوفته بجهت و پنبه و مندا عطسه کند و
که از صراع را از عاقر قرحا مستحق که در پنبه و مندا عطسه آید امید علاج باشد و **طلا کند** که جمع کل را در دماغ
را سود دهد کم حظل فلفل اسطرخود و سن صغید بیشتر هر یک سه درم کند و شش **که** کوفته نیمه در پنبه و مندا
که فاح و قوه و صراع را مافع بود و سر دماغ را از افراط غلیظ پاک کند یا ریه قیاح و در حذل و در حذل
فلفل و فلفل نوره از سن اسطرخود و شش مساد کوفته بجهت یکدم بنگین عرق کند که دماغ از حذل
کند و صراع را از دماغ عاقر قرحا در حذل هر یک یکدم کوفته نیمه بنگین عرق یا عرق انجمنه نماند

[illegible]

که اصلاح سر کند و بغم فردا و عاقر قرحا و انفلز کجیل هر یک دو درم و در دل بشدوم انار دانه شش کوفته بجا عمل
غوره کنند که تنقیه سر کند از فلول بلغمی و هر دوی که در سر جادف شود ساکن کند و زنگوش صغیر فارسی حب ایران
بریان صحرادی کجوشانند و با شکله چینی بکوبند و در اندک تنقیه باغ بفرغ قبل از تنقیه بمجمل روانی و انبساط
غوره که ماده را از دماغ سینه فرویزد باز دارد حب س کل سرخ کلزار کو کنار هر یک یک حبه و شکر نیم
خبر در کلاب کجوشند و غوره کنند و در یابند که ناخست تنقیه دماغ و عصب و اسهال نشده باشد حسن و انوار که در
نفساد میکند **در** که نسیان و قویج و معصی و امراض زنان حامله را که بسبب آن برودت باشد و در
و باد و علقه وضع کند و فرین عاقر قرحا سبل زعفران هر یک بیفت درم افیون بذر انج هر یک یک درم
کوفته بچینه تبعل بشزند و بعد شش ماه استعمال نمایند **در** فارسی دماغ را قوت و در حفظ بنفاید و صواعق را نماند
و استفرغ خون از هر موضعی که باشد باز دارد و رحم را قوت و در بادا بشن دفع کند و محافظت نماید
و اسهال و قی باز دارد و متباند و زعفران سبل سید نر انج هر یک یک درم افیون کل محکم هر یک یک درم
زعفران پنج درم فریون سبل الطیب عاقر قرحا هر یک دو درم حبه بندتر یک درم زرد باد و روح
مروارید یا سفینه سوده مشک هر یک نیم درم کافور دانه کی و نیم کوفته بچینه سبل بشزند و بعد شش ماه استعمال
شربت کدرم **در** رومی مجنون مبارک سبب لها باز دارد و در داساکن کند و قی الدم و اسهال
و قویج و حنفیه و سلان طوبی رافع بود فلفل سید و انفلز نر انج هر یک یک درم و اسهال افیون
ده مثقال زعفران ده مثقال کرم کرشن کوس سبل الطیب یک چار مثقال سادج هندوی سبل حلسان
عاقر قرحا فریون هر یک یک مثقال کرم کرشن تنطق سادج هندوی و در بعضی نسخا عوض کرم کرشن خطی و دوت
مجموع کوفته بچینه تبعل بشزند و بعد شش ماه استعمال نمایند شربت دانه کی یا نیم مثقال حبه قویج در طبع حده و در
معه در طبع انیسون و حب سمیرز یا شکله چینی و حب کرده و مثانه در طبع رازیانه و حب زرد استخون
در طبع سماق و بدینند که در اوزان و اعداد و دوی این هر دو فلونیان اصل بسیار است آنچه عقرب صوب
نموده نوشته شد فید مروارید یا سفینه سوده بدن کرده که این رسته روز لکلاب سخی کنند و وقت قابل اصلاح
شود و همسین متور و دیگر جوهر را بعد از اصلاح آن و سلاکت کنند و بدینند که این هر دو فلونیان مفید و نماند

در انار دانه شش کوفته بجا عمل
حب ایران
انفلز کجیل
صغیر فارسی
کجوشانند
شکله چینی
دماغ را قوت
محافظت نماید
داساکن کند
دوت
خطی
دانه کی
فلونیان
مفید و نماند

در دماغ

[illegible]

و اما در این کتاب که در این باب است
در بیان این که هر یک از اینها
در این کتاب است و در این باب
در این کتاب است و در این باب

عربا هر یک در دم کثیر از السوس هر یک در دم ضحیاس سند و سیاه هر یک در دم طبع شیرین در دم زعفران و در دانه اقرص سازند
هر فرض معانی از این کتب مخصوص با شربت ضحیاس با انگشتان دست راست بن قره نشانه در دم عرق صمغ مرقوم است و طبع شیرین
مقوم که چون بر عفو در دانه طلا نمایند در دانه نشانه و در آن سبب دفع بخواب معین شود افیون بزرگ صمغ مرکب
زعفران قشر سرخ کوفته نیمه اقرص سازند و باب حل کرده بر صدف غلظت طلا کنند حشمت کم بر عطر مقام حشمت کم در صمغ
صندل معطر که صمغ حار را نافع است صندل معطر شربا کلاب اول سحر کند بر خشک که طبع شیرین و مرقوم میباشند
خشک سازند و سر هر یک از یکدم کثیر اسپیکر بیزه کوفته نیمه کلاب ترکند تا ترانده شود صندل محلول مسطور در آن
اندر نه و قدری کافور نیز نمیزانند و طبیب را که داند و از دیو و نبرد و اقرص سازند و خشک کنند و اگر سائیدن انفاق شغلی
کلاب کثیر اوردی منقوح بود بر شند و کافور افروخته اقرص سازند و عذبه حاجت طلا نمایند و فرض صندل شربا در حشمت
بیاوردی در فرض باید در آن بسیار بکوبند تا غریک گیرد و بعد تقرص مشق شود و در سایه خشک کنند و صمغ شربا
در آن مانند و تمام منقلب سازند و دست بر اقرص بیکرد و اند تا که تمام خشک شود و صمغ تری در آن مانند صمغ
نه چنین کنند مشک که در دوساد پذیرد که قوه اقرص در عادت ناشباه میماند پس بر صمغ میکرد و در خلوص
کوکت نیمه که فرض کوکت تا که رایحه ادباقیت عمل میکند و همراه که تغیر در آن افتد بیکار سازد که صمغ کرم را
آرد و کل خطمی صندل سید کل سرخ کل منقش کلمه بر آن کوفته نیمه کلاب صدفی رد غلظت و فیما سر شربت بیکرد که
سقیه و ادخاخ شده و ریاح عقیق را سرد و در مرکب مرز بخوش با بونه هر یک ده درم کوفته نیمه بلعاب خلد سر شربت بیکرد
کنند که با لوبیا و مرقا را سرد و در کجف معده ذکر نشود و **طوطی** که شقیه را نافع بود در کرم کاهو هر یک یکدم بر آب
کثیر هر یک در دانه افیون عیدانک کوفته نیمه بیکر که بر شند و در کاه عذبه کشیده و بر شقیه چسباند و در دانه نشاند
بیکر که من عمل کند زعفران افیون هم الاغوش صمغ عربی مسادی کوفته نیمه سپید پیغمبر سرشته بر صدف غلظت چسباند و در کاه
کلم کانی نیمه کاهو هر یک در دم مرکب درم خفض سرد افیون یکدم کوفته نیمه بلعاب اسفنج سرشته برود و صمغ کاه
و بر سر و دنا کوش چسباند که خراب بر دم کل پنج لعاب هر یک یکدم افیون دانه کافور و دانه
نیمه در دانه کلاب اب که در دانه ان از ابلعات مره سرشته چسباند و بویید که منع عذبت
و صمغ عربی است صندل سید سائیده و کشید خشک کلاب سرکه در دانه و در دانه را نافع است صندل سید

سه درم مونز بقی کطل اودی کو فیه یقه با نویر قون سیر شد شربت یا بنجدرم و بفع شربتین ازیم مثال ادرم نوشته اند
سیبیا نیوس که اقام صرع را نافع است مکر دو برابر ادرم سیبیا نیوس عاقر قروچ اسطوخودوس هر یک ده درم
غار لیون سحر درم قرمانا حلیت ز راوند مد صرع هر یک و درم با شکم بن عسل شربتین کتقال تا دو درم و بفع کواند
که با عسل که مقوم باب غصیل بود سیر شد و بفع نوشته که با عسل فقط سیر شد و در بفع ششما عود قلا میا دو نیم درم صرع کیمیزم
افزوده اند وزن ز راوند و حلیت قرمانا هر یک یکمیزم نوشته صرع از جالنیوس است و مجرب عاقر قروچ ادرم
صلاب کرده از متخلل ناک کند رانند و بعد در کون با سر که گفته که مثال باشد بایند و با عسل سیر شد شربت دو درم تا سه درم
بایدیم آب کرم که صرع خنار کارا که سب صعود بخار از عضوی سب و داغ پدید آید نفخ دهم بلیله کالی بلیله ادرم
درم سیبیاخ افتیمون اسطوخودوس حرارینه غار لیون کاقیوس ترید المرح هر یک نرود درم سبب سحر حنظل
درم ساج همد جا درم عسل سیر شد شربت سه درم سحاح که با نیویا صرع و جمع امراض داغی را سودا و دفع
خون را از سودا پاک سازد و بدست برادمت ادرم با نیویا لغایت سرد میاید و مسهل سودا و بلیله غلیظه در افع قوی
و احقاق رحم را با فاضله نفخ دارد پوست بلیله کالی پوست بلیله ادرم مقشر بلیله سیاه هر یک ده درم ترید موصوف سحاح
افتیمون اسطوخودوس هر یک بنجدرم کو فیه یقه بن و جندان عسل صاف سیر شد و آنچه مسطور شده است مجموع
ست و بفع غار لیون سه درم و حرارینه و جگر لار و در هر یک دو نیم درم سقونیان مشوی ده درم
افزوده اند بفع در صرع و ناسنگ و سبیل و ادرم صلع و کاد زبان و پوست ترید هر یک دو درم
چینه زعفران هر یک یک درم بر اصل سنی زاده کرده وزن ترید در دستار نوشته اند و بفع کیمیزم
و غار لیون و صلع سید هر یک یک درم سقونیان سه درم بر اصل سنی علاوه شده و وزن ترید مقید درم ششما بنجدرم
اسطوخودوس ده درم لکاشه اند و شربت معجون مذکور جهت برادمت از دو مثال تا سه مثال دهم اوردن شکم از غشال تا شکم
سحاح منشی دیگر از اصل صفت و چنین گوید از جالنیوس که در اول کیمیزم شربت و قونش که با عسل
و چون نافع است و بر حر و در معده و شقاق مفید بلیله سیاه پوست بلیله هر یک درم افتیمون ترید
هر یک بنجدرم غار لیون حرارینه معسول مر جان که با ما درینا سنفه هر یک یک درم کل سرخ زر نیبا درم و ششما درم الاغی
هر یک یک درم و نیم و شینک ابریش طاشیر سه درم اضاف نموده بفع کند و در مر کوشش و بلیله کالی هر یک سه درم افزوده اند

بایدیم آب کرم

باسمه چندان میرشد **نوم** که چنانچه قیام و نسیان و سکنه و رسته و جمع اراضی بارده و ضعیف النهر
و لکنت زبان و سرفه و طوبیاد و فساد او از و تخلی راج و دفع سنده و تحویه معده و جگر و جهت احتیاس
حصی و بول و نگو کردن رنگ و فویر انگشتن باه و نوسن بغایه محبت و در افروتن قوه نافع و
در قانون گفته که چون نوم کمال و شج را بنیه بناب مسترد میسازد و تناول او در رسم شکار مینماید
بدن را و مستغنی میکند از انداز پوشش بسیار و محافظت میکند طبع را و تناول او دفع مده مرض و حشته
بهی و ابرده و بلغم خام سودمند است و صاحب نوشته که در اراضی معده و رحم نفع دارد و مکرر
از اولی استعمال او میرود و در طوبی و اندک کلا جوانان و گرم را جان که با بنیها ضرر دارد و
و معالجین سکنی بن و شربت عذاب است و قوتش آچار سال یا قیست و شربتین تا دو مثقال و در کما
ست و نیم مثقال است در اول و صفت او آنکه شج در قانون گفته چنین است بکمرند حصی شامی
یک معده سب در آب شیرین تر کنند و هاج با نش نرم بکشند تا که آب سیاه شود و بخورد
نمایند صاف سازند و بیارند در آب خود و طوبی و بنیزند که سید نماید پس هاف بخورده نوم که مردانه
یا که گزده در آب خود و طوبی بنیزند که سیر خیمه شود و سیر شیر کا و تازه بران بنیزند و قدر که او را بنیزند و چهار
انگشت مضوم بالا استند با نش نرم حراج نمایند بنیزند تا که شیر خشک شود با قیست خشک شدن آید شیر و
تازه قدر بران بنیزند مثلا سیر اگر نرم من بود و در عن شسته درم باشد و نیز با نش نرم مذکور تا که منعقد شود
پسیر و یک کاس بنیزند بکمرند و بر سر بنیزند تا همچون عجن کرده بعد غسل سیدها و قدر که چهار انگشت بالا
بران اندازند و با نش نرم بنیزند تا که منعقد شود با قیست یا بقا و آید شیر سر یک رطل از سیر کوه سید و سرخ
که با و خونچان و در حبه و در یک مثقال فلفل مثقال دار فلفل محقال کوفه نیمه دران بنیزند و در طوط
و قدر جز بخورند عاقل حال و آنکه اسحق مولف کرده ذکر نموده و ها که هک المومنین نقل از ان کرده انیسب که طوط
کوبیده را با یک رطل و نیم شیر تازه بکشند تا شیر از حد کپ و با یک رطل و نیم غسل تقویم آرند پس بکسل و فلفل و
رطل و در حبه و کبابه و جوز بوا و عاقر در حاد و خونچان هر یک دو مثقال و در عن کلینج ده مثقال دران
بنیزند و اگر خواهند که در عن او بنمایند قبل از آنکه با غسل بکشند شیر را بر و عجل جو بنمایند

ردغن کبیر بنجد به با غسل کجوشانند و همچون سازند و این روغن کازوی کبیر بنجد مالیدن او بر بدن
 رفع اذیت سرما و شقاق یا نشه بای دفع انار و طلا کردن و بر قیض چیست هیچ باه بجا نافع است و قیض
 صفت همچون نوم بدنیو چه کرده اند سیراک کرده نیم شش شیر کا و خجسته نیز نامشود و شش چهار یک غسل و شش درم
 روغن کازو بر سرش ریزند و با یکدیگر مروج سازند و از آتش قدر نیزند و این ادویه کوفته بخجسته بان سبزشند
 جوز بوا مصطکا سببا سه فلفل قاطین تلک کابی دارچینه رنجیل هر یک درم عود حام زعفران هر یک
 شیرینی مقابل یک کردگان در میدان و مرغ و آتش مثل به اجزاء او در دست علی با قافله کفیه
 و انرا همچون الود نیز کوبیده است انواع صندل بار و وضع عود اخره و دی و طین و صنف مغده و جگر و انواع
 و فقیه سده جگر و تحلیل سایر ادراک و دنبالات و نباتات نافع است و ظاهر حار بود و در وجه ادویه و نیز بنفش از دو
 متقال اجماع متقال الطیب مصطکا زعفران طباشر دارچینه از خراسان و قسط شیرین عصاره غافگ کیم کیم
 فولک معقول کیم کاسینه کیم کرفش زراوند و طویل حلسان قر قفل دانه سل عود هر یک یک کج و کلکس از اقطاع پاک کرده
 برابر هم اجزاء غسل سه چند هم کذا کفیه المومنین جمله عود سل و یک اجزاء است و فودرس سینه عود است
 به سینه شفاء الاستقام منبل اسارون مصطکا سلنج زعفران اک معقول ضدل معاصر طباشر قسط دارچینه
 چینه هر یک یک درم فرد الود فرد و اقطاع برابر تمام ادویه کوفته بخجسته چینه چینه غسل مروج الرعوه سبزشند و دید
 الود به سینه و دیگریم از شفاء الاستقام پوست عود حلسان منبل زعفران مصطکا طباشر دارچینه از خراسان و قسط
 صوفی غافگ نبر کسوت فوله کسیر مرر نهند با نبر کرفش روند چینه حلسان قر قفل کال عود مدی هر یک
 یک درم و مروج اقطاع برابر هم ادویه کوفته بخجسته غسل مروج الرعوه که سه چند جمله بود سبزشند شیرینی از یک درم
 ستوا که نسیان و مانجولیا و مرغ و جنون و صندل و سوس و صنف دانه رافعه ارد و چیت سنی و برص و انواع
 مغاصل و در در معده و جگر و داء الحبه و داء الثعلب و داء الفیل و قلع یزید البول و سرفه کله و تب ریح و تسهیل و
 و عسر البول و بواسیر و یرقان سده و طحال و کراکوش و زبان و جمع امراض بلغمی و سودا و متفیه است
 خصوصا سیر از انجا تب مفید الیفا و دفع غایه سوم و مقوی ل و باه و مفت شک کرده و متناز و در
 و مخرج حب التفرع و مانع تولد عود و مطین و دهن و عرق سست و بهر مامل در خیر نافع حیطا نافع و مانع

نجم فرخ شک حب الغار ز راوند طویل هر یک متقال استینون چند بدست ترک لبسان عود لبسان سلفی اسیار در
 مصطک هر یک یکدم مروج ز را بناد در وج عقوا کم کفش کم هر حکم ساز کم کند نام هر یک و در دم صبر سقوط کرده در
 تریب و موقوف مست دم عود خام و دوازده درم جوز و ارونه چینه در نقل فاطمه سباسبه شنبه سنبه ز عخوان ^{سنبه} سنبه
 برمان کرده بر ریب سطح افنجی در چینه هر یک سه درم درق کلر خ باد رکوبه یک مغسول هر یک یکدرم سه
 حب المحاب هر یک در دم بلبله سیاه پوست بند الم هر یک شش درم کوفه چینه بر دهن ادم تدج هر یک کند با
 سه چندان عمل بشنند و در ظرف الکیه کند و شش ماه در میان جوینند شیرینی از دو درم تا یکدرم ^{فولاد} فولاد
 ترکیب عجیب و خواص بسیار دارد قلع و قوه و صرع و رخشه و سیاه از نافه بود و عرق افسا و مغاقل بلغ و جمع ^{عصاره} عصاره
 باره را در کند و باه را بر نکند و سرعت انزال و سلس البول دفعه سازد و سیرانه امونی بود ز عخوان ^{مصل} مصل
 شتر ق مغسول اب لیون حلایه کرده کبابه مصطک استینون ماسی سقوط سنبه سباسبه ز نقل در چینه ضد زهره
 شتر نیز کم خنزه کم کاسینه عاقر حاکم صحناس صحناس صحناس سید بلبله سیاه که با هر جان مر و ارمه اسفند ^{العقارب} العقارب
 کم کفش معربنه دانه کم تا قوره زهر گرفته رمان کرده مایه شتر حیلانار خلیل مغر کفشک معرب خردس کنی معربنه کند
 رومی بابونه جوز و الم فاطمه کبابه بلبله سطح ناخواه جوز نه سلون سلفی سبک هر یک متقال شتر غار معربنه
 بهار گردگان حب انیل مندی رر و بناد حصیه النعل از مانه بلاد زهر کوفه کج زهر گرفته بریان کرده اقیون ز راوند
 طویل سار عقل ز راوند مروج شاتره هر یک شحمقال اقیون مفر حمار متقال عنبر شمشک خالص هر یک شحمقال درق ^{طلا} طلا
 درق قوه هر یک پنجاه عدد دفعه سداج اجزاء غسل شام مقابل اجزاء فولاد مغلس صد و دوازده متقال بدست متعارف و محن
 سیار ز و بعد از شش ماه استعمال نمایند و طولی لکلیس فولاد است که فولاد جوهر در خایه ار خاک نسازند و صلایه کنند و در ^{سبحه} سبحه
 متقال فولاد و پنجاه متقال کوکورد زرد یک صلایه کرده در آن صم کنند و در روتنه ریزند و در کوره نهند و آتش بند کنند خیال کرد ام
 بسوزد و در روتنه را با پوتنه دیگر محکم کنند تا در کورد بر نیاید و بعد از آن بیرون آورند و خوب صلایه کنند و باز پنجاه متقال کوکورد
 دیگر با صلایه بنمایند و همان طری در روتنه نهند و در کوره آتش گذارند تا کوکورد تمام بسوزد از پوتنه بیرون آورند و با
^{صبر} صبر کند یک سفته صلایه کند یک صلایه سائیده شود و پس کشتوبند تا نخی از بد و دیاب بسوزند تا شیرین گردد
 بعد خشک کنند و باب شرب صلایه کنند چند که چون در آب نهند متعارف و در نیم روز با آب استند

مفعول انچه بود خوش را نافع بود و مفعول را قوه دهد و شاه از دگر سخن فرغ و هر يك بحكم دست ترنج فرج و كنج
سه درم شك و انگي و فريخته شراب سيب چون سازند **انفع** اين از مفرجات است و بعضي از تریاقات شمرند و مناف
بياد دارد و قفل و فل و خيل سنبه و از قفل خريد و از قفل كبريا قافله كبريا سطح هندی لسان العصاره در دوح عقر باد و كنجويه
لسان البثور مصطكا و نجان و تخمك مردار پنداسفنه صندل سفيد زراوند سرخ سنبه گلشن يا قوت راني همين هر يك
و درم سباسبه شش درم پوست ترنج سه درم پوست بلبه كدم غنبر اشهب زعفران هر يك نيم درم شك نيم درم
بنجيه لعسل سيشند شيرين بگيرد ماد و متقال **و بدانند** كه ملك مراد عمل مفرجات مانده است و سمي حوام ديگر اوده و مقدار
حلايه حوام است كه نام چو غبار شود و چون با كشت سباسبه در شيت محسوس نشود و مقصود از سمي منع حوام است كه با خود
سبب قلب اسهل بود و در اوج از ان شكون كرد و در انجبره و حاني از ان زغال كند و استعمال اوده سبب شود و مفرجات
محمود نيست زيرا كه سودا را كركت خواهد اورد و از اخراج ادها خبر خواهند شد نس ضرر خواهد داد و در اينكه ادر ارضيه
مفرجات باقسام ذكر خواهم كرد انشاء الله تعالى و در پنج خند تركيب ماعه لعل دارد گفته شود **انفع** حار است و با نخل و باد
خفقان و قوت معده و اشتها و طعام نافع است و مورا سياه دارد و رنگ زعفرانيك كند باد و كنجويه قوت ترنج و قفل
زعفران مصطكا جوز بوا قافله كبريا شك سبب همنان كم باد و دوح كم تخمك سبويه از هر يك و دفر شك و غنبر زعفران
يك جوهر بلبه كاي سبب عدله سبب عدله و ادر ادر سبب رطل بكونسانند تا يك رطل ايد بعبه و خا نوده يك رطل عمل
و كجوشانند تا ب سوز و غسل مانند بعد از ان غسل سه برابر اوده كرده سيشند شربت ايد كيرد ماد و درم سبب
انفع از نوشدار است حيث طوبى و مبرودين **بارد** كه حنه سدر و دوار و منع بخار لغات مجرب است ككل
ده متقال زرشك اده و قفل هر يك سه متقال صندل سبب طباشير كل ارضيه باد و كنجويه پوست بر وزن پوست ترنج
هر يك و متقال و در بعضي ادر طلا و نقره محلول و فادنه بر مقدار هر يك يك متقال شربت سبب سه متقال شيرين و متقال
اله متفصل غنبر اشهب متقال اخافه مشهور **بارد** از جالينوس معروف اطولا ما حبس مع خيار العليبت
صعود انجبره بد باغ و سدر و دوار و صرع و سقمه و انچه نيا و حققان و حمي و سكا و لكانيه شوم نافع سبب الم و شير
خيانيه يك هفته و در كلاب رز كل كاد زبان كم خرفه هر يك است متقال صندل سبب و سرخ و زرد و پوست
مح رازايه سنبه الطيب يك متقال همين سبب و در چينه كشيده شك طباشير پوست نارنج و ترنج ابر نسيم ص

که اگر یک شغال مرغان در او بر یک شغال طلایی محمول نقره محمول زرد در یک شغال با شربت سبب
شربت ریاس شربت انارین از هر یک یکوزن میبرند و در کفنه ابو منین گفته این دو اسرو سبب در درجه سورا
و خشک است و در اول **ابریسم** شربت رخ اخلاط سرد اوید و بدم زرد و بفتح سده و تنقیه دماغ از انجبه و بفتح
جواس و زیاد و سورا و شناه بالذات و بالعوض و کلل راج غلیظ و فروغ مضاعف است و وی گرم است و در اول
معدل در میرست و قوتش سه سال باقیست و شربت درم افیتون سلبی اسطوخودوس حب بلبلان اسارون
قوتش یک شغال زرباد و روح مروارند با سفید که با مرغان هم سبب سیاح سبب قافله کبار و در هر یک شغال
حرر محرق و شغال بخیل و در فلفل مشک هر یک یکدم با غسل صاف میبرند **جارب** شیر النافع حنظل و سورا
و بفتح سده و حنظل جمع امراض بارده و بفتح نافع است گرم در سیوم و خشک در دوم قوتش تا دو سال باقیست
شربت شش شغال اشه اطفا الطیب مشک فر خشک هر یک یکچرخه غسل نماید و چند یاسه چند **جارب** بار و حب
انجبه و اصلاح امراض حاره و تعدیل مزاج جگر و کرده نافع است و در سوم سرد و قوتش تا دو سال باقیست و شربت
تا دو شغال حنظل سبب شربت خشک معرکم خرنوب هر یک شغال طباشیر کل سرخ نشان انور هر یک شغال و نیم
عصاره زرشک طین مخوم هر یک یک شغال با غسل مله کابلی میبرند **جارب** زردی بارد و حب امراض حاره و
منع بخار سرد و تعدیل مزاج جگر و اعراض ریس و زلات تجاره و بفتح نافع است امه الکلاب سرد و درده خشک
سبب کرم خرقه شربت خشک هر یک شغال مغز نه دانه مغرکم که در مغرکم خیار کل مخوم یا در استایا ابر ششم همین
نارنج کل کاو زبان فادر مغز طباشیر هر یک شغال عصاره زرشک کیم کاو مغز ششانه کل سرخ که در
فر کبود زرد و در قنقره هر یک و شغال مشک فود هر یک نیم شغال عنبه شش شغال با شیره ترنجبین و شربت شربت
سبب انشال ان چهار صد شغال میبرند و در بعضی امراض در او بر یک مرغان هر یک شغال در قنقره و در
و در شغال امهات مشهور **جارب** اعظم معده شربت کیفیات اربو و شربت معجات است و موافق و معتدل جمع جود
شکلنده تنیدی خون و مصف آن و مقوی جواس و اعراض ریس و غیر ریس و مرید النجی یا و سورا و صر
جنون و تو حش و حش و ضعف دل و اعیاد کمال و بلاد و مزید فهم و حفظ و محمل نفع و دماغ
مبهر و دافع انسام گرم و جمع اخلاط و بفتح نافع حب الغل و خلیل القدر و مداومت و حفاظت و
چون افایه که در و یا قنقره را از زباد و طحون شربت ص و دین ساز و شانه باد و خربزه کل کاو زبان

تنهول هر یک در متقال بهمن سید بهمن خرج هر یک بمحققان لا جور عنبر معسول طبا شیر کل محوم در غفران در دوح
 زربین کبابه زربنا و هر یک در متقال بلبله کالی ابر ششم مغرض ضدل سید بویست بیرون بسته دانه سمل در دوق
 در دوق نقه یا قوت سرج هر یک در متقال مرجان مروارید یا سفید کبریا هر یک بمحققان خود نیم متقال شیر سید
 و بنجاء متقال آب شیرین آب سیب شیرین کلاب آب انار سحرش آب سرشی سرج آب زرشک سرج
 ریاس هر یک بمقال در سرج انار یا سداب بمجو عیوض اوست کل محوم انرود کل دغسانا
 او باشد ملک ستر از و شکر درین اساقیوم آرند و ادویه کوفه که سرشند شیرینی از یک متقال با دو متقال دقش
 تا چهار سال است **مور** صغیر بارد که انحره را از متقال شدن برداغ باز دارد و خفقاں کرم را در کند
 و دل و معده کرم را سرد کند و قوه دیگر کشنیر خشک و درم کل سرج طبا شیر هر یک کرم کافور مصور در
 ادویه کوفه که سرشند سیب یا حماص سرشند شیرینی و در متقال **مور** صغیر معقل که دقوت دماغ و دل و معده
 فانی است و سوسن کند کاذبان بسد کشنیر خشک مروارید بهمن سید پوست سرج ابر ششم سید سوخته کرم کافور خرد
 کافور نصف یک کوفه که با عسل بلبله مروارید شیرینی و درم مزاج دی در حرارت بر دوت معقل
 دویم صغیر حار مسخ شبت بمفرج رسیدی و سکر می آرد فلفل ساسه مرکب غفران شغال جوز اعظم در متقال فند سید
 و قدر در کلاب ام دهند و ادویه کوفه که سرشند **مور** یا قوتی که با نیویا را اصلاح آرد دماغ و دیگر اعضا و سینه معده
 قوه دیگر بخت نافع است جو خوشی دی برون از حد بود با یک مقدار فند ازین یا سفید طبا شیر سرج هر یک بشند درم ضدل
 کل محوم با در کوبیده بهمن سید هر یک درم ورق طلا و دوق نقه عقیق حجر الشیب ساج هند مشک زربنا و در دوح هر یک یکم درم
 جور و لعل با یک کوفه زرشک کشنیر خشک تخم کل خود پوست سرج کاذبان بهمن سرج زراوند تخم کاسنی ابر ششم سوخته کافور عنبر
 اشک هر یک درم شیر مله درمل هر زراوند سدره درم کلاب شکر هیز در شربت سیب آب انار شیرین هر یک بشند درم
 راجه خانیه آب یکسند آب شربنها و شکر هم میخیزد و دهند و ادویه با یک ساغر سرشند شیرینی از یک متقال با دو متقال
 منسک که در شیده دماغ و دفرج قلب تقویت معده و صبح به نظیر نزار و مجرب است و شفا خوش می آرد و منسک سب اطرب الحس
 ورق طلا و دوق نقه یا قوت فانی لعل مروارید یا سفید کبریا هر یک در متقال بهمن در دوح عقیق با در کوبیده کاذبان
 کل سرج ضدلین طبا شیر کبابه فلفل زربین دار صیغ ورق رحمان تو در نین مزخوش شیر سراج کل تبتان
 در دوح خام سحر کوفه سبیل الطیب غفران مصحک دانه مورد هر یک بمحققان حصیه التعلب و صفا سبز زیره مدبر هر یک

همیک و شغال کل از منی عجز از شست یک سینه شغال مشک بینی بکنش خرد اعظم نصف کلش کل اجزاء شرب خوانه نصف
سپارد و عمل قاضی جدا دوی بطریق معروف چون سازند و اگر در عنان داخل معجون سازند و اصل الکسا و پخته اند که اجزاء
مراد از وقت است روغن بکنش بطریق معمول و آن روغن داخل معجون سازند و اصل الکسا و غیر الطاف میشود از اجزاء
متاخرین است بلیه نیسان را بکنند و خالی بکاهند و در سده بلیع بکنند و حواس را قوه دهر با هر تیر کنند و معدا فخر بکار قوه
سازد و طبع نرم نماید و بواسیر رخی را سود دهد و گفته اند که مایه کالی اگر یکسال بکشد هر روز بخورند و مسید نشود و دیگر که در
شادان از اجزای حوانات و جماع بر تیر نماید و مایه سود دارد که از احرار بلیع و نافع است ظاهر با افادیه باشند و بکنند که اگر
بلیه سرد و سیر ساخن شود نافع است بلیه از شک سازند و فرق بین آنها چنان کنند که خسته وی بشکند اگر درون خسته در صیغه
خود را شود در بایند که از تر است از شک باشد و الفیاز غده مصع تمامه نقل شود و نقل از وی بر نیاید یا نجات کمر باشد از خورد
نقل نیاید از شک باشد و الفیاز را در خسته و می خصوص باشد و مایه از حیدر کس شود و بیشتر است با دام که از عایه
بکشد و سید کاه نیافه بود و خسته تقیه معده از وصول و عصر طوب که از غده مقدم شود یا قیانه حیدر مایه بکشد و سیر که
منقح است شکلی مختلف بلیه را که منقح و مغویست اند بعد تقیه از وصول مایه تر باز میزد معده را و مایه المقود و مایه که
و در چمن ساخته میشود بیشتر از است که در ولایت ایران می سازند که از کرفی الذخیره و پوشیده مانند که هر چقدر که تر کنند منقح
قبل از تربیت بعد آن سیر نماید بکنش و الصافی مع مفر تا که در آن جبهه است تربیت ایل میگردند و از است
ماد و مایه را محو شده و کل بلیه عجز را که دام خوردن و می می است که اندک در ابتدا و حیات استعمال بکنند کرده و کلاهی
و بدستور استعمال بلیه تا به بین می شست که کلاهی را و دوا که به است در بیشتر نازده اما محتاج تبدیل شدن طعم که در حیات و طریق
است و طریقی مختلف به شستن طریق ایل و لایق است که حد عدم بلیه بزرگ بکشد و بزرگ بکشد و در طرف سینه بکشد و آب
که از این بپزند و خالته را که بکاه درم بران باشند و در روز یک از نزد و در سه روز آب خالته تغیر دهند و تازه کنند و بلیه برون
نیز بپزند تا بویست نشود و بعد در دیک بپزند و مایه تقد آت ویر بپزند و اندران بر نهند و یک کف جو منقح مخصوص نرم نماید
بپزند تا که جو بپزد و پس برون آرند و دیگر را بشویند و مایه نصف کنند بویست کمال اند و جو بکشد و پس در هر واحد
انکه مختلفه و در جوال در نهند و در طرف شیر بپزند و عمل همان بران اند از این تقد که او را در بپزند و بپزند و روز یک از نزد و
منقح عمل تغیر دهند و هر گاه تغیر دهند جو خفیف باید داد تا بلیه باقیست چنانکه معده بسف کرده عمل قاضی

در شغال کل از منی عجز از شست یک سینه شغال مشک بینی بکنش خرد اعظم نصف کلش کل اجزاء شرب خوانه نصف
سپارد و عمل قاضی جدا دوی بطریق معروف چون سازند و اگر در عنان داخل معجون سازند و اصل الکسا و پخته اند که اجزاء
مراد از وقت است روغن بکنش بطریق معمول و آن روغن داخل معجون سازند و اصل الکسا و غیر الطاف میشود از اجزاء
متاخرین است بلیه نیسان را بکنند و خالی بکاهند و در سده بلیع بکنند و حواس را قوه دهر با هر تیر کنند و معدا فخر بکار قوه
سازد و طبع نرم نماید و بواسیر رخی را سود دهد و گفته اند که مایه کالی اگر یکسال بکشد هر روز بخورند و مسید نشود و دیگر که در
شادان از اجزای حوانات و جماع بر تیر نماید و مایه سود دارد که از احرار بلیع و نافع است ظاهر با افادیه باشند و بکنند که اگر
بلیه سرد و سیر ساخن شود نافع است بلیه از شک سازند و فرق بین آنها چنان کنند که خسته وی بشکند اگر درون خسته در صیغه
خود را شود در بایند که از تر است از شک باشد و الفیاز غده مصع تمامه نقل شود و نقل از وی بر نیاید یا نجات کمر باشد از خورد
نقل نیاید از شک باشد و الفیاز را در خسته و می خصوص باشد و مایه از حیدر کس شود و بیشتر است با دام که از عایه
بکشد و سید کاه نیافه بود و خسته تقیه معده از وصول و عصر طوب که از غده مقدم شود یا قیانه حیدر مایه بکشد و سیر که
منقح است شکلی مختلف بلیه را که منقح و مغویست اند بعد تقیه از وصول مایه تر باز میزد معده را و مایه المقود و مایه که
و در چمن ساخته میشود بیشتر از است که در ولایت ایران می سازند که از کرفی الذخیره و پوشیده مانند که هر چقدر که تر کنند منقح
قبل از تربیت بعد آن سیر نماید بکنش و الصافی مع مفر تا که در آن جبهه است تربیت ایل میگردند و از است
ماد و مایه را محو شده و کل بلیه عجز را که دام خوردن و می می است که اندک در ابتدا و حیات استعمال بکنند کرده و کلاهی
و بدستور استعمال بلیه تا به بین می شست که کلاهی را و دوا که به است در بیشتر نازده اما محتاج تبدیل شدن طعم که در حیات و طریق
است و طریقی مختلف به شستن طریق ایل و لایق است که حد عدم بلیه بزرگ بکشد و بزرگ بکشد و در طرف سینه بکشد و آب
که از این بپزند و خالته را که بکاه درم بران باشند و در روز یک از نزد و در سه روز آب خالته تغیر دهند و تازه کنند و بلیه برون
نیز بپزند تا بویست نشود و بعد در دیک بپزند و مایه تقد آت ویر بپزند و اندران بر نهند و یک کف جو منقح مخصوص نرم نماید
بپزند تا که جو بپزد و پس برون آرند و دیگر را بشویند و مایه نصف کنند بویست کمال اند و جو بکشد و پس در هر واحد
انکه مختلفه و در جوال در نهند و در طرف شیر بپزند و عمل همان بران اند از این تقد که او را در بپزند و بپزند و روز یک از نزد و
منقح عمل تغیر دهند و هر گاه تغیر دهند جو خفیف باید داد تا بلیه باقیست چنانکه معده بسف کرده عمل قاضی

[illegible]

ما لا يصل

2

[illegible]

که مخالف است با شد اخراج کند پوست بلیله کالی پوست بلیله زرد و بلیله سیاه هر یک ده درم سفاح افیتون هر یک سه درم
اسطوخودوس نفث درم اصل الکرفش اصل انرا زانج هر یک یک درم زبیب پانزده دانه احاص سده دانه ادویه راز
افیتون دایب مناسب بگویند چون سوم حصه بماند افیتون اندازند و دو جوش داده و درازند و فاسازند و نصف
رطل از سن بگیرند و فانیه و راج هر یک یک درم و تر بر سید نصف مثقال دستمویا مشوی و دو حصه در آن اضافه نموده بنوشند
در افیتون که انجلیا را که حادث شود از سودا و فحلا ببلع بعد از افیتون پوست بلیله کالی اسطوخودوس هر یک سه درم
ده درم سفاح یک درم تر بر سید چهار درم سماط نفث درم بنیر زنجبیل یک درم و فاسا خسته بنوشند بلیله زرد که امراض صفوا
دماغی و دینی را با اخراج صفوا از ابل کند و دومی را نیز بعد از دو حصه اعلال حنیم و حرط مفید بلیله زرد ده درم ترندی
احاص سه حصه و سبستان نفث یک حصه کاسنی هر یک شش برک غلبه بر بنیر زنجبیل یک درم سست حاف سازند
فلوس خا شنبه شش درم و شیر خشت سست درم در آن حل کنند و مکرر فاسا بنوشند بلیله سبز و دیگر نیم مثقال
و در امراض دومی حنط حرب قویتر از آن پوست بلیله زرد ده درم اولدیم عدد و ترندی شش درم شاتره
نفث درم سبستان یک حصه بنیر زنجبیل یک درم سست و شیر خشت سست درم در آن حل کنند و فاسا بنوشند
بلیله بنوشند که صفوا و محرقه را اخراج سازد از دماغ و بدن پوست بلیله زرد و شنبه درم بلیله سیاه ده درم و ترندی
هر یک یک درم تر بر سید موصوف چهار درم فلوس خا شنبه نفث درم بنیر زنجبیل یک درم سست و بعد فلوس حله کرده و مکرر فاسا
بنوشند که اسهال صفوا و بلغم کند و دماغ و تمام بدن را پاک سازد و بنیر سبز خسته پانزده درم آلو سی عدد غلات عدد
شاتره یک درم افیتون مصلح هر یک مثقال تر بر موصوف سه درم بنیر زنجبیل یک درم سست نیم رطل از وی بگیرند و ترندی
از خیره و نفث پاک کرده در آن حل کنند و فاسا نمایند و تر بر موصوف مستحق یک درم سردار کرده بنوشند شاتره که
اخراج مواد مختلفه و تنقیه کردن از اخلاط محرقه و غیر محرقه و از ادر صرباب سست بلیله سیاه پوست بلیله کالی تو
بلیله زرد و موصوف هر یک شاتره نفث هر یک سه درم بادیان یک درم کاسنی سفاح اسطوخودوس نفث
یک درم غلات هر یک دو درم کاسنی بنیر یک درم بنیر زنجبیل یک درم سست حاف سازند و تر بنجین پاک کرده
درم و فلوس خا شنبه و ترندی هر یک زده درم در آن حل نمایند و مکرر فاسا بنوشند حله یک شربت سست قوی
مصلح قوی و لطیف تر از نفث و صفت قوه و دماخار صنف و بعد فاسا استعمال از دراج غیر جار و یاترو

اجزاء و دی سخت تر نمایند چهار اس و نوره کج می مانند با تش نرم و از ادویه آنچه حطب باشد چون پنجا و تخم کبر و بذر و کندر
و اول انبار اجزایش هفت تا نیم تخت شود پس کبابها را از آن کبابها از کسرت طبع محفوظ باشند و قوه آنها به کلیل و دوفنون
در طبع باشند از ادویه سه شنبه و قف فرد و اوردن و یکم می دارند و دوسه جوش داده و فرد گیرند و فوس حار شربست و محرم
در آن خل کنند و بر کجش قشر سخت بعد تصفیه طبع داخل نمایند و طبع نهند که در حطب بققان عمل آنها شود و حلیجین که در طبع سازند
عش فوی میشود که اقال الشیخ رحمه الله علیه و مقید در طبع و در شرب زیاده از کمر طل شایه که در فی شفا و الاستقام **در اجزاء**
آب بنیر را که بیدفعی شیر چون متجس شود در رطوبه از وی جدا کرد و آن رطوبه را آب بنیر نامند و حبشند بیدون و دم حرض
ما قبل افع است که در اجزاء بکون موحده و تکفیف نون بنیر آمده بداند که جوهر شیر مرکب از سه جبر است و حشیت و
مائیت و هر جد را جی جدا دارد چنانچه قدسی علیه الرحمه در شرح قانون تبصیر بر آن نموده که دهنیت بن میل کرات
بنابر آنکه تولد از اجزاء لطیفه ارضه و اجزاء کثیفه مائیه و اجزاء هوائیه است و حشیت سرد و غلیظ است بنابر آنکه کون
از اجزاء غلیظ ارضه و اجزاء کثیفه مائیه است اما مائیت وی کرم است حشیت اعتداله اجزاء ناریه بن در
و دلیل بر آن عمل او است که لطیف اصلاح غلیظ میکند و معوضه غشما غسل و اصلاح و عفو و صفر و روح از او نجات نماید و انعام
فضل محقره و عصبه و حران منبر مایه شرب و تحفا و بکلی از اجزاء ناریه متخله مائیت است لدع و حرقه وی قطره می آید
ملک واسطه متخله بودن او بر مائیت لدع ساکن سازد و اصلاح اعتداله محقره میکند و نشان بودن دهنیت در او الجین مشهور
و سموت در وی است هر چند دهنیت بیشتر بود و سموت فرو نیز باشد اما الجین حر و سموت در او الجین قریب است اما طوبه در آن
بسیار است المقصود بالذات از استعمال او در طب اگر منافع و دیگر لغرض شود در چنانچه در بیان مفصل مایه و سموت و اوقات
به شش سرعه بکنیم **اول** در ساختن مایه الجین بر سه و حقیقه است **یکی** آنکه از شکلی سازند و احسان کنند که بنیر تازه و بیدنه در
سنگ یا سفالی مایه تلخی دارند که شایسته بنیر که شایسته در طبع باشد چنانچه حاوی الحرقه است رطل بر آن ریزند و اگر شکلی بسیار
قدر سر که اگر یا اگر آب مایه اخاف نمایند شیر زرد و پاره شود و بعضی از ماسخرین باز در متقال شکلی و متقال سر کردند
رطل شیر کافی دانسته اند و در شفا و الاستقام گفته شیر را که شایسته با تش نرم و خوب تخمیری نمایند تا که شش زده ببرد و یک ببرد
فین فرد از زده و دم سر کنند و بنیر مایه بنامند از زده بریده شود و آنرا طبع حرک شیر لازم دانند تا که حرک نشود و شش
حرک جوب تر از حشیت خامه پوست باز کرده سر کوفته تا به حشیت دهنیت که در حشیت بن است نیز مستخرج شده **الاجزاء**

۱۱۲

ادنی در اعانه و در بر اسهال اگر چه بجز نباشد بجز بر خاک حرکت کند و هرگاه غرض تطهیر است بود درون مین طبقه خوب
اگر چه بجز نباشد بجز بر خاک حرکت کند و ایضا غرض سردی ماست که در آب تر کرده باشند مسح می کنند تا مانع احتراق باشد
بالجمله آن شیراره شود و یک فرد و از نس اگر معهود آن باشد که اجزاء و دهنیت در ماء الجبن فروخته اند و نیز اند فریب سرد شدن آن و جود
ما و در آن باشد یا لا میزد جهت آن در آن با چه صفت باید و راحت است که شیر در باره کرده میا و نیز در آب لقاطند و صیر می
حسن آب نیاید و اگر مطلوب آن بود که دهنیت در ماء الجبن بکشد شیر را بکشد از آن که خوب سرد شود و ما و اجزاء دهنیت
جمود افتد و عذقه صغیره همراه آب بکشد و سرانیده بقیع برانند که شیر را عذبه باره شدن تمام شب نهاده دارند اگر سوزان باشد
طرف شیر در آب بکشد و در هر حال چون آب حاصل آید هر طور که باشد اگر آب مذکور یک طل باشد یک انگشت از آن را در انگشتان
دندنا کف می آید و کف بر دارد پس لطف معلوم شرب نمایند صفا با امر مناسب عرض و کف اند و بقیع اگر آب است
همان آب ها می دهند و این نوع بقیع ماء الجبن یعنی شکرین بر اینی اخراج اخلاص محترقه جهت تبرید به نفع
کبد و طحال و دفع یرقان و فروج و جرب شیر و کف و صلا و طاعت لعل و جمع امراض سرد و ادویه مناسب است که کسب
محص کرده بر آنکه شیر را عذبه باره شدن تمام شب نهاده و حاجت دارد به عذبه که شست لعل بر بند امام را شست
و کما از مضغفات اوست گفته و حقا شرح اسباب نیز درین کتاب مسطور چنین نقل کرده اند از انجی سازند و انجی کا
و کما میله نیز آمده و از انجی با سی نیز آمده گویند و طریقی ساختن ماء الجبن از شیرانه لعل و حقا کامل صفت است که شیر خور شده اگر در
نود و سرایه بخورم در آن حل کنند و باید که شیرانه گفته نباشد و بعد حل کردن سرایه در شیر سر حرکت دهند و از آنش فرود
و کما از آنکه سرد شود پس در کرا میسند و میا و نیزند که لقاطند و در ظرف چینی و مانند آن فی آنجا باز بچینند تا نعلک آمیزند
شراب نمایند و این نوع ماء الجبن در تبرید و تطهیر و بلع مسهل و عدم امراض خاصه اگر با اثر به موافقه در سینه و استه
طبع نرم میکند و بعد تا دی ایام و الف برن تمامه مصرف بعد از مشق و اسهال نمی آرد و غریه بسیار و حصوا کسانیا
الدم اند و قبل فساد دم الما وجود کسرت عذایدن فریب نشود تا مالت تن جرح گفته که در در طل شیر بکشد انچه تازه جبه
در آن حل کنند و به سرایه گفته نباشد و بعد حل کردن سرایه در شیر سر حرکت دهند و از آنش فرود گویند و کما از آنکه سرد شود
پس در کرا میسند و میا و نیزند که لقاطند و در ظرف چینی و مانند آن فی آنجا باز بچینند تا نعلک آمیزند و در شیر غنایند و این نوع
ماء الجبن در تبرید و تطهیر و بلع مسهل و عدم امراض خاصه اگر با اثر به موافقه دهند و به شیر غنایند و شیر غنایند

از طریق دیگر خاصیت از سنگین و محبوس و در بعضی از باریک ساخته بران باشند تا آب از شیر غلیظ شود و در آن
بیاورند و آب خالص بکینند و سه اوقیه سنگین امیزند و باز آنرا شند تا قریب کجوشن در آن آید و حرکت اجتناب
صاف کرده با هر مناسب حال بود و بپزند که افعال العنسی و امن الدوله بن یکم گفته هر روز سه رطل شیر بکینند
بکینند و گرم کنند و یک گرم الفه در آن حل نمایند و بکندارند که بعد و پس لکاح و محطط سازند طولاً و عرضاً و در گرم یک رطل
را با یک ساعه بران باشند چون مذاب شود در با و جویا و نیزند تا آب صاف بر آید یا در گمان با رسل بر که خواص
کند و بکینم رطل از آن بکینند و یک اوقیه سنگین امیزند و بپزند و با شش نرم و کف بردارند تا که لور تمامه از آن جدا شود
پس صاف کرده بنوشند بطریق معلوم که در بعضی از ام و سکون و او را و مهم که موقوف عبارت است از چشمت مرکب از اجزاء
و سه و اجزاء لطیفه حنظل که حاصل شود که عند الععال ماء الحبن و چون او را الحبن را جو شند و بپزند اجزاء و مخلوط مذکوره بپزند
از آن غلبان طافی میگردند **نکته** از باب الفرم سازند و اس چنان باشند که دو اوقیه مغز حکانه نرم بکینند و در
رطل شیر معصع بنیدارند و خوب بکینند با طرف شام خرامی چنانند تا شیر پاره شود و پس فرود دارند و بکندارند که سرد
پس در کاس سفت بیاورند و آبی که بکند و در طرف حس بکینند شیر صاف سازند و با و درم یک بندی بکینند و کف بردارند و با
مناسب بکار بپزند و ماء الحبن که از الفرم و از قرحم سازند در احقان بکار آید و در آنجا که از استعمال سنگین مایع بود اگر در
لطیفه استقاد و سد مقصود باشد و ماء الحبن از الفرم و عملی و باب قرحم سازند و با سنگین بپزند و در بنفرت اولی آنکه
برای باشند **دوم** در شرب ماء الحبن و میان وقت شرب و تقدیر مقدار او و ماء الحبن را شرب است که حکم بنوشند سه
و میان مرفوع از یک ساعت فاصله که نباشد و بعضی فاصله بین شربات نیم ساعت کافی دانسته اند و اگر دوسا فاصله دهند
و در دانی بهر طریقه از شربتی باشد بر طبع نقل نیارد و بعد شرب منشی معقل لازم دانند و تقدیر منشی معقل صدق
مقرر کرده اند و شرب او قاتل جهت استعمال او بران معتقد است که در و حرارت و برودت مفروض بود و منع و کف
و از استعمال دیگر مسهل در ایام که است در شرب و مقدار شرب و حسب مزاج متفاوت است و فی شرب او
درم است و شرب موسسه بکینم و اگر طبع قوی باشد تا دوسه رطل نیز مجوز بلکه زیاده بر نیم رطل نیز مجوز است
که افعال شیب فانی و شیب و وس نقل کرده که آنرا رطل توان داد و به فعات اند و امراض مرمنه در وقت غالیف و در حین
اگر ماء الحبن با و در مسهل مجروح کرده و مندر لازم است که کثیر المقدار بنوشند و حرف افرا عمل و در تقدیر شرب و مسهل

[illegible]

در زمین اردوان خمیری در تنو زان کچه اگر خورد است و مفاصل ندارد و این در کشتن با مرغ و
در صورت یافته و احسن آنکه هر روز که خوردن مسهل با مار الجین مقصود بود و اندر روز یک و از وی یک قاشق
کنند و اگر ممل باشد و الاغذا و نرم دیگر قدری تواند خورد و زمان شرب با مار الجین احتیاج از لبنات و معدن
منجرات و حلاوت و شده الحوضه واجب اند و هم از حجام و جمع ریاضات منجبه و عوارض نفسیه باز دارند
و سوج کوشند و اعانت بیا قوتها و مفرح مناسب لازم شناسند و در نیم اند بیان آنکه شیر کدام حیوان
از اینها مناسب است و از اینها لایق برای کدام عرض لایق و دیگر آنکه حیوان حکم نه باید و علف او چنانچه
که حجت اغراض مقصوده بهتر است اینها لبن لغیر است یعنی شیر بز یا گاو و در دهنیت و
و است معدل است کلا شیر گاو که دهنیت در وی بیشتر و شیر منجنبت فردن تر و شیر شتر و این
غالب تر و بر امراض سوداویه افراطی بحد ام از آنها مناسب نیست و اگر شیر بز هم نرسد حلی الفرد را
گاو و آن شاد و هرگاه برای سدد و استسقا و کف دهند شیر شتر به از همه باشد و فو را نیست اما اگر استسقا
باشد و الجین از شیر بز بهتر باشد و لازم است که بز حیوان بود و صبح البدن و تمانه اللحم و سرخ رنگ از رقیق
و سیدن سبی روزی با چهل روز گذشته باشد و از بیم چهار ماه تجاوز کرده و اگر سرخ رنگ پیدا نشود سیاه
کشد و الا از رنگ و الا به رنگی که بود چه قند احر المون بر سیل اولویت نه و کجوب محلا دیگر شرایط که آنها
خوردند و تقویت آنها باعث عوارض مطلوب است و هرگاه قصد شروع مار الجین شود از حصار
تعریف بر حسب طبعی مرض به کثیر یا به یا گاو یا کاسه یا از زانه یا آرد جو یا علف جو یا شانه تازه یا مثال
کن کنند و گیاه که شیر قلع نه بند و در دادن خود عسر اصناف کنند که کج میارند و موجب شیر نکرده و و بعد
که بز را دایم بسته نماند و گاه گاه بگذارد که حرکت کند و بگردد و از تسافت باز دارند و ششم اندر وصف این
بر اند که وی محج لغیا کثیر نیست که دیگر ادویه مسئله نه اردکی آنکه قوه او با وجود عدم جذب کبر لغیا مقصود
میسراند بنابر رقت و لطافت و این دو وصف قام مقام جدت و قوت و دال اند بر خلوص و کمال ادویه که این
در دم ایله می جامع و سومت و جدت لطیفتر است نسبت به صفت عسل
و قطع مراد نماییه خاصه که سنگین تر علاوه این عمل میشود سوم که در وی با حور

استعمال اخلاص مفید مواد را و فلویدی که در بدن قیامند بدن را از بی غیر سازند ملک غذا را و شود و استعمل
غریزی خفته در بایند که با الجین بائیت و دندیت در دانتیت مسهل و ملطف است هنت منفع و مملکت لیس
نصف و مملکت بیشتر مطلوب باشد بنوعی باید است که دندیت در وی بسیار آید چنانکه در جرحه اولی گفته شد حنارم که
وی مواد غلیظ و کثیف را تبخیر است و با وجود این ترطیب صید بدن را در دفع می کشند مواد را و استعمل که با
اخراج حفاف در بدن نیار ملک ترطیب به البته و غذا بدن شود خاصه همین در است از نجاست طهار
عذیل گفته اند بالجمله اول و حلال سلیخ و غسال و مسهل بر فوق و مطبوع و مرور و مسکن و مطبوع
و جهت علل حاره و سوداویه و التهاب النجولیا و حرقت البول و ضعف کلیه و حفاة او و حفاة مثانه و فروج وی
حدس و قریه بدن و شقیه سری و ظلال و و التهاب و اسهول خیم و ملک استسقا مانع و برائی حرارت و جهت
بدن مفید و بر حرکت و کلف و نار دلا و و شراب سودمند و گاه در فروج مثانه مستعمل بود که در آن داخل نشود
تشریح است فاضل و حلال که در علل بارده مستعمل شود چون فالح و اقوه و ادخاع فاضل امثال آن متعین
و مستعملی در بول و مملکت و مسکن در دندیت و جبر استعمال و مجر و در کس که درم در احتیاد دارد و در دندیت
با فادیه در عفوان مروج باشد و منفع است و تحمل وی غیر است که در مکربردین و تعلیم در اصحاب
طوبه و ما را العمل سافح مسح است لفظ طاعن غسل خوب بجز آب صاف و خمر کجوشانند کجوشانند با تن نرم و کف
و چون دندیت بماند فر دارند و بعضی در یک جز غسل نشستن حباب کنند و چون نصف آید فرد دارند این نوع
الحرار است و در امراض منعی که عیوض آب با العمل احتیاد میزند استعمال این نوع لالی ترسب و اگر شکم نرم باشد خوش
دندیت با لیس کبر کنند و اگر خواهند با العمل رفو بود افادیه مناسب چون در این جز غسل و خنجان و مصلحتی در دفع این
بواسبانه کوفته نیمه بعد از اصباح اضاف نمایند تشریح است لفظ که قیام مقام با العمل در امراض حار و در زمان حار
بارده میتوان و در اخلاص العمل که تواند و مفلوج و مفلوج عرض است با اسکر قیامت تشریح است اگر فصل حار بود امراض
گرم باشد و الفی جهت نرم کردن سینه و طبع بیکو جبر است شکم سید بکطل و در سه طل آب شیرند و کف بر دارند تا که قیام
آید و آنجا که در استعمال اسرید بود جهت امراض حار مستعمل باشند بکطل لعاب اسفول نیز معالیه و تعویج
و این لعاب اسکر صداع گرم را مفید است و در تسکین عطش و تبس طبع و اطفا و حرارت است و این اسفول اند

طاهر

کتاب دهنده مشکک شده است شود الفح باشد و بدل سود تر بود و در بحث حمایت با فواید غیره که باید **ما** الشعیر **ما** الشعیر
و ما الطیار و ما الهند و حمایت باید و ما الطیار در امراض قلب النمل **ما** الشعیر و احد لقوات است و در عجات از ایا
که او به خشک دران درین ترغابند با انرا که آب دران سرایت کند و قوت او به در آب مسح شود و کمالات است
از ان حکا که بکیرنه باشد و باقی باشد که جانت و بنوشند و احد **ما** الشعیر او به در آب گرم تر نمایند و در تقید و اخار و در
و اخراج قوه وی بخون باشد و تسراست که تا سه بار روزی در در در افق آب بنهند و شب بنهند و بخور و در محل
که دارند و اس در صورتی که انشاء معویه صلب چون احوال و سرد و اگر ادرار صغیر و خوار که حرم صغیر از بار
باشد یک سبار در در داشتن کافیت و به تشخیص آب است و استعمال لغو صفا محو درین و قبول عاره است و قوت
هر چند نیست مطلق ضعیف باشد مکن بر خوب تر از دست و در نباتت که این کمتر از مطلق است و لغو **ما** الشعیر
و مقدار آب در لغو **ما** الشعیر که باید و در مشکک آب **ما** الشعیر **ما** الشعیر صفا تر از و صلا **ما** الشعیر **ما** الشعیر
و درم الوسی سیاه سیاه غاب هر یک عدد و نیم میست درم بنفشه کم کاسین مرکب درم معوضا شنبه نازده **ما** الشعیر
ترنجبین پانزده درم شب در آب بختباند و صلا **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر
و در دشتا و شنبه الوسیه الوسیه غاب سیاهان مرکب عدد و نیم میست درم زرد الوسیه عدد و نیم میست درم
ترنجبین است درم شب بختباند و صلا **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر
سقوطی صلا دران حل کنند و سه روز در افق آب بنهند و شب در آب گرم که دران روز سوم بیالاید و بیالاید و صلا
روز در آب کاسین در داشتن برای اصلاح صلا **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر
ما الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر
افستین **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر
صبر سقوطی در می کنند و سه روز در افق آب بنهند و شب در آب گرم که دران روز سوم بیالاید و بیالاید و صلا
که صلا **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر
نیم من آبیالاید و شب درم صبر دران حل کنند و سه روز در افق آب بنهند و شب در آب گرم که دران روز سوم بیالاید و بیالاید و صلا
سه درم **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر **ما** الشعیر

لحم

لحم

لحم

لحم

لحم

لحم

لحم

و فصول تازه مسهل غلبه جگر یک نوزده و عدد کل بلوغ فرسودگی و کل نبض چهار درم عدد شش شش خشت یک است در هر روز
نیکی و فکتهای دیگر و فواید و لوکلان بخور و اخذ نمایند و آنجا که منسوبات بیشتر بخوبی باز نوزده درم بمیزانید حاصل شود
بجای آن و لطیفه اشباب معده و جگر رفع تمام دارد و حمایت و مویر او صفاد بر اسود و صفت زرد الو غلبه جگر یک
عدد و لوکلان مفرغ و غرضی ده درم کل بلوغ فرسودگی و کل نبض پنج درم و اگر طبعه محست باشد غرضی بخورند آنرا دانه امیر
در هر گاه اجراء در دفعه که شود حاصل است هم امیر مسهل میگرد و متوجع شود حاصل **مسهل** ن از صفاد و او محرق
کند و صداع و دیگر امراض داغی را دفع و معده و جگر اسود و اخراج دفع و حاصل از آن مرقوم بگیرند و آن را در هر
افزاید که اینجاست مسهل است و او در این است سالی که ملل زرد مرکب درم یک کاسین کوب شکال آب شربت باز نوزده درم
بست درم زرد و زرد غل دام مرکب محرم و اگر غرض شربت نبضه امیر در اسب اگر غرض غرضی و شکر در نوزده
سبب است اگر تخمین یا شیرخت داخل کند جائز است در بیوقت بر دهن و او است تاثیر اگر خوانند اسب شربت و در نوزده درم کاسین کوب
بلل زرد و ملل سیاه مرکب چهار درم نیکی باشد و دفعه بمیزانید **کشنیز** دارد و صداع و جمع کلل خار داغی را که با شربت معده بود
نفع دهد و تبها و کرم و امراض کرم معده دل و جگر اسود و مذهب است آن در پیش تا لایق کرده نافع یا خصله نواز دانه پاک کرده
و کشنیز خشک بر و احد درم در آب و کلان کشتیک شانه زرد و صداع آب صرف نباتان در نوزده درم شربت بنفشه و شربت
مرکب درم افروخته بنوشند اگر غرض شربت بنفشه نبات قناعت کنند و درم کل بنفشه در نوزده درم شربت بنفشه و شربت
دکشنیز در هر گاه تب معصود شود شیرخت و تر تخمین فرادی و مجموع است داخل نمایند جگر شربت نبات **اگر** او آب درم
را نافع باشد نبضه کامو مرکب محرم کلنج کوکنا رینو فروست که در تر با بونه مرکب درم ششک چینه درم جمله درم
آب بنفشه تا نیمه آید و در بخار آن دارند و بر سر نیز ریزند اگر مانعی نباشد **طول** لفظ مشترک است که بمعنی القبا و سلب و جمع القبا
و بمعنی ابرن و بمعنی نگید و بمعنی نمود و تجربه محل منفع معصود میگرد و نفع مفوم مکرر و در نوزده درم شربت بنفشه
و فرق در سلب و طول که بمعنی القبا چیزی مانع بر خصوص است است که اگر القبا اندکی و فضا و در سلب سلب است سلب است و اگر
فاحله بعید و در سلب است خوانند و عام است که آن مانع طبع او درم باشد آب م فقط نموده یا سرد یا دانه از دانه آن
اگر که صداع و در نافع است با بونه اکلیل تمام مرز کوشش بر کاسف صمغ و رقی القاحله برابر جو نباتان و اکلیل
نفسه بر بخار آن دارند که صداع و رنجی را نافع است با بونه اکلیل الملك زاریانه مرکب کز فش زریه که مرز کوشش

[illegible]

کندش حرلی سید برابر کوفه هم اندک اندک در بینی و منند **چند** صراط مرمن نافع باشد عصاره قشار الحار کحل
لظرون کافیه و درسی و منند شویند عصاره قشار الحار مرمن عمل کند **که** صراط نافع بود سیم خطل عصاره قشار الحار مرمن
سید مرمن فلفل اسطوخودوس بقدر کافیه و منند **چند** صراط مرمن نافع است سبب جبهه عینه
کلیک تنها و مرکب باب مرز خوش با او غسل بسیارند و در بینی و منند **که** مسح سبب عظم کحل سده و داغ و در
بارده کند کندش خرق سید حرول سرخ زرد و نطویل مفرد و مجموع نرم بسیارند و قدری در بینی و منند یا بر سر
در بینی کند ماغ عطنه مشهور **که** در کوفه عطنه است جهت فایده و تقوه و امراض داغی نافع صبر زرد و نطویل و خرق
مرز خوش محره ارمیه سطح هندی مشک یا سوبه در بینی و منند یا بر سر **که** سبب راس
و عطنه آرد جبهه ستر فلفل کندش سداب جله برابر کوفه پنجه اندر بینی و منند و به تن را بر و غل ناردین که در وی
حکمرده باشد حرلی سید **که** معالج را سود و در عطنه آرد کندش فلفل عاقر قرحا کحل نوشار دوره لظرون صبر
مشک حرلی سید مرز خوش جله برابر کوفه درسی و منند و انرا با مرز خوش ککانه نیر و است **که** که به ما را و
را که از سبب تری بود سود و در عاقر قرحا سه درم کندش عاقر درم برک خزر نره که سیاه و در مطح او که باشد
خوره شش درم صفر فارسی زرد و نطویل و مالاخوین مرک کنیم درم کوفه و در بینی و منند **که** بغض لقحات و در کت
که مقص عطوسات نیز که شده در میانند و در امراض مادی داغی یا کسب شود لقحات و عطوسات و سحوت
که مخصوص مقیه داغ اند که با نبرند جهت مقیه خاص قبل از مقیه عام ممنوع است مگر اگر مرض ملوک و عارض بود چون
دفع که در اینجا فورکار نران است که کنجانش مذهب است **که** چون در دهن مصروع ریزند بهوش آید حلت
در شکم عین حکمرده و حور سازند یعنی در حلق ککانه **که** عین حکمرده در از زمانه انبیا زبیره که با جوشانیده
کرده کفند و ان حکمرده و حور سازند چند زبیره که با مسک کوفه پنجه سه و از ان در شیر حکمرده در کوفه طفل ککانه
کعبور واحد و جرات است عبارت از ادویه که در دهن مرص و قتی ریزند که عاقر از بنا و ادویه
که اعضا و زبیره را قوه دم و دوسواس سودا و غنایه و نشاط آرد و لون را کف کند و ضعف دل و غشیه را
ضعف با قوه سرخ سبب با حمر لاجورد کل ازین باد و در شبل الرطیب جبهه هم سرخ هر یک و شقان با قوه
زرد با قوه کبود با قوت سید عقیق عینه مر و ازینا سفته پوست بیرون سببه با در محویه کل مخوم عینه است

در عاقر قرحا و طهارت

انواع
دور و دور
ناتوان

محلول نقره محلول کلسنج دار چینی در روح عطر بهین سید هر یک یک مثقال حشا مثقال العرفه روزه سبب بر شیم محرق کباب
 قرفل سلفه زدن قاقه خروا هر یک سه مثقال زرد کنگال و نیم تخم فرفنجک کاو زبان طایر سید هر یک یک مثقال اسرار
 ادر عطر دست بید کا ملی که مثقال عصاره زرشک پانزده درم مشک خالص کنگال و نیم کاو کنگال اسبب است که
 بکین آب حاض ترخ نیمین نبات بکین نیم نبات راد کلاب عرق کد از بد و اسبب و آب قوام از بد و چون
 حاض سرج بران ریزند و ادویه کوفته و جواهر صلاب کرده سبزند بعد شش ماه استعمال نمایند شیرین کنگال
 و نباتیه و نبات شدت لعج مرد و کونید صفت انخویا و امراض سودا نفع تمام دارد و دل و کبد رفته و در
 مردارید با سنفه مر جان فرفنجک که با مرکب کدوم هذین طایر زرباد باد و رنجویه قرفل سادج عود و حمار اسبب
 بوست ترخ مرکب و درم کاو زبان در روح عطر لعل با قوت عقیق یمن و ورق طلا در ورق نقره عطر است
 کاو هر یک یک درم مشک سدرم قند و عسل قاهر یک سبب درم معجون سازند خابج سبب معتدل و فوسل
 سوداوی و ضعف و احتقان را نافع بود و دل را قوه دهد و نشاط آرد و ضعف مردارید با سنفه تخم باد رنجویه
 بیرون سبب بوست ترخ نیمین کلسنج هر یک درم سید بهین سرج کباب هر یک یک درم و نیم کباب
 قرفل دار چینی سلفه هندی مرکب کدوم لعل عود و خام هر یک یک مثقال با قوت زرد عطر است ز محلول نقره محلول
 هر یک یک مثقال بهین سید کشتیر خشک کل از منی طایر هر یک و درم زرباد کاو رقیور هر یک سدرم کاو
 ادر هر یک سدرم عصاره زرشک درم رخوان انکی و نیم شراب بیضا شراب سبب من شراب
 حل مثقال ادویه کوفته و جواهر صلاب کرده در شرابا قوام آورده سبزند شیرین کنگال سنج و علی سبب
 سوداوی و نباتیه سودمند است و در تقویت اعفاء و تنشیط اثر تمام دارد و ضعف با قوت را کاو زبان تخم
 کاو خشک خالص کاو هر یک یک درم مردارید با سنفه کباب سید هر یک یک درم و نیم اسبب مفروض سلطان کبری
 محرق هر یک یک مثقال و انکی سحاله طلا مفسد و درک فرفنجک تخم باد روح اسطوخودوس هر یک درم و نیم
 عود خام از منی معسول لاجورد معسول مصطک سلج دار چینی رخوان لسان قاقه کباب چرخه کباب
 صلابی هر یک یک مثقال فقیون و درم و نیم سبب ترخ سادج هندی مرکب و درم در روح عطر است

۱۴۹

۱۵۰

۱۵۱

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

برند و معقال که یک چهارم طاب صد معقال است بقدرت نظری معجون سازند شیرینی معقال
بعد از آنکه معقال نمایند که فرج آورد دماغ و دل را قوه دید و معقال دغشته و رب العجید و وارنما شیرین در
سج چهارم یا قوت رانی کل محوم باد و کوی بهر چند سرخ مرکب و درم و ورق طلا و عقیق عینه نسبت ساج هندی
در هر یک یک معقال لاجورد معقول یک معقال و نیم که از خشک منقی نیل و شیرین حل کم کل نوبت سرج کاو زبان و نوبت
چینی کم کانی عود هندی ابریشم معطر محرق هر یک سه درم طاب شیرین مقدرم عدل سید کل سرخ هر یک سحر کم کافور رای عطر اب
هر یک دو معقال مشک سی نیم معقال شیرین لادن نوبت بلبله کالی کلاب آب این شربت سبب شربت به هر یک است درم کو
را بگویند و کمر بریزند و با شیرین و کلاب آب انار قوام آرند و معجون سازند و بعد از آنکه در میان چنهاده باشند
اسمعال نمایند شیرین یک معقال **باب دوم** در این کتاب نخستین چند مراتب ضوابط که بیان در محل ضرورت ذکر کنیم
کیفیه حفظ قوه چشم درین اجزایان غایم به اندک که در چشم اسمعال کنند شرط است که بعد از آنکه بدان شد تا از
طغات سجد و طبابت مله و عصبه محفوظ و امراضی که بهر واحد عارض شود اخلاص و سرکه اطلاق نمایند حراست عی
کرد که مقدم چشم بسیار است از ادویه عصبه آنچه واجب التدریس است تا که تدریس شود و در مرکب داخل نمایند و تدریس بعضی اجزای است
بسی عمل سهول روی مثل قلیا و صدف و حلا و در اجابت و لیدر سبب طریق احراق معروف است و طریق تدریس بعضی
سبب دان مثل شاد و کج و تو تیا و ما و قشیا است و مشک سرمد و درارید و مانند آن و طریق عمل اندک که در این نام بگویند
شیرین آن ریزند و در آن کھسانند و آنچه از دوا طایفی شود در ظرف دیگر بگیرند تا قدری آب و در آنچ باقیست آب دیگر اندازند
و بار کھسانند به تورا و ل و طاراد ظرف نانی بگیرند و همان تکرار کنند تا که غم سها در ریلیت میسر شود پس آب را
ثانی گرفته شده و محله با جزا طایفه ناعم مسه است مدتی بگذرانند تا اجزاء مذکور در آن مرتب شود و بعد از آن روی
دوا که کثرت آید بریزند و دوا ناعم را سه شلک سازند بخوبی از بخار محفوظ باشند پس اسمعال کنند و اسفند را الله اعلم
در خصوص دوا نانوایان کاس و کس کوخته در سه است بر و سح تحت اینها را نیز بعد از کوبیده و میرد و مل
بارک است و ملا و صلاه کنند و نذر اند و است که نذر جان و حشر میسر شود و خوف در حشر و ملا
و نذر که میسر شدن فرم باشند که از نذر اند و نذر شک شود پس بر شسته و دوا با بند از بخار مظهر حشو و ن

و در این کتاب

[illegible]

اسفلون

نوعی

اسفلون

نوعی

اسفلون

شیاف نامی انزروت برنی هرک سبب درم کثیر الکر دم زعفران و درم اخون نمیرم حلاوه کرده باب ان سبب
سازند و وقت صبح سبب و بصری مع حل کنند و بکشد کثیر که تاریک چشم و ابتدا آب و درم و عرب و سبل و طفه و سبل را
نافع است و مغنا و با سلفون کل در قنای است و کو مید معمار حالب سقاوت سبب و کو مید نام با و شایع است که
و اجهت ساخته شده و با سبب همان منظر گفته و لغز اولف ادب اعدا نسجها است که مرقوم شود و کف دریا اقلیم
هرک درم نمک رانی سراج هندی سبب و ارزیر فلفل و افلفل سبل الطیب سبب هرک درم امیران
درم نمک هندی قر فلفل و اله هرک درم صبر سقوی حصاره ما میثا مس سقوی مرک مکی نوسا در زرجوب هرک درم
ملله زرد چهار درم لعلایه غبار سازند و بکشد که جهت عشاره سبب ملک و بیاض تر منافع و برسی سل و جرب و
نیز مفید اقلیم فقره زیر بهر هرک مختلف مس سقوی سبب و ارزیر حبه نمک سبب فلفل سیاه نوسا در زرجوب
هرک یک مثقال قر فلفل است هرک نیم درم کافور مع مثقال سراج هندی چند سبب سبل الطیب سبب هرک درم
کشد صغیر منافع و بی منافع کثیر است اقلیم فقره چند درم مس سقوی و درم سفید ارزیر نمک اندرانی نوسا در زرجوب
و ارزیر فلفل هرک درم کوفه محه مسا سازند آنچه باها مخصوص سرشته بسیارند و مانند در وقت استعمال مانند حن
از کافور و مبروات ترتیب فیه این اسم مس کشته و بعد آن این رعایت مفروض شده و برادیه حاره و ترش نکرده
نیر اطلاق شده چنانکه از کت آمده که این لفظ را بقید اطلاق کرده اند و آنکه کشتن بالیف نیز در دوده مطیبات
و فرق در برد و کل و در در است که اجزاء و برود با چیز دیگر که مانع باشد می سرشته در اکثر محل و خورد که
ادویه وی کوفه و کبر سبب استعمال کنند بدون سرشتن و بجز و العاد در محوص کشتن ملک و در اجات
مستعمل میشود و در باب ام نیز مذکور است و طری استعمال آنست که کوفه کبر سبب باشد و کل آنچه میل در سبب
قدر قلیل از در مستعمل شود در چشم و شیاف اندر ادویه بالمعات سرشته چنان در از بندند و وقت صبح
منا سبب حل کرده و در چشم کشند مالد و سیاف در غیر صم سبب سبب که لا یخفی بر صم جرب و بیاض و درم و سلا
و سبل و طفه را نافع باشد و تیار نای موصول و درم رکمل ملله زرد زرجوب هرک درم و ارزیر فلفل امیران
هرک درم نمک بی کدرم کوفه و کبر سبب سبب روز در آب غوره و برورند و در سایه خشک سازند و باز کوفه کبر سبب
در چشم کشند و بفعه صم را نافع است و بر صم خشک بران صم کثیر از هرک کدرم نشانه درم کوفه

بیمه جی نوبت در هر که برود و خشک کند و کرا سائیده کبر برحه استعمال نمایند **و** دونه استخوان ملکه کابلی سوجه بر درم
باز ونگ اندرانی هر یک بکنیم درم کوفه و کبر برحه استعمال نمایند سیلان اشک و تر بودن چشم را سودمند **و** سوجه **و**
میفرایند و محافظت چشم کنند و تیا ما رشتنا اقلیمه نقره هر یک بحد درم سنبل الطیب زعفران هر یک بحد درم دراز
ناسفه و درم کافور و دوزانک مشک انکی کوفه و کبر برحه استعمال نمایند **و** چشم را خشک کند و سورش باز دارد **و** شاد
مغسول ده درم سن سوجه بحد درم مرورینا ناسفه بکنشال و دوزانک نبات بحد درم کوفه و کبر برحه استعمال نمایند **و**
حرمت و حرارت چشم را عقیده است و تیا باب غوره الکور برورده بحد درم کافور فیراهی کوفه و کبر برحه استعمال نمایند **و**
که میست به برورده ناسفه و حبث تقویه چشم و از آن ضعف بصیرت است اما ترش و شیرین بکشد و درم **و**
بکوبند و مقطرند و آب ها بسانند و در یکس این آب صد درم غسل مضغ امیزند و در یک شکرین بآتش نرم
بزنند و غوره بر مگذارند تا که بجماد آید و در ظرف نقره یا آلکینه بپارند و وقت در چشم بکشند لفظ یا لکلاب العده **و**
که لغایت مقوی بصیرت و محافظت و قاطع و موقوفه و قاطع بیاض و حک و حرب مرمن و محلل و درام است **و** حانیوس
تالیف دی کرده و کلا و کل الراس و برورده ناسفه مسمی است تیا لرمانی سافج بحد درم سوجه هر یک
صبر فلفل دار فلفل ثماج مغسول باقناطین مغسول سوجه هر یک نصف جبر و امیشا و دو صمغ انزوت و زعفران
هر یک ربع جز مرارک ساخته باب انارین بچکرت برورند و در افاب گذارند هر مرتبه **و** که حرارت
ست نشناخته چار درم صمغ عربی و درم سمره سرخ سپیده از زیر هر یک درمی میسازند **و** که هرگاه در چشم
نقره و ازاد و به حاره تقویه نمایند لکار بر تر با حرارت فرو نشاندند بر سهفته گشته سوجه صمغ عربی کثیرا هر یک بحد درم نشانه
بر درم کوفه بخته در هر که برورند بچکرت بس کبر برخته بدارند **و** که تار کی چشم و مود و حرب و حک و رافع است و درین سوجه
نفسه اصل نیست لکن حن لول و مینا بپوش بپوشه است **و** نام بخوانند شاد و مغسول و درم سن سوجه و در فلفل
سنبل الطیب هر یک بحد درم سافج هندی و دوزانک قاطع مشک دم الاغوس هر یک انکی کافور و حک مساسازند **و**
بکار محله را میجر و دوا مرکب است که در چشم استعمال می باید و حق قوه ماضی و محرم است و اصل در آن نوبت مضه مدرست
که باریک بسایند پس اگر باشد فقط مخرج سازند مسکه و کبر برحه و در وقت استعمال غسل بر صفاست **و** که هرگاه در چشم
خواجه بیاید و این دوا را در باطن غلیظ و اندان قویه لکار برورند و طریقی بر فرود آید که اندر آن شکرین سرازند

در هر که برورند و خشک کند و کرا سائیده کبر برحه استعمال نمایند

باز ونگ اندرانی هر یک بکنیم درم کوفه و کبر برحه استعمال نمایند

میفرایند و محافظت چشم کنند و تیا ما رشتنا اقلیمه نقره هر یک بحد درم سنبل الطیب زعفران هر یک بحد درم دراز

ناسفه و درم کافور و دوزانک مشک انکی کوفه و کبر برحه استعمال نمایند

مغسول ده درم سن سوجه بحد درم مرورینا ناسفه بکنشال و دوزانک نبات بحد درم کوفه و کبر برحه استعمال نمایند

حرمت و حرارت چشم را عقیده است و تیا باب غوره الکور برورده بحد درم کافور فیراهی کوفه و کبر برحه استعمال نمایند

که میست به برورده ناسفه و حبث تقویه چشم و از آن ضعف بصیرت است اما ترش و شیرین بکشد و درم

بکوبند و مقطرند و آب ها بسانند و در یکس این آب صد درم غسل مضغ امیزند و در یک شکرین بآتش نرم

و در آفتاب بنهند و از عصاره متور ساخته و چون آب لعفن گیرد مستبدل سازند و با همسکی همی شوند و بوی مشک
که اندر دهن فصوره کرده و در کنند و در آب بخند و درین ظرف نشسته تا بخار سرد بتور اول بر آید تا آب گندیده
سین نشوید بتدریج و همچنان بکار میکنند تا که آب از کنند بدن باز آید و پوست از فصوره کرده و پس فصوره خشک سازند
برند و محراب که بیاض قوی رافع کند فصوره مد و در آید عقده که خاکستر حرف زده بخرج شود و لعنف و صفا
معه قلیا طلا شاد و سدر ماد حجاج شیر یک یک جگر حرم المس ربع جزو شیر و لعنف خرد و کوفه هر سه عمل در هم
با در و سازند و مرفود نمایند **معسل** که قوتی از کبیرت لعنف است و در مد بر فیه لعاف حذف محرق سحر
خطاف بسدوره ارضی جمله سفید دست مسافر بستانند و با بره کرکس و کشت کنند و خشک سازند و سیاه
نموده بر آید و وقت حاجت در عمل رقیق سرتنه بکشد **لغج** شکوری بر بره صوف یکدم پوست کابی غار لقون
نیکم یک صبر جاد و آنک طلسر خرد و در آن مقل و لکی سقویا مشوی نیم دانگ آب جب سازند ان کبیرت است و صوب
که چشم مفید است چون جب و جب بفسقه و مانند آن چون بر نافع بودند و کتب اراض منزه گفته شد فلفله و در آن
این ف یک شربت از ان افعار افه که سر او در جی صوب خاصه که مسهل باشند همین است که فتح بسازند و شب بخورد
تا خشک و سخت شود و نرمی شد بدینتر بر آید باشد **در چشم** را یک لحظ ساکن کند لوده نمیده کندم رو عفا و یک
در نیم را خمیر کنند و صا غلوه سازد و سفالی بر آتش ملایم نهند و یک غلوه بران گذارد و چون گرم شود نرم کرده و بر
نهند تا ان زمان که سرد شود پس غلوه دیگر که گرم کرده شده باشد از سر چشم نهند همی کنند تا در بر طرف شود زردی
و در او پلک زده بجه یا شیر زن یا شیر کوسید جوش دهند و کف انرا در چشم کنند و این سرد و دوا جهت رمد و موی صفر است
موضوع است و بلغم و سودای و رخی را نیز نافع و دوا صحت است که در رتو تخت خون بکشد لعنف تا تحت مطبوخ
بلبل با صحر جگر و شمش طح ملاک کند و در صفاوی ملین کافیه بود فیه کشید شک یکدم با هم چند آن نبات که نیمه وقت خواب بخورند
که از حرارت باشند و نع میکند و بخار از بیدارد **در چشم** را که با پوست و خارش و سرخی بود و آب از چشم روان باشند و در
و هر چه چشم نهند در خشک کرد سود دارد و حدل برک نیمه سوس و دوا رنگ مشک سوده به آب گرم که در چشم
در آب که در رتو نافع است و در چشم درم پوست مله سوس درم باب سبباید و نیمه حدل بران بر کرده و بر چشم
گذارد و به بنده که با مقام رمد مفید است آب بوسن گذارد و با سن باره دیگر بستانند و لحظ ملخ آب بوسن همی

غلیظ شود پس آنرا بر ملک چشم گذارند و دوسه بار بار نمایند و اگر زنده جام و از ظرف اسفونند تا نیک نرم نشود و آنرا بر چشم بندند
 عمل کند مجرب است **پوسته برک** ناله کبر و کراسته ز خصل کلوی غزل سرخ تر سلا مود زرد به اندر جوهر یک توده درم بکوفند
 کرده بچرم ازین مجموع در چهار برابر بچوشانند چون نیم سیر غلظت حاف کرده بخورند و سبب کفر و مراد است نمایند و انواع درم
 دفع شود **که روغن زنی** نافع را نود است برک نیم انگ شکر بکحل باب سوده در چشم کنند **که در چشم** را نافع است تر سلا جو سائیده
 او با نبات بخورند و نیم گدان و شنبلیله در چشم آب تر کرده لعاب بگیرند و در چشم کنند و فصد کشیدن خون هر وجه که ممکن
 بر تپید بفرستد دارند و چون سترن ردی غایب چون سترن ردی نماید زرد و قهوه رخ و زعفران سائیده طلا سازند که تمام شود
 که باض چشم را نافع است اگر نوید ابو دخت سعه فراسد و بعد سرخی از آن دارند با محام روزه و بعد یکی را امر نمایند
 که زخیل تر خورده چشم را بران بپسند و اگر کند و سطر شده باشد چشم را بشوید و پنبه دانه را بگیرند و مغز بگیرند و روغن
 بکشند و یکدم ازین روغن در دوداک کف دریا کوفته نیم سیم امیزند و در چشم کنند و مراد است نمایند مجرب است **که کل** نیم
 را بپسندی هر که نافع است نافع فل تو میانسند و زعفران با شیر عورت که شیر داشته باشد سائیده در چشم کنند **که**
 شیر درخت بر در چشم کنند **که زخیل** شکر یک انگ شکر جله بر آب کوفته نیم سیم امیزند و در چشم کنند و مراد است نمایند
 و ادم و فیل بر طرف شود مجرب است **که زهره** ادمی خواه خشک شود در چشم کنند **که سلی** سفید با آب بپزند و سائیده در
 چشم کنند **که عرب** یعنی خارش ملک اسودم که معال کشانند و لعوان نفی مطبخ ببلد دهند و بعد شفاف اگر کنند
 که عرب یعنی خارش ملک اسودم که معال کشانند و لعوان نفی مطبخ ببلد دهند و بعد شفاف اگر کنند
 بهر سید و مقدار کن شود ز لکها نو سار و در آب سائیده بران گذارند و مراد است نمایند و اگر اثر نکند سر نهان
 نیم چون بپزند که طوفه یعنی نافع را نافع است حر که گوشت ادمی باشد انچه هر روز بکشند اگر ضعف و نیک بود و البته هر
 روز در آن سطر و کینه باشد از فروتن بازمانده و نافع سطر را بخور از قطع علاج نیست **که لفظ** چشم را که تباری هر که
 نافع است خون که از شیر کبوتر ابله بر آید و گرم در چشم کنند چندرات و اگر قصد مقدم دارند شتر است که سبب چشم را
 شتر است که معال کشند و حاف کشانند و هر روز درم سفوف تر سلا بخورند **که زخیل** و از فلفل یک
 کفدر یا کحل پوست بعهه با سربک زربح سرخ تر سلا جله بر آب کوفته کبر سیم در چشم کنند و خدا اکو در عکاد و با
 حمیر سازند که سوزان را نافع است میوه را بکند و فی الحال خون شتر و یا روغن کبوتر بران مانده و اگر

فند خون غول مع حکم دارد و تنقیه دهات باید کرد تا عود کنند و کلساق یعنی رختن موی انزهره را بخار و در دست
 لغو در اول دماغ را سهوا آب بارگانی خور دباک نماید بعد سر بخار گرم دارند و حکام بسیار روز و شب
 و تو قیاس بر نبات و کافور بوزن برابر سائیده با آب سازند و هر روز باب مسینه سائیده در چشم کنند
 که سلاق و دو کونه است یکی انگلی کناری و ملک سرخ و درشت شود و این کمتر علاج بند و دفعه فعال کرد و گنجانند
 و دوم آنکه کمر کهن و خاریدن چیزی دیگر نباشد و در پیش گفته شد که عسالی یعنی شکبوری را نافع است
 از خون باشد که فعال یا یک شبانی بارک هر دو کوشه چشم بکنانند و با بر جاک کردن حاجات
 بعد مسهل خورند و استفراغ کنند و متبسط آب بارگانی خور دماغ را پاک نمایند و اگر از بلغم بود
 کنند و سهل شود و فلفل دراز در چشم کنند و بندهای رویا کورن یا فاخته در چشم کنند و گرم کوش کوشند
 در چشم کنند و اگر کس وجه دفع شود که بر چشم حطل طبع نرم نمایند که مع رانج است سنگ لصری بملکه
 هر یک و در دم صبر سقوطی فلفل کرد و هر یک بخورم کوفته بنج در چشم کنند و زهر خردس الی نمایند و زرد
 سود و در و نه است که طوبه بارک اندازد تا عسکوت از سر فرو آید و در چشم خلد و مردم کان کنند که حرار
 خارج چشم در آمد کف دیاسک بصر تو تیا سبز تو تیا سفید خاک مقشیر بر آب کوفته سوده در چشم کنند که سوده
 رانج شست موم گرم کنند و حدکرات بر شعره نهند سر مکس طلا کنند و چشم بر بخار آب گرم بکنند که آب
 رانج است و این علیه اول نیکم کند نوعه چرخ نماید پس بر در آب سده دماغ را باب بارگانی و مانند آن پاک نمایند
 زرد چوبه و فاخته مساوی کوفته بنج بر آن باشند و قبل از زرد آب شدن غیر از دماغ علاج نیست که کحل رانج
 است این را بعد از تو تیا سبز و نوساد و آب سائیده بمانند مکرر اگر رفع نکند قطع فرمایند که ضربی چشم رانج حصل
 فلفلین کم که زرد چوبه و در چوبه ملک پوست به مید خمر سکه بوق کوفته بنج با شیر کوشیده سبباید و در چشم
 و شکبوری برود که ضعف بصر رانج است از مرده و شکور و عن جوانه برند و قدری فلفل دراز اندرند و در
 هفت درم بخورند زعفران سره عدنی صندل سید و ارچنه کافور خودانه قسطه الکی سرخ ناک که حله
 سر و آب حب سازند و وقت حاجت باب سر و سائیده در چشم کنند و انواع ضعف را سوده و در و نه
 نرول ماء و شراق و خزان که تعلیق به سفار دار و کمر آج وانی روح فرمایند و انشراح و استراحت

درود
دکتر دوائی درویشی درویشی درویشی

و اما بعد از در نافع است از زردت مرابینر نسانه صبح عریضات جمله برابر کوفه کمر بنجته در خشم کشند **افق**
کسته اند و در مرطوب از زردت مرتبه محرم شیان با مینا و درم صبر ز عوفان کم کل هر یک نیم درم **اقیون چهار دانگ**
اصغر و عذیر که از زردت مراده درم صبر ز عوفان حصص هر یک دو درم مرطوب **نکده** که قرص و مورخ ز نافع
سبب سینه است **افق** شاد و عذیری معقول جمله برابر **افق** سبب سینه از نافع است اقلیم انوره صبر سید از زیر
درم کثیر است درم صبح عریضات جمله درم کل سید صفت درم نسانه سه درم **اقیون** ده درم کوفه کمر بنجته با **اقیون**
برورده در در سارند و در سر و دندنت که اجزاء در در در اکثری سرشتن او عالمی مستعمل شود فکله اینست در **اقیون**
که ترتیب اجزاء در در زبانی یانه گفته شد تو هم نشود که هر دو سهوا در در در زبانی **افق** که رادی حرب بل و فو
نافع است **اقیون** صبر سید درم تو تکرانی برورده شیخ سوخته معقول تو مال مس سوخته معقول **افق** سبب سینه
هر یک دو درم از زردت بر جوده قرص را پاک کند نسانه سه درم از زردت مرطوب سده از زیر غریب **اقیون**
کودک بسیارند و خشک کنند پس مناساخته در زما و در کوفه خشم افشانند بعد از آنکه مامور از افشرد پاک کرده باشند
معسل ماضی نافع بود چون در زردت نسانه سر کل خطا طیف عاقره در زردت ز نفعار ماضی نافع **افق**
پنج معسل ماضی برشته استعمال نمایند و دندنت که اجزاء در در در کاسی مالعات سرشته مستعمل شود و دردی موزج
شیره و قرص ز نافع سبب سید از زیر سه درم اقلیم انوره دو درم و دو دانگ **اقیون** دو دانگ صبح عریضات
دو دانگ از زردت دو درم مس سوخته دو درم و دو دانگ سادج معقول چهار دانگ که درم و درم صبر **افق**
نافع است و بر اثر موافق بود تو تکرانی درم دست بلند زرد صبر سوخته زرد و جوبه دار فلفل هر یک محرم فلفل دو درم **افق**
خشم که در غریب داب رفتن نافع است تو تکرانی معقول نسانه سید از زیر جمله مساوی الوزن **افق** شیان با مینا
هندی **اقیون** یک دانگ و نیم سر به فلفل ز نفعار هر یک محرم که جهت حرب و بل و طوفه و **اقیون** نافع است اقلیم صبح عریضات
سه درم ز عوفان فلفل شجر هر یک دو درم **اقیون** یک درم و نیم که جهت در خشم افعال نافع است از زردت مرطوب
چشمک هر یک دو درم مامیران دم الاغین هر یک دو درم کسه حصص بلند زرد هر یک دو درم و در فلفل مامیران هر یک
زرد زنجبیل هر یک دو درم و درم **اقیون** که از زردت مرطوب ماضی نافع است **افق** ماضی نافع است **افق** ماضی نافع است
تو تکرانی معقول و در ماضی نافع است **افق** ماضی نافع است **افق** ماضی نافع است **افق** ماضی نافع است

صاف هر یک ندرم صرف سوخته ما میران چه هر یک دو درم که فورت سرات چیم در میان است صرف سوخته در اید
نابغه هر یک دو درم نشانه کدرم کافور و انکی **در بیض سخته و دیگر بسیار لطیف و محلل رمد و محف رطوبات و حث**
امراض اطفال بسیار نافع از زردت **سمر** هر یک هر دو چه السود ساسته هر یک نصف خرد سداب **طبع رقی**
مصفی عبارت از ترکیب در در بیض با در در صفر برسل منافع و بسیار سی در در سیمانم کونید و نفع **طبع**
ست **سمر** حث ساض خیم رقی و عرب و حله و حمره و ملحه و یقیا یا و رمد و حرقت و دمه حارة **طبع سداب**
مجر **سمر** که انرا حث سبز کونید ست درم با کاه ما منیا که دی هم ست درم باشند کونند و سه روز در همان **طبع**
برون از رند و حله کنند و از مرقه شراوده درم صمغ و سماق و صمغ الودان زردت و نبات و کدر اسفول که از
کونیدن او جدا شود هر یک دو درم افیون و دو کخ و بکیرند و در در سازند **ما میران حثه اصلاح در ام خیم و امراض**
و رنده تقویه بصر حریت رخیل فلفل ما میران فلفل و فلفل تو بار کا معسول صمغ عا حله برابر حث ریح حریت
خیم درم و حله در ارفه مجرب است **برک حث** سخته کونید سوخته در اید یا سفته معطاطین سوخته معسول است
که زردان حله و نقره با و مدند با سیوه در در سازند که انرا امراض خیم را مفید است حصص کل درخت کاسنی
نبات هر سه برابر استعمال نمایند **عنبه حث** تاریکی خیم و ضعف ان کتا مفید است تو یا معسول است فلفل سیاه
عبر و دواک حصص سه درم حصص در اب حل کنند و او دیه را بعد شش بلع بدان بپزند و شایف سازند **ان**
جلاد حصصندی مرغی کف دریا هر یک ندرم و عفران سندر و س هر یک ندرم پوره از نیل ریح درم کوفه کمر حث
شیاف سازند و با سیوه پیچیده مزج در خیم کنند **و بیض حث** امراض حاره و محلل و ارام و درج ان مفید است سده از زیت کینه
صمغ عا هر یک سده درم نشا کدرم در اربع درم افیون اضافه کند مسج شود شیاف بیض افیونی و در در صوب فرو می نشاند و سخته است و اگر
درم از زردت مرغی بشیر خرقه سازند مسج میکند و شیاف بیض از زردی سب اگر افیون در او اضافه بدین نکر کنند و الاقله انجا را
و از سخته تیر از سیاده و در رف معن نافع تر و اگر کند رقد و قیرا تا بنجدم اضافه کند شیاف اریض کند ری کند ری حث خیم
مشکل با حله شیاف و بیض با لقا اسفل با سیوه پیچیده مزج شیاف باید است **و در دمی** انیفان رضوان رادع و محلل و سکن مواد
و مانع نزلات و معوی اعفاء **حث** درج در مانع و عظم الاثر است و در امراض حاره کله رخ فی القاع و دغال صندل
درج هر یک مثقال حصص شیر شیاف اما شیا هر یک یک مثقال کله کله سیاه شیاف سازند **در در** سخته و در اید حث

نافع است و بهترین و سبکترین شیاف و در وی سست و حدت آن کمتر از حدت اسفنج است باشد مسخ چار و درم
سپید از زیر آن هر یک در درم افیون صمغ عربی هر یک یک درم و در وی که صعب در و ختم را در حال سستی کل سرخ پازر
درم زعفران سب درم افیون ده درم سنبل الطیب دو درم صمغ عربی یک درم بابت باران شیاف سازند که مرده و سخته
و مورسرخ را و سوخته و عسل و مکه المده و در مکه را ناف سست مسخ تازه سعاد و درم اقلیمافه محرق مغسول صمغ عربی یک
و چهار درم زعفران شش درم افیون هر یک سده درم ز لکال نو بال مس سنبل سیدی هر یک دو درم مرصا چار و درم بابت باران
شیاف شیاف سازند **مرارات** انشاد و ابتدا و نزل اما و ناف سست زهره کلک زهره شهباز زهره نیکویی زهره
عقاب زهره کلک زهره مجمع خلک کرده ده درم شحم خطل شکنج فریون هر یک یک درم بابت از یانه شیاف سازند **مرارات**
که صوف لبر و ابتدا و نزل اما و ناف سست زهره باش زهره عقاب زهره خرس زهره شهباز زهره دوا خشک کرده مسا و بابت
شیاف سازند **مرارات** قوتیرا و اذین زهره کلک زهره کلک زهره لک زهره نیکویی زهره بانه زهره شیر زهره خور
کبوتر زهره علون زهره خوک زهره رده زهره خوروش زهره انوز زهره ماهی هر یک خشک کرده ده درم شکنج فریون **مرارات**
هر یک یک درم شکنج را بابت از یانه حل کنند و ادویه کوفه بجهان بشنشته و شیاف سازند **مرارات** که جهت نزل
و قروح و عشا و در طبع مفید است و از سرعت خورد و طعمش تا و سال با قمانه اقلیمافه محرق پازر ده درم صمغ
بنت درم ماد هند فلفل سپید هر یک سده درم سبده قلعی چار درم اشق شکنج روغن بلسان جابر و شیر هر یک دو درم زهره کفزار
افیون هر یک یک درم زهره ماهی شهباز زهره کلک هر یک سفت درم زهره بانه و عقاب و کادوس و خرس و کرک دوا
و باز هر یک یک درم و خاک روغن بلسان یافته نشود روغن آبریدل او کنند و شمع او علی رحمه الله علیه که ضروری زهره
و کرک سست و نکز بر او نه و بابر که بابت از یانه انحال نمایند و از محرس لصرح یافته که زهره حدت و بوم و محل در
نزل و عشا و در محرس سست حدت از یانه سبیه علوج نامند و محل را یک خوانند و بوم مشهور است که قام مقام **مرارات**
سست زهره نیکویی و طرف مسین خشک کرده ده درم شحم خطل ندرم شکنج دو درم فریون نو ساد و یک یک درم با سب
بابت از یانه شیاف سازند **محبوب** جهت نزل اما و قنسا سوخته و اقلیمافه و سنی و دوس که در محل که اصل
جمع می آید مکه برابر بابت باران شیاف سازند و در لوی سوختن مرصشا انت که ویرا در کوزه ناشسته کنند و سراد
لعل حکمت کرده در نوزادش گذارند که خاکستر شود **حلیت** حلاله و ابتدا و آب رافع سست حلیت حرق

ساز
ساز

سید هر یک ده درم شکر سه درم لعسل شاف سازند که انداز آب را مفید است خرق سید کوفیه فلفل نمونه
یک درم باب شریف شاف سازند روشنائی انداز نرول آب و نافع است و حرب طغره و انشمارا مفید
نقره اقلیمیا طلام و درینا سفه هر یک و درم کافور مشک هر یک و انکی آب را ن شفاف سازند و بدانند که کحل المومنین
که لفظ روشنائی است یا بعد شین و نون بعد الف و گفته که کله بو آب است بجمع مقوی بصیر و لیکن در کتب قدیم الخط انچه
بنظر اس در رویش امده نون بعد شین است و ما بعد الف و در شفا الاستقام مع دی حال النور نوشته است
نرول امده و تاریخی نیم از نرولت مر با شفاف مینیا هر یک شت درم مرکب کوره ارنی فلفل سید هر یک درم زر سیم زر
زعفران کنیم درم **اصفر** درم زر و تو تیا بند هر یک بخورم فلفل سید صمغ عربی هر یک سه درم زعفران یک درم آب
رازیانه شفاف سازند **احمر** درم سلاق و غلط احفان درم شاهی شادیم عدس منقول ده درم مس سوره صفت در صمغ
عربی کثیر مرصاف هر یک و درم سید کرام و درینا سفه سازند هر یک درم درم الاغوس زعفران هر یک درم
احمر بنوعیکه که حقیقا و در نافع است کثیر صمغ عربی سازند هندی هر یک یک درم مرصاف دم الاغوس زعفران
نصف جزو **احمر** و سبل و طغره و سلاق و بیاض نافع است شادیم منقول شش درم و صمغ عربی پنج درم مس سوره
ساج سوره هر یک و درم افرین صمغ عربی هر یک نیم درم ز لکار و دریم زعفران هر یک و انکی و نیم بدانند که عادت
کمالان چنانست که **احمر** را دراز سازند و **احمر** را در کرد کنند یا شها فرق باشند **احمر** و سبل و ساق ساج
ز لکار سه درم اقلیمیا نقره اشش صمغ عربی سفید اب زینر هر یک و درم صمغ و اشش را در اب سداب حل کنند و ادویه
کوفه پنجه بدان برشند و شفاف سازند **احمر** و سبل و طغره و سلاق و حرب و حکم و عاده و سبل و بیاض نافع صمغ عربی
قلع اشش مر و احده یک جزو و احده شادیم مر و احده نصف جزو و اشش نمانند مقاهیس محرق منقول بدل کنند **اسود** نافع است
و طراکون باد و را که در چشم و بلب باشند و فیون مس سوره هر یک یک درم و نیم زعفران شفاف مینیا هر یک نیم درم و درینا
سید هر یک یک درم اقا قیا بنجد درم باب باران شاف سازند و صمغ کینه و حرب و سبل و سلاق و شوزاید نافع است و معیا
و صمغ و درخت یونان **اسود** است ز لکار شش درم صمغ عربی اشش هر یک درم اقلیمیا طلام فیون هر یک و درم باران
هر یک یک درم باب شفاف سازند **ساج** حمت مسوزال و حمر و حرب و حکم و درم و درم حمت حمت
از ارض ملک چشم مجرب است تو تیا باب ساج پرورده ده درم کثیر شافیه انرولت کلسنج صبر و حصص کلر یک یک درم

سفر

سفيداب قلعي ملله زرد مومعه هر يك دو درم افیون ربع درم **سخت** موی زاید صدها الحیدر هر يك يك جرعه سار
نومال مس سوه هر يك نصف جرعه باز هر چه باشد شایف سازند **مومعا** جنت طفت مومعا و منجیه و اوداع و در
نومعه و حرب و طول ریزد اکثر اراض عن نافع سب اقلیم یا ذسی ببال کاس صمغ عربی هر يك دو درم مرقا سنب
زعفران سابع هر يك یک درم فلفل سید شش قره ابا انزاب سیر شد و مومعا یا بقم موم و سلون داد و فتح قاف و بعد
الف و لام و کتیا و لف فطونانی سست بجمع محمل **لغای** لغایت لطیف و سطله جهت قروح و ضریان و غشاده
نبور و مورسرخ و مرگسایا را که احتمال مس و و نباشد مفید است اقلیم و محرق مطع در سیر ادلاع یا بشیر و خمران
شانه سله درم سفیداب قلعي مغول ست درم و زعفران چهار درم کثیرا درم باب بطر یا باران شایف سازند
و با سفیدی **مومعا** استعمال کنند در قانون اس شایف کشته که لحن یا القطیر اس شانه که بچن و کثیف سرجه اداب یا تان کرده
علامه در بعضی نسخ مومعا نظیر شرسیده ماطر را بقاف خوانده و از ان اب یا ن خواسته با لحد مومعا چون اب در درو
مستعمل است اگر آب این ادویه سیر شد اقوی خواهد بود **سماق** کثیرت طبابت و دمو و حکم و سلاق و حرب باض و مومعا
کاره نافع است سماق ده خبر برک مورد باز و ملله زرد هر يك و نیم هر یغی ربع سماق مومعه را باده جندان آب کجوشانند یا بر
پس صاف سازند و باز کجوشانند تا بماند و اس ادویه را بان سیر شد و شایف سازند **ما** میثا سرته تو یا کرکا محمل
محرق سفیداب قلعي هر يك کجوا قافیا نصف جرعه کثیرا افیون شانه هر يك ربع جرعه **سماق** صغیرت رده و حرارت است و انجا جلد
دمه و حرب بل و صور حقه و ماق و انصاف بک نافع است و مجرب است سیدیه ده خبر سفیدای هر يك ربع و کافور ربع
و سیر کثیر بسیارند **سماق** که حرب سوزش و حمود را نافع است سماق سنی متقال یا ب یا ن سیرند و بیالایند و بیالایند کجوشانند تا
شود و کدازند تا سرد گردد پس اسهیداج ده درم بان سیرند و بغض آب سماق را میجوشانند تا غلط شود پس کد سماق بان سیرند
میانه **حصم** حرب جلد که را نافع است ز کجیل حرم ملله زرد و صمغ عربی یا تو یا مغسول هر يك ده درم **حصم** یا جلد درم
جوبه زعفران هر يك دو درم باب غره شایف سازند **دیار** چون سبل رقی بر دارد و زرد جو به بنادج مغسول هر يك
شایف یا میثا جمله بر آب یا ن شایف سازند چون رنگ این شایف صابن بر رست دیار کون منجی اند **دیار** جو
دیگر مومعا و اد نافع است سفیداب ارز نیز اقلیم هر يك ده درم افیون شانه هر يك یک درم کثیرا انزروت هر يك

د

لانه

لانه

لانه

لانه

لانه

لانه

لانه

لانه

صاحب النوم که چته وجع شدید و جمع اوزام سودمندست و هر کلب مواد قویه التخلی تافع مامیثا شش درم است
 بر بار عفون افیون مزاج سوخته مرکب و درم صمغ عربی سه درم آب باران شفاف سازند و سبیده بضمیمه
 بکار برند که درم نشندید که از غلبه حرارت بود و بنشیناند و درم بزرک چشم را سود و در افیون کسر افله
 نرح اسفیداج مرکب نشندرم صمغ عربی دوازده درم سمر را بزرک سازند پس بکشدند شاه سقوم
 و یک رطل آب باران بنزند که شلت رسد پس اب و می صا ساخته با دویه منخوفه افینند و شفاف
 سازند بقدر خود و در ساه خشک نمایند و در وقت حاجت آب سرد یا شیر زان یا سبیده بضمیمه
 یا آب حلیم مطبوخ شبانید بر قطعه صدف یا بر صفت میل با نازده میل وقت صبح در چشم کشند و همین
 وقت شام ز لکاح حرث سیل را نافع است صمغ عربی سفید آب لکاح حله را آب سداب شفاف سازند
 کافور حبه کرم سبیده از زیر سه درم کسر صمغ عربی مرکب حار درم لعل یک درم کافور بنیدرم
 ضحاده درم و در چشم نشاند ارد حوده درم با قلا سحر درم اقا حله درم سبیده کم مرغ یک درم آب کشنیر ناز
 و آب کسین منجه بکار برند که در درم در انبشاند خصوصاً در شبانید بگویند و ضحاده کند محبت کافور
 شدید چشم را نافع بود و حذل الحمر شیا مامیثا صمغ عربی افیون اقا حله را بر آب سداب التخلی
 کشنیر و انجا که صحران او شدید بود با طبع کوکبا را آب کافور سرشته بر ملک عا دغا نمایند که درم لعل
 در چشم انبشاند شیر ناز و گوشت ناز و زرده بضمیمه مرغ مسلوب هر یک ازین بار و غن کل سرشته مسکن
 است که درم لکاح و عن که نزول مواد در دویه از چشم باز دارد و حذل سید بر مرکب سائیده یک درم از زرد
 خرو سبیده کم مرغ کشند و بر حد غش حله سازند و پوست خرزهره بزرک حله خاگردن امکان دارد محبت
 زوال سرقی صمغ ملل زرد و زرد حذل سرح هر یک چهار ماشه بخیل شانه سه راد کلا سائیده سرشته چشم
 طلا نمایند شبانید و زده سبار طلا نوده چشم بکشاید تا ند در چشم زرد و اشک کرم برود که چون برینا نش
 چشم مانند ایند او در اسود و در واده راد دفع کند شفاف مامیثا صمغ عربی حذل سرح حذل سرح
 حله مساد آب کشنیر ناز یا اسب کاسه طلا نمایند که سراق را نافع باشد صبر بکدرم شفاف مامیثا

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

مرسب هریک دو درم زعفران نیم درم کوفه پنجه تاب باب باب موردیاب کاسنه طلا کنند که درم چشم را نشاند و در
ساک کنند عدس مغز کل سرخ صندل سرخ هریک دو درم کافور دایک و نیم باب کاسنه بر حصه ملک طلا نمایند که درم
عسل در صبر سیاف مامینا حفص یکی زعفران ایون اقاقیا کل از منی صندل سرخ مسک و باب غبث الثعبان کل طلا کنند که درم
که محمود چشم را سود دهد صبر حفص اقاقیا عصاره الحسین باب غبث الثعبان طلا کنند که اگر کبودی را که از ضرب چشم
مانده باشد پس از به شدن و دور کردن سرخی زایل سازد و پنج حبه الفلفل ز سرخ حبه برابر لکلاب باب سیاه طلا کنند که درم
و حبه الفلفل عبارت است از سنگی که در حیطه طفل افتاده شود که اقال السمرقندی فی شرح الاسباب که بیاض را سود
کوزن در شیر برک لحه السس ساینده بر چشم طلا کنند لحه السس را سبزه درخت سرس که بید که منع رختن مرکب کند و محمود
ست استخوان خرما سوخته بیل الطیب سرکین موش ف سوخته فلفل هریک یک و سره سه جزو قلع سه و محلول شش و نیم
زعفران نیم جزو چشمه سوزاید که بعد از قطع بر لب طلا کنند منع رو بیدان کند زعفران یک قطره کافور یک که درم
اجفان را سود دهد کل سرخ و سیاف مامینا حفص کل از منی زعفران زرد جو به صبر باب کشیر ترو با کاسنه طلا کنند
دیگر که چشمه سوزاید است اسه و ساد و حار و الحار برابر لکلاب و حبه شریف لیمون و بعد نفث طلا نمایند که سبزه را سبزه
سداب آب کشیر مسک و بوجوشانند با به نیمه آید و سه نوبت در چشم چکانند که درم را زد و اثر کند حفص کدرم شب عا فی
خود هر دو در شیر زان حل کنند و اندر چشم چکانند باب افغان و دانیست مرکب بعد چیدن سبل استعمال کنند و این لکلاب
نوساد و سر سوخته مرکب دو درم تو تیا دوازده درم کوفه سه جزو نیم مرغ سبز نشند و در پوست تخم مرغ اندازند و لکلاب کسیند
کوزه نوهند و در کوزه مجازی گذارند تا پنجه شود بعد صلابه بارک کرده استعمال نمایند در چشم که اگر تحت تقویت لصریح الاثر
و جمع امراض چشم را سود دهد سر سه نو سنگ هری یک تو درم و درایه و دو توله مامیران نیم توله مرجان یک توله و سه ماشه خمر
طلا عله اجزا و بارک ساخه باب لکلاب که ل کنند چهار روز و بار چهار روز دیگر لکلاب که ل نمایند و در نیم و در لکلاب
بغیر ابتدا کلاب ساینده و در طرف الکتی یا چینی یا طلا بدارند و بمحل در چشم کنند و باید که لکلاب سماق باشد اما حقایق و این
ترکیب نیست لکلاب با دران بند مرقوم شده بوله دوازده ماشه است و ماشه سرخ و سر سه رنه را نویند و حبه در
ولایت مرقوم است سه جزو را در زردی معتدل مقدار مشهور که جوهر لصر را قوه در سر سه و حقیقت درم ما قشیا بخور درم

از ده درم مروارید نافه سه درم زعفران بخیر درم سانج هندی دو درم **لیمو** نیمه دیگر سرش درم توپا چار درم
برجسته یک نانایه سیدنا فسار یک درم مروارید مفت درم سانج هندی یک درم مشک لکطسوج **ص** که حفظ صحت چشم کند توپا ده درم
باب الفیاض بر یک کدرم شایف امینا سه درم کافور دانه کی کو قهحه باب غوره یا سماق پودرند و در سایه خشک کنند و
کوبی در اقسام در چشم کشند که بهتر است که اگر سبب ضعف رطوبه بود توپا سه رت باب زنجوش بسایند و خشک کنند
بر لعلات باب بکسیرند طفل در طفل و ما میران بر یک عشر توپا باب یا نه سعی کند و با توپا امیند و در چشم کشند و بر اندک اندک
باب را با توپا که در باب دیان و مرزنجوش مد کرده باشد و در کت مقوی لهرست و کدالک التحال باب را زیاده و شکر
امیند و در کمال در شبانه روز یک درم چشم کشند جوهر از احراج مآخرین است جهت تقویت باصره و دفع غشاه و توپا
قوت در هر روز در طبقات چشم و اجفان و دمو و عرب سبل رقیق و انشار رفع و در محافظت چشم است سر و امعاده درم
کافور یک غریقه اوست مرقشاد سی مرحان لا جورد مغسول سانج هند فیروزه و ورق نقره ما میران طفل سیدنا
وسی توپا مس سانج و اگر نباشد مقها هیس محرق مغسول بر یک درم سرطان کبری بشد درم یا قوت بسعد
نمرود بر جبر درق طلا مروارید در طفل محقق بر یک درم زعفران سه درم و در دفع ششم و سه فرنگی چار درم افزود
اند و در دفع ششم سر مسک و سایر اجزا است و صمغ عربی و کنیز و معرسمج و صمغ او بر یک محرم افیون درم افاده
اند و در دفع اول درون درق طلا و نقره انیت که افعی عریا یا کنیز است بر شک سماق چندان بسایند که مکمل شود
که در تقویت باصره نظیر ندارد و در دفع فیروزه ما رسا اسفیداج نشا بر یک درم مروارید سید بلبل زرد بر یک سه درم
مغص شایف امینا سرطان کبری بر یک کدرم طویا هابنیر و مسج بر یک مقدار آب غریبه پنج درم اندر دت چار درم سر و نه درم
کافور خیل بر یک انگ **م** عربی مقدار که سبب اعطاب از طلا باشد و در کتب ان مسطور که تقرات در خطب باطعمند
محل و مطف و جای است و جهت اخر از ارض صمد اقسام روافع است اندر دت ما بنسرا لعل نشا شکر سید بر یک محرم
موسسج یک درم **ز** از انیف و عجب القعل در رفع بیاض و غشاه و دمع و حلا و ستر حلق و اکثر ارض چشم و جای
حافظ صحت و گویند چون بروز بکشند و چار شنبه با مل طلا در چشم کشند از کوری می شوند سر و امعاده بر یک درم
قوت سید بر یک درم سانج هند یک درم مروارید زعفران بر یک درم مشک زعفران که مباح را در

کتابخانه

1413

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some faint smudges and discoloration, characteristic of old paper. The left edge of the page shows the binding, with visible stitching or staples. There is no text or other markings on the page.

کتاب کا ایک کھنڈ

کس که در فلفل و در انکس رویشا جهت ضعف بصر و شکر رافع است و کحل این لفظ و شفاف گذشت که بعد از شستن
 بویون بعد از آن یا بر عکس سر سوخته شاد رخ منقول بر یک سحر فلفل و در فلفل سم حطل زعفران بر یک کدرم و نیم زعفران
 از صبر سقوط بر یک کدرم اقلیماد و در **دوم** از زالیف جالینوس جهت قرحه و ظلمت بصر و کحل و عشا و نافع است و حافظ
 عقیق سفید بقلعی شست و درم اقلیماد فصفحه عشا و ساد رخ اگر نباشد مقاهین محرق منقول بر یک کدرم افیون سیاه
 محرق منقول بر یک کدرم کافور یک قیراط و در رفع بیاض معده است و در اندک آن قلع میکند شیشه سبز
 منقول و درم دوره از پی زیر البحر بر یک کدرم **کل** که غشاء را محرب است و در فلفل فلفل قلیل عله برابر **کل** که حول را از ابل کند
 محرب است و در وس حافی السنو بسایند و در خرقة بردانند و در مقابل سازند و در ظرفی نهند و در عسل شیرین اندازند و فلفل را
 بغیر و زرد و آبله او طلاس لطیف کاس و از کون و در ننداد خان در آن ادویه و بعد بر جانوران دوده را جمع کنند
 و در خشک در آن امیزند و بکشند که از آن شاد منقول است معروف به در او الکاتب است و جهت حفظ حجت چشم و تلف مروت و تقویت
 سود دارد و شفاف مانند سایر البور و در یک درمی سر و علقه را با آب آن دودم بلیه زرد و نندم آب غریبه انور یکدرم کافور و الکلی
 یا سیون در حرف نداشت **دوم** ابتدا از زوال اب رافع بود و جهت زخمی را زبانه مساکو تعبیر بر شد و معجون سازند **دوم**
 نزول اما در از چشم باز دارد قطرون دقیق تر به موصوف بر یک سدرم صفا کمر حوص به قدرم مونز منق مایه درم سحر
 در صد و پنجاه درم آب کجوشانند که سوم چشمه باندن بنوشند مع کیفیت الراج فقیرا به کیفیت کبیرا عمل **ارینه** در کیفیت حفظ
 چشم بر اندک هر چه مفرب است شرد و حار قوم شود و طالب صحت را احتیاج از آن واجب و آنچه چشم ضرر دارد و اینست **طاف**
 و خان و غبار و راج کرم و سر و نظر باشیا و صقله مرضیه که حوایر او چشم غالب آید مثل این که مقابل آفتاب نهند و بکریستن
 چشمی بهنجی که همان نظر قائم ماند و بک نهند و بکریستن بسیار و دیدن نقوش و دقیقه و در اوت حطوطه با یک کدرم سحر یا
 و اکثر تر است خوابیدن و خواب تیار نمودن بر امتلا و حفض و از طعم و اثره روی الجواهر و اعزیه کرم و سحر
 کند و سیر و بیاض شش خورن و نک و طعام بسیار کردن و حجاج اکثر و صمد و حجات کثیر و تناول بر مفرقه
 و که خوردن با در و در خون مدرک و است که اسکر خور و تناول مکررات و بدانند که اگر چشم کثیرا صوح باشند
 درم زخمی نندازند بلکه ادویه شریحل کرده بکشانند و سرگاه و ادویه چشم نندازند و حاجت نندازند و اگر



تاب کرم در او را پس

جلد اول

جلد دوم

دوای

اولی

نیز از ملک منفردت گفته اند که چشم از اذیت که اول امتزاجت یا بدین باز میگرداند **کرم** در این کف
 بواسطه ظاهر و باطن خاصه است زیرا که علم علوم و قدرت خلق که صفت کامل انسانی است موقوف بر وی است تا به
 بیاورد از اینجا است که اگر در او از آنک میماند پس آتیا کوش که انت صحت است و در هر باشد و احتیاج است که در او
 بر او کرم و سر و در آن آب و تراب و هم و سایر اوقات و الام خاصه محفوظ دارند و هر که از وی احاطه
 پاک کند با حصار در هفتگی بکار روح و انام نه میخوانند باشند که در حفظ صحت است که آنک لفظ نفاق باشد
 هفتگی بکار انام میبرد از نزول نواز لبردا که خوف حدوث نبور بود در کوشش نفاق اما میباید که هر که
 و هر که بکشد و در او سر و بود ما کرم واجب است بکرم کرده قطور سازند زیرا که مارد بالفعل کوش را فرود دارد اگر
 مراح حار بود و کثرت کلام و سماع او از قوی و قزوات هر قی و حرکت عفو و حمام و کحه و امثالها و حوازم
 و سکر متولیا و قنادل منخرات و امثال آن خاصه صحت و صحت حواس را فرود دارد و دو حاسن با سه گفته هر که خواهد
 کوش ادنی افت باشند ماکه وقت خواب بنیبه در آن نهند و نند و اس در دیش احوط است که در بیدار هم بنیبه
 بگذارد و بکوش نهند و در آن تا از دخول حیوانات و ملاقات بر او سر و کرم همچون بود و در اراضی و دی
 سخت بنیبه بدون نشود و اندر کوش و استعمال نشود و کذا در چشم و هر گاه جهت تسکین اجاع شد و افزون خطور سازند
 باید که در شیر حل نموده بکشد و با در آن استعمال نمایند هر که نسبت خلط من خوف است که افیون در محلی
 و مرده شود و خلاصه که بنا بر اینست که حال و حال است ماع الا فیون میشود و مع ذلک در اراضی و تسکین
 نافع از دهن در و غیر است و الع ما ماکه استعمال محدرات ششیر کنند یا قرقر نمایند و خاکستر افیون در کرم
 و کفیف و غیر است پس هر گاه وضع شد بود و افیون سوجه بکار بر بند و جهت اصلاح افیون قدر خند
 انداخته که حب کرم کوش نافع است شراب و درم عمل شده درم روغن کل بکدرم سیده و صحر
 دو عدد و مجموع با هم مخلوط سازند و چشم ببار بدن تر نمایند و بنیکرم در کوش باشند و بدان جانب بنیبه
 تا کرم بدان او نرسد پس دفعه از این برون کنند که آب را که در کوش رفته باشد و محل و دیگرند اسیر بر نیاید باشند و از این
 آرد چوب بر آید بنیبه با بدان که غلظت بود ملک رس کلان باشد و یک کبیر و یک طرف از عقرب است و بی

در این کف

که چهار انگشت محض شود و پنجه در دین زینت روغن و در مالایند و ظرف تابی خوب کور که در گوشه خوانند
آنها را کنند و کمی اندر گوش سدای در آید و حشاش بود تا به او را داخل نباشد و اگر طریقه خانه باشد یا به محض سازند پس
الطرف که پنجه میبرد زنده در گاه حرارت وی اندر گوش کانغ محسوس گردد و حرکت دفعه بیرون کشد تا بنا بر صورت خلا
آب منخوب شود و انداختن عمل اند که در بعضی همان نسق مصلح باشد تا آب سبوتی بر آید و در ماه آن که گوش را
باشد که بنا بر حرارت خود بخود منخوب شود و کلید باید که مانند فی الدین الشراح و حاجت بدین مفید که دفعه
یاد شدند اجل بود گوش را انداختن و در دیگر اعیان همین طریق اسعا غوده اند و پس که در گوش را که سبب
میشاند زنجیر حاکم عصر مثل سراج هر یک در دم روغن سورتی دم و دغ کا و صد دم اددیه را چون
ساق و جلایم امیخته کوشند تا که دغ تمام بسوزد و روغن بماند صاف کرده به روزه چهار قطره در
گوش حاکمند که در گوش را که از نیر و نیری بود سود دارد و آن در موسم بهر ساق ششیر افند عاقر
اسفل اردان کوفه نموده کشد تا آب کم گشائی خورد خشک نمیشود و یا عطسه آید و انبار بر روغن
در روغن کج و در روغن کج و کلاب بخارده کوشانند و زردارده قدر یک سنگ در زنجیر و فلفل در
کوفه پنجه اندران روغن امیر و شیر کرم در گوش کوشانند و عمل کنند جهت درد گوش که سبب تولد باد در وقت
بود بر کرم آهن تازه بر آتش گرم کنند و اندک بر روغن کا و چرب کنند نفس بماند و بمغشیزه و چند قطره در
حاکمند و اگر سیر سر کوفه بر کرم آهن تازه پیچیده بس گرم کنند و افزوده ککشانند و قوتیر باشد و الفاسرین
با سر کین بنر واره در حمام کرده و قطره چند ککشانند و عمل کنند که درم گوش را بر دو مصحح سازد و لیل نبات
معدن و فلفل و امل نه انداختن پنجه بر کرم می بگیرند و بگویند و قطره چند ککشانند و چند نوبت حسن کنند و نرم تر آید و آب
بیاض سید کج یا عاقل صلب یا اسفل کرم گشائی امیخته همین عمل دارد که جهت حرکت گوش را و سبب
که تعبیر سکار گویند بر آن کرده بسیارند و در گوش را زنده و مال آن چند قطره آب لیمو ککشانند و در وقت اندر دم
باز آید و بگوید و در شود و حرکت گوش طهارت را حاجت در اینست بعد سنج خود بخود دفع مملد در گوش
ماند همین و در اکافیه که گرم را کشند الموه یعنی صبر در آب حل کنند و انقدر در گوش اندازند که بر شود بعد زانی

دست ده در گوش چنانکه در گوش در راه وطنی راه را که در گوش

دراز کون کنند تا گرم ببرد و آب صبر برون آید **خطی تازه** در آنش کند و چون نخیه شود مغز او بماند و کحل
درم یکم صحراس سفید درم مغز ادم محرم نشانه ده درم شکر سفید سفید درم شیر کاه و انقدر که اود
در آن نخیه شوند حریره سه نبوشند تا دو هفته که گوشش بگریزانیست **خطی تازه** بکوشند و شیر آن
چکانند و قطره اول شتر حد و ز موانه بر ستور **که درم** ببرد و گوش را سود و آرد و بعد بقد و ز لونه اند
بج کلوت زرد و چون بچ انداشن نکند و در آب سبانه طلا کنند **در گوش** دانه و مانند آن برود و بر
بر سر مثل نه بچید و چیزی حسیده چون و سرش بر آن بماند و در گوش کنند تا دانه بین صیده بر آید و چیزی
معطش بمانند و چون عطسه آید و آن و نشه بزدون تا قوت عطسه بسوی گوش افتد مخرج است و کما شفع را
از گوش گوشت و آنچه کفایت نکند که و حامت که سرنگ باشد بر سر و گوش کنند و بتدریج بکنند کما شفع را
از گوش رود و دنت بر گوش نهند و سرنگون سازند و بر بایستی تا نطف جهند بکشد یعنی پائینی دوم بر دارند و بر
همان بایستی بچند تا آب برون آید و اگر کسی از راه عداوة سماب در گوش اندازد وقت خواب زود بر آید
که بر می آید و اگر قدر بماند و در و در افات آرد و روغن بکرم چکانند و در کتد اسیر اصرار که گذشت عمل آرند
زیت که در کحل راج باره غلیظ تقطیر در آن مایع است و که از روغن غار و روغن سداب در روغن بیدار خیر را
این روغن را در آب پیاز و آب سداب در کنند یعنی بنزد قوت می شود و آنجا که تسخیر و کحل افر و سر مطلق باشد
بید سر و فرقیون قدر مضاف این اودان نمایند **که** بمانند روغن زیت است و گویند که مقرر از روغن بید
باشد و در گوش باریز مایع است و باره و گوش را محل است آب سب سرخ و در روغن کنجد یک حبه بچکانند تا آب
سبز و در روغن بماند **که** در گوش را مایع که از سر و مو زایل کند که درم صبر و صفا خند بید سر و مفضل
کاه و هر یک یک درم روغن بادام صفت درم شکر است چهل درم اوده کوفه با شراب در روغن بچکانند تا روغن
ماند **که** مین غلغلار در اوده بر کدشت **که** در در که از حرارت باشد بنشانند روغن کحل ده درم روغن
شیرین محرم سرکه کهنه سه درم بچکانند تا روغن بماند **خاوه** که درم باره و گوش را سود و آرد و در حله با
نباح با موم و زیت سرشته خاوه نمایند **که** المسار الاذن یعنی کوفه شدن گوش را بلیل مایع است صبر و

افاقا

روغن سداب
روغن کنجد
روغن بادام
خاوه

اقایار ساج حمام سرشته به انجانست که معسر سده باشد بر نهند و عفو را بهیست اصلی بر نهند که در من گوش نشاند به
بطایه مرغ هر یک بخورم بگذارد و بنگ گوشت که نیمه کرم کوفته نیمه بان بر نهند و بر نهند که در من گوش نشاند به
حذل سرخ قوئل نیاف تا میا صبر عوفان مر حله را بر لکلاب طلا نمایند که مسحت سرت و نظیه و درم در
گوش را سود دارد و بر دهن ممکن و صحت سفت فعد لکار ایدت حذل من میا کل از غنص اسفندج بوشن کم گ
طایر کافور حله در دست از مرگ قدر مناسب بکنند و با بقع شری سر و حون آب کشنیز و آب غنص اسفندج
آب کشنیز حل کرده بر نهند و بنا دق سازند بر شکل بر دهنی سر را یک و صمغ کنده در دی اصلاح و وقت حاجت نسرا
ند بود بر شک سائیده طلا نمایند و اصمغ این مرکب حسن سحر است مقصود از سودا را ساختن آنکه زرد سائید شود
که سده گوش را که از خط غلط بلع باشد بکنند پس از تنقیه کند و صمغ سودا حله با سها با یک ساج در من نهند و علفیه
کم مرد اندر دوت کوفته نیمه فعل بر نهند قبل بران تر زده در گوش نهند که اگر انی گوش را بر د
فره نهند و تخم دغل از دهن کنند و بره و خردل و قرمانا کوفته بران بر نهند و فعد ساخه در گوش نهند و خردل
و خیر از کوفته در گوش نهند همین عمل کنند که قرص کنه را مفید است زهره کاو و دوزخ و عمل بجز هم نمینند و نه کنه
را فیل ساخته بران الا نید و صمغ و نیام در گوش نهند و فیلته لعسل الوده قرص حبه بد و عسور را نافع است و اگر
اندر دوت باریک ساخته و غسل نمیند و قوتیر بود که قرص رافع دند و چرک کند انزروت صبر دوره از من به
دم الاغین کند بر زنگار خشت الحیدر کوفته بر که منجیه در گوش حکانند بعد از آنکه چند نوبت ماء العسل حکانند
باشد و الفافیلته لعسل الا نید و در ادویه مذکور الوده در گوش نهند که قرص گوش را بر دهن و صمغ
نمان کم برایشه زبان منجیه در گوش حکانند و ایا جمیع که در گوش نهند که در گوش نهند که در گوش نهند
گوش حکانند و روزانه در حمام نهند و در گوش را درخت کرم در خانه اندر و حمام به انداز نام تیر
که گوش را از رم پاک کند و در دهن نشاند بکنند انار و کم و شمشوی در کنند و اندر انار خا کرده بول
و در آنکه اخته بر اتش کرم کنند و در گوش اندازند و باز گوش را فرد کرده برون کنند و در یک و در حکان چند
نیز را بنید قروح را سود میدهد و کذا الک لعطر آب بیاز یا سیده صمغ حبه قروح و دهن و صمغ مفید است
و بنید که بر دهن کل مفید است نشاند نفطیر قرص مرمن را پاک کنند که رهویه صرف که از گوش شام شود

در گوش نهند

عسل

عسل

عسل

عسل

عسل

عسل

عسل

عسل

عسل

عسل

عسل

عسل

مده دفع کند از و بار یک ساخته و شراب کهنه انچه بچکانند که قرصه ویرینه و هر چاک را سود و خل
 حبشه را که در حدیقه و طره بچکانند و صفت وی جهان است که تحت الحیدر را در سر که تر نمایند یکماه با شیرین
 سرکه بچکانند و بعضی بر آن اند که خل تحت الحیدر عبارت از آنست که تحت الحیدر را بگویند و سبزه نشویند
 و خشک ساخته باز نشویند تا مفت با زمین میان نشویند و بعد خشک کرده در سرکه کهنه بنشیند که تقویم محصل آید
 که قرصه را مفید است مرم ابیض بروغن کل کرده بچکانند و بعد لطیف قرصه عا و العسل و الفاز از سر و
 دم الاغین و گند و عصاره لحه السدر و در سازند و فکیده آن اوده برینند و تقطیر مرم مرم و مرم با
 کبیر و مرم و سرکه تحت الحیدر قرصه کوش را مفید است و مراهیم در حرف مرم ذکر کنیم در گوش را که سبز بود
 سود و آب آسپاب آب نمک کوش هر یک هفت درم روغن فرغیون و درم شراب کهنه بتت درم بهر که
 شانند تا روغن بماند و دیگر در گوش سرد افیون چند بیتتر هر یک و درم اندر در من مسحه بنشیند
 تقویم آید و در روغن سوسن حل کنند و بچکانند و دیگر تحت در سر و سیر مخلوطه باز سه کو سبزه بچکانند و
 سازند و دیگر بچکانند و در دمار سود و در روغن کل شش درم روغن بادام شیرین یک درم سرکه ده درم
 نرم بنشیند تا که سرکه بسوزد پس بنکرم بچکانند و گفته شد که در گوش هر چه بچکانند باید که بنکرم بچکانند اگر چه در گوش
 و دیگر تحت در دمار افیون مرم و کیکرم شیا ف ابیض سه درم روغن کل چار درم سرکه کهنه سه درم با مرم
 ساخته در گوش بچکانند و دیگر تحت که در صحت شدید را که از حرارت بود و نشانند که فور افیون هر یک طسوخ و در روغن
 حلا حل کرده در پنبه و گوش بچکانند و سبزه بنکرم بنکرم حکانند و که انیسر زان بنکرم در تسکین درد تحت
 است که در دمار و دمار مفید است زهره کا و تازه و در مثال روغن خمری ده درم بچکانند تا تری زهره
 و طره و گوش بچکانند و کهنه و در دوی و در رافع است کند زعفران فرغیون چند بیتتر حلق سبزه
 سه درم لظردن بورد از مین هر یک و درم و نیم کوفته بنچه و شراب حل کرده بچکانند و دیگر تحت طنین و در
 و در شحم خطل کدرم بورد از مین هر یک چند بیتتر زراوند صرح هر یک کدرم و نیم عصاره اقسین فطره
 هر یک و انکی و نیم کوفته بنچه زهره کا و سرشته طلهها سازند و وقت حاجت بروغن بادام حل کرده و در
 بچکانند و کهنه رافع است قرفل نیم درم مشک و انکی باب مرز کوش بسایند و بچکانند

[illegible]

میرزا حسن

۱۲۸

بروز، پنجشنبه

زود و مستر

八

ف

و تقبیل بر بند و اسن هر سه مردم انجا بجا بر بند که قرص گوش است و در هر یک یک حراحت تازه گوش
را نافع است و سوزش متباند سپیده از زیر موم هر یک یک نخود و عسل یک نخود و خمر و موم را در
لکه از بند و سپیده در آدن بند و از موم که در خسته اندک اندک بر سپیده ریزند و بمکومت سپیده
شدن نتواند و خوب امتحان کرد پس لعنه بر بند **طول** که گویا گوش را که تبس از فاسد شد و بسبب
بخار در دکنند با بونه اکلیل الملک قوم هر یک در دم تمام مرز نکوش از خر کلک سرخ پوست خ زازانه
پوست خ کرفش هر یک یک درم در ده من آب بخوشانند تا بسبب من آید و گوش بخار آن دارند اسن
گویند طول لعنه عام که هم بر الکسا اطلاق می آید و هم بر سکوب و هم بر ان **طول** که در گوش را که سبب سرخ
و غلیظ است ملاقات سرما و آبرویه باره باشد و در دست تبه با بونه اکلیل الملک و مق غار زرخوش تمام قیوم خلک
شانند و انکبات بند و خا خنجم تنها هم عمل در **طول** که نقصان و بطلان سمع را که سبب خلط غلیظ عام باشد
دارد بعد تغییر باغ سداب صغیر اقسین با سر کوزیت و آب نیرین و در اقیاب اندازند و معی بر رقیاب نصب
کند سرخ و گوش بخار اندک گوش **رد** که طین و در می را که سبب انصباب خلط بود و سودده بعد تغییر باغ خورج
مرز خوش صغیر خوشند و انکبات **طول** که تحلیل مواد باره و تقویت عضو کند چه در نواحی گوش چه در نواحی اعصاب دیگر
تجاسف کل و نه اقسین رومی مرز خوش اسطوخودوس مسطوخودوس مسطوخودوس مسطوخودوس مسطوخودوس مسطوخودوس
اسر و کما طوس و ارشیعان سوزن بودینه حمله یا هر چه از نیام رسد بخوشند و حوا گوش را بر عضو با و ف ریزند
در درجی و معی گوش الکاب بر بخار اسن نیرین **طول** و در درجی بنیدی آنچه بدین محل علل دارد که عاف بند کنند
نسب غلبه حرارت می آید با بند صدل سپید بهی موشه پ سنجه یا نرزه بانسه هر یک درم خوشانیه یا نرزه
و صا غده بخوشانند **طول** که کل معفو را خام بر اسروده باب سعو کندان هر مسکه باشد بند کنند و کج گشته است
بر نشیاب طلا نمایند درم در در سیر آب سر کنند چمن نرم کرد آب ستانند و سر سپیده درم انداخته بنوشند
مذکور بر بارک گذارند و بدانند که مراد از شیر آب و صا تو له سنه **طول** که عاف را که سبب ترقیدن رگ باشد
و در پوست پوست کچا مسلک مسک و سوده سعو کندان هر یک حبه تر لار و غن حبه ک مسادی حبه طلا نمایند
و حاسات عاف در سعو و صا و فیل و نفوج همین باب نیرین **طول** که عاف در نیشها بعد کبر آن را که

خس کند و چون صفت ظری شود بایدست بستن هر دو باو بستن هر دو باز و در آن صفتین در فتن سرنی هم حس میکند
و کذا اگر عاف از خون بود زیر پستان چپ و اگر از دست زیر پستان راست که دماسیاح حاجت باشد و کند
آنکه کلک نند بوی خون بگیرند با حدب ملائفه حاصل آید که خشم را سود دهد و دمی است که مقدر نفس شک شود
از کسرت بلغم غلیظ مجری بینی بسته کرد و شامه او را که نهند با بزرگ جفت با منی یک سنگ هم برابر
روغن تخم بوزن مجموع خوش داده و روغن فاساده در بینی بکشانند و کلونجی با بول خر سائیده
با مداد بکشانند بول شتر هر روز بکشانند بول سیرنازاده سحوط کنند و این دو را بخورند زیره سیاه
و جوانین خاک سنگ با نسیم چ پیل حنجره هر یک بکند سه سری احمد کل و کرده که کسل با لسل است
سه درم معرکه شست درم کوفه بخته هر روز و درم بخورند و اگر جهت بند شدن بینی و زکام است
نافع است ترکیب سه سرک تا سیر خات المس زیره سید هر یک بکند درم دمی تخم سیرج دانه الای خود
هر یک یک تا یک قند سیاه کنه است درم و چهار درم معجون سازند و نیم دام که ده ماسته و نیم مشود و درم
روزی بخورند صبح یا وقت خواب که بد بوئی بینی و در کند جوز بودا ریخته بسایه قرفل هر یک بکند درم کوفه
بچشمه باشد بخورند و شانس شتر هر روز سحوط کنند که جراحت بینی و در کند پوست درخت سرس ساج
و بان باب جراحت را بشویند زینش تر فرام آید که آب برک حبه و آب بلبله و الم و قدر بزرگ شسته
سوده در بینی مانند زینش تر صحت یابد که اسور بینی را سود دهد و آن گوشت فروخته بود که در بینی نه سوزد
و ساد را شنجی با کجا کرده شمشیر و فیلیدان او در سوراخ بینی نهند و از گوشت شیرینی بر سوزد اگر عاف را
چس کند کاغذ سوخته پوست گم مرغ سوخته آقا قیماز و در سر سوخته پوست نارترش نهند در صدف سوخته ساد
هر یک خرد کاغذ روغن خرد کوفه بچنه آب با درون در بینی بکشانند و عصاره تخم و عصاره کرات تنها یا مرکب
در آن همین عمل دارد و کند اسعوط و عصاره سرکین خر محرب است و کند اب سرد سیرا ممد و کرده است
خودن و آب سرد بروئی و سر و خن و اهراف استین سحوط کنند را که انف زایل کند و محرک است
چنانچه فانه لاخلف التبه و اسسبان حمر کجا بدستور که لطلان شمر زایل کند و نیز زیره کلنگ شمع نظر حمر سید
بکند برابر خوب سازند عدد من اند و یکی از آن بر روغن مرزنجوش بسایند و بکشانند و از این سحوط در

نمایند و شکل تسخیر کند و آب گرم بر سر ریزند و باید که مریض وقت تسخیر این دو دهن بر آب نماید و بر پشت بخندد
سزگون دارد و سوز را با سننایق بالا کند تا فعل و اما حق سرایت کند و با صاب کرم تر کرده بر سر باید داشت
عاطل در حلقه سوزان و در معده و در اندام قطیر آب خنک در رانف مسج شده **سب** **مک** نافع است تر کشد که بوی سر کند
و بوی نیک به حد بیشتر مدام بخانند و هر آنکه بوی نیک یابد بوی بدی مشک در آن **مکان** **نار** که بر سر و چشمه سوزان و عود
باز دارد خاصه که محاسب قوی است و بر سر ریزند و عقب آن لصد نمایند و از سر و دست آنرا کل سر خشک هر یک کبر عسل
مقتر و در جوف حضرت برابر کوفه پیچیده آب بشوید و کلاب سرشته بر تارک سر و چشمه سوزان و از خرقه کتان لکلاک که بر برف
سرد کرده باشند تر کرده بر تارک نهند و بوی بیاخته خماد کردن نیز جالب است **نار** که هم عمل دارد و در معده
لحمیه پس کل عسل مقیض بر یک یکجو کاغذ افزون هر یک ربع هر کوفه سحر که انکور سرشته بر تارک گذارند
برک خلاف و برک کرم و قوسح و طسرخ تر در و جواب خرقه یا از فقط بر چشمه تارک سر و عود نمایند **عسل**
نار که در رانف را سوددها شش زعفران مر و یک مسک کل از معده خطی لادن کوفه پیچیده با طیفاس سرشته محبت
بنی بدست راست کند و آب کونه بلیته سحده در بینی گذارند و بالا آن اس طلا استعمال سازند بر رانف
که عاف یازد و کلنا کرد و بسیار هر یک نیم درم افیون دانی کوفه کمر بجه با عصاره سرکن خور شده و خانه
بگردانند و در سینه نهند بعد از آنکه سینه را کلاب سرگشته باشند **نار** که هم عمل کند و از سوزنده و درم زاج
چهار درم شب سیمان شش درم کاغذ و دانی کوفه کمر بجه و خلیل کتان عصاره سرکن خراوده و در سینه گردانند
بنی نهند **نار** که هم عمل دارد و کاغذ سوزنه پوست کج مرغ سوزنه آقا قیاق پوست انار هر یک و درم کوفه پیچیده با طیفاس
یا داج یا آب بمان الحبل سرشته قیاق بدان الوده بر سر نهند **نار** که هم عمل کند از خرقه کتان قیاق سازند و در جوف
تر کنند و از معده باریک ساخته بران افشانند و بر سر نهند و هرگاه غلبه خون بسیار باشد و یا روده فصد قیاق
رعاف کند و خون اندک کسر و فصد باریک نمایند تا در زمان و طویل خون قلیل بر آید و بوضع برانند که کل
کشانند و خون انقدر بکشد که غش افتد و خون نابالغ قیاق قوام که بر دغش واجب میکند خود بخور و حسن شود لیکن با غرض
قوی داعی نباشد و سحر است **نار** که هم عمل دارد و کزبینه سبز در دست انار شش هر یک و درم قصبه سیه بر رانف
و درم حنیم و زاج و قیاق کل یک مکررم قیاق را منبراب تر کنند و او دیه کوفه پیچیده بدان الوده در سینه نهند

نار که هم عمل دارد

فیه که گندنی ببرد و پوست ریش بینی را رفع و به زاج سیاه شب یا یا زرد و مر و مال مس سوخته هر یک یک
زراوند طول شش درم گند و دانه درم جمل کوفه تخم باب و دانه سبزشد و در بینی نهند در و من آب بنهند
و یا لاییز و باز بخوبنند با قوام عمل آید فیه را بران اوده در بینی نهند و مکرر همین کنند فیه که چشم را سود و به حد میل
فیه که فلفل کوفه تخم باب و دانه سبزشد و در بینی نهند بعد از آنکه مس را کلاب و سرکه خندوب شسته باشد
و اگر شویر را بران بران کنند و یک شبانه روز در سرکه که گندیده با قدری روغن زیت در بینی نهند
همین عمل کند و که اگر فیه بران اوده بر نهند فلفل سیاه پخته کبابید و آن چوب کثویر بچوشانند و به برنج ازان
تا سهوس کنند و در سرکه بچوشانند و سرخاران دارند فیه که گندیده بهوسک زاج قرفل مساک کوفه تخم و زراوند و سرکه
بنفشه و مندر که عاف حسن کند فلفل مس سوخته حدف سوخته هر یک یک کبوتر افطاری نیم خمر بسیار را یک شانه در بینی مندر فیه
که عاف بند و حقیق بکنند و در قره کمان شب بسوزند و خاکستری بکنند و در بینی و مندر که کوبند و در چشم است ایک
در بینی و مندر که بجزای سید سید مضمه تر کرده و در ایک مسح کنند و اوده اند و بینی دارند و مندر که کوبند
طب از اذن و انس از عین شست پس بمحاکا و دویه کوش امل خشک امروا و دویه چشم امل تبری و دانه بنفشه
باید که معتدل تنها بود **باب سیم در اوده و آب که با ضرب را با فست روغن نار و بن و خرمی و آیین**
و خلق در بینی بچکانند بعد تقیه بغم و از لعل و در سیه و امثال آن بر نهند و **که تشیع و غش و حفاف لب را با فست**
قیر و طی و دیگر امان و شحم بالند بر لب فاف و معقد را بر روغن بنفشه حرب دارند و انیمیم مجرب است اسفند
ما زدن سه کثیرا بار یک ساخته در بنه ای که آنکه و سرشته بر لب نهند عقب از لب باید پوست اندازد و شحم
بران چنانند از هر دو امیون دارد از هر سه صفرا کمر است بر نهند و **و بوسیر لب** معید است عدس اوده
اکمل خلع اندازد بر نهند و بکوبند و مسح تقیه و به ای که آنکه مخرج سازند و بنفشه بود و مندر که حقیق و چهار برک و شربت مطبوخ
افنیون و اگر رنگ بوسیر سیاه باشد بر لب نهند و از ناز بچوشانند و به شربت سرکه بچکانند خون بند شود و احوال
سرخ رنگ شد از شربت زان و زراوند کنند هم بر نهند و بعد تقیه غم قحط و مسطور بنهند و انیمیم معید است مرد اینج
اسفند زعفران سبب بار یک ساخته با حقه با روغن با جود و مسح که آنکه لب نهند و بر نهند و **که آب**
دم لب را با فست حوض با دونه ارد جو کلاب عنب العلب تر حاد نمایند و بعد فقه و اسهال

در آنها قیره که از روغن بادام و سوم ساخته باشند بر نهند و باب گرم کر نشویند **و** اگر اسهال بطنی رافع دارد
سبب برونه اکلیل و مانند آن طلا کنند **و** اگر اسهال بطنی رافع دارد هر چه در سرجان مستعمل است بکار برند و نقل غذا و تر
غذا و حبشمارند **و** که مشورت باغ است و دوی از غن سودا یا از صواب در درم گرم کنند بکار برند
که قروح لب باغ دارد در هم سفید بزنند و الفاقه و ده که از باز و در دستک موم و روغن صندل و زرد الواسه
مگذارند و اگر لب هر چه در اکله من کنند **و** نفخه **و** که اصلاح لب باغ است اگر عصاره کت قم معده بود مقدم
قی باشد و باغیان و فراق بود اگر عصاره کت عصب باغی بود مقدم قوه و صرح بود و باغ و باغ باشد در
تنقیه عفو مشاک مکرر کنند و در اراض سر هر چه در باب اصلاح مطلق کنند بکار برند و اگر لب بدین در لب
مفحات مانند و جود و روغن با بوشه سائیده سریع الاثر است و اگر سبب خون بوده که در رگها باریک است
آرد مستحیل بر باغ بود بعد مقدّمات چهار کت صبح شام محلات غذا کنند و فعل غذا نمایند و هر صبح
مقادله دو انگشت **و** در او **و** که در نه تخت تدبیر حفظان میان کنیم طایفه انسان را و است که است
چیز را رعایت کند یکی که حذر کند تو اثر ضایع و شراب در معده حوده سبب و زردات جوهر طعام بود و سر عقل
مرضا را چون شیر دماهی و عمل مسموم و خواسته سوزند بر تپان غذا و دام که الحاح یعنی کند حصول ماده مسخر
حاصل بود سوم که از موضع هر عکس حصول شیرین بود چون ناهف یعنی حلوا سوزن و چون اخیر شک احسان
چهارم که چیزی سخت طعام بدندان نشکند و آنچه دندان را کند میکند از و بر نیز **و** که هر چه قوی البود و در در خاصه جوار
کذا آنچه شدید الحرس و انقاعه بر بار **و** که دام دندان را ببرد و هر مابین دندان بماند باطل را کند نیز عکس
بن دندان دندان را سبب **و** که بقیه حیر که بالحا حیت دندان را فر دارد چون کرات احراز از آن واجب دارند
بدانند که کرات یعنی کند ناقص ترین دندان است بدندان و نه **و** که عسک لازم باشد و در اسما و در مع
دارد و اسما کنند که شدت امر را در دندان اب دندان می برد و رفتن آب و مایه می سازد و بر جهت از
و اخیر معده معده باید که مواک از چوب را که یا از چوبها معوضه دندانند که از حقیقت آن غلب اطلاع نمایند
استعمال نماید که در زرا که شده بقیه حیر است که بجز رسیدن بدندان دندان اسما می کنند و استعمال مواک نماید
حلا حیر انسان را و قوه می دهد و در او از جمله حفظ صحت دندان است که وقت خواب روغن کل بدندان می

میرزا داری دوانی

五

1871

مانند و الفاد هر ماه دو بار صفت کنند فرباب که در وی اصل سوج ملوح بود تا به غایت به لایق جاحجه و صبح انسان در
کذاک نکل طبرزد سحوق که مخلوط بعسل بود بزندان مالیدن متجلی و منقح و منشد و نه ست و کذاک تیر مسیح سحر و کذاک ملوح
عین سحر بود یانه مالیدن و المحرق اصب و واجب است که از وی بادق سازند و در خرد ترخه بزندان مانند هر ماه و دندان
عقده باشد و از لای با یکدیگر ملوح نمایند جز با قافیه در دهن گیرند اما کاه و لایق باشد با ملوح هر دو سوخته با یک سائده
بر دندان در و سازند الفباب ده نمره از دوازده دارد و **دوازده** و غایت محرب اگر در دهن گیرند یا بر دندان نشاند و از آنرا
سببی سرد باشد و در دهن خندید سحر حلتیت مفضل ز راوند مدح و کجیل معیافون بر لایق مساک کوفته نجه بعسل سببند و در
رایه ان الوده بر دندان نهند با حب ساخته در دهن گیرند و **دوازده** در و سر و دندان نافع است فلفل عاقر قرحا و سوج و کجیل مساک و کوفته
عسل سببند و بالند و از موی انی گرم کرده خند نوشت بر دندان نهند و در دهن نشاند و **دوازده** که جهت در دندان کسب و حرارت باشد
نفع دارد و افیون نیکد لک در روغن کل حل کنند و بنیبه بدان الوده بر دندان نهند و اگر عاقر قرحا و کافور بگویند و در روغن
کنند نیز بر دندان نهند و از هر سه و دندان را و چنانند با شکر زنند و زعفران **دوازده** در و دندان سوراخ دار را
فلفل عاقر قرحا و مساک و گیرند و از ویه با یک ساخته به بار و سببند و در سوراخ دندان نهند و **دوازده** که شکر را حکم کند و گوشت
رفته بر دوازده را و در مدح کند و دم الاغ و سوسن مساک و کوفته نجه شکبجین عین سحر است و بالند و **دوازده**
که در دندان اساکن کند عاقر قرحا و سوج هر یک سه درم کم مکر دم آب کشیر تازه سبب نفال شکر کا و ده نفال
حب سازند و بر دندان نهند و اگر سداب تازه یا موی سپاه بگویند و بر دندان همین عمل کنند و **دوازده** که قطع انسان کنند
یا با هر یک دو درم برابر بگویند و بر دندان نهند که قطع او مطلوب بود و بر دندان دیگر نرسد باید که در مانع بران
هر کند تا دندان از سوج بر آید و اگر عاقر قرحا و سرکه حیانیده هر روز بکوبد بسیارند و از خزان به شتر فروزند
و سه جالبس این دوا انجا بر نهند و بر کنند و **دوازده** که سرکه که چند روز طلا کنند پس دندان را بکشند
سختیست بر آید و **دوازده** صفت سببی در ریت سببند که مهر شود و عذ حاجت حوائش شتر زنند و ریت
مذکور چند کرات مالند با سداب بر آید و الفاد دندان متا کل باشد و روغن و شیر گرم کوفته نجه قطرات
در سوراخها تر کنند تا صفت سبب و **دوازده** در و دندان اگر از تری و سرد باشد و نافع را بمسک و لایق و
به سوسن و نیکد لک با ک کشند بعد کم سبب زرد چوبه عاقر قرحا و مساک و سبب را برابر باشد و می

در آن خورشید شبت چایا محرم موده نوی ده درم کوفه پنجه سوزن سازند که جهت درد دندان که سبب آن رطوبت بود سودمند فلفل در
 درم پوره ارمی کنیم درم عاقر قرحا کخیل مویخ هر یک کدرم کوفه پنجه سوزن سازند که سیلان خون ازین دندان باز
 دارد کاب بند فلفل کلسرخ دم الاخرین سماق مساک کوفه پنجه بپاشند و علاج کحل آب مصفیه کنند که دندان سیاه نشود و اسپند
 پوست بلبله زرد درم فلفل چهار درم سماق سه درم ماز و سوزن شبت درم کوفه پنجه دندان اند که کدرم کوفه پنجه
 شبت کند کلان درم نو صاورد درم زنجبیل درم ماز و کیدرم و پنجه سوزن ده درم نک لعیل سرشته و سوزن شبت درم کوفه پنجه استعمال نمایند که
 که دندان را سپید کند و بوی خوش کند زرا بجز هر یک بر آن هر یک درم عود سوزن جو سوزن سفال کراچ کحل عاقر قرحا فلفل سماق
 هندی کلسرخ سماق سدر هر یک چند درم زرافند طول یک شمس هر یک سه درم کوفه پنجه بردن دندان مانند که جو شبت اند که ازین
 دندان و دهن بدیده باشد مالد ادویه مخصوصه این استعمال نمایند به علاج درد زرافند طول مویخ هر یک موزد کند سود کلان
 سوسن دم الاخرین ماز و مساک کوفه پنجه بکار برند که را محکم کند دین خورش سازد و علاج را آید شایف اما مشایطه شیر سنان الحلق
 علو است بلبله ارد کلان بر یک زیتون کراچ شبت چایا مساک کوفه پنجه استعمال نمایند که دندان متحرک محکم کند و توان شبت
 شنان کلسرخ سماق پوست انار ترش استخوان بلبله سک کلان زرافند کراچ مساک کوفه پنجه دندان اقتضای شبت چایا
 سماق سوسن عاقر قرحا هر یک کدرم شبت چایا کلان زرافند سماق هر یک درم کوفه پنجه بکار بند که دندان را که اکلان و دین را که
 انار ترش و شیرین هر یک سه درم نک بند نو صاورد هر یک کدرم ماز و کلان شبت کاعذ سوزن عاقر قرحا هر یک درم سماق زرافند
 درم کوفه پنجه بپاشند و کلان سازند و در سایه خشک کنند و وقت حاجت دیگر بکار بپوشند و استعمال نمایند که دندان را که استرخا و درم زرافند
 بود و دندان را از حرکت پاک کند پوست انار ترش درم کلان زرافند و جو به سماق شبت چایا ماز و هر یک کدرم کوفه پنجه استعمال نمایند
 سوزن کحل لفظی و پوست و لعیف سوزن را ایم افتاده که درم نه و استرخا زرافند شبت طراست و طراست انار ترش سماق
 جمله برابر بپوشانند و آب آن مصفیه کنند که سلا که همین عمل دارد و بر یک سر و جو سر و کلان زرافند کراچ بز اسیر بند
 مصفیه کنند که شمس محکم کند و دندان و حرکت انار نفع دارد و خوب اسس کعبه اطراف کعبه صبح کعبه جو تر و کلان براده دندان
 فلفل شبت چایا برابر بپوشند و در سر که بخت مصفیه کنند که دندان را محکم کند و سرخی انار نفع و کلان زرافند کلسرخ کراچ با بسوی یک
 بنمایند بر شبت بسیار باشد که شبت بین دندان را که دراز شود و از دندان منبری کرد و حرکت در دهن می شود و درم سوزن
 در حیات الحسن نیز است که نه زاید را با صحن کعبه قطع کنند هر ماه یک دندان از دیگر دندان دراز آید و در سر و کلان

استخوان
جوف
سنگ
سلطان
مورخان
مورخان
سوزن
سوزن
سوزن

天

تا غایت شست و شوی و فلفطاف و شست و شوی یک سو و در هر یک نصف جز را زود بر کاغذ موی سوخته امک نماند و بوی
آب دیده هر یک یکبار و نیم زعفران کند بر یک چهارم یک نصف جز و در هر یک نصف جز از صابون و در هر یک نصف جز
کند و در هر یک بر این دو فاصه و در یکبار نیم هر یک نصف است اما قیاس بر سرخ هر یک درم و چهار درم کند
بست درم شب بامای شش درم قرص ساخته بر این دو قدری بر لکه افشانند و در لکه تنقیه مکرر باید و خاصه که
بود تنقیه خون نسبت بر لکه اخلاط افزون تر مطلوب است تا اگر اجزاء متعده لکه و شود **در** فلاح سرخ و سیاه را سود
در جبهه سرخ سوختن لکه بر کتبه کوفته بچه باشد سرشته باشد **در** کمال عمل کند لکه کلان با دیان مساک و در کتبه
انکه امین کبریز و آب فرو بندد و لکه سرخ سوختن معربات لخط با خط در دین انداختن و بدست و صند
و بهائیر لغو دارد و بداند که فلاح سید شمس که در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته
در دمان کوه کرده و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته
مقارن لکه سوخته شود در هر یک نیم مثقال کوفته بچه سرخ و سیاه **در** کمال عمل کند لکه کلان با دیان مساک و در کتبه
نیدرم حاکم که در دین همین نام و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته
دین رافع دارد و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته
و اندک لکه کلان که با بامان مخورند کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته
بسته شست و شوی و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته
چنانکه بر کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته
در زبان مانده و شام اخلاط در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته
که اگر فلاح ازاده صفا کمر بدستی آید لکه در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته
در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته
بچه جز خوش سرشته و بهائیر لکه در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته
از تناول لکه شست و شوی و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته
صفت صحت و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته و در کتبه کوفته

میسانه سرد سسل بواکبیه هر یک در می مشک قیر اخی کوفته پنجه باب سبب جها سازند و در دکان دارند و آب مبلع نماید
و منقل او نیز با نر ایما کند **در** این خوش کند سسل ساج سعد سک پوست ترخ قرفل جاما و در مصلک نمک الحسل سوخته
کوفته پنجه سون سازند **در** جهت کبر معده درد اطراف ایش ره با له سعد سسل پوست ترخ قفاح و در مصلک هر یک
سک قرفل جوز بواکبیه سسل زنجبیل هر یک نصف جز سست منعی و در چند به معجون سازند و هر روز بعد از خوردن غذا
شراب رخا یا بکلا دبا که گشت تنقیه معده یعنی و سسل کرات کرده باشند و در عرض از حرج اعده نرسد اجتناب لازم
ست **در** جهت نرمی کاه سبب کبر زول رطوبات مسه بود از دماغ سبب حرکت پیرش هر روز غوغه کردن است
بخور دل و شکم بختن بستر بزرگ که در رو قرفل و سعد و سک و سسل بختن باشند که ترغیر و مضمض خوردن و دماغ را به تناد
ایا حیات پاک فرمودن تا ماده از آن برود و دهن دشته را تخفیف سر که در وی ایش و مصلک بختن باشند و
دادن تا قبول بر لذت نکند **در** جهت کبر شی میما کن و در تنقیه و کفیف رطوبات ربه کوسید و بعد با سلیق و اسلام
مسکه ساسه با سنج رخا و فرق در معده در سی از سور مراح هر واحد از آن را محصیه پوشیده نیست و خامه معدست
که بعد تمام کبر مشو **در** تاج کبر حار و صحت **در** ای که معده عفته در دکان و دستان محصور بود فقط تیریش اصلاح
نمود و در سست و بیرونه تخفیف کردن با دویه مناسبه مذکوره و در حیات مضمضه روغن کبجد مکر کردن و صفا مطبیه بنوش
در روغن داشتن در دکان و دهنان را بمسوک و سونات دایم امیدن نافع است **در** ای که معده و معده بود در
تنقیه و بیرونه است و در صبح نفخ زرد الو نوشیدن و شب جها سازند و در آب سرد انداخته خوردن و
صغیر و کبر تباد نمودن و اول صبح غذا میل کردن تا حرارت مشید نشود و فواکه مبرده جوخی و سفالو و الو تر تیریش
و ای که کوشد و در سست که ماده گرم بود و تا حرارت معدله باشد و اگر سبب کبر اصحاب تلغم در معده بود با می
بخوراند و بعد از مطبیه تراب و لویا و لنت قی نمایند و ایها با اجات متسبل گردانند و صبر برفع تمام دارد و
دایم صبر با نر آب قشطن بدست و در سبب از تنقیه زنجبیل مراد اطراف صغیر و کفیف عسل و شکم بختن عسل و
فرمانید و کباب و قلیه بر معالج و آنچه دی نسف باشند از غذا اخی سازند **در** ای که ماده عجمه و شش باشند
در بجا چرب و تنقیه شش لیس قوی و دی باید خورد چهارم ای که ماده از دماغ آید و تیرش حسن تر است و تنقیه و تقویت
دماغ باید خورد و صبر بکند خوردن و در شش جمع اقسام را سود دارد و فلفل خوشحان قرفل عاقر قرحا

مکدرم کلخ قندال سپید لک هرک و دردم طبا شیر مرد مشک کا فر هرک دانی کوفه نجی باب بی و کلک
جهاسازند که کمر معدر انفع و از مصطک کبابه ناکر مته جزو باحو و قفل سیاسه حله بر کوفه با قدر ستر نشسته
جهاسازند و خشک کنند و در دمان بگیرند و آب او بتدریج بیع نمایند و تا دل شیرورین لمر نفع کثیر دارد که کفر
درین رافع مستطاب الحی ناکر مته منلی با قسط حله برابر بوده جهاسازند و دریم و درین دارند و اگر از کل و برک حلیله
محل مشهور است و از قسط و ح و درده حله برابر سوده جهاسازند می کنند که را که سیر و سیاض و کنه از سیر و سیر این
باریک در زینت کجوشانند و قفل باریک ساخته بران باشند و بخورند بعد از آن کشتن تر خشک سازند و قدری از آب
بیع نمایند با قسط و ح و در دمان کرده بخورند سداب بخانید و بخورند زرنبا و بخانید و قدری از آن بیع نمایند
اطراف علی بخانید و شراب ریخته بوشند و کما نفع بخانید و عقوب قدری سر که بوشند که بوشند و خط کنند
سعد قح نمایند و اگر کبابه نیز با او یار کنند و تیر باشند سعد کبابه زرنبا و بخانید و کوفه بوشند و درین
سلیم محمل بخورند و بعد از قدری سر که کمرج نمایند و کشتن بخانید که بوی سیر و نیاز و کنه با و شراب را از دمان ببرد
بوت ترنج فرخ خشک سیل زنجیل کبابه سیاسه سعد هر یک پنجم مشک طبا شیر از هر یک سدیم عنبر شست فعال حذل
الکلاب ده درم صمغ و الکی الکلاب سازند که همین عمل کند کبابه مرقه قفل طبا شیر هر یک و دردم مشک و الکی عنبر سدیم
کیدرم کوفه نجی الکلاب که کمرج عریان در آن منقوح باشند حست سازند که سلان لعاب باز دارد و این و جرات کشتن
اگر جرات معده بود کاسنه تازه با قدر الکلاب نمک نمکوب بخورند و دیگر مبردات یا سبه اسمان نمایند و قطع
و عکس و کسرخ و اهراف و در مس و توب و کله و صفه فرمایند و اگر کفایت کند و خاصه این قسم است که در موده و عید
تقلیل غذا زیاد میشود و اگر سبب اصناف بنم بود و معده فی فرمایند و اهرافلات و جوارشات گرم حویل کونی و قوت بیع
و سول کندم با قدری خردل بخورند و بر سهر کمرج کنند و کند مصطک بخانید که سیلان لیسار که سبب ملاح بود
سود و در آقا قیا سیاسه سبب و آب عنب الثعلب حل نمایند و قدر سیر بران بچانند و صفه کنند که دردم و سیر
زنان رافع است در استه او و عصاره کاه و کاسنه و عنب الثعلب غرغره کنند و حرقه بدن عصاره اشسته
ببریزان نهاده دارند بعد از آن استه اباب کاکیه و آب کرنی بیع لعاب کیم کتان لغز نمایند و در آنها

[illegible]

و اگر سبب رطوبت رطوبت مزاج بود که مریضان بکنند خوب بید و در سطحین نرسند و بزبان مالند که هر وقت
 با نافع دارد هر چه سرد و در طب بود بران بمحض کنند و اگر شش حرارت هم معده بود و شرب ساق و غیر نمایند
 که اگر با نافع است بخت نتیجه خلط کنند و اگر شش حرارت بعد بشیر و دیگر مضغه نمایند با سیر که در وضع کل
 و نمایند تحلیل دهد و مالش بر زبان و در اخراج مواد حار که از زبان باشد دفع تمام دارد که بهر روین راجع
 است ابتدا بعد تنقیه مضغه کند سیر که طریح و کشنیر و عصاره راجی و برک غلب و برگ کاسنی و غیره در
 جوشانیده باشند که درم کام راجع است طایفه طریح خرفه ناسه کشنیر اصغریا و در عدد س کوفه نیمه کافور در آغوش
 بنمایند بعد و اسهال و الهاد است پس از تنقیه مضغه کند بر دایره و در نهان محلات حبه که در خاق در یافت
 که درم ملاه راجع است هر چه در درم زبان گذشت کسب اصنام اربعه مواد و در میانیر همان
 که در بر نهاده بود و دیگر بران بفرود و سبب قبض و مریض در راه حرارت بدید با غلبه غلب و
 کشنیر تر و لغز نمایند و بر اند که سقوط هلهه اگر از خون باشد که استرخای غلبه سقوط نهان راجع است مغزات لقا قیام
 و در رسد که انزال پس مدخله گویند و اسفل و سرش حله ملین غیر از اسفل همه را بگویند و مجموع را سیر که در و بر
 و کشنیر شک جوشانیده باشد و این تر و برارک سیر گذارند بعد صلی موشی ایجاد این و در این بزرگ از نافع است و در
 که ملاه که در کان بر دارد و از سیر که سائیده برارک نهند با کل سرشوی سوخته و سیر که سرشته بر نهان و بر راه الهاده
 راجع باریک شود و سر غلیظ گردد و در اسودند باید که رفت در آب گرم بگذارند و خرخره بکنند که درم نرم شود و بعد
 لعصاره حبیب السیر که سگ باز در و در امتیحه باشد تر و غز کنند تا ماده دیگر بران نرسد و سبب قبض و مریض در راه حرارت
 آید با غلبه غلب و کشنیر تر و لغز نمایند و بر اند که سقوط هلهه اگر از خون شد فصد مقدم دارند و هر چه در درم زبان
 گذشت طایفه بر نهان در دبه جاز بهر نهند و اگر از بلغم بود بخت کار العسل و طبع زرد فاقه خرخره کشنیر لغز
 در سن باریک ساخته در آب شحم از این سرشته تخم خض نمایند و شب عانا و شنج کوزان سوخته و نو ساد و بر
 ساخته با نبره بر دهند با بکفی میل خورد و نهاده الهاده را بر دارند و اگر سرد بسیار غلیظ و نیچ باریک و سرد غلیظ
 نیاید و باعث لیسرا باشد و آنچه زاید است با این بنبر نهاده سماق درگاه جوشانیده مضغن بدان فرمایند تا

فصل در

باب در خلق و

در

بسیار که در دو چرخ قطع خورند و اول تنقیه بر آن نمایند و چنانچه
گفته باشند بر دایره که در یک با سر و اندر دم این غوغا کنند و این ساسا شده در سر که بار رخ کل این غوغا شود
ست در کل سیه در خط اینند و درین علی بنان بر کنند و از هر جا که باشد بسو کل میل کند پس بیرون آرند و بر شیر
و اگر دم این سر بخورند و در افتاب نشاند تا گرمی افتد و کند پس کوزه آب سرد بر لب نشاند و بر آن بر لب که درین کشاید
دارد همان عمل دارد و در قنطاریه در دمان بانهادن او بر لب ستور و اینهم بر سر که گفته شد و در صورتی که فرد
از خلق باشد و بنظر دنیا دیده اگر بنظری در آمده باشد بمقتباس بیرون تواند و چون کردن وی مقتاس بکسیرند ساع
ساعط باشد تا وی از عطف تعلق بگذارد پس بیرون آرند و اگر توجیه کنند و سرز و تفریح شود و در عا بجا بماند و درم
و اگر اقا قوی آرد و اگر از راه خلق بسو اسی که با آن کام جانب مینویست برآمده در آنجا تعلق گرفته باشد و بر شیر
و عصاره قمار الحیار و حرق در سر که بخت در بینی حکانند ما استنفاق کنند و آنچه بر غوغا گفته شد بدان تعبیر نمایند
و اگر از موضع که متعلق بود جدا شده در موعده افتد از آن اسباب شد فوراً فرامیاند و آسپل دهند و اگر در
فیها و الاسح و قسم و افتتین و شوش و ترس و قسط هر یک بلی نبسته و سرش هر یک در دم اندر سر که آب بنهند
بجایانند و بنوشانند اگر از کوزه باشد اندر آب کنند و در آن در هرگاه حار طعم در کوزه اندیز و بنهند و اگر حار است بر کنند
و آنچه که در کوزه بود و در دود
مری این نمود و در هر دو عبارت است از نفاذ که محرمی نفس و محر بعد از دست پس صبر و در از حد خلق
باشد که خاق و دمو و صفاد را اندر آید الفح دارد بعد فصد و اسباب کم کل تخم خرفه نشانسته طایفه سیمان کثیر است
مکرم که فرد انکی بگویند و بعباب بسجیل برشند و چها سازند و پوسته زیر زبان دارند و ایضا که در کتاب است
و شربت عذاب که ممرج باشد صبح عرس و کم کاه و تخم کاسنی و کشیر بود و مایه توت و سرکه جوز ترا عصاره
و عصاره کشیر تر و عصاره خرفه لغز نمایند که خاق کرم را نافع است حرش و آب شیرین یا آب یک خرفه یا
آب کثیر تر حل کنند و تغذ نمایند آب توت ده درم و خار صمد درم آب عنب اشطبت درم با هم این غوغا
کنند و لکن قبل از تنقیه زینار غوغا وی ردع کند که نشود بکار بنهند که خوف اندازد که ماده بر سر دلب زدود اضرائید

فی

دفع از غده نیز که در آن بروز نکین و جمع می کند و در جمع اقسام نفع دارد مغفوس خیار شیر در سه گاو یا در کباب حل می کنند
نماید و غره کند و در دم در شش طور دفع کند اندر استخوان و گوشت باید کرد و استخوان را نیز در سریم است یا حرام است
حله تخم مرغ و کتان در آب بخوشانند و دهان نمایند و شیر تازه که آب خیار شیر در آن محلول بود و مروج سانه غره نماید و دهان
کند و در حالت تلخی و خلل در بیشتر است و در صورتی که شیر فرو نبرد اندر استخوان و گوشت و در سینه باند کند و در
کافور و عنبر حل و موم صغیر ساخته باشند بر به الاینه و گوشت محلول نمایند و در آب باشد که در استخوان و خنق صفرا و کباب
آید و سوس کند اندر آب بخوشند و مغفوس در آن حل کرده و دهان نموده و به کینه کورم را منفر سازد و به جلالت سر است
علاطف بکنند و در شیر تازه و در غما گرم امیزند و غره کنند که این عمل کند مازد کفار شست عایه پوست انار و مانند
آن هر چه قاصد بود در آب بخوشانند و لطیف دی غره کند تا بواسطه شدت جمع اخراج در دم متفر سازد و اگر
الفجار آخر افتد و دم را بکشت متفر سازند اگر ممکن بود و الا بمل سان است به مخصوص انکار متفر سازند و استخوان
این متفر و نشاید دیدند که هرگاه و دم سر می بکشد و در بر بردارند و ستر می شود و دلیل نفع محقق و حصول است
پس اگر خود بخود بکشد یا به ستر و الا غره متفر مذکوره بکار برند که بعد الفجار کافور و عنبر کافور و عنبر
در آب گرم امیزند و غره نمایند یا شیر و شکر غره کنند و خون ریم تمام بآل شود و در حلی باید که مازد یکی سر سوس
نیم فرو اندر آب بکنند و غره نمایند تا خشک شود که ماده را از باطن بظاهر آورد و در وقت لطیف و در حلی سداب
کوفته بآب بسته بدون حلق خمد کنند نیکوترین خلصت حدیقه و جمع محام ستر و در وقت دیدند که هرگاه
در دم در عظمها اندر د بود و در ظاهر سرخ اثر پیدا نشود دید باشند خواه که از شدت خورد و در حلی سر عکس از دم نماید
و در صورت بعد تنقیه ستر در آب خرباده کسبو خارج ماله که خنق بلغم را بعد از بعد تنقیه سر و حل
غره کند یا بر آب شعله و شعله در آب و در دل و موم و عاقره حایا بر سر ج زوایان
و غره بر که در حلق تا قعر تن فداست و در قطع ماده و اندر ابتدا با کماله و آب توت غره کردن لازم است
در کم غره و غره تنفر بکار برند که هرگاه و دم بکشد و سبب استعمال مستحبات حسنت در حلق پیدا نفع و در شیر تازه و غره
امیزند و غره کنند که خنق شود و در آب بود که وقت استخوان و کباب و موم صغیر بر غره سوس امیزند و از خارج طلا کنند
در آن که خنق شود و در آب بعد تنقیه لغو در آب حلی و آب خیار شیر اندر حلی و خیار شیر اندر غره کنند کباب گرم و حلی

مفتوح الطبع لکل الملک تخم نان دباونه و حلبه و غوغا نماید کتاب گرم و اما الغسل حلبه تخم نان و سیب باونه و برک کف
آید و در زنجیرش کوفته بخی و بر دوش نرسد به بطه که از او میزند و بخارج حلی طلا نماید خاق بخی و سه و او را نفع است نان
غوغه کند و با حلی طلا نماید تخم زعفران و سیب و از آن سبب که از او میزند و بخارج حلی طلا نماید خاق بخی و سه و او را نفع است نان
سرخ است درم قسطا و الحلی هر یکی سه درم سنبل الطیب درم مار و سبزه عدد کوفته و عسل بسترش و بکار برده که از آن خاق
صعب که اسهال است و اعتنایا برفع دهر رک زیر زان بکنند و بوقفا و تحت فتن حیات کنند و از خردت افتد و با
بود عسل ملا در زیر حلی از حلی طلا نماید تا شش شود و زرد آب از آنجا بتر آید
تداسیر این بر دو صفت با هم مشارکت دارند در یک باب مضطرب می شوند و در سیر و ق و حقوق الواسع در سبب است که الطمان
و استرخاء الحفر و نافع است این سبب که در سبب مضطرب می شوند و در سیر و ق و حقوق الواسع در سبب است که الطمان
و شکم و امثال طلا نماید و باید که تحت لطف و طبه که در سبب الطمان در استرخاء و صخره است ایا حیات دهند و خوا
بکار برده و بعد جهت تعدیر در مسطور اعمال آید که در سبب خلط و در قهیریه نافع است قبل از تفرق و تسکین
و حرقت میکند بکبر نه شیو و نسا سه در دوش و نفثه صریحه سازند و نبوشند و بعد دباب میوه لمطع نرم دارند و شالو
لعاب سبب خل نمیکرد که نماید و از آب سرد بر نه زنده و از نفثه و کثیر و در سبب و کم خیار متفرد و نسا سه لعاب
اسفنج صیبا سازند و در دایم در دهن دارند که در سبب و ق و حجت تسکین و صج نافع از دوش و دایم ماکل و دایم و سوم
قیود سازند و شش یا معز زده بقیه سرشته نمیکرد که نماید و در سبب سفید و بد شوره و بداند که به راه نه ایندین شوره
آید علاج نه ایندین خرافا کند و چون بخت شود و سحر بر آید که در خاق مفر که در سبب لعاب بر نه زنده و از آنجا که
باب نیکم که نماید و لغوغه بدان نیز نمایند و انفع را از نرم بنبوشند و از سبب سر که آن می رسد و دوش کل از دوش
لعاب کم کتان اینجی که نماید و لغوغه نماید که حفاک المیرا نافع است و این بیشتر از بخار معده مشیو است و بویا
ترس که خوشانند و شکم می بیند و دانه و دهر که نماید و لغوغه نماید و در سبب لعاب و شکم شیراز و باشد اینجی که در سبب
و در عرض شرب شراب که در سبب نافع ترین صبر است که اختلاج و ارتعاش قهیریه نافع است و از این قیود
رخیل عاقر و خاموس و فوده صحر اصل الصحر است که کثیر کوفته و عسل غوغه کند و از آنجا که در دایم سر حجت اصلاح و در
کفنه عمل آید و در ذوق و اصلاح و ارتعاش قهیریه است محکوم در کلام می افتد و دایم غنیانند خلاف ارتعاش که در

شیره جو

سفوف

کدام

کلام ترش و در زمان می بود و دم دارد که درم کرم مری را در اندام بعد فلفل دارد و شراب و شراب فلفل
تخم خرفه و آب انار منجمد و حریم بنوشند و خدای و کلاب و آب انش میان و دوشانه نماید و کنند پس اگر ماده بد بود
با بنار سد شراب بنفشه و شراب کاکج باب خیار شیر ما با اصل انجمد بنوشند و از جو دبا بون و صحن آب
نخاع الشعل و در دهن گل سرشته نماید مابین کفین و در ورم کرم مری تب لازم میباشد و
شدید و میان دوشانه در و میکند خاصه از وقت از راقمه که درم سرد مری را نافع است با بونه الکحل ملک
کم کتان و در آب کجوشانند و آب می در صنف انجمد و حریم بنوشند و الفها و دوشانه و کور هاد
نماید و در غنای کرم مانند مابین کفین چون مری لطف گشت است و قبه ریه لطف سینه و صغ
و در مری کفین با کرد و در خلل قبه بر سینه که قروح مری را نافع است همانست که در شور مرغ گشت
و در قروح مری در آن کنند که در ورم هم از قه نرک ماده میشود و در ورم اطعام تیز شود که نفق مری را
عصا شامه کل از مین بار یک ساخته اند که نمینج و ریزد و سبب در ترقیه و جز آن گوشت که تغییر لطف
و از راکب بنفشه و در فلفل از انار شیرین را خرقه گرفته و خاکستر کرم نمند که ببرد پس سراد سرند و میان آن
و کلاب که داند و در دهن بنفشه یا با دام در آن اندازند و بیاخیزند و نیم کرم کج که کند که الک هر صفت باشد
دواء و غل و عمل اند که اگر سبب امراض رطوبه بود نافع است و خلیل حد درم در شیر تازه کنند و هر روز شیر تازه نمایند تا
که نرم شود پس نرم بگویند و در فلفل بنماه درم و زعفران است و رم و ساسانه و صفاد درم و حله سحر سره بار یک
همه را عمل با قوام سکر لعوق سازند و در صحن قدر یک قاشق بپسند و لعوق کرب و لعوق انگر لعوق انگر لعوق
که کحل العروق یعنی کفتا و از انفعول که سوس و مراح بارد و ساج باشد فلفل صفت خمر دل زعفران مسک
کو فلفل بنفشه با عمل منعقد سازند و مراح قدر عید بنفشه و خردل بران و فلفل و در و سوس و قیه بار یک ساخته و بنوشند
زیر نماید از آن که اگر امراض سوز مراح تر بود نافع است حله سحر کربا و زعفران سوس متعیه مرد کو فلفل بعد بنفشه
و صغ کفش و بادیان و صغ ملک و سوس اسما کون کجوشند و جرحه و جرحه بنوشند و کج و صغ کج فقط بنفشه
ریت و لغو محققات و متادل انما بدستور در منقسم محل خیره کرم می باید بیمار را دم و در بنفشه اگر سبب امراض
میر است بود دفع و در دهن بنفشه تازه و لعاب اسفنج سحر انجمد کج و کج و اسفنج مراح و قه متادل

صغیر بنو مانیہ

[illegible]

خنک سید افیون مسک و کوفه نیمه لعاب سیدانه حب سازند هر چه بقدر بخورند که چون در دم ریخته بشمارند سیدانه یک
 ارد باقله که سینه از خود و صدر و سینه را محل خنک شود و سینه را باطل و دهنوقت مفید است جهت تنفیه سینه و دوار الکرب و تنگی نفس
 و سرفه بلغم رافع است و جهت آنکه از سینه برای خنک شدن و استسقا و سیر و عجز ابل و سنگ که در دهن و سینه و مغز او و سینه
 در لعل و عقرت و املا مفید که در روز و در شب ببلغم سیدانه یک حب سازند در دم سیدانه یک حب سازند در دم سیدانه یک حب سازند
 زعفران هر یک یک درم سیدانه یک درم فلفل سیدانه یک درم کوفه نیمه لعاب سیدانه یک حب سازند در دم سیدانه یک حب سازند
 جهت اقسام سرفه و در رافع در امراض سرفه که حق النفس و در سرفه بلغمی رافع است عاقر قرقا فلفل و سیدانه یک حب سازند
 برکات نسیم کاشی پوست مغیلان اشجار سیدانه یک حب سازند در دم سیدانه یک حب سازند در دم سیدانه یک حب سازند
 و سینه بقدر خود در دهن دارند که سرفه و حق النفس را مفید است جوهر فلفل هر یک که کوفه نیمه لعاب سیدانه یک حب سازند
 بخورد و اگر با جوهر فلفل سیدانه یک حب سازند که حق النفس و سرفه که رافع است سیم حنظل سیدانه یک حب سازند در دم سیدانه یک حب سازند
 حمله بر کوفه نیمه لعاب سیدانه یک حب سازند در دم سیدانه یک حب سازند در دم سیدانه یک حب سازند
 که حق النفس و سرفه بلغمی رافع است روز حنظل سیدانه یک حب سازند در دم سیدانه یک حب سازند در دم سیدانه یک حب سازند
 و در شام بپزند و غذا و شربت کبوتر و مانند آن باشد که اقسام سرفه و حق النفس را بلغم سیدانه یک حب سازند در دم سیدانه یک حب سازند
 برابر کوفه نیمه لعاب سیدانه یک حب سازند در دم سیدانه یک حب سازند در دم سیدانه یک حب سازند
 خوش و نه در چهارم حصه بماند صاف نمایند و بنوشند که سرفه و سینه و دهن و دوار و سینه که کوفه نیمه لعاب سیدانه یک حب سازند
 است به اردن سوزند و از خاکستر و گچ ریخته و سوزنی که معمولا است سیدانه یک حب سازند در دم سیدانه یک حب سازند
 هر یک سه درم کوفه نیمه لعاب سیدانه یک حب سازند در دم سیدانه یک حب سازند در دم سیدانه یک حب سازند
 کوفه نیمه لعاب سیدانه یک حب سازند در دم سیدانه یک حب سازند در دم سیدانه یک حب سازند
 بلغم سینه که بر اندازد که حق بلغم و باد را رافع است هر روز بخل فلفل و فلفل هر یک که کوفه نیمه لعاب سیدانه یک حب سازند
 این کوفه نیمه لعاب سیدانه یک حب سازند در دم سیدانه یک حب سازند در دم سیدانه یک حب سازند
 در دم فلفل شست درم و بخل صفت و چهار درم ناروان ده درم که سیر شست درم شکر تری سیدانه یک حب سازند در دم سیدانه یک حب سازند
 درم بخورند که سرفه بار در الفلفل سیدانه یک حب سازند در دم سیدانه یک حب سازند در دم سیدانه یک حب سازند

[illegible]

نهند و لعاب بتدریج فرو برند سرفه را نافع است طباشیر محرم و دار فلفل حار در دم و فلفل مالکیر الابی کاس
هر یک و دو درم نبات همچند حله سفوف سازند و سه درم به **بهد** که من عمل از نبات و شنبه و مسکه یکی کرده بپسند که
همین عمل را در بوره اریطه که از جویایخ بوده بنهند **بهد** که من عمل از نبات و شنبه و مسکه یکی کرده بپسند که
و می نیز همین کنند و نیز نفع اصل السوس مقشر مغروس چهار هر یک است درم غنایت عدد و سیستان عدد و اخیر عدد
و **بهد** که من عمل از نبات و شنبه و مسکه یکی کرده بپسند که
کدر هر یک یک اوقیه و نیم در روغن کنجد خالص که در روغن نباشد سه اوقیه بپزند تا آب برود و روغن بماند
رو و صق القش و سرفه بلغم را نافع است سرکه عصاره یک حصه حل سه حصه بقوام آرند که جهت حق و سرفه کنند که از طبیعت
نافع است در قطع اخلاط غلیظه و تقطیع سده و طلاء سبز مفید پیاز عسل و گلاب و نیم با گلاب و چین ریزه ریزه کنند و با بانه و رطل سرکه
باتش نرم بچونند تا ماهر شود پس صاف نموده با روغن رطل و نیم فلفل اضافه نموده بقوام آرند و صمغ از قد این ادویه یاد کنند
از رطل زیره را عاقر قرحا و الجوان زوفا خشک و فلفل نیم درم یک سحر درم فلفل و درم یک صمغ سرری کاشم هر یک درم و نیم
و درم سدر است درم سیاه هندی سه درم با عسل و سرکه بخشانند و بچونند و در صورت جوش عسل عصاره و امراض
مرنه بخانیت نافع است حب سرفه و صق و مواد بلغم و سودا و سده اخلاط تقویه معده و دفع مکرر بحره سده میان
و درم زرفا بایس اصل السوس محلول کل کا و زبان بر سا و شان اسطوخودوس غار لئون سید هر یک نیم درم
و از این صمغ سوسن که بود در انا هر یک سه درم حمله اندر صمغ و پنجاه درم سرکه و چهار صد و پنجاه درم آب و دوشنبه و زعفران
و بچونند تا نصف سده صمغ نموده با سه درم فلفل بقوام آرند و هر روز از سحر تا ده درم با طبع بر سیا و شان دانه
ان بنهند که هر درم را که با نمری شکم بایند سودا را حلاش شاه بود و صمغ خروت شامی هر یک درم صمغ عربی و درم
و فلفل نیم درم کلاب به بند که اصل و سوال را نافع است صمغ عربی طباشیر کل از منی حب الاس هر یک درم بر سیا
کدر هر یک کدر و بعضی خروت شامی و فلفل یکی نیز داخل میازند شیرینیه سه مثقال درم بر ب اس و اگر سرفه
شد برود و شراب صمغاس دهند لغت الدم طباشیر کل سرخ کل از منی کل محموم کم خرفه شادانه عدد سه مغلول
هر یک محرم سدر که با درم یا سده صمغاس سید رب السوس اقا قیا عصاره و فلفل یک سدر درم بنز فطونا
افزون و درم غیر از بنز فطونا هم را بچونند و بپزند و سفوف سازند شیرینیه و درم باب باران یا آب بر خرفه

نشد عصاره

افضا

عسل

نشد عصاره

نشد عصاره

صفحة ١٠٠
سفر
خواجه نصیر الدین
نصیر الدین
نصیر الدین
نصیر الدین



[illegible]

11

17

19

51

۵۷۳/۱۲

بکند از نسیس آب خیار و آب که دو آب بر یک خرقه جلد برابر بقدر حاجت در آن آمیزند و لطف مال کنند
تانیکی مخلوط شود پس با رجه بر آن تر کرده و بترنج سرد کرده استعمال نمایند که جهت درد و کوفتی که از ضرب و
بر سینه یا بر هر عضو رسد سود دارد و معات ماست نقش کل ارمنی هر یک ده درم آفاقا صبر هر یک سه درم
باب برک مورد سبزشند و طلا کنند که همین کار آید ماست اردلان کل ارمنی هر یک ده درم صبر هر یک سه درم
هر یک سه درم بگلای آب برک مورد سبزشند و طلا کنند و اندر اعصاب قدرتی شراب روغن جگر شیر
طرد نکند لطف ادم رافع است آفاقا هر فوسفیدش کند راز کل انار مرصع عریا کل ارمنی افیون جمله برابر کوفتی که
آفراس سازند وقت حاجت بر سینه و موه و ناف طلا کنند اگر علت نفث در نواح سینه بود و اس طار فلفل
از زمانه درم و بران باشد نیز سود دارد و ریخته و فل طلا کنند و الفاضل را بران جمع نمایند و کذا هر عضو که مسدود
باشد بر همان بزنند جهت سرفه با حرارت و جهت ربو و خشونت و علل سینه نافع است انجیر زرد و عنب
سیبانه سه عدد و پریا و شان اصل السوس هر یک ده درم تخم صندل اسفول نقشه هر یک سه درم
آب بنیزند تا که لطرل باشد پس سه اوقیه از وی بنوشند همراه نقشه بر که سرفه کثیر الرطوبه و ربو و اخلاط غلیظه
لطف ادمه رافع است انجیر زرد ده عدد و نمندی منقی حله اصل السوس زوفا یا بس هر یک ده درم پریا و شان
ابر ساج کفش سج بادیان تخم کفش تخم بادیان تخم انجیر قویج فراسیون هر یک محرم بطریق مذکور عمل
که جهت ذات الحبه ذات البریه و درد سینه و سرفه نافع است عنب سیبانه سیبانه
ده عدد و نمونی منقی اصل السوس پریا و شان هر یک سه مثقال تخم صندل تخم حجاز هر یک دو مثقال جو نقشه
در چهار طل آب کجشانند چون لطرل باشد صاف نموده هر روز سه طل مار و غن بادام بنوشند که جهت ربو و
سعال مزمن که از نوازل باشد و جهت ادحاع جنب و حبب و غصه و تب را مفید شود نیز منقی پانزده درم جو
درم تخم شاش سپید چار درم کل سرفه کل نقشه تخم خیار تخم خرقه زوفا پریا و شان اصل السوس فراسیون
سه درم انجیر زرد و فربه سه عدد در سه طل آب بنیزند که ربع آید صاف سازند و ده درم قند با نبات
در روغن بادام شیرین اضافه شده جمله بالفان حب حاجت و قوه بنوشند که سرفه و ضیق را که سبب
باشد سود دارد و قمل سرخ خرقوت شامی کلند و آب بنیزند و پیش از خواب غرغره نمایند و غرغره بطریق

طالع

طبرزد فاضل طبرزد فاضل

2

22

550

[illegible]

11

ت

紅

四

در سه درم از وی بکیند و مکرم بر این سید مسوق انچه بخورند در کراصل کسینه و شش نفور در دوا دیه حیات و ادویه سها لنگر خوانند
 کسینه را در ام حجب اسود دارد و در طلا کوفند **جفت** سرفه و ضیق بطن باغ سب در ادویه کبدیانیه سرفه خفوت حلق را نافع بود و سینه را
 کند و نفث را اسان گرداند و طبع را نرم نماید سبستان آفت دو عدد و مونیزه چهل درم فلوس خیانتی سازند و عدد درم سبستان و مونیزه را در شش طل
 آفت بخورند تا به در طل آید مانند و خاکند پس فلوس خیانتی در آن مایه بارها سازند و قند سفید کحل افاده کرده بقوام آرد و بنشیند
 که سرفه کم زایل گردد و قوت از ادب سبستان عدد و سه و ده مونیزه چهل درم در سمن آب بنشیند تا یکس آب پس فلوس خیانتی درم و فانیه
 در آن حل کند و فانیه عدد درم معصع افاده بقوام آرد که قوت از ساقین سب و بهترین سها و عوق سبستان و مس معوق السعال
 و ضیق بطن بقدر درم و سمن الاشیاء الی العسل و سبستان از افغان عا پاک کرده بچاه وایه غایت وانه انچه از درم ده عدد و سرفه
 اصل اسوس محلولک هر یک از درم و سمن درم پریاوشان کثیر اسیدیم حلقی هر یک بخورم خاص سیدیت درم پنج را از آن
 انچه کوفتی سب بکیند و در حار طل آب زیاده هم را غیر از کثیر انچه نماید و بعد یک شانه از آب نشزم بخورند و مانند و مانند و مانند و مانند
 اند از غلظت سبانه و اگر سبایل اند و در شش که در موضع نشود سرفه خفوت حلق و صخره را نافع است صحنه عا کثیر اساس در سبستان
 هر یک بخورم قند سبید درم مغوا درم معوم که در هر یک سرفه کوفتی و کجلا سب نشزد و بر و عن بادام حرا بنشیند و سرفه
 خشک را نافع است و سید از درم کندر اسب مغوا درم هر یک درم مغوا قلا نشا کثیر صحنه عا خط معوم خیارین معوم که در معوم خیز
 هر یک بخورم خاص ده درم مغوا درم مونیزه چهل درم سبستان درم مونیزه درم و عن بادام بنشیند و ادویه دیگر کوفتی بجان انچه در وایه
 سب نشزد سرفه خشک را نافع بود صحنه سید در آب بکند و حاف نمایند پس در عن بادام بران اندازند و بخورند تا که غلظت شود و در
 بنشیند جفت سرفه که از حرارت و یوست بود بطنیت نافع است لعاب سبیل سیدانه کم صحنه شیم خرفه و تخم خیار هر یک یک شکر آب
 انچه شیرین اخبار را که آب یک خرفه و شیرین بر و اهد یک قه دلاش کثیر صحنه عا مغوا درم شیرین هر یک حار اکتار قند سید کحل
 تخم صحنه نشده درم عوق سازند **جفت** سرفه خشک و حرارت و سرفه که بر سینه و ریبر و مغوا درم شیرین ده درم معوم که در معوم تخم
 خیارین کم خرفه کم کاه هر یک بخورم صحنه سید کثیر انشا هر یک چهار درم کم صحنه درم حمله بارک سازند و تر کجین بچاه درم در آب
 بطنج بنیدی حل کنند و حاف سازند و بقوام آرد پس در مسحوه بدان سب نشزد و در عن بادام شیرین سبستان درم انچه عوق کنند
 بخورم تا یک شیار در کدر شود و خوشتر در وزن زاده نمایند یعنی کونار نیز مفاف سازند بقدر حاجت که مداول اها است
 نزلات گرم رفیق و خفوت حلق و سرفه کم صحنه سب سفید درم نشا کثیر صحنه عا هر یک چهار درم معوم که در مغوا سیدانه شیرین

در سه درم از وی بکیند و مکرم بر این سید مسوق انچه بخورند در کراصل کسینه و شش نفور در دوا دیه حیات و ادویه سها لنگر خوانند
 کسینه را در ام حجب اسود دارد و در طلا کوفند **جفت** سرفه و ضیق بطن باغ سب در ادویه کبدیانیه سرفه خفوت حلق را نافع بود و سینه را
 کند و نفث را اسان گرداند و طبع را نرم نماید سبستان آفت دو عدد و مونیزه چهل درم فلوس خیانتی سازند و عدد درم سبستان و مونیزه را در شش طل
 آفت بخورند تا به در طل آید مانند و خاکند پس فلوس خیانتی در آن مایه بارها سازند و قند سفید کحل افاده کرده بقوام آرد و بنشیند
 که سرفه کم زایل گردد و قوت از ادب سبستان عدد و سه و ده مونیزه چهل درم در سمن آب بنشیند تا یکس آب پس فلوس خیانتی درم و فانیه
 در آن حل کند و فانیه عدد درم معصع افاده بقوام آرد که قوت از ساقین سب و بهترین سها و عوق سبستان و مس معوق السعال
 و ضیق بطن بقدر درم و سمن الاشیاء الی العسل و سبستان از افغان عا پاک کرده بچاه وایه غایت وانه انچه از درم ده عدد و سرفه
 اصل اسوس محلولک هر یک از درم و سمن درم پریاوشان کثیر اسیدیم حلقی هر یک بخورم خاص سیدیت درم پنج را از آن
 انچه کوفتی سب بکیند و در حار طل آب زیاده هم را غیر از کثیر انچه نماید و بعد یک شانه از آب نشزم بخورند و مانند و مانند و مانند و مانند
 اند از غلظت سبانه و اگر سبایل اند و در شش که در موضع نشود سرفه خفوت حلق و صخره را نافع است صحنه عا کثیر اساس در سبستان
 هر یک بخورم قند سبید درم مغوا درم معوم که در هر یک سرفه کوفتی و کجلا سب نشزد و بر و عن بادام حرا بنشیند و سرفه
 خشک را نافع است و سید از درم کندر اسب مغوا درم هر یک درم مغوا قلا نشا کثیر صحنه عا خط معوم خیارین معوم که در معوم خیز
 هر یک بخورم خاص ده درم مغوا درم مونیزه چهل درم سبستان درم مونیزه درم و عن بادام بنشیند و ادویه دیگر کوفتی بجان انچه در وایه
 سب نشزد سرفه خشک را نافع بود صحنه سید در آب بکند و حاف نمایند پس در عن بادام بران اندازند و بخورند تا که غلظت شود و در
 بنشیند جفت سرفه که از حرارت و یوست بود بطنیت نافع است لعاب سبیل سیدانه کم صحنه شیم خرفه و تخم خیار هر یک یک شکر آب
 انچه شیرین اخبار را که آب یک خرفه و شیرین بر و اهد یک قه دلاش کثیر صحنه عا مغوا درم شیرین هر یک حار اکتار قند سید کحل
 تخم صحنه نشده درم عوق سازند **جفت** سرفه خشک و حرارت و سرفه که بر سینه و ریبر و مغوا درم شیرین ده درم معوم که در معوم تخم
 خیارین کم خرفه کم کاه هر یک بخورم صحنه سید کثیر انشا هر یک چهار درم کم صحنه درم حمله بارک سازند و تر کجین بچاه درم در آب
 بطنج بنیدی حل کنند و حاف سازند و بقوام آرد پس در مسحوه بدان سب نشزد و در عن بادام شیرین سبستان درم انچه عوق کنند
 بخورم تا یک شیار در کدر شود و خوشتر در وزن زاده نمایند یعنی کونار نیز مفاف سازند بقدر حاجت که مداول اها است
 نزلات گرم رفیق و خفوت حلق و سرفه کم صحنه سب سفید درم نشا کثیر صحنه عا هر یک چهار درم معوم که در مغوا سیدانه شیرین

درم کوفه بخت کجلا بپوشند جهت سرفه نرسد بیدار کم خط سیدانه هر یک سقندرم اصل السوس سقندرم در دوت و بجاه آدم
سفت تر کنند و حل کجوشانند باصف سید و با دوت درم قند سید لقوام آرند و سخاش سید و سیاه هر یک سقندرم مغر سیدانه صبح
هر یک سقندرم نرم صلابه کرده مخلوط نمایند جهت مل و ادخاخ سینه و شش و سرفه من کاسه از نولات حاده نبره قوام بر خط بر
جهاز هر یک سه درم سستان بت دانه اصل السوس ده درم صمغ شش و دافیه جله غیر از اسفل جو کوبیده در سه رطل آرد شست
و کجوشانند تا کف نماید و سازند و با کمال قند سید لقوام آرند و دقت فرود آورند از آنش صبح عشا و کثیر سید هر یک سقندرم یک
ساخته اینرند و برهم زنند و بپزند جهت سرفه و سرفه دم و قند و معالو کهن سید بجاه و درم در دوت رطل آب کجوشانند تا به رطل آید
و قند سید کمال انچه لقوام آرند پس رطل السوس نرسد تا دم منجم کدر هر یک سقندرم کوفه بال عمود سازند شیرین درم جهت سرفه و حرارت
و جهت طوی افعال شیرین و انچه لایع انچه لمیسانند صمغ عشا کثیر سید رطل السوس قند سید هر یک چهار درم مغر دانه سه درم کوفه
بسیل بپوشند جهت سرفه و سرفه صبح عشا نسا سخا سقندرم خط کم جهاز هر یک سه درم سید هر یک سبت درم منجم کدر و مغر
خیارین هر یک درم طابیر چهار درم کم جهاز هر یک سه درم ادویه کوفه در صلابه عسل لقوام و روغن بادام بپوشند جهت
فرمن و نولات و پاک کردن سینه و شش آب شیرین که در دوت کم آثار داخل نباشد هر قدر که خواهند بپزند و سبزه تا قریب لقوام آید
رطل سبب شیرین و قند سید اینرند و لقوام آرند و فرود آورده صمغ عشا کثیر رطل السوس هر یک سقندرم تخال کمال رطل آب و ارفاق سازند
طوف کینه بپزند جهت ذات الحبه و ذات الحوب و نرم کردن شکم و سکتین صحت مواد مکنه فلس حار شبر بجاه و درم در اکام
حل کنند و نمایند پس کثیر دفعه بادام هر یک سقندرم دارد با قلا بفت درم مغر دانه ده درم و قند سید پانزده درم نرم کوفه و اکی
بیخه سبب بخت در آن بپوشند و روغن بادام ده درم اینرند از ده درم تا پانزده درم بپسند مسهل صغیر بلغ سبب صغیر صلابه
صلی و سینه و ریه فلس خاشاک سبب هر یک پانزده درم نغصه مرده ده درم شیرینخت و متغال را و نغصه نیم متغال روغن بادام یک درم
لوق سازند و اگر جهت تنقیه صغیر بلغ قویتر خواهند محمده و سرب غار لقون صلابه بپسند جهت ذات الحوب و صغیر صلابه
در ریه سینه و سرفه و لغت الدم و قی الدم و متی و حاده کلسج پاک کرده صمغ عشا هر یک سه درم نسا کثیر سخا سقندرم یک درم
کل قنوم طابیر سید رطل السوس هر یک چهار درم زعفران سقندرم باد و شتاب المور لعوق کنند جهت که بر سینه زد
و نیز صلابه در ده درم مغر صغیر شش درم مرصا کدرم کجلا سرتنه لوی کنند که در دفع ریختن مواد نرسد دفع سرفه از مجرای
سبب و سبب تبراق افرا نرسد بپسند کونکس هر یک سه درم کم کاسه است درم صمغ شش سید جلد درم کل کا و زمان تخم

درم کوفه بخت کجلا بپوشند جهت سرفه نرسد بیدار کم خط سیدانه هر یک سقندرم اصل السوس سقندرم در دوت و بجاه آدم
سفت تر کنند و حل کجوشانند باصف سید و با دوت درم قند سید لقوام آرند و سخاش سید و سیاه هر یک سقندرم مغر سیدانه صبح
هر یک سقندرم نرم صلابه کرده مخلوط نمایند جهت مل و ادخاخ سینه و شش و سرفه من کاسه از نولات حاده نبره قوام بر خط بر
جهاز هر یک سه درم سستان بت دانه اصل السوس ده درم صمغ شش و دافیه جله غیر از اسفل جو کوبیده در سه رطل آرد شست
و کجوشانند تا کف نماید و سازند و با کمال قند سید لقوام آرند و دقت فرود آورند از آنش صبح عشا و کثیر سید هر یک سقندرم یک
ساخته اینرند و برهم زنند و بپزند جهت سرفه و سرفه دم و قند و معالو کهن سید بجاه و درم در دوت رطل آب کجوشانند تا به رطل آید
و قند سید کمال انچه لقوام آرند پس رطل السوس نرسد تا دم منجم کدر هر یک سقندرم کوفه بال عمود سازند شیرین درم جهت سرفه و حرارت
و جهت طوی افعال شیرین و انچه لایع انچه لمیسانند صمغ عشا کثیر سید رطل السوس قند سید هر یک چهار درم مغر دانه سه درم کوفه
بسیل بپوشند جهت سرفه و سرفه صبح عشا نسا سخا سقندرم خط کم جهاز هر یک سه درم سید هر یک سبت درم منجم کدر و مغر
خیارین هر یک درم طابیر چهار درم کم جهاز هر یک سه درم ادویه کوفه در صلابه عسل لقوام و روغن بادام بپوشند جهت
فرمن و نولات و پاک کردن سینه و شش آب شیرین که در دوت کم آثار داخل نباشد هر قدر که خواهند بپزند و سبزه تا قریب لقوام آید
رطل سبب شیرین و قند سید اینرند و لقوام آرند و فرود آورده صمغ عشا کثیر رطل السوس هر یک سقندرم تخال کمال رطل آب و ارفاق سازند
طوف کینه بپزند جهت ذات الحبه و ذات الحوب و نرم کردن شکم و سکتین صحت مواد مکنه فلس حار شبر بجاه و درم در اکام
حل کنند و نمایند پس کثیر دفعه بادام هر یک سقندرم دارد با قلا بفت درم مغر دانه ده درم و قند سید پانزده درم نرم کوفه و اکی
بیخه سبب بخت در آن بپوشند و روغن بادام ده درم اینرند از ده درم تا پانزده درم بپسند مسهل صغیر بلغ سبب صغیر صلابه
صلی و سینه و ریه فلس خاشاک سبب هر یک پانزده درم نغصه مرده ده درم شیرینخت و متغال را و نغصه نیم متغال روغن بادام یک درم
لوق سازند و اگر جهت تنقیه صغیر بلغ قویتر خواهند محمده و سرب غار لقون صلابه بپسند جهت ذات الحوب و صغیر صلابه
در ریه سینه و سرفه و لغت الدم و قی الدم و متی و حاده کلسج پاک کرده صمغ عشا هر یک سه درم نسا کثیر سخا سقندرم یک درم
کل قنوم طابیر سید رطل السوس هر یک چهار درم زعفران سقندرم باد و شتاب المور لعوق کنند جهت که بر سینه زد
و نیز صلابه در ده درم مغر صغیر شش درم مرصا کدرم کجلا سرتنه لوی کنند که در دفع ریختن مواد نرسد دفع سرفه از مجرای
سبب و سبب تبراق افرا نرسد بپسند کونکس هر یک سه درم کم کاسه است درم صمغ شش سید جلد درم کل کا و زمان تخم

در دم خرد شیر خشک هر یک ده درم اسطوخودوس پنجم درم حبثانیده بخوشند قد سید صفتی درم اخافه غوده لقوام آرند و طبع و کشش بر آب
نشا صحر عا و کثیرا مرها هر یک پنجم درم نرم سائیده در آن آمیزند شیرین به مثقال **شیرین** است سرفه و قوی و درمی و صفا و بسیار میرست غشیه
و در دم سپستان حمل و اندام چسبیده بخوشانند و قضا سازند و قد نیم رطل و عسل خیار شیرین درم و منقحه لقوام آرند و منقش درم
بر یک ساخته افافه نمایند و از پنج مثقال تا هفت مثقال **مسک** رو و سرفه کند و نافه است و سینه و نفس را از اخلاط غطا کند
زده فایا بس پنجم سوسن اسکلون است درم در سه رطل آب بخوشانند تا به رطوبی آید چنانکه در باطل عسل قوا لقوام آرند و قوا
اعراض نوشته که زده و در سوسن را کوفته نیمه شکلی با آب بپزیند در آن سوسن جاف را بپزند و سوسن غرض او سازند شیرین
که قوی را ز اول است در صحر و تقطیع مواد غلط است نافه است زده فایا بس فراسون کم بادیان هر یک سه درم سپستان
اصل السوسن کده درم صحر السطخ حله هر یک دو درم و سوسن منقش منقش بپزده درم انجیر زده نیم ده عدد غیر از صحر حله در رطل
که کفایت کند سینه چون کنیم رطل آب بماند جانند و قضا سازند و با یک نیم رطل عسل لقوام آرند پس با یک صحر در آن حمل نمایند
رو و در سوال فرمن را نافه است سینه را از اخلاط پاک کند و بر لغت یار و در بزرگ بران سی درم و در فافه درم
کوفته نیمه باد و حیدان عسل سبزش شیرین صحر و شام یک کعبه که من عمل دارد تخم تر شیر کده درم اصل السوسن حله درم
رازیانه هر یک سه درم حله تکوفه در در رطل آب بخوشانند تا سطلی آید و فافه کرده با یک رطل آب لقوام آرند تخم سبزش
و درم سوسن جاد درم انیسون کم بادیان هر یک درم زراوند کرد و مثقال او و نه دشت صحر هر یک سه درم کوفته نیمه عسل
شیرین درم با شلنج عسل یا غصا غلط صحر و نافه است و سینه را نرم کند و نفث را اسان گرداند حله مغزا دام هر یک
چار درم کثیرا اصل السوسن مغر حله و در هر یک ده درم کوفته نیمه عسل یا حله با مقوم قد سبزشند و اگر تخم گمان بران
پنجم درم اخافه سازند و قوی و در که حیت رو و در دشتک نافه است حله سوسن سیدانه نغشته جو مغر کا و زبان بخوشانند و قوا
ادرا اصل مناسب لقوام آرند و مغر تخم کده و مغر حله و تخم رازیانه سباحت نیم کوفته اخافه نمایند و پنج مثقال او را با
سرفه فرمن را نافه است و فصول از سینه دفع کند و بر لغت رو و در آب سوسن کثیرا از رو مغزا دام را زایانه
مسک کوفته نیمه عسل در دشت بادام سبزشند و در بعضی نسخها مغر تخم خیار بن شیرین صحر است اسهل رو و در فرمن
با رطوبت باشد نافه است پیاز عسل موی سه درم ابر ساد درم فراسون زده و هر یک کوفته نیمه عسل سبزشند و سینه
طبع حاشا یا ابیه کوبی بر تخاسف کفار بپزند و عسل کند سرفه و دشت الصوت را نافه است و سینه را از اخلاط پاک کند

لوق
لوق تلمبه
دکر
لوق حله السواد
لوق زردگان

معروف السوس
معروف السوس
097

[illegible]

Handwritten text on a vertical strip of aged paper, likely a page from a manuscript. The text is written in a cursive script, possibly from the 18th or 19th century. The paper shows signs of wear, including creases and discoloration.

[illegible]

۲۱

فانها

و تا نیاید بلکه از هر جزو و ترسب و رت و از هر وی غایب و تفتیح نماید که مرض وی اصلی است یا متسار یا
و محسب آن تدارک کند چنانچه این احقر و طب اگر مشر و حاکف است در تقویت دل و محسب خاصه نوک
و در او دیر سر گذشت مقوی قلب در دفع غش و با شوبه که در طب بخار دل نفع تمام دارد و کوبه نیز بدل مفید است
و در او دیر معده میاید گا و زبانی که جهت تقویت دل نافع است نیز در او دیر سر گذشت خود و غیره مشک
خفغان و تنگی دل نفع دارد و در او دیر معده میاید که رطوبت دل نافع است بسبب که با سک مر و در بر
فر خشک است از آنج هر یک و در کشتیر خشک با روح هر یک و در مصطک اسدر و سر یک است درم
همین جا توسید هر یک درم مشک غیر هر یک که درم غسل القدر که او دیر سر گذشت که درم و در کوش دل نافع
است و این درم سرد می باشد که اگر گرم بود و غیر می کشند با بونه اکلیل بر باد نشان نبوس کند مگر بخوبی
قطع او بر سینه و ضم معد و نیزه الضابونه اکلیل و مام و حکم گمان و هر یک خط و هر یک کریت و زعفران
و جهت کلیل معد و تقویت دل کوشند او دیر و اعذیه و نشان اسهال است که در وسط سینه که جابجاء
دل است نقل محسوس و در اکثر حالت سینه افتد و روی لغایت باشد و مع جرم پیدا بود و دل منبسط نشود
و در حرکت انبساط چنانچه باید که حفظ القلب را بقدر و چوب لب انبساط سودا قلیل است که از جبر دل می افتد و تقویت
بموجب خلج و اعمال آن غایب و با صلاح حد و تقویت دل کوشند و نشان انبساط است که مریض در دل در یابد و فر
بسیار و غش افتد و عواب بسیار از دین بر آید که تقطیر القلب را خود و در اعذیه النخ لطف است و حد الکوش و محسوس
با صلاح خون کوشند و آنچه که غلبه صفر باشد تقیه و فواید و اگر در باغ و در بند نیز فواید و نشان انبساط است که مریض چنان
بسیار که دل او محسوس و از شدت الم سهمش آید و باز قور بهش آید جهت ضعف که قدر القلب نافع است چنان
که در مکرر دین می باشد یا صفر استقیه و اعمال واجب است و جهت تعدیل مزاج با دیر و اعذیه مصلح لازم بود و
نشان امراض است که دل بطبیعه و از کثرت طین چنان غایب که سینه برون می آید و کتب باوه موجب غم و در و در
نشان مطلق و در اکثر رطوبت و نفع و در حاضرت که دل چنان چنان غایب که کوشا و آب غرق و مع و اند حرکت اختلاجی
خفغان و تنگی دل نفع دارد و در او دیر معده میاید که رطوبت دل نافع است بسبب که با سک مر و در بر
فر خشک است از آنج هر یک و در کشتیر خشک با روح هر یک و در مصطک اسدر و سر یک است درم
همین جا توسید هر یک درم مشک غیر هر یک که درم غسل القدر که او دیر سر گذشت که درم و در کوش دل نافع
است و این درم سرد می باشد که اگر گرم بود و غیر می کشند با بونه اکلیل بر باد نشان نبوس کند مگر بخوبی
قطع او بر سینه و ضم معد و نیزه الضابونه اکلیل و مام و حکم گمان و هر یک خط و هر یک کریت و زعفران
و جهت کلیل معد و تقویت دل کوشند او دیر و اعذیه و نشان اسهال است که در وسط سینه که جابجاء
دل است نقل محسوس و در اکثر حالت سینه افتد و روی لغایت باشد و مع جرم پیدا بود و دل منبسط نشود
و در حرکت انبساط چنانچه باید که حفظ القلب را بقدر و چوب لب انبساط سودا قلیل است که از جبر دل می افتد و تقویت
بموجب خلج و اعمال آن غایب و با صلاح حد و تقویت دل کوشند و نشان انبساط است که مریض در دل در یابد و فر
بسیار و غش افتد و عواب بسیار از دین بر آید که تقطیر القلب را خود و در اعذیه النخ لطف است و حد الکوش و محسوس
با صلاح خون کوشند و آنچه که غلبه صفر باشد تقیه و فواید و اگر در باغ و در بند نیز فواید و نشان انبساط است که مریض چنان
بسیار که دل او محسوس و از شدت الم سهمش آید و باز قور بهش آید جهت ضعف که قدر القلب نافع است چنان
که در مکرر دین می باشد یا صفر استقیه و اعمال واجب است و جهت تعدیل مزاج با دیر و اعذیه مصلح لازم بود و
نشان امراض است که دل بطبیعه و از کثرت طین چنان غایب که سینه برون می آید و کتب باوه موجب غم و در و در
نشان مطلق و در اکثر رطوبت و نفع و در حاضرت که دل چنان چنان غایب که کوشا و آب غرق و مع و اند حرکت اختلاجی
خفغان و تنگی دل نفع دارد و در او دیر معده میاید که رطوبت دل نافع است بسبب که با سک مر و در بر
فر خشک است از آنج هر یک و در کشتیر خشک با روح هر یک و در مصطک اسدر و سر یک است درم
همین جا توسید هر یک درم مشک غیر هر یک که درم غسل القدر که او دیر سر گذشت که درم و در کوش دل نافع
است و این درم سرد می باشد که اگر گرم بود و غیر می کشند با بونه اکلیل بر باد نشان نبوس کند مگر بخوبی
قطع او بر سینه و ضم معد و نیزه الضابونه اکلیل و مام و حکم گمان و هر یک خط و هر یک کریت و زعفران
و جهت کلیل معد و تقویت دل کوشند او دیر و اعذیه و نشان اسهال است که در وسط سینه که جابجاء
دل است نقل محسوس و در اکثر حالت سینه افتد و روی لغایت باشد و مع جرم پیدا بود و دل منبسط نشود
و در حرکت انبساط چنانچه باید که حفظ القلب را بقدر و چوب لب انبساط سودا قلیل است که از جبر دل می افتد و تقویت
بموجب خلج و اعمال آن غایب و با صلاح حد و تقویت دل کوشند و نشان انبساط است که مریض در دل در یابد و فر
بسیار و غش افتد و عواب بسیار از دین بر آید که تقطیر القلب را خود و در اعذیه النخ لطف است و حد الکوش و محسوس
با صلاح خون کوشند و آنچه که غلبه صفر باشد تقیه و فواید و اگر در باغ و در بند نیز فواید و نشان انبساط است که مریض چنان
بسیار که دل او محسوس و از شدت الم سهمش آید و باز قور بهش آید جهت ضعف که قدر القلب نافع است چنان
که در مکرر دین می باشد یا صفر استقیه و اعمال واجب است و جهت تعدیل مزاج با دیر و اعذیه مصلح لازم بود و

و اما که حذب القلب را نافت خون دی از سر معده مملو القوع مستحب ماده استفراغ باید کرد تا کشید
و تمدد دفع شود سود افزای که بدل عارض شود گاه باشد که مرض دیگر مسعز شود و عند افراط هر تحقیق
و جبران مذکور شده و تدبیر آنها در ذیل ادویه مرکب مرقوم شد که طبع حقیقتا و جمع چهار بار را چون
غش و امثال آن نفوذ کند در جای خواب و سیلان عرق که اصل مذنب باد خوانند شود و مندستند لیسید و اقل
را و در خطائی وارد کرد که مکرر سکندر علیه السلام شتر یک مصلحت نبوت پنج اندر این ملین لاجبی خورد که لایق و کما
کندر با بریک و از حیث یک که غنائی که کسیر حوک و در امیدها امید شرح مغاقتا من منجر حالف مجسمه و
پیدا قرقر که سانه چهار باره بکرمول زیره سپید موی تا لیسیر تر بر یک نتر با کسیر ساریج جو که کندر در حرم
بدر کند و از نه که برابر کوفته پیخته و شیر بهانسه و شیر تر بخ سبب باز تشقیق و بند و چون خشک شود برابر به نبات
امینند حمله را با شکر نشیند و روز اول و دایسه بر بند و هر روز نیم باشد از اند تا بد باشد و از منجر است
که حقیقتا کرم را نافع است کاه و زبان هفت درم که را بسبب و در این سفته ابر ششم خام شب یک باران کل
از منی کشیر خشک بریان هر یک بخدرم تخم قرچک سحر با شیر هر یک درم کافور بخدرم کوفته پیخته
دو درم باد و سماں شربت مرقوم بخورند و این مواد را میکس با شیر مکرر صغف و ل و معده و حقیقتا
صغ و دق و ل و ق و حق الف را نافع است و تب ربع و امراض سودا و را سود دارد و باد و باد و از آن حال
کند و رنگ نیکو دارند و در این سفته که را بسبب ابر ششم خام مغرض باید در ربع عصر هر یک بمیقالت این
سرخ همین سپید سنبل الطیب قاقله قرقفل ساج مندی رشته هر یک بمیقالت چندید ستر منقل و در قفل و
هر یک بخدرم و دفع چند کرم و مشک کدرنگ میکنند عمل آتش را و در دو چند یا سه چند شیرین یا لعل
بعد از اسهال کنند و بعضی بعد شش ماه گفته اند بدانند که در اوزان اجزاء این دو ترکیب متفاوت
بسیار است و کچم معتدله بود که گفته شد و سنی تر قندی که آن نیز معتبر است این است را باد و در ربع
که را بسبب هر یک درم ابر ششم خام همین ساج منقل قاقله قرقفل هر یک بخدرم رشته و در قفل و خلیل
شک و درم شش خام سبب شد که جهت حقیقتا بارد و در ابرام حلق و در طبع معده و باد و احتیاج
و صیان نافع است و فستقین روغنی صبر سقوط هر یک شش درم روغن حبث شش درم انار و

زعفران تخم کرفش یک چهارم سبیل مسک ساف هندی هر یک دو درم جذبه یکم درم حل خام سه حبه شیرین
 بکمال اقویار تو عذیر که است غش و حفقان و دقت دم دیر و معده و سیر و مضم نافع است مصلحا خودام
 پوست سرج دار چینی قنفل سبیل سک جوز بواسع اذخر تخم بادریج تخم فز خشک تخم بادریج تخم نام تخم کرفش
 مردارید سفته سبیل کربا بر ششم خام هم سرج و سپید هر یک دو درم مشک لعل تخم بشیره طایفه کابلی مراباشند
 که حفقان و غش حاد و تقویت دل دماغ و خدر و ویرن قنفل نفعمام دارد و عجم کلسج طایفه کشنیر خشک
 مقص کل کا و زبان مردارید از رشک بهیدانه سبیل تخم کرفه صندل سپید هر یک تخم کرم قنفل کل از منی شسته یک
 سه درم عسکری شنبه دوق نقره هر یک دو درم ورق طلا شک خالص یک یکدم خند سبیل و خند سبیل آب میب آب نار
 نیم یک دو درم عرق بید مشک کلاب یک پنجاه درم لقوام آورده سیرشند و اگر با قوت و درم اخافه نماید
 منتر بر جود اگر حرارت غالب بود مشک مطروح سازند و عسکری قناعت و زنده در صورت مسیح شود و در الغر
 که است تقویت دل کرم و از ارجع لراض حاده اذ نافع است مردارید سفته کل کا و زبان ششم
 طایفه کلسج هر یک سه درم سبیل کربا هر یک یکدم یا قوت تخم کافور هر یک یکدم و نیم کشنیر صندل سفید زرشک کرفه
 تخم کافور هر یک دو درم ورق طلا و ورق نقره هر یک بکمال عسکری خشک هر یک یکدم و نیم خند سبیل و خند
 عرق بید مشک کلاب عرق سبیل کرفه سبیل کربا سبیل کربا سبیل کربا سبیل کربا سبیل کربا سبیل کربا سبیل کربا
 کلسج کا و زبان تخم کرفه هر یک تخم کربا سبیل مردارید صندل سپید ششم مقص هر یک سه درم مشک یکدم ابله مقصرت
 درم دار چینی یکدم زعفران یکدم قند و چند شیرین تا درم دل کرم زرد و درم کلسج طایفه هر یک سه درم
 کشنیر خشک و درم کربا است مردارید هر یک تخم کافور دانگی شیرین و درم باشکین سبیل سبیل که حفقان کرم
 رافع دارد کل کا و زبان نبات هر یک سبیل درم کل از منی چهار درم کوفه تیجه شیر یا پنجم
 است حفقان بسیار کرم کل از منی کشنیر هر یک چهار درم طایفه کربا هر یک دو درم کافور و دو دانگ شیرین سه درم
 بادریج کا و حش و تو حش که فی تب و کربا مردارید طایفه کل سرج هر یک سه درم سبیل چهار درم
 کا و زبان هر یک شش درم بادریج تخم کرم کشنیر بریان و دو درم قنفل یکدم شیرین بکمال با مسه

دوا کرم

دوا کرم

دوا کرم

دوا کرم

دوا کرم

دوا کرم

دوا کرم

درم درم

درم درم

درم درم

درم درم

درم درم

درم درم

درم درم

درم درم

درم درم

درم درم

درم درم

جهت خفقان سرد و غشای کبد باشد بماند بران هر یک سه درم زردند زرد را بناد و روح هر یک نیم درم مروارید
 قدسیت درم شیرین سه درم باطله قندین با عرق کاذبان و مانند آن که جهت ضعف دل و جمع اعفای
 راقوت و در سفوف مروارید که در ادویه سر قوم شده قریب بانیست پوست ملیله کابلی لبلله سیاه کاذبان هر یک
 همین سرخ همین سه درم و روح عرق معقوب کم ریحان کم باور ریحونه مصطکا روداد هر یک نیم درم حجر ارنج مغسول
 حجر لاجورد مغسول عقیق سرخ سوخته کزبره شامی مروارید با سفته ابریشم سوخته اسطوخودوس عود دندی هر یک
 ورق طلا ورق نقره هر یک یک مثقال قند سید بر اثر شیرینی مثقال عرق کاذبان یا شراب حاص و ل
 قوه و جهت خفقان گرم و ضعف دل و اناخ مت و جهت تقویت دل و جگر حار و موده و رفع اسهال
 حذل سید خوشبویت مثقال سولمان زده یا عباله بخوبی ساخته و در کربل کلاب تر نمایند و شبانه روز
 مذکور حاضر کرده بپزند و حذل مذکور در آب شیرین بپزند تا قوت حذل کاخه بر آید و آب
 بقدر مناسب پس این آب حاضر کرده با کلاب مصفی سرشته و قند سید و در حل با کم محب و افق و الف حل
 کرده بقوام آرد و شیرین حذل سپید است کامل بر برد بود و برین نماید که با وجود منفعت مسطور
 اسهال خاصه که دمو بود دفع کثیر دارد حذل سید موصوف حذل سرخ مشرق اللون هر یک درم سولمان
 زده با کربل ساخته و در کربل کلاب و شبانه روز تر نماید و بعد بر ستور مذکور حذل در آب جوشانیده
 و آب حاضر را با کلاب هم نموده با در حل قند سید بقوام آرد و قریب با کم قورم اندک مک اوقیه لاریا و
 در آن تر کرده باشند تا غده مقاسازند و مرتب نماید **قند سید** حذل صندل معبر که در سنگین سوزش دل
 و جگر مانع است جهت خفقان غشیه و تب محرق و تب دق مفید حذل سفید موصوف است درم سولمان
 در حل بکند و اندر نیم حل سر که در نیم حل کا تر نمایند شبانه روز پس سه درم حل آب شیرین میاف
 دهند تا چهارم حجم یعنی هر حل لای بانه صاف سازند و آب انار و آب ترش هر یک نیم حل ضم نمایند
 در حل قند سید بر آنش نرم بقوام آرد و بپزند تا که سرد شود پس هاشمیه و حذل سفید کوفه نیم
 درم درم کافور با حی نیم مثقال میفرانید و اگر قدر زعفران نیز بپزند شیرین تا موصول کافور

درم درم

درم درم

درم درم

درم درم

درم درم

درم درم

شیرین ده درم با شیر تخم خیارین و خرفه و بجمه و قطع اسهال و خون نیز مطلوب باشد آب نم نمیدی چای دارد
آب لاریان کخدر مطبوخ سازند و ضد سرخ و ضد اسهال و ضد غایب و اخس اندک عوض سرکه از شک
دارند و نه کنند و با شیر خرفه بریان بر سرکه کشند و حرارت را بکشند و صفقان گرم را بسیار نفع دهد
از ترش آب تمشقی سرخ از غلبه آب آلود ترش نمیدی جمله مسدود گیرند و برابر به اجزاء سفید نمینند
لقوام آرند و با شیر می مناسبه بدند **بجست** تقویت لایف ترش است و نه امراض قلب که بشارت معفو
بود یا بدون آن نفع کثیر دارد و معوی جمع اعفاست خلاف اجزاء نظیر بعض طبع و لیس آن نظیر مالک
سرفه است یا نه حرارت کلام مرتبه است مرقوم شده از مختصرات مولف است کلام و زبان هر یک
درم کلسر ضد سفید هر یک تخم درم کلاب کمر طبل بد مشک سمر طبل آب در طبل ادریه را در آب و عرقها
میخامند کثیر از پس کجوشانند تا تلک رسد و صاف کنند و آب مرقوم کاسین نمیر طبل و آب از طبل
هم نمیند و با در طبل ضد سفید لقوام آرند پس غلبه شهب کدرم مروارید یا سفید با قوت سبک کما طبائیر
یکم درم درق طلا درق نقره هر یک سحر درم مخلوط سازند و از خاک حرارت در مراح قوی بود کافور رایج
کدرم در عفران سیدرم بغیر اند و با عرق سیلوفر بنجی رانند و اگر سرفه بود آب ترخ یا نارنج یا آب
در آب زرشک یا آب لیمو قدر حاجت و قوت قوام مرقوم سازند و رعایت قبض شکم و نرمی آن درین
موصحات مرعی دارند و کجا که تلکین بیشتر مطلوب بود ترخ حاف کجا و قد غایب و دیگر تصرفات
صدقت سیرا طبیب دانست آنچه اهل دانه بعمل آرند و در سنه دیگر از شربت کاذبان که بدل نیز نافع
در رو به راس کشیده و یک سنه جلیل القدر در ادریه معده بیاید و اگر قوت در و خوش سودا و
نوفت از لایق نماید تخم بادرنجوبه کم کاسین تخم خرما کهنک هر یک معقد درم کلاب **بجست** شش خلد است درم کادو
بسیار درم هر یک بادرنجوبه یا نروده درم اصل السوسه درم کم بادیان سغاح هر یک هفت درم کلاب
هر یک نیم درم و آب سبب شیرین دو حبه حله و ادریه را در کلاب آب سبب ترخوده جو شند تا سیوم حله بماند
سفید کنند و سازند و ضد سفید خفا مضاف با قوام آرند و اگر ازین دو تلکین سازند در آب
بسیار درم کلاب سحر درم سحر الوجود و از شیر ادریه که کثرت **بجست** قوت دل و حله و معده نافع و بهر بعدیل رایج

درم کلاب سحر

شربت کلاب

شربت

فرمانده

بکامل بویست ترحم را در دست و پنجه منتقال آب نجسانند تا ثلث سدس هر صاف کرده با کمال غسل لغو نمند
که دل و معده و جگر را قوت دهد و صفقان و غشغ و خوش را لایق و نشاء و قروح تمام او در شکم بندد و اگر
خام پنجاه درم کیشیا بنروز در آب که طلا و نقره مکرر کرده در وی سرد نموده باشد بخوشانند و شام نموده پس کافور زبان و
فسخ شنبلیله هر یک و درم و در کلاب شامیه و صاف نموده صفحا سازند صفات سفید قدر حاجت از منحه لغو
آرد و در وادیز اسفند و کمر باد لب هر یک و درم و کلاب صلایه کرده خندل سفید سه درم و غیره شنبلیله و رزمیک
و لایق مارک ساخته سقم سازند و در هم آمیزند شیرینی و منتقال با عرق بید مشک و کافور زبان و کلاب زعفران
در مراح عالی باشد فراخ شک داشته و منبل مطروح سازند که در منافع مسطور قوتیر از او دست بر ششم منتقال
طباخیر و در هر یک سه منتقال طباخیر و در هر یک سه منتقال که با اسب صرخ خندل سید هر یک و منتقال غیر
درم مشک کدرم آب میت به هر یک شصت درم قند سید صفت درم عرق کافور زبان ششاد درم کلاب
مشک بقدر حاجت شربت سازند چنانچه گذشت که جهت تقویت دل و اعصاب و شش و معده و اقسام
مالی و نیا و توضیح هم لغایت قوتیر و موثر است و با کمال موافق و از راه صفقان و مواد سوداویه
در ششم صریح منتقال را سه روز عرق کلسه کافور زبان و عرق بید مشک و عرق شامیه و کلاب هر یک
بست شش منتقال باشد و آب سیب شیرین و آب ابر و شیرین و آب انار شیرین و آب به شیرین
و دست منتقال بود و تر کند و بعد بخوشانند و در صحن خوشانیدن مصطکا و منبل جوز با سبزه لع سراد
زعفران هر یک یک منتقال سل قرفل عود ساج هر یک یک منتقال و نیم دارچین منتقال هم را کوبیده و در
بار صلبه در آن اندازند و بعد از آن که با سبزه رسد او دیه و آب ششم را افزوده آب صاف کرده باشد
منتقال قند سفید و دست منتقال غسل لغو آرد و غیره شنبلیله و رزمیک کیشیا و رزمیک منتقال
نیم منتقال در آن حل کنند و اگر قوتیر خواهند مصطکا زعفران در روغن همین قرفل عود و منبل زرد و در
کوفه پنجه اچانه نماید و بعضی قدر را نیز در دست منتقال و منبل را سه درم منتقال منند و زعفران هم خوشانند
بلک بعد از قوام در روغن حل کنند و این است از عطران از جویندن ضعیف الاثر می شود و بدینند که اکثر اثر نه فیه

با شد و نشاء آورد و رنگ نکو کرد و اندوختن میبایست و در روغن سبک کاوزان و عود خام
هر یک دو درم که با هم ضعیف می کشند هر یک محرم ضدل سرخ و سفید طایفه هر یک لب درم افقون کلر
هر یک شش درم سلاج هندی زرا نباد کم فر خشک کم باور نجو به حسن سفید مقشبه کل از منی هر یک چهار درم
زعفران یک درم مشک عیدرم کوفه بنو شراب یک سیر شدند **حقان** و صف دل که از سرد بود نافع باشد کاوزان
باور نجو به حسن پنج فر خشک هر یک شش درم طایفه بریان مست درم عود حماده درم حل محوم مروارید سبک
هر یک مثقال زعفران یک درم سبزه کرباسوخته کشنی خشک زنبق لعل دارچین هر یک دو درم کاسه بنیاد
هر یک سه درم قلع سرخ ضدل مقاهر هر یک محرم عمل بلبلک حصار یک اقوت درق زر هر یک یک درم
کدرم نیم موزینه قند سفید هر یک نیم من عمل مله و قدر با هم جویش دهند و مونیر کوفه میسازند و بوقوام آرند
بلوده کوفه بنیاد بان بر خند شیرین کنگهال **حقان** حار نافع است و دل را قوت دید کل سرخ طایفه هر یک سبزه
کشنی خشک بران ضدل سفید هر یک کدرم مغرم حیارین مغرم کدو هر یک چهار درم تخم خرفه پانزده درم قدر ادرعوق
بیدنگ زر خشک شش درم مروارید سبک که با زعفران کافور هر یک یک درم قند سید صد درم قدر ادرعوق
بیدنگ بکازند و با بنجاء مثقال آب سبب لغوام آرند و ادویه کوفه بنیاد بان سیر شدند **مروارید سبک**
سبزه طایفه که با کاوزان کل از منی هر یک دو درم مشک عیدرم قند سید سه درم معجون سازند خباچه رستم
معدل **حقان** و صف دل را زایل کند و نشاء تمام آرد و صف آن آهمن سفید من سرخ هر یک محرم است
افقون کلر از منی برون بسته سرخ ابریشم خام مفروض مروارید سبک هر یک دو درم کاوزان سنا تره
باور نجو به حسن هر یک درم کشنی خشک طایفه هر یک سه درم سبک که با زرا نباد درق هر یک یک درم عود خام کنگهال آب
آب به آب حاصل آب رنگ هر یک درم قند سید شراب بنفشه هر یک صد مثقال اهارا مع شراب بنفشه و قند
آرند و ادویه کوفه بنیاد بان سیر شدند **حقان** و صف دل که از سرد بود نافع باشد پوست سرخ کل سرخ باور نجو به
خیارین هر یک یک درم آهمن سرخ آهمن سبب هر یک دو نیم درم بلبله سیاه مغر ادرام ضعیف کشنی خشک
سه درم زعفران دو درم دارچین سه درم کرفش یک درم مشک کنگهال روغن بادام بنج مثقال قند
سفید کنگهال بنج هر یک نیم من نبات و ترنجبین را در طب حل مایه دارد و کوفه بنیاد بان سیر شدند و بوقوام

حقان

مغرم

مغرم کافور

مغرم

طبا سیر بهینین سید کبریا و درینا سفته هر یک یکمقالی ضدل سید کشنیر خشک یک و درم یکم خرفه
بشت و درم زرشک بیدانه و درم ورق زرد ورق لقره هر یک یکمیدرم پوست بیرون بسته یکمیدرم قند سید یمنین
ترنج حمل مقال معبود معجون سازند که جهت معده و لغایت نافه است و همه وجه شهر از دوا و امک دارد و
یا قوی سب و براسمی صفقان و تب و ق و جهت ناقین و کجارس و دوی سونخته لغایت مؤثر و سنج
در ادویه قلب مرقوم نموده کم که موغرم خمره موغرم کد و موغرم خیارین کم خرفه هر یک یکمقالی مرادید سید و درم
سرطان نهی سونخته بر شیم مفروض ضدل سرخ کافور هر یک یکمقالی ضدل سفیدیل طبا سیر هر یک و در مقال کلسرین سنج مقال عود سید و درم
بهین سید هر یک یکمقالی و در دواک زعفران سنج مقال کافور زبان سنج مقال و نیم سنج مقال دانی عود و دواک آب سبب و از ادویه با سونخته
یا و چند هم اجزا جمله با هم سببند که صفقان سودا و زانافه است سادج هند و ناخواه انیسون سنج مقال کرفش کم و در مقال
سه درم مرادید سفته سید سونخته هر یک یکمیدرم عصاره اقسین ششدرم زعفران ششک هر یک یکمیدرم با در کوبیده و درم سبب
و درم کافور زبان هفت درم قند سید و در چند هم افیتون و درم افیتون و در آب جو شش درم و صاف سازند و قند
در انقوام دهند و ادویه بدان سببند شیرین سنج مقال که دل را قوه دهد و صفقان گرم و حرارت معده را
بود کلسرین طبا سیر سید هر یک سه درم کشنیر خشک و درم سید مرادید سفته کبریا هر یک یکمیدرم کافور دواکی کوفه پنج
و قند سببند شیرین یکم یا قویا معتدل دل را قوت دهد و سوساس دفع کند و شفا تمام آورد و مرادید
ناسفته کافور زبان سید کبریا کشنیر خشک سبب سفید برک کل کبریا کافور یکم پوست اترج ابر شیم سید سونخته کم
مقشر هر یک و درم کوفه پنجه و غسل ملایم با سببند شیرین و درم معتدل لایل به برودت کتام انفع است
از جمع مفرجات و در امراض مختلفه مفید جهت اکثر امراض دل و مده اسهال و علل رحم نافع صفت آن مرادید
نیز عفران کافور زبان مصطکا سید و در حینه ابر شیم مفروض پوست اترج کل کافور زبان کبریا سبب زرباد آب
کم که دالفا الطیب اسرارین کم خرفه کم فرجمنت طبا سیر موغرم خیار کافور زبان هر یک و درم ضدل سید و درم
دروغ عفران کل سرخ هر یک سه درم عسبر انیسب قافله کبار ورق لقره ورق طلا کافور مقصوری کل ختم کشنیر خشک
کل ارمیه قوه سید الطیب ششک هر یک یکمیدرم لعل سفاف یا قوت را نانی کم با در کوبیده هر یک یکمقال
ششک از قمر نیم مقال شربت حمص و درم معجون سازند شیرین سنج مقال لایل کجارت کافور زبان

طبا سیر بهینین سید کبریا و درینا سفته هر یک یکمقالی ضدل سید کشنیر خشک یک و درم یکم خرفه
بشت و درم زرشک بیدانه و درم ورق زرد ورق لقره هر یک یکمیدرم پوست بیرون بسته یکمیدرم قند سید یمنین
ترنج حمل مقال معبود معجون سازند که جهت معده و لغایت نافه است و همه وجه شهر از دوا و امک دارد و
یا قوی سب و براسمی صفقان و تب و ق و جهت ناقین و کجارس و دوی سونخته لغایت مؤثر و سنج
در ادویه قلب مرقوم نموده کم که موغرم خمره موغرم کد و موغرم خیارین کم خرفه هر یک یکمقالی مرادید سید و درم
سرطان نهی سونخته بر شیم مفروض ضدل سرخ کافور هر یک یکمقالی ضدل سفیدیل طبا سیر هر یک و در مقال کلسرین سنج مقال عود سید و درم
بهین سید هر یک یکمقالی و در دواک زعفران سنج مقال کافور زبان سنج مقال و نیم سنج مقال دانی عود و دواک آب سبب و از ادویه با سونخته
یا و چند هم اجزا جمله با هم سببند که صفقان سودا و زانافه است سادج هند و ناخواه انیسون سنج مقال کرفش کم و در مقال
سه درم مرادید سفته سید سونخته هر یک یکمیدرم عصاره اقسین ششدرم زعفران ششک هر یک یکمیدرم با در کوبیده و درم سبب
و درم کافور زبان هفت درم قند سید و در چند هم افیتون و درم افیتون و در آب جو شش درم و صاف سازند و قند
در انقوام دهند و ادویه بدان سببند شیرین سنج مقال که دل را قوه دهد و صفقان گرم و حرارت معده را
بود کلسرین طبا سیر سید هر یک سه درم کشنیر خشک و درم سید مرادید سفته کبریا هر یک یکمیدرم کافور دواکی کوفه پنج
و قند سببند شیرین یکم یا قویا معتدل دل را قوت دهد و سوساس دفع کند و شفا تمام آورد و مرادید
ناسفته کافور زبان سید کبریا کشنیر خشک سبب سفید برک کل کبریا کافور یکم پوست اترج ابر شیم سید سونخته کم
مقشر هر یک و درم کوفه پنجه و غسل ملایم با سببند شیرین و درم معتدل لایل به برودت کتام انفع است
از جمع مفرجات و در امراض مختلفه مفید جهت اکثر امراض دل و مده اسهال و علل رحم نافع صفت آن مرادید
نیز عفران کافور زبان مصطکا سید و در حینه ابر شیم مفروض پوست اترج کل کافور زبان کبریا سبب زرباد آب
کم که دالفا الطیب اسرارین کم خرفه کم فرجمنت طبا سیر موغرم خیار کافور زبان هر یک و درم ضدل سید و درم
دروغ عفران کل سرخ هر یک سه درم عسبر انیسب قافله کبار ورق لقره ورق طلا کافور مقصوری کل ختم کشنیر خشک
کل ارمیه قوه سید الطیب ششک هر یک یکمیدرم لعل سفاف یا قوت را نانی کم با در کوبیده هر یک یکمقال
ششک از قمر نیم مقال شربت حمص و درم معجون سازند شیرین سنج مقال لایل کجارت کافور زبان

طبا سیر بهینین سید کبریا و درینا سفته هر یک یکمقالی ضدل سید کشنیر خشک یک و درم یکم خرفه
بشت و درم زرشک بیدانه و درم ورق زرد ورق لقره هر یک یکمیدرم پوست بیرون بسته یکمیدرم قند سید یمنین
ترنج حمل مقال معبود معجون سازند که جهت معده و لغایت نافه است و همه وجه شهر از دوا و امک دارد و
یا قوی سب و براسمی صفقان و تب و ق و جهت ناقین و کجارس و دوی سونخته لغایت مؤثر و سنج
در ادویه قلب مرقوم نموده کم که موغرم خمره موغرم کد و موغرم خیارین کم خرفه هر یک یکمقالی مرادید سید و درم
سرطان نهی سونخته بر شیم مفروض ضدل سرخ کافور هر یک یکمقالی ضدل سفیدیل طبا سیر هر یک و در مقال کلسرین سنج مقال عود سید و درم
بهین سید هر یک یکمقالی و در دواک زعفران سنج مقال کافور زبان سنج مقال و نیم سنج مقال دانی عود و دواک آب سبب و از ادویه با سونخته
یا و چند هم اجزا جمله با هم سببند که صفقان سودا و زانافه است سادج هند و ناخواه انیسون سنج مقال کرفش کم و در مقال
سه درم مرادید سفته سید سونخته هر یک یکمیدرم عصاره اقسین ششدرم زعفران ششک هر یک یکمیدرم با در کوبیده و درم سبب
و درم کافور زبان هفت درم قند سید و در چند هم افیتون و درم افیتون و در آب جو شش درم و صاف سازند و قند
در انقوام دهند و ادویه بدان سببند شیرین سنج مقال که دل را قوه دهد و صفقان گرم و حرارت معده را
بود کلسرین طبا سیر سید هر یک سه درم کشنیر خشک و درم سید مرادید سفته کبریا هر یک یکمیدرم کافور دواکی کوفه پنج
و قند سببند شیرین یکم یا قویا معتدل دل را قوت دهد و سوساس دفع کند و شفا تمام آورد و مرادید
ناسفته کافور زبان سید کبریا کشنیر خشک سبب سفید برک کل کبریا کافور یکم پوست اترج ابر شیم سید سونخته کم
مقشر هر یک و درم کوفه پنجه و غسل ملایم با سببند شیرین و درم معتدل لایل به برودت کتام انفع است
از جمع مفرجات و در امراض مختلفه مفید جهت اکثر امراض دل و مده اسهال و علل رحم نافع صفت آن مرادید
نیز عفران کافور زبان مصطکا سید و در حینه ابر شیم مفروض پوست اترج کل کافور زبان کبریا سبب زرباد آب
کم که دالفا الطیب اسرارین کم خرفه کم فرجمنت طبا سیر موغرم خیار کافور زبان هر یک و درم ضدل سید و درم
دروغ عفران کل سرخ هر یک سه درم عسبر انیسب قافله کبار ورق لقره ورق طلا کافور مقصوری کل ختم کشنیر خشک
کل ارمیه قوه سید الطیب ششک هر یک یکمیدرم لعل سفاف یا قوت را نانی کم با در کوبیده هر یک یکمقال
ششک از قمر نیم مقال شربت حمص و درم معجون سازند شیرین سنج مقال لایل کجارت کافور زبان

بادر بخوبی فرخنده همی بنفید همی سرخ هر یک هفت درم دار چینی کر نر و سماه مایه طایفه کما بعد
بندی ابریشم خام و در این ناسف قفل زرین هر یک و درم زعفران منقار زریناد و روح که به قافله خراوه خذل
سفید یک درم و درق زروق قفویا قوت سرخ مشک هر یک نصف مثقال المله قفوی در شراب تراده و شکر
است درم فلکس مرقه بخیرم بار یک کوبند و جواهر حلایه کرده تا سحر بخار شود و عمل دیر کالی مر با نهر طل و صلاب
از آب سب و کلاب ترتیب داده باشند و قوام عمل سیده باشد که طل بگیرند و ادویه بدان شمرند شیرین یک
مثقال باد و مثقال که احرار ادانت قفوی قفل و در چینی سبل الطیب فراخ شک و روح هر یک ده درم زریناد که به
قافله یک بخیرم تا مشک عود دهند اشته هندی ساد هندی هر یک سه درم زعفران و صفا عنبه اشک هر یک
یک مثقال مشک نصف مثقال ورق زرین ربع مثقال المله که در آب موم سرخ تراده باشند و خشک ساخته با نروده
ادویه بار یک کرده و عمل المله را بر بند شیرینی مثقال باد و درم یک صفا سفید طایفه کما بعد هر یک ده درم
موم حبارین موم خرزهره کشتیر عصاره زرشک کلارینی شیر المله کاذبان هر یک بخیرم کافور قفوی ورق
فرانجک عود یک هر یک مثقال خذل سید و در این سید که با هر یک سه درم بادر بخوبی همی بنفید همی سرخ و روح
ابریشم خام پوست برون لسته هر یک و درم یا قوت سرخ ربع مثقال زعفران بخیرم کوفه نیمه شربت
ببرند شیرینی مثقال از تالیف شیخ رئیس است وی گفته که این را ملوک و امرا داده ام منافع بسیار
نظیر را که خاصه در خفقان و ضعف دل و دوسواس و توحش و انزاع مرضی که سه سه سه انتفاع غایت باز
انق و منقطع شده و اندر علل دماغ و معده و جگر و سپرد قفوی و ادجاء مغاقل و حمایت عم معدا و ربع کشتیر شده زیره
یا قوت خاصه که سرخ باشد و شربت عقیق هر یک یک مثقال ورق زر و دواک ورق قفوی و انکی غار قیون اضمیون فلفل سیاه
قفل مرز خوش هر یک یک مثقال و نیمه دواک حمرارینی حمر لاجورد و ربع عط زریناد و روح همی کاذبان علاج هر
یک مثقال و یک دواک یا درین اعلی حلاویج ساد هندی و در چینی صحر حاشا زو فاکون هر یک سه ربع از مثقال
در ربع از دواک مشک طرا مشق و طرا سالیون بلهون حمر الجبوز یک مرقش مر کند زعفران فلفل سفید
نیم مثقال و نیمه دواک که جواهر و در قفوی و مجموعه را کثیر قرار دهند و از غار قیون یا مرز خوش هر یک
نصف حمر از حمرارینی تا کاذبان هر یک یک حمر از نار و دینی تا کون هر یک ربع حمر و در مشک طرا مشق و فلفل

نورانی

نورانی

هر یک سیدس جزو نفس حساب اوزان نوشته شد و جوهر بسیار صلابه کند و ذرق زر و نقره نیز در جوهر انداخته جمله
را با شراب صلابه بلیغ نمایند و در کراویه بار یک یا نه حله را در غسل بلیغ بلیغ عسل که بلیه در وی مراد شده باشد شسته
از حله و فرس مغر و مقوی و مساویست احسا و او بار اول و او تا سه سبت مظهر امر را در هر وقت و او
ملکیز قوی ساقط را در و ارج را که نقصان یافته باشد عرض با بمسمل اسم یا از غیر آنها جهت خفقان و غشیه
استشفادیرقان و سوزنم و بر لکنت ماه مفید و ساکن میکند و در نفوس و مفاصل و معدست و گوشت را
در اول و بنا فله اند در وی ضرر چیز صفت آن زرباد و روح همین سفید همین سرخ باد بخوبیه هر یک و هم
فراخستش متقال و جود قمار هر یک هم هم متقال نفع خشک سوسردار چینی کنجی قشر جوز را در ذرق نقره که با جوهر
هر یک و متقال ساسر با قوت هر یک کنفقال ادویه را سخی بلیغ کند از نقره با قوت و کهر با هم در کلاب و عرق
بیدنگ و آب بید و آب سب و آب مرر بخوش و آب کافور بان که هر یک شانزده متقال بود و جوهر
بخسانند در سهار کتب و در زستان و دوشب لیس عسل که فته و دوشب و پنجاه متقال کسیرند و جوهر
وی شیر تازه امنیته هر دو را بجو شانند تا که منعقد گردد پس از آتش فرو دارند و ادویه که در عرقات
منفوع اند مخرج نمایند و باز بر آتش نهند و اندک بجو شانند و یکیش در پائیل گذارند و فردا نظر
اگر آب در آن پیدا باشد باز بر آتش نرمی گذارند تا بجوش نیاید بخار کلل باید انکاه که با دوات
و نقره اضافه کنند و شمع علیه الرحمن فرموده که باز هر اگر معد باشد و متقال و اگر صواب باشد و دانه
قیراط در کلاب حمل کرده شفعیه نمایند یکدم او در فشار و کیفیت بر آب میکنند تا یکسب خمر با وجود سب
و صحت و در آن قدر ترشش تا و متقال سب و قوشش تا سب تا اقصیت خست خط صحت
نمایند و صحت قوه باه شب بخورند و صحت شوم با آب زیانه و جهت خفقان با عرق کافور بان
سب الوجود سب جهت دفع خفقان و غشیه و سقوط قوی و صداع مزمن و امراض حکر و خوشن و سب
عنه نافعت و درین مفرج سرور و در که بسیار است و خون را قضا میکند و کسل و بلاد را زایل میکند و اندک
قوشش تا یکسال اقصیت و شرب او یک از قبه آب شیرین ده طلک بکیرت و این تا فته با طلا و نقره تا فته
که میسر آید در آن سر و کند لیس و نفل و بسیار و اقیون و قافله کبار و هذل سرخ هر یک کیفیت متقال

در خرقه لبته و آب بر ششم خام سه درم و آب مذکور حل کنند تا ده روز پس بچشند تا آب لبته
خاف نموده با هم مثل او قند سفید و مثل او آب سیب یا شربت سیب بقوام آرند و در نوبت
بحر کحان و کم باد رنجوبه هر یک درم اضافه کنند و از انش بر دارند **درم** پنج بوی که در او
قلب ذکر کرده و اکثر آنها تجربه آورده اند و صفت او نوشته و باندک لصره و در زیادتی و کمی موا
جمع اوج است و جهت صفات اکثر امراض ناخج معده ناقص لغایت سود دارد و در بر کوشش و
انواع مانجولها مفید و در تفریح و نشاط و تقویت معده و قوا استعمال تواند کرد و مراد
برای بسبب افتخون ترکیب یک درم و نیم آب ششم مقص سرطان نری محرق هر یک بمغفاله و مکمل کماله طلای
کا و زبان کم کاسه ترکیب یک درم و نیم یا قوت یک درم و نیم فرخندک کم باد رنجوبه ترکیب یک درم و نیم
سبک درم و نیم کافور عود سه گرم از این مغسول را با جود مصطک سلنه دار چینی زعفران سیل قالد کبار
جد و از عنبه هر یک بمغفاله مشک درم و نیم شامی هر یک بمغفاله سنبل سادج ترکیب دو درم مغرم خیار کلک ترکیب
چهار درم ترکیب این ده درم اگر جد و از نباشد زرباد عیوض او بقدر سه مغفاله کنند و این ادویه اصل خمیره
ست و جهت معده لایح کم دریا ده درم نتوان کرد خواه بعسل معجون سازند خواه ادویه را
سرشته اقرص بنهند هر قوی بمغفاله و اگر خالک خوانند افیون نیر داخل وی کنند باید که افیون خند ترکیب
با هم سوده اضافه نمایند و با عسل معجون کرده بعد شش ماه استعمال کنند و هر گاه گشت را سود مزاج خارج
باشد باید که مشک و زعفران این ترکیب را نیم مغفاله کنند افیون خارج نموده بدل وی سناسی چهار درم
و نیم یک درم شانه ترکیب اقال و نیم کنند و الفاخرو طباشیر هر یک هشت درم و کم کامود و درم عدل سه درم اقا
سازند و هر گاه کس اسهول مزاج بارد غالب بود باید که سباسبه و پوست ترنج و عود بلبلان و حبیل و فلفل
سه درم خند میزد و مغفاله را بر اصل ترکیب بفرایند و وزن کافور نصف مغفاله کنند و اگر مزاج حار بود یک
از این ترکیب اصل مع بمغفاله طباشیر و قدر آب سیب بخورد و مزاج بارد نری از ان یا طبعی خند بخورد
در اصل تغییر و تبدیل اصل **درم** چهارده و صفات و سود او را معیشت بنشین زرباد و کسبت درم
باد رنجوبه عود و کافور یک درم و نیم فلفل سنبل زعفران هر یک یک درم و نیم مغفاله ادویه کوفه نیم

درم پنج

درم

منه از معنی او

مفسر

مفسر

مفسر

بد چند شربت سبب عیب بشند شریک کفایت که خفقان و موی و صفادی را ناصحت
طایفه که در بان کم کاسه هر یک سه درم امله منقعه بانزده درم ضدل سید کل سنج مروارید یا سفید سید
سوخه هر یک چهار درم زعفران نیم درم ورق لوزی محرق شربت سبب قندی و چند هم که معروف است
ضدین مروارید یا سفید که با هر یک یک درم و نیم سید یک درم یا قوت را فی لعل لیس شربت و ورق زرد لوزی و
فرقین زعفران درج عرق یا مصطک هر یک یک مثقال ریون چینی مشک اصل هر یک دو درم ضدین هر یک شش درم
خرفه تخم کاسه امله مقشر کشنیز خشک حشاش سفید پوست پیرون لیس عین شربت طایفه سید کل سنج هر یک چهار درم
آب سبب آب به هر یک یک درم عرق بید عرق کاوزبان کلاب هر یک پنجاه درم نبات شکر
لیکن نبات زعفران یا قوام آرند و آب سبب آب به اضافه کنند و ادویه کوفته بخت بدان بشند شریک
تا کفایت قوت دل و دماغ و جگر و معده را و در وقت شست و کرده زیادت کنند و ضمیر قوی گردانند
و لغو تمام آرد و منقعه بفراید و باه را قوی سازد و استهلاک و فرقه کاوزبان طایفه هر یک یک درم خرمیجان کباب
قرفل جوز الطیب قاقله گلاب کم قرص شک درق قرفل زعفران مصطک پوست لیسان العاقر سبب هر یک سه درم
همین شربت سبب الطیب هر یک چهار درم ساج هند زنجبیل دار فلفل لعل که با سبب هر یک یک درم سعد قندی
و نیم عین شربت مروارید یا سفید هر یک دو درم مشک ترکا نیم درم ورق زرد لوزی هر یک یک مثقال خرد اعظم عرق
سبب متقال روغن بود با دام سبب درم قند سه چند شیرینی بقدر حاجت را غسل امیزد عیوض قند و چند
سبب زعفران قلع خرمیجان سبب سه درم هر یک چهار درم قاقله گلاب شربت پوست لیس درق قرفل کاوزبان
زنجبیل مصطک کلنج مروارید یا سفید یا قوت کبود زعفران هر یک سه درم جوز الطیب سبب الطیب همین
الشعلت نارنگی قرص شک هر یک یک درم عاقر قرحا سبب لعل هر یک یک درم عین شربت سعد هر یک
دو درم مشک ترکا نیم درم ورق زرد لوزی هر یک یک درم عین شربت سعد هر یک دو درم
ترکا نیم درم ورق زرد لوزی هر یک یک مثقال خرد اعظم خوب بوده سبب متقال قند سید یک مثقال لعل خوانند لیکن نیم من
افخقان و ضعف دل و دوسواس را سود دهد و حقیقت دل لیاقت نصبت و برائی قوت جگر دارد و دماغ و صف
لون و نشاط دماغ سودا را دفع دارد و غرض از این بسیار این محصر کردیم با قوه سبب که با جگر و جگر و با درج کل را فی سبب

کتاب فی الطب

سبب

۱۲

ندی بمن سرخ هر یک و در مثال با قوت نه و با قوت سید و عقیق مروارید یا سنفه پوست بیدون سینه
و کجوه عود قمار در جعفر باطن مخوم عین شنب برق زر و زرق نقره کل دار چینی بمن سید هر یک و در مثال
عل فیروزه جهر شست بر نسیم محرق و ورق قرص کل بنور خندین قرص و در چینی کتابت تخم باد کجوه قاطره
هر یک و در مثال زرد شک تر که هر یک هم مثال تخم فراخ شک کاوزبان طبا شیر سید هر یک و در مثال امل مقشر و
در لی هر یک مثال عصا زرشک نرود درم کافور صندل هم مثال آب سیب آب به اصفه یا کلات یک
آب خاص نیم من عرق بید مشک نبات هر یک و من نبات با عرق و آب سیب و به بقوام آرند و
دود کیند آب حماص بران ریزند و ادویه بدان شرته شیر به حد درم تا کدم که خفقال را نافع است
و در ایند یا سنفه که با سید کاوزبان کل از مین هر یک و درم طبا شیر کدم شک تر که بنالک قد سیده درم ادویه
و فیروزه کلات بنفشه شیرینی کدم **سیب** و به و آله دل کرم را نبات لعل دارد عذائیت لطف و معوی دل درج
و معی و اعلایا و زیاده کنند و چون در افق ضعیف که از امراض مرده و خوردن مهلا و نیزف دم و فصد و حماص و انمال آن
بهر سد و در عرق تقویت به جبران غیر سید خواه که با قدر خر عود باشد و شنیخ گفته که کونست اگر چه عذائیت
لبن آب و در علاج ضعف حل قلب داخل است و قویترین کوشنها درین امر به کیساک و بعضی امره از کونست
کلیک و مرغ و انمال آن ترتیب میدهند و آنچه فراخ در فیه جدی سازند الطف و قبل الحار است و حسن آنکه
کونست طور با کونست بره یکی کس سازند و طریق اخذ دی سه کونه است یکی آنکه کونست سرخ خرب را از
جربا به آرد و ورق و ورق نموده به ایند در آب شیرین کمد که آب کیسان شود و آب عسل در دین قرع این
سرخ کنند و اگر تقویت زیاده مطلوب باشد لحوم را در حار مزاج با قدر مناسب از به و سیب و ادویه با
عطر و در مزاج با مثل پوست سرخ و انشیا حاره لطیف طبع دهند و بعد تقطیر نمایند و درم آنکه کونست بزغ
یا به کیساک بگیرند و سید از دی جدا سازند و سرخی را کباب کنند و اندر بنایت سنگین کنند و اندک کلاب و
چکانند و سرایت بپوشند و به سر ایش نرم نهند تا آب از کونست جدا شود و کونست هنوز ناخفته باشد
از آن آب زرد بر دارند و کونست را بنفشه اند تا هر تری که دارد بکند و در تری کونست را
دیگر بپاره جوش دهند تا بختی تر و خوشتر شود و اندک نمک و کشمش خشک انداختند و به بند و جاد و جبر

صفت
در
در

در تب و دق انطریق نوشته و این حقیر مکرر این را بر دم فرموده و نفع و بی شکر از قسم اول میسر نشد و نشد
از گوشت حیوان فربه از چربی پاک کرده با گوشت سینه در آن فراخ و دماغ مسینه بقدر خود بپزند و اندک نمک
در وی آمیزند و اگر باغی نبود و این گوشت را در دیک گذاشته و درین دیک را محرم کرده بر آتش آگشته
نهند و دیک را حرکت میدهند و قه و بهیله بعد وقت یا محرق شود پس سفینه و امیک از گوشت جدا شود شده با
بکیر نکند شفا را لا مقام و امیک در گوشت را بگوشتانند و بدان مفر کردن نهند هر چند نیست محرم گوشت
برایت قوی در انزیر و تقویت است لکن نسبت با الم فرد ترست چه سرعت نمود را نظر نماید
و اگر بعضی اطفال اطلاق الم برین گفته اند لیکن نزد اهل کھوی غیر اوست که **ماضی** و **مضی** و **مضی**
سود و راج کرم دل فغور و اندر او دیر سر گذشت که جهت غش که بعد سهال شده باشد تاغ مشک قند
آب بجل زده و در حلق بکشد **در تقویت دل** و از ادعای آن مجرب است و اندر او دیر سر گذشت و در کتب
و در فوحت نوشته شد که در شیر تمام غش چند کردن تاغ این تاغ ترین تا برست و گذات اطراف مایه
و گرم داشتن و خم معده را بر غش گرم مایه و عطریات حسب مزاج بویانیدن و آب سرد و کلاب
بر رو و سینه زدن اما آنجا که سبب غشی کثرت خرق باشد قی نباید فرمود که فرد دارد و بدستور آنجا که
غش اسهال مفر یا بر این خون بسیار و مانند آن که سرد آورده باشد آب سرد و کلاب بر سینه نشاند
و الم یا اندر سر رب رقی در حلق بکشد و در حین غش اسهال **نفع است** **الم** **بالطوب**
چون کمال غم اول در سینه و شرح هم از دین انسان پس طالب صحت را واجب است که در مع اشیا
کنند تا غذا و در هم تا یا به معده رود و بدنسب یا شیر هم معده کاملتر رود و در آن کھوی باید دایره او دیر
تقویت او معده کباب بر زجرش و از زردی و در سخی آن مبالغه نمایند تا قوف و دادر دی طول بود و در سینه
آید و حاشا سفر الاسقام در عصفان و لطلان مرض نوشته که بر نش و آستان او دیر معده محض بخور است
و معا لجن است خلا نوقات و مثل آن که در سحاسخی بلع و او یاد داشته اند و آنجا که صف
معده باشد احسن آنکه در ای مقوی بود طعام خورد تا دایره با بر جلوت غذا از دمی نشود و زان ط
با علاه معده ملاطه باشد و از آنکه معده عفویت است مشارکت و صا دی مستلزم فساد و جمع اعطاست

نوع و در انزیر و تقویت است لکن نسبت با الم فرد ترست چه سرعت نمود را نظر نماید
و اگر بعضی اطفال اطلاق الم برین گفته اند لیکن نزد اهل کھوی غیر اوست که ماضی و مضی و مضی
سود و راج کرم دل فغور و اندر او دیر سر گذشت که جهت غش که بعد سهال شده باشد تاغ مشک قند
آب بجل زده و در حلق بکشد در تقویت دل و از ادعای آن مجرب است و اندر او دیر سر گذشت و در کتب
و در فوحت نوشته شد که در شیر تمام غش چند کردن تاغ این تاغ ترین تا برست و گذات اطراف مایه
و گرم داشتن و خم معده را بر غش گرم مایه و عطریات حسب مزاج بویانیدن و آب سرد و کلاب
بر رو و سینه زدن اما آنجا که سبب غشی کثرت خرق باشد قی نباید فرمود که فرد دارد و بدستور آنجا که
غش اسهال مفر یا بر این خون بسیار و مانند آن که سرد آورده باشد آب سرد و کلاب بر سینه نشاند
و الم یا اندر سر رب رقی در حلق بکشد و در حین غش اسهال نفع است الم بالطوب
چون کمال غم اول در سینه و شرح هم از دین انسان پس طالب صحت را واجب است که در مع اشیا
کنند تا غذا و در هم تا یا به معده رود و بدنسب یا شیر هم معده کاملتر رود و در آن کھوی باید دایره او دیر
تقویت او معده کباب بر زجرش و از زردی و در سخی آن مبالغه نمایند تا قوف و دادر دی طول بود و در سینه
آید و حاشا سفر الاسقام در عصفان و لطلان مرض نوشته که بر نش و آستان او دیر معده محض بخور است
و معا لجن است خلا نوقات و مثل آن که در سحاسخی بلع و او یاد داشته اند و آنجا که صف
معده باشد احسن آنکه در ای مقوی بود طعام خورد تا دایره با بر جلوت غذا از دمی نشود و زان ط
با علاه معده ملاطه باشد و از آنکه معده عفویت است مشارکت و صا دی مستلزم فساد و جمع اعطاست

[illegible]

فہرست

طایفه بریل
خوب خوار شود و همچنین آرد و فودج بری شیرستاند پس آرد را بشنایند و خیر کنند فی المثل ملک و غیره در آن اندازند و آن
در خیر سبز و بعد نان را مع فودج مذکور بگویند و سبب درم نمک و کبرطل با ویدان در معطل
سایه امیزد باشد که مبره وین قدری کم کرفش و دارچینی و قرقفل و انشال آن شیر خافه کنند پس حمل را
در معطل بپزند و در صمغ کماثیت روز اندازد اقیاب بگذارد و هر روز سه بار بنهند اول بر روز و شب و
بپزند و در روز اندک از آب بر آن بپاشند و چون سیاه گردد در آب حل نموده اندر طرفی بنهند و هفت
روز بماند و در روز و صبح و شام حرکت مبداء باشد و چون جوش نهد حرکت نهند تا که جوش فرو نشیند پس حاف دی و در
بپزند و در آن آب جدا کنند و اندر قفل و آب دیگر هم خندش انداخته و اقیاب بنهند و صمغ حرکت تنبی دهند و مادی
خفیه فی المثل از آن طرف جدا کرده و میر و ظرف حاشای نیمی سازند و اقیاب در آن حل و می آب دیگر انداخته بپزند و اقیاب
در آن حل و در وقت صبح بنهند پس این آب مرتباً ثلث نیز خاف سالی کرد اند و بکار برند که مری معین است
در نفس و در عوارض است از آرد جو مار و کندم که باب کرم سبب شد و بپزند فی جمیع و در وسط و تقصید
در وقت قبل از خواب و در کچیر چند و در کچیر نهاده در سایه گذارند تا معفن گردد پس بر دارند و خشک نمایند و بر افودج
نهند شامی که تصدیه با سر کرد و عسل جهت حرب و حل و صبح و بل و تحلیل مواد غلیظ نافع است و فودج مایه دیگر ترشها
نعمان بر آرد و همان تازه گرم و بر کوره آب نارسیده بگذارند تا سر شود و بعد و سر که غلیظ کنند و در اقیاب بنهند
مات و در آن تازه روزی که بر سر آن میریزند و در زیر خنک بنشیند و شب غلیظ آن تازه کند و در روز دیگر نیزه انور و حیران تازه
آرد باشد از آن نمایند و بعد از کرم کوفته نیمه بر سر آن ریزند و چون خواهند الکامه رغن کنند از سن خمیر مقدار یک گن بکنند و
در سه من سیر که کهنه بر سر آن ریخته کنند و کیسه بر آرد و در او گرم نمیکند در آن اندازند و حمل روز در اقیاب
بگذارند پس استعمال نمایند فودج را که مایه الکامه است و در سر که حل کنند و در اقیاب گذارند و در اقیاب
بکار و سر که در شیر حل میکنند و بغتاً اصحاب این را کومه گویند و اطلاق مری بر کومه مجاز است و چون
مری سر که دارد کومه در میان حواصی که است و طلق دیگر نیز دارد و لیکن جینی وی من بود و از آن شد
اصل این نیز الکامه میسازند و بنام کاجی میخوانند و بزرگ اند مشهور است و جهت مضطرب و انبساط
محرورین و تسکین حرارت خون و صفرا و جلا و توفیه اعصاب و عطش و مع لعمام دارد و گویند

در آن

در آن

در آن

فان المذنب

[illegible]

توة و در فعل دوم سنبل کدرم خود خام بخورم نبات یکمین نبات را در کلاب کدازند و لقوام آرند و فرود گیرند و در فعل سوم
ادویه کوفته بخران باشند و تبریزند و در شکم بپزند **معه را با صلاح کرد و اشتها پیدا کند و خام بخورد**
پوست طرح در دم مصطکی کشتال نبات یکمین بدستور سازند **معه را قوت دهد و اشتها آرد و حرکت عروق را در کدو**
قافله هر یک در دم پوست بیل کالی کشت و در اشتغال جلد را جو کوب ساخته و در کلاب کثیر مقدار تر نمایند کثیرا بنزد
و کاندازند و قد سید سیرطل و میخچه لقوام آرند و غیر نیم مثقال افزوده بر دارند **جست طوبه و برودت نافه**
و در ادویه معالیه قرار بران شده که هر چه سنبل قافله بود در آنجا گفته شود **جست اشباع اشتها قوتیر است و محرک**
و در زائده لذت بردارند که این همه سنها و جارس خود قوت شده هر کدام را که خواهند یا فاخر کردن آب بپویار بپویار
یا آب رنگ یا آب صاف بخرند و مثال آن ترش گردانند و مقدار ترش و اختیار نمودن حامض از جوفات میوه کوفته
مجموعه حبست مقوض بر اهل طب است و فادیه که اکثر در جارس خود مستعمل است عود در خیل قافله قرطی در کدو
زعفران و خولجان در صمغ و در مصطکی سبابه که با شکم غیر اشتها بپزد و سنجی ساد و اشه قره سنبل از خمر عود و کدو
صغیر و خشک است طرح کافور از این بخرن مناسب حال باشد جمع نموده ترش و دهند **معه در دل و جگر را قوت**
و اشتها آرد و غذای غنایه امله مقشر بخورم خود مصطکی هر یک سه درم غیر نیم مثقال قد سید نیم من آب بپویار
هر یک ده درم بدستور در سبازند **معه را قوت دهد و اشتها آرد و در صمغ و در قوت دل به در قوت**
الیه مثقال پوست برون پسته خود مصطکی پوست طرح زرینک سدرانه سنبل الطیب هر یک سه درم غیر اشتها
قد سفید یک نیم من و فندک دیگر از جارس امله قافله است در معالیه **سدره معده ببرد و جگر را قوت**
وقع کند و آب رغن از دکان باز دارد مصطکی سه مثقال کوفته یا یکم قند و سه درم کلاب لقوام آرند و در
شک بپزند و بنزد و تبریز امله مصطکی لقوام آید و نشانه باب کلاب بخورده لقوام آرند تنها سائیده با کلاب
سدره معده و سوسنم و خفان و ادخاج صمغ را قوت است و جیت سیران لغایت مفید قافله سبابه
هر یک چهار درم در زعفران خیل قرطی زعفران هر یک دو درم دو در مصطکی غیر هر یک دو درم و نیم جگر
بخورم شک کدوم کوفته میخچه بپزد و سیرت یک مثقال صمغ و در را قوت دهد و باه زیاد کند و صمغ
دارد اما بنا بر احوال تر قوت قافله سبابه بپزد و در یک چهار مثقال در زعفران خیل هر یک شش درم مثقال

در کدو و در کدو و در کدو و در کدو

در کدو

در کدو

در کدو

در کدو

در کدو

در کدو

و لقاوم از آن فرقه فلفل انیسون نبر السج مشک که هر یک دانگی عنبر اشبه و درم روغن مسبان چهار درم عنبر او بر روغن مسبان
تساوی کند از آن و همچنین حلافت سید امان کند و با غسل کف و نه بپزند محو درج را نیم درم و مرطوب را یک درم
شماره از آن و سعه را گرم کند و ریاح غلیظ آنرا تحلیل نماید و بنعم را قطع کند و دل و دماغ را قوه دهد جارش را بر سر سار و مل و در
بر فلفل زنجبیل خور با هر یک یک درم اسارون قر فلفل زعفران هر یک نیم درم عنبر مشک هر یک دو دانگ نبات
طوبه و بر سید یک رطل میا کند چنانچه باید که از عنبر تنها سازند و وی قریب النفع است از زکون عنبر بکفالت سید
مسبان که از آن فلفل انیسون فلفل قاقلین و فلفل زنجبیل هر یک درم مشک یک مثقال
از آن که از آن فلفل انیسون فلفل قاقلین و فلفل زنجبیل هر یک درم مشک یک مثقال
ن حلافت سید سست که کوفته پنجه فلفل سبز شیرین و درم جارش حبت صغوفه و فلفل دی در و جود و العا
عود فلفل انیسون فلفل سبز شیرین و درم جارش حبت صغوفه و فلفل دی در و جود و العا
فلفل هر یک درم و در حبت سه درم سه درم عود او قیر عفران دو درم فلفل هر یک درم حبت صغوفه
و فلفل که او قیر بدان سرشته شود و در سینه کفایه عود درم و مشک یک درم است حبت بر و معده
و احشا و خفقان و غش و تقویت حرارت عطر مشک نیم مثقال در حبت قره جوز بوا قاقله صغار فلفل حلی
و فلفل عود هندی هر یک یک درم زعفران دو درم فلفل سید نیم رطل غسل صاف سه حبه شیرینی ام مثقال
تا مثقال حبت تقویت معده و جود نافه و خفقان و یا صفا سودا مفید بکند سبب شیرین خوشبودار
فلفل و دم پاک کرده بکوبند و آب تسبیح و در رطل و نیم و کلک شکری سید غسل هر یک یک رطل آن مقام سازند
و خوشا نند با لقاوم آید پس بنیل در حبت با در بخوبی فلفل مهکا هر یک یک درم کا در بان عود خام و درم
پنجه انیسون شیرین یک درم معده راقه دهد و اشها آرد و ضم بفرانید میانند سبب شیرین رسیده خوب
یک رطل از پوست دم جدر کرده و در مثلث یاد در خر تر نمایند و در سبب از بداند شیرین سازند تا ختم شود
معده بکوبند و غسل بر آن مضاف سازند و القدر که مطلوب باشد و بپزند تا که قریب بانقواء برسد پس زنجبیل
قاقله و مشک هر یک نصف مثقال عود در حبت هر یک ربع مثقال زعفران نیم درم سبب مشک
نمیدانند بل هر یک تا ختم انیسون و حرکت دهند تا که مستوی شود معده و جود دل و احشا

حلافت سید سست

شماره

حلافت سید سست

حلافت سید سست

حلافت سید سست

حلافت سید سست

توة دیدن می باز دارد و صرافه کند و نقل ان دفع بخار کنند آب شیرین و ترش آب سیب آب به آب مرد و آب
خوره آب زرشک آب سماق آب لیمو حمص مساوی بگویند بچونشانند تا ریح آید و گویند و قند لقوام آید و تیز نهند و الیها
میزینند چنانکه خواهند و بر روشک **بیمت** لعویت معده و جگر نافه است و کسی که اشتها رفته باشد و طعام نهرم نشود و
دارد میازند بی کلان زحمات از پوست و لحم پاک کرده و بگویند و عصاره او بگویند و موازین و دو قسط و در غسل کف رفته بهیچ
داخل الحامیک فلفله و فلفه بان آمیزند و با نشتر نرم بنیزند و کف بردارند پس بخیل سه اوقیه و فلفله سیصد و دواقیه کوفته در آن آمیزند
و لقوام آید بنوعیک لعوق تواند و باید که اکثر نشتر از غذا بدوستان یا سیب بخورند و از بعد طعام خورند ضرر ندارد و هرگاه معده
مرطوب می بود یا صفا باشد فلفله در بخیل از آن مطرح سازند و اگر مزاج معده مسهول یعنی از اجتماع صفرا و بلغم سرد باشد
فلفله یک اوقیه در بخیل یک اوقیه و نیم کوفته یعنی مضافه وزن اول و هرگاه معده بلغم باشد فلفله چار اوقیه کف در بخیل
نشتر اوقیه یعنی مضافه وزن اول نماید **و در** اشتها آرد و معده را قوت دهد عصاره حبس بر یک سه رطل سرکه سیب
و تیر در رطل حله یکبارده بر نشتر اکثر بنیزند و کف بردارند و در بخیل پنجم فلفله سیاه و سپید و از فلفله خود خام هر یک
سه درم و از چینه و دره کوفته پنجه بان مضاف کنند و لقوام آید **و در** سسما و قاضیه و مسهل جوارش سفوف در او
امعا ذکر باید **و در** صحت و صغف ان که از برودت باشد نافه است نارشک فلفله در فلفله
و در درم سعد بن کندر هر یک پنجم کوفته پنجه با نمیدان و می غسل میرشد **و در** صغف معده و استسقاء
نافه است نارشک سه درم کدرم قاضیه و درم و از فلفله حدرم قند سپید سه درم کوفته پنجه حبس
شیرین و در مثال آب سرد قبل غذا و بعد از سسما و مسهل او را دویه معا میاید **و در** معده را قوت دهد و بلغم نکند
و اشتها آرد قاضیه کافور فلفله در چینه زعفران پل و از فلفله هر یک سه درم فلفله خود هر یک کدرم شکر سفید
او دویه کوفته پنجه و شکر قوم میرشد **و در** معده را قوت دهد و غذا مفهم کند و ریاح کخیل نماید کرم کفرش ناخواه هر یک
مهلک خولجان قره و فلفله بر یک سه درم حبس بر شاد برمان است درم اسهل حدرم کوفته پنجه حبس معده میرشد
شیرین سه درم **و در** معده را قوت دهد و اشتها آرد و شهوت رویه زبان حامله را دفع کند و رنگ نیل کند و کف
ده درم زرباد کرم کفرش زیره کرماناخواه هر یک و درم کندر بخیل فلفله در فلفله در چینه قاضیه هر یک
کندر بخیل فلفله در فلفله در چینه قاضیه هر یک سه درم قند سپید نو و مثال قند و کلاب لقوام آید و او دویه

10

از حسن محمد

جہاں سے منظر ہو

جواباً بر فرستاد

جمادی الثانی

9. 10. 9

210

بسیار بر شند **تحت** در موده و نیز در دیر و جگر و کثرت بلغم و رطوبه و کثرت جشاء و سودا سرد و کثرت از
بر بود و نافت و باد غلیظ تحلیل کند و شهوت کلی و ابریه را سود و در وحی ریح و بلغم را منقلع سازد و او را بر اول
فلفل سیاه و سفید و زعفران هر یک در اوقیه خندان طبیان یک اوقیه سنبل الطیب یک ابریه چهار درم زنجبیل نیم
گرفتن سنبل الطیب رومی سفینی اسارون راسن هر یک یک درم اوده کوفته پنجه خندان غسل ها بر شند و
انارین مقلع مصلح که در تقویت موده بسیار مفید است آب انار ترش آب انار شیرین هر یک انار آب لغا و باد انار
پست توح پست برون بسته دانه سنبل الطیب کشنیز خشک تر و در هر یک ششماشته طباشیر سفید کنگفال و
دویم انار مصلح ششماشته کوفته پنجه بطریق موده و معجون سازند جوارش را برین که تقویت مهم کند و موده را
تقویت دهد و طبع را نرم کند و توح بلباید آب انار باد انار اطراف مقشر درم طباشیر درم طنج درم قاقله مغار و کبار
خام جوز بوا هر یک درم انار سفید یک درم قرقر در حین یک درم ترب سفید شست درم سفویا شست درم قند سفید
باد طاب باد انار اوده کوفته پنجه بطریق موده و معجون سازند و در نسخه هر واحد از قاقله شش اوقیه است و اودا
و در اوده یکبسطور کمال شیرین یک درم باب کرم در سفاد استقام کجایی راسن انار بارین نوشته و اغلب خطا و ناسخ
باشند زیرا که در قانون دیگر یکب مقبره کلهاء راسن بر قوم شده **سنخه** قدیم و قوی الت شیرین است و در تقویت موده و مع
طعام و از انار شهوت کلی و حماء و حاض و اوجاع احشاء و از بلغم و برود و وجاع بار و انش و در میکند و ریح
منهایه و مزبل تخم است و در امت دخی در رفع توح و در مجرب است و طلاء و نش بر عانه جهت سلسل بول مفید است
در تشنج اودا و او در انار کثرت و تقاضا و راح است چنانچه مسر و حایان باید بدانند که اجزاء اصلیه این سنخه کون است
و سداب و زنجبیل و فلفل و دونه پس کاه طبع مرص قفسر و در و در اجزای خنجر و لنبی باشد اجزاء مذکوره مساد گیرند و جود
رخ که مسطح در است احیاناً نماید که قوت سلسله در غایت است و بعضی وزن بوره زاده کرده اند و در وقت
افشون نیز افزوده اند و فلفل سفید در اسهال تیر از سیاه و سیاه از سید قوتیر و در لازم است که اوده
را بر نش دارند و بسیار بارک سازند که ملاک امر در باب اسهال مراعات است که بعضی عده اشجیح مع کجاست
و اگر با غسل اینها از این اجزاء باید که غسل بخیر شروع از غره باشند نه اعوان اسهال و هرگاه طبع نرم
بوره کم کند چنانچه اجزاء اصلیه را هر واحد و در بوره یک کنگر بلک لطف جز در وقت بوره خیر رخ

فلفل

جوارش

اختیار نمایند و انقباض موقوف دارند پس اگر در او باد و مطلوب بود ناخواه بغیر ایند عارض حاجت و او در بر بار
نمایند و اصل مطبوخ مسرور از عرقه سبز شند و فلفل سیاه در خیال السبب دانند باز در زیره راد حال سبزه که تر است
سبب خلک کرده و بر آن نموده لکاز استن ضرر دست چه استعمال مصلح و تقوی لطیف است و مستعمل در کونیز زیره سیاه
که از آنرا کونیز و در بر آن کردن احصاء کنند که سوزش شود سداب که مستعمل شود باید که تازه و سیرا در سایه خشک کنند و عین
که لایق کوفتن شود و هنوز خفاف شد در راه نیافه باشد که بگویند و داخل ترکیب نمایند چه سداب شدید السبب سبب سبب
و حامی باشد و بدانند که اجزاء کونیز گاه باشد که بر سبب سفوف استعمال کنند و الاقتران لعسل لکس سفوف و سیرا گاه استعمال
در عذر دیگر که موافق حال باشد منجمله جار بر تداول طعام مابعد و آنچه لعسل مرکب باشد و او من السبب که بعد طعام
کنند و در میانند که کونیز را لعس کنند و مضع نمایند بر اندوده از منی بنزدان ضرر دارد و اگر بخانید و چون در او
این نسخه و اجزاء و اصلاح بسیار زیاد بر آنکه مرقوم شده نیز ذکر کرده اند و شما و در بعضیها مرقوم شده حاجت
اختیار کنند که بر دود معده و شهوت طبع و حیات بلغمی و سودا و قوایق و امتلاء و بلغمی و قوایق
و قوایق رخی را مانع بود و بادا باشند زیره که تا بر سبب سداب پانزده درم و رخیل سداب هر یک یک درم بوده
از منی بخورم عمل سه چندا و در زیره هر هفت اوقیه فلفل سه اوقیه رخیل چهار درم بوده از منی دو درم لعسل سبب
و در منی سداب و اصل منیت که است سر د معده و معما بلغمی و سودا و در سبب اشین و قوایق که از آن
بنیم بود و در د کلمه افح است زیره که مانع بود در رطل معده و فلفل سه درم هر یک سداب رخیل یک حله درم
بوده از منی ده درم عمل سه چندا و اگر خواهند معسل باشد سر د موصوف سبب درم بغیر ایند که معس است بخور
زیره و در رطل فلفل سه درم رخیل درم سداب هر یک حله درم بوده از منی ده درم سلیخه رومی دار
حک لیسان قره نبل الطیب هر یک حله درم عمل سه چند شیرین از لکمال ماد و متعال معس است
بکونیز که بر ترکیب این در د شش است و در سایر خواص مسطور و تیر و جهت تقویت معده و دل و دماغ و درم
داشتن طبع و از روح و حاکم تقوی الا بر سبب سبب که مقادیر معده با قوایق باشد و او منی برین نماید
کرد از حرارت آن با موانع الا کبیر زیره که تا بر سبب درم فلفل سبب اصل فلفل سیاه هر یک یک درم
نوعی که گذشت پانزده درم و الا چنین جوهره سبب هر یک بخورم رخیل مراب حله درم پانزده درم

[illegible]

وساحت لون دارد یا دایه نافع است بلبله کالی بلبله فلعل دار فلفل رنجبل سعد سطح هند سبل هر یک درم
سپ کم کند از هر یک چهار درم حبث الحدید هر برصد درم کوفته قشر لعسل متروغ ابروخه و سمن لقر که قدر حاجت باشد شش
در ظرف بدارند و بعد ششماه بعل آرند شیرین و در درم و اگر مشک و درم نیز داخل این دو اسازند و است و در هر
که بارسی محروس گویند انشت که براده این بار یک سافه صبر که اکثر با شراب کجایه تر کرده ادنی مرتبه یک هفته و نبات
ششانه روز همچنان تر دارند پس در سایه یک کوه در معرفه این بران نمایند و بخار برند و اگر بعد بران کردن بر دغش
بارد و عکاو که هم خند حبث الحدید بود و علامه ببلغ منع کرده بعل آرند و لیت تر است در بین تقدیر حاجت با مسمی و دغش
وقت اخلاط غسل نیست و از آنکه خرد و اعظم انجوارش مذکور نیست همین اسم مسخ شده که معده را قوه دهد و درم کند و در
رانفع دهد و بایه بفراید و محبر است بلبله کالی بلبله امه فلعل دار فلفل رنجبل زیره کم شبت کم کرفش کم کند و در
کم هر کم شلغم کم کند از اعلی کلسرخ سلیخه سعد دار حنی قرفل حوز و از هر یک یک درم سیبانه سبل قاقه مشک
سک هر یک و در درم حبث شاد سبده اوقیه حبث الحدید مهر سنج نام غسل حاف و در چند ماسه جده حله
که همین عکله در سطح هند زرب حب لبسان المطلا السفر مال بلبله سیاه بلبله زرد و بلبله امه سلیخه قرفل
المحلب یک شش مثقال لغاع افلیج زرباد و روح دار فلفل هر یک حار مثقال دار حنی قرقه سبل حوز و از
طاعلمون بالنون لغیه قونج هر یک سه مثقال سعد ده مثقال شک سبده ششانه ده مثقال حبث الحدید هر یک یک
نیم درم غسل قاقه و در چند ماسه جده حبث و بوسیر نافع است بلبله کالی بلبله امه اصل السوس رنجبل
حوز بواسک در دسبل از خر صفا هر یک درم مشک یک درم براده ابر و بر شراب کجایه تر آب حله را با هم
کنند و بر دغش با دام یا کاد ملوت صا بعسل شیرین و در مثقال شراب کجایه یا مویه که تحت ضعف
حار نافع است بلبله کالی بلبله امه اصل السوس مقشر کلسرخ از خر هر یک درم حبث الحدید بر درم براده
طبرزد لغیه نبات مقوم شیرین شربت و در درم شربت سبب منوکل منوکل سلیمیه که تحت تقویت معده
سودا هم مجرب است و اسرائیل منوکل این را استعمال مکرر سیاق قاقه قرفل دار حنی حوز بواسک جده هر یک
سبده جده بر شراب رنجبل هر یک و در مثقال مسان و در ابض حار مثقال قد سبده بر ابر سیم اودی کوفه نیمه نیمه

خفاف بر شند شیرین به شقال **درخت** لعن شکم معده و قرقره درج عطف نافع است اکل آن اسهول چهارده
درم فلفل کم کفش بر یک ده درم فطر اسایون نامیران قوح حاسا سیسالیوس هر یک صبت درم گام
سیرده درم عمل به چند **درخت** صفت معده و جگر نافع است و اعانت میدهد بر فطر و مطروح میبازد راج را
کافور عرقان خود قافلین کبابه کاشیم قرقره فلفل اشه سنبل سباسبه عدل سفید فلفل و در فلفل دار چینی سطح
شک شقال حو الحان جوز بواز کجیل سفوف فلفلیه جمله بر سر شک سفید میخندیم **درخت** سو بر فلفل و صفت معده
نیم عطف نافع فلفل جوز بواز کجیل فلفل سباسبه قرقره دار چینی نافع است فلفلون یا قرقره فلفل سباسبه کافور عرقان
هر یک دو درم لعسل **درخت** قوتیر از سمبل اولین است زنجیل فلفل قرقره دار فلفل دار چینی سادج هندی
درم الطیب سطح جوز بوا عدل زرد بلبان قافله سباسبه قرقره نافع است طلسو سعد طاسیر عودند
نیم اوقیه کافور شکم هر یک دو درم و نیم قند سیدده اوقیه و نیم لعسل بر شند **درخت** صفت معده و جگر
درم شقیه اخلاص عطف و طیر درج نافع است دار چینی عود اسن هر یک شش درم قرقره فلفل سیاه و در فلفل
نیم اساردن هر یک پنج درم زنجیل یک اوقیه لعن شست درم خیر بوا قرقره هر یک دو درم انیسون سلیج
هر یک صفت هر یک سه درم لعسل **درخت** بر شند **درخت** صفت معده و امعاء و فم طعام و طیر درج
نیم اوقیه و نیم رافید و حاسا شکم زنجیل بت درم صمغ عربی حریرا هر یک ده درم قرقره دار چینی هر یک پنج درم
و لایکد و عرقان یک درم نشاسته کحل و دو درم قند سفید کحل **درخت** از عمل عطار کین **درخت** نفوت معده
نیم درم فی و انبغات اشتها مجرب است ترش از نیف دانه پاک کرده و مونیز کلان از دانه پاک کرده در حل
و دانه نامی هر یک کحل کبیرنه و جدا جدا بکوبند تا تر هندی و مونیز هم میخورد و دانه را بار
نیم درم سبک کرده خوب میخورد و بعد قند سید میارند که طعم در را مال کلاوت تواند ست پس از آن
درم چون لجام رسد و دینه مرقه در آن آمیزند و حرکت دهند تا جله یکسان گردد و در وقت باب نموده
درم سبک سبک میهند اولاً قافله حرکت میهند از عوره موجود باشد آب را ترش محو می کنند
و در وقت طبع و در وقت نساء و در وقت بر جان صمغ و حاسا بقدر حاجت میخورد و عدل نزول از آنش فلفل
نیم درم و در فلفل کبابه که نیمی از کبابه راست جوز بوا عود قافله انقدر که طعم یک پدید آید که در چینه

[illegible]

محرر

[illegible]

صبر است درم باب کند صاحب زند تریب یکدم و بداند که تریب این در حب و صبر آن که از اسب و
در کج معده باد جو و قرار کند و دوی مهمل در او ریسمان سوم ازین راه است که معصوم ازین اسب
است ملک جهان مذکور است امراض مسطور اسهال آوردن نفخ نمکند انداختن برائی مداومت قفل
القدر مقرر شده در اگر گاهی اسهال مطلوب باشد و در زن بفرمایند **حب استخوان** معضم محرم است
وال مایه **حب صوف** معده نافقت و در او اسیر و صبح راح و ابزده سرد منحل و صبر در معده
انزاع کند تا تر کند مفت روز متوایا و هر روز یکبار آب کدی نماید و حب استخوان و صبر در معده
و کم حر فلفل کم کرفش کم حر کرم ترب حله کم باریک است و پنجم کرم کوفه پنجه باب کند صاحب
حب نفخ و کثرت راح و نشیج عصب و نشیج و صبح راحی نافقت کم کرفش صبر در معده و صبر در معده
سلج قفل یک کرم مله سیاه بلبله آمله هر یک و درم فلفل قطر اسالیون صبح از هر قطره اسهال
زرباد و خود الوج هر یک پنجم حب سازند باب سداب و کرم بخورند **حب استخوان** معده
و سودا کثرت و تقویت ضم نافقت در اگر ادراستوان خورد و در صبح زعفران قسط سبل جایا
حب اسان محک قرض غار یقون هر یک و درم قفل هر یک و درم صبر شانزده درم و صبر نصف
در روز و انشا بعهده کرب سرشته صبر سازند سر به کرم باطلا قبل از طعام و باید که همان شب
اخذ کنند که حب ذیب نیر کونید از محالجات لغواهی است سوه معده از رطوبات و تقویت
چون نادل کند بعد از طعام هر روز یکبار رطوبات رجه اخراج مفریاید و معده را صغیف نمکند
زیره انیسون مله سیاه بلبله آمله هر یک و درم صبر سقوط مثل سه استرج خیس کرده چهار
سازند هر حب یک یک یاد و دانک **امراض معده** رافع است و در کثرت سر گذشت
در معده و امعا و بواسیر رافع است مله سیاه بلبله آمله هر یک و درم صبر سقوط مثل سه استرج خیس کرده
یا کلاب جل کند و ادویه کوفه پنجه بان سبزند حب سازند شیرین و دینیم درم **کرم سقا** آرد و در
و شکم در آنرا دفع کند صبر سقوط شانزده درم فلفل سیاه و دانه درم کبابه قرضه شکار و درم
خراسان و درم دینیم کوفه پنجه در شیر و درخت صبر که اینرا است کنوا کوید همانند و بعد بخور حب کلاب

تادیه

و یا سبب بدیند اگر رخ قطن مطلوب باشد زیاده بدیند مراد مت اوباد مطلقا
نیکو دارد در شکم و بزرگ آتفر فرمی نشاند محبت که کمرنگی آرد و باضمه راقوه دید و لوط تمام دارد
در نظائر ال اثری مام دارد و خود تمام قر نعل کبابه قره فلفل هر یک سه درم زعفران سه درم بالنگود
درم کم بونه یا کل او مروارید یا سفینه دار فلفل هر یک یک درم کوفته نیچر یا جلا قند سفید که در کلات بقوام
آورده باشند بسببش و بقدر بخود جها سازند حمت تشنه و مضمت شفت حب بخورند و بهر امساک و حب
فردمان دارند اگر زود حل شود دیگر بدیند محبت حمت صغف معده و نزال با فوسف الی
بوغار ساخته و شوغیر و یا خوا و کاشتم وزیه حله هر یک یک درم یک کف سداب کفشن نخع هر یک یک
درم بخت رطل یا تم امیخته و دوشبان وزینند و مکرطل از وی بگیرند و صبح بنوشند و جها سا طعام تسک
از سر که و هر چه ترش بود در از لعل از فالیه بر نهند و هر گاه تشنه شوند از آب مذکور بنوشند اندک اندک
چون رطل در خورده شود همین سیان تا چند روز بنوشند هر روز دو درم رطل و حب شراب و در نربه بیاید
و بجای ممل نیز آید و دی عبارتست از شیرینی که در وی خمر و عسل و افادیه بود و حمت بر دوت معده
درم و فلفل دارد و باضمه راقوه و در از بر سیران مقید است ترا کند و ده رطل عسل صا سه رطل خبیل درم
فلفل زعفران هر یک یک مثقال قر نعل مشک یک نیم درم و ارجین فلفل نیم درم ادویه را محکوفه کنند سوک مشک
زعفران در کینند و سر کینه را نرم به بندند و شراب عسل را بخوشانند و کینه در آن افکنند و هر شب به
بالند تا شراب بقوام آید پس کینه را بردارند و مشک زعفران در آن حل کنند و نگاه دارند و بقدر حاجت بنوشند
و دیگر در نربه بیاید حمت بر دو مثقال معده نافه در ادویه جله بیاید که قی فراغت آرد و بجای
در آن حبش اند تا نصف رسد و جز الفی یک درم با قدری نمک سیائنه و عسل سرشته همراه مطبوخ مذکور
بنوشند و بقدر حاجت آب گرم و قدری عسل افزوده بنوشند که قی فراغت آرد و در آن را کسب کا معده بود
دفع کنند قصه از همان سبب سه رطل آب بخوشند تا که مکرطل بماند پس صاف کنند و قدری نمک دانند که عسل
در آن حل شود و در نیم کنند و بنوشند تریب لبغاصه و خبیل قطعه حل شود در آن بخانند و یکبار روز بهار نیا قوت
خلق در نرب بهر نرسد از وی جدا نمایند و تریب را بکینند و آب دی بغیرند و بنوشند رفاع یکن از یک

درم تا به درم بخورند قی قوت می آرد و حلا نیک نمیدرم بهی عمل کند و اگر قی لعبر آید آب گرم با قی
گرم کرم کند و بر مرغ در حلق فرو برند تا مدد نماید **سنگ شکنجین** منقی تخم سترق یک اوقیه کنر و دو طبع سازند معده
هر یک دو اوقیه در رطلی سرکه و بن تر نمایند پس بنزد و عاف سازند و قد سفید معنی هر که بنزد و عوام آری
رطل از آن کنر و یک اوقیه اضافه کند و وقت حاجت قدری مناسب بر نهار بنوشند و اگر قی لعبر آید آب
کثیر مقدار بنوشند و معنی اوقیه روغن کنجد بنوشند تا به آساید که سهولت آرد کنر و جوزاته هر یک یک درم یک
سه درم یک بوز و لعبل بنوشند و بنوشند با هیچ سبب اصلاح کنر و جوزاته انس که قدری خاک طعام در فر
امیزند که همین عمل آرد کم سترق یک اوقیه شک حجار اوقیه اصل الحار دو اوقیه یک اوقیه دو درم حله
خاکه شکاف می بزند و صد درم بگیرند و سته درم شکجین عسل منجه بنوشند که محرور رافع بدان کنر و آب
برگ خار کوفه آب وی بگیرند و شکر سرخ و شکجین منجه بنوشند که منفع صفا سبب و اسیر سه درم اسیر
بخه ثبت درم ایکه اصل خیار و آن کجه باشند و شکجین برکت ده درم که من عمل آرد شکجین قندی ده مثقال آب سرد و عاف
باب نان طلاع یا اوشعیر حل کرده نیم گرم بنوشند که منفع بلغم سست خردل سفید یک درم دوه اسیر نیم گرم کنر و آب
ملح بند هر یک یک درم حله کوفه بخیه لعبل منجه مع صد درم طبع ثبت و اصل درم شکجین حل کرده بنوشند که معده
سود است ترب مقطع معده شک سندی خردل سست حر و حله رطل و در رطل آب بنزد تا ده نصف عاف
شکجین عسل منجه بنوشند که معنی صفا و بلغم سست شکجین عسل ده مثقال شک و مثقال آب ترب خصل مثال ستم
که خفته صفا و بلغم سست صفا منجه سست ترب زیره کرده سست مثقال سست تازه ده مثقال شک سست حله
خره و میکره تخم اسفناج یک چهار درم حله در چهار رطل آب بوشانند چون آب نماید جا کنند و شکجین
بنوشند و اگر بلغم بیشتر مطلوب باشد با عسل بنوشند که منفع صفا و شکجین کنر و دو درم آب رفاع مایه
باریک ساخته با چهار درم شکجین عسل دوه اشتر طبع ترب بنوشند پس از تناول آن حله و لعبل و در قیه شک با تخم
قی الحال امر فرمایند یعنی با حلال امر فرمایند یعنی با حلال در حلق و اگر قی خوب آید آب نیم گرم معنی اوقیه روغن کنجد
که عمل آرد کم ترب رافع تخم حر هر یک یک درم سبب کم سترق شک سست رفاع یا هر یک یک درم کوفه بخیه لعبل منجه
باب گرم کنر مقدار که صفا و سترق و بلغم بق بر آرد سترق سوسن تراشیده و نمک کوفه تخم سست هر یک یک حله

در آب گشک جوهر یک سه درم حله در یک سه آب بنزد نصف آید صاف کنند و به مقدار شربت افیمون شیرین
در طبع بنزد و بزرگ الکس ترش خورده نیم گرم بنوشند که معنی نه صفرا و مزه السودا و درحمیات مرکه و حمیات سودا و در
در دهم درم یک کنگر و درم هندی جوزا لقی تخم شنب ملح لفظی تخم اسفناج حله برابر کوفته با سنجیدان عسل بنوشند و از
درم یک کنگر و درم یک تخم شنب درونی جو شاییده باشد حله بنوشند و از قی لغزغشت نیاید شایه
درم یک کنگر و درم هندی عسل منته بنوشند که نیک بد کنند و بدانند که شنب از تخم خود در آب قوت تر است
در معی طوبت معده و مزه الصفرا و مزه السودا است تر ب بسیار زیره کرده بکشتا نوز در شکم عسل بنوشند
صاف نمایند و با نیم مقدار شنب بنوشند که همین عمل از تخم تر ب تخم شنب تخم خرنوبه اقل السوسن
در مقدار شنب و در آب الکس و در شکم بنوشند که معنی مواد مختلفه است ب زیره زده شنب درم
درم شنب ده درم تخم هندی بخورم مغر تخم خیارین تخم سترق هر یک درم و در جبار رطل آب شیرین بنزد
در مقدار شنب و در صاف کنند و نیم گرم بنوشند و با سقفا نمایند که درحمیات رعبه بران کنند کنگر و
درم شنب تخم تر ب درم الف بکدرم ملح بنزد نیم گرم کوفته با و العسل بنوشند معنی که معده را پاک
کنند شنب خردل عسل بنوشند که قی لغزغشت از در و اصلاح بر طبع مشکه شنب کنگر و یک درم ترنجبین سه درم
در درم مغر و سازند و صاب زده بخورند معنی که معده پاک کند و مناسب است تخم تر ب
درم شنب تخم شنب حله برابر کوفته بنجه با نوز درم بکشد و در شکم عسل و آب نیم گرم امویه بنوشند
درم مواد مختلفه شنب قطعه تخم او تخم تر ب هر یک بخورم شنب بویا شرج بر حقد در هر یک درم تخم
درم شنب بنزد درم سور بخان سپید مرصوص کنگر و در هر یک یک مقدار شنب هندی و درم حله را در جبار
درم شنب تا که لطل مانده ها کرده و نمک آن بکدرم و شکم عسل یا عسل حله درم آغافه کرده با نیم
بنوشند که همین عمل از خردل کدرم و نصف نوره نیم مقدار شنب کنگر و جوزا لقی تخم یک تخم درم تخم تر
درم سه درم را بکشد و عسل امیزند پس بکشد سبب رعبه تخم شنب است درم تخم تر ب ده درم تر
درم شنب درم تخم خرنوبه مقشر زده اجماع ده درم حله را در سه من آب تر کنند و بنزد تا که شنب
صاف نمایند و در شربت سازند و در شربت سکنجبین عسل ده درم در روغن کنجد نیم گرم بکشد

و یک شربت از آن بخورند و شربت دوم برای کثرت ثانی بکند و هر دو تکرار در همان روز بود و اگر در روزی که
دوم و اگر از یک شربت تنقیه کا حق شود حاجت تکرار نیست مگر در صورت اعتیاد که مواد مختلف ازین عمل
بقیه برارد و کرم سبزی تنخل فلفل مرکب است و کرم دانه باب بسیارند و نیمه نوشند و بعد از آنکه لقمه حیدر غذا
نیم خورده باشند **در بیان امور چند که تعلق قی دارد در چند دفعه** القلوب در تحت سیر قی مشروط است که
ام یکن درین محضر نیز تقدیر ضرورت را تمام نمودن لازم دانسته اند که اثباتی مایه که متبع قریب است
و از سر نو کردن مختصر بود و در دوششم بر فاده عصابه بصبه باشند یا شنج از هر دو دست یا بر دوشم
کرم باشند تا که از قی فارغ نشود و چشم نکشاید و بعضی فرموده اند که خرطیا از سر به مسح بر کرده رفاده
چشم سازند و یا آن عصابه بچندین بابت بگیرند و الفاشک را نیز بر لوطا نمایند هیچ معتدل و بعد فراع
محرور المراح مخفض لبر که مخرج باب کنند و رو خود باب سرد یا الکلاب نشویند و بعد از آن
کشنند و بخورند و کسکه مبرد در مطوب المراح بود باید که بعد قی مخفض شراب با عرق بایان باب
کنند و رو باب کرم نشویند و در رخیل مر با دله مر با و دو و از المسک خورد یا ایک در رو
زیره و انیسون جو شاییده باشند بنوشند و کسکه مطوبت غلط باشد بعد قی ایک در زیره و ایک
چون شاییده باشند و فایان در آن مطبوخ بوده بنوشند یا شنج عصبه و چند نقون با شراب و در
فلفل در آن منج و بعد قی تا که سه ساعت در طعام نخورد و متغی اگر کرم مراح بود باید که کحت حشری ملائم خورد
میرت کند و که اگر لاغر و ضعیف البدن بود اینها را تقدم اسحام نکند و کحت محلا مطوب و فربه و بلغم مراح که از قی بسیار
و بعد ریاضت اسحام لازم و از آنکه بر کف باشند و کردن باریک و سینه تنگ بود یا در سینه دارد
افت باشند و از آنکه متعبد لیل بود و از آنکه تعبیر آید قی نباید فرمود و سبزی احتیاط وقت معین باید فرمود
عادت نشود بکثرت بلاتعین در ماهی یا بعد دو سه ماهی و در متخل واقع شود که تحت حفظ صی تقایب معیشت
بجلاف اضطراب که مسرحت وقت او است و بهترین ايام تحت قی راست و بهترین ساعت
و از اعزده مفصل است و لزوم بر دوشم و کرم و شنج و مسلق و لوبیا و
واهی شور اگر مالان بخورند و از شراب منع کنند تا که عطش زیاده نشود و بعد مسلق و لوبیا و خورل صحیح

همان از این جهت بر شند قیسه اولت آید و از فواید مقیه مغرور است و مغرور در مغرور قیسه مغرور
لحم خیارین بعل و شکم منجمه در امر قی تا که گاو و از و آسان بر آید و باد و سه قوسه نشاید
بر داشت و از ادویه مذکوره هر یک آنچه بحال هر واحد مناسب باشد اختیار باید کرد که تب
می از دوز را کرد و ابواب غده مضاعفه ندارد و از جمله معنیات بر سهیل تسخیر معده و افلاک
ست و هرگاه افرا کند افرا به بند و اگر کفایت نماند ادویه حاسبه مذکوره مشهوره شوند که قی صفا
باز دارد و در شکم سده اند اندانه ترش سماق وانه جدا کرده پوست برون بسته هر یک خود طایفه
سرخ غوره کلک شکم هر یک نیم خرد کوفته نیمه از دو درم تا سه مثقال از وی بگیرند آب یا آب
یا آب بپوشند **در** عمل کنند اندانه ترش منوخر دانه وانه دار هر یک جدا
کرمانه بکند درم کوفته نیمه تا سه مثقال با بهار و مروره بپوشند که قی بلغمی از دوز کلور چار مثقال رنگ
بیدار چار مثقال لعاب پوست برون بسته مصطکا خود قوسه سیل الطب قرفل فرختمک زیره کرمانه
هر یک درم کوفته نیمه دو مثقال با سنگین سفر حاد و امثال آن بپوشند **در** قی صفا دفع نماید کلونیک
کرده شب و رات بخساند و عا الهاف خاف کرده بپوشند که همین عمل دارد طایفه حذر درم فلفل دراز
طایفه حذر درم چهار درم بخیل سه درم فلفل کرد الاچی سیرج تا نسیز تا کبیر هر یک دو درم نبات بزر
هم کوفته نیمه هر روز دو درم بخورند **در** حمله انواع قی را دفع سازد قرفل الاچی مونیر کوسه پاک کبیر
با بزرگ کر مونه حذل سفید فلفل دراز هر یک سه درم کوفته نیمه هر صبح چهار دو درم باب نبات بخورند
که قی بلغمی را که از باد سرد باشد دفع با بزرگک سار فلفلین رحل سوده باشند بخورند
خودندی با لیسر الاچی پوست نلک رحل برابر کوفته نیمه با سبزه بخورند **در** که همین عمل دارد حور
قرفل درم الاچی حذر درم کوفته نیمه باشند بخورند و جوز بوا شنهانیه کافیت که قی خون باشد
یا با حله و دیگر دفع کنند سبب بنی کر مونه اندر جو مله حذل سفید هر یک درم کوفته نیمه سه درم باشد
سبزه بخورند که همین عمل نماید حبه حذل سفید بزرگ برون پوست نیم هر یک سه درم جو شانه باد و در
نبات بخورند قی خونی بخورند آب بزرگ باشند نیمه بخورند قی خونی بند شود که قی خونیان

و توج باز دارد و مغرار سه چهار گرمی در آب ترکند تا نرم شود و پس بفرمایند تا انزال اندک نکشند
مقتضای طبیعت وی فزودد کوز گرمی قسم خورد که گرم خورده نباشد باریک بپایند و تقبیر دانه منک حساس
و دوج بپزند و اگر ادا را گرفت بکنند بعد ساعت دو سه عدد دیگر خورند که بپوک یعنی توج باز دارد
بر طایوس برزند و خاکستری باشد و منته و دوسه مشت بپسایند که قوی مفرد بعد شرب شراب بپزند
دفع کند سرخ آنکه که بپندی سائنی گویند قدری در آب ترکند و آب بی بپزند **دانه** قوی از سرم
باشد دفع کند دانه الا محی خورد و قفل ناکسیر مفر کول که موشه قفل و راز کسل و ان یعنی شایه بران جمله
برابر کوفه بچینه اندک اندک شید یا سکه شیشه بپسایند که همان عمل دارد اما دانه ترش مویزدانه برادره
هر یک بخورم زیره را یک گرم گرم بپزند و ماشه قفل دهند که لقب النفس یعنی غشیان لازم دفع کند مکرر
برک تنه نبات هر یک یک گرم قفل غلام کوفه بچینه لعسل و با بیکه طار است بار دران سرد کرده باشد سر شست
کنار صحرایها سازند و یک حب بخورند که ضعف جاذبه معدرا ناخفت بلیله شندرم قفل دراز چار درم
سب درم شک و درم کوفه بچینه باب سرج خمیر کنند و صبا کرده در سایه خشک سازند و هر روز نهارد و درم بخورند
و نشان جاذبه نیست که اشتها و طعام نباشد و مبله خورده شود و این بیشتر از سرد افتد که بقعالت
ببرد سقاوار دانه اجوائن ریخیل هر یک چهار درم در حبه قفل و راز الا محی زیره سفید هر یک دو درم قفل
یک گرم کوفه بچینه دو درم صبح دو درم شام بخورند و اگر ماده در معده جمع آمده باشد تنقیه وی مقدم دارند
که قلت جوع را که از گرمی هم معده باشد سودیم بلیله بلیله کسرخ هر یک چهار درم طبا شیر یکیم درم کوفه بچینه
نیشتر در هر روز سه درم باب سرج بخورند و نشان گرمی هم معده تنگ است شورش غشیان و دوران سرد
آب سرد دفع یافتن که ضعف ماسکه معده و رافع است افتمون قدر دانه منک یا کم زاده حب سراج بخورند
فاتقست نفع دارد و نشان ضعف ماسکه است که طعام در معده کمتر است و بدان سبب قفل ماضی هم بر آید
وین لکانه که ضعف ضمیر سود و دهن ناخواه رازانه هر روز دو درم بخورند الا محی تبرج ناکسیر احمد و ریخیل
حرک قفل کرد قفل زیره سپید با هر یک دو درم مکرر شست درم کل داده سود بال سل هر یک سه درم
شکر گری شندرم کوفه بچینه هر روز دو درم بخورند زنجبیل الکندر بر سر سود یا نیکوب کرده در دهن شورش

کند و هر روز صبح قدری بخورد و در صبح بخورند و اولی آنکه تنگی معده کنند
فصل مقویات معده که در روز صبح و عصر و در وقت رال کوفته شده قدری درم باهم چنان
افزاید باب گرم بخورند یا شیر منشا که او شش شکر شیرین کرده نه بار بنوشند و هر چه ملین است بعد از دو نشان
صاف و افه معده است که طعامها و برود معده با سبب لیکن منضم بر آید اگر باضمه حال باشد و الا فلا
که قوی ریح معده و اموات قوت دهد و هم مشتهی است و هم باضمه و اگر شکم نرم باشد قبض کند و اگر قبض بود
کمتر باید هر که هر قوی را ضعیف باشد و بر اقوی میسازد و محرک است اما روان ترش که گفته نبود شانه دوم
زنجبیل زهره سفید هر یک دو دام تر بر پدید یعنی شوت زیره سیاه ستریک پوست بلبل زرد پوست
هر یک یکو ام نمک سنگ و نیم درم جمل را بکوبند و بارک سازند و قبل از طعام و بعد آن از دو درم با سه
بخورند و اگر در وقت حرارت است لیکن اگر قبض مطلوب باشد او به را به چسب سفت بنهند تا بارک
تر شود و اگر ملین معده و باشد به چسب صفت ملک در غریب است بنهند تا جگر شش بود که در دو معده و نیم
و اگر درین را نافه شکر زنجبیل فلفلین و فلفلین با آردانه کم کرفش هر یک دو درم کوفته چخته هر روز
دو درم پیش از طعام بخورد که مسج است با کین میوه که اشتها بسیار می آرد و کمیز و بران کمیز و در جگر
در از سه درم خرد زنجبیل چهار جلد شش خرد سطح هفت خرد کون که بعد از فلفلین کوبند شش خرد کوفته نیمه جگر
یات گرم یا ستراب بخورند و این دو با جو شسته بود است برضمی و نضج و بخش شکم و جمع علل و حجت
و بواسطه نافع است که اشتها آرد و باضمه میزاید طاب شیر و نه الا جی قرفه هر یک شش درم طابیر فلفلین و فلفل
در از فلفلین هر یک سه درم زنجبیل دو درم نبات چهار جلد کوفته چخته دو درم نه بار بخورند که همین عمل آرد
زنجبیل یا خواص بلبل بلبل آله فلفل در از فلفل کدو سطح ملک سیاه نمک شکم کاشی بزرگ برکت قبول حمله را به
کوفته شده دو درم بخورد که مسج است کرب و حزن اشتها و منضم طعام نفوذ آرد و مرل حرارت و قوا را
بلوغ است و ملغم و رطوبت فضا که در معده بود نصف کند کبریت زرد مغسول فلفل هر یک یک درم یک تنیدی
نیم درم کوفته چخته باب بخورند یا ستراب و جو شسته به نسخ دیگر فو تیر از او است
ملک سفید درم پوست بلبل پوست بلبل زرد چار درم فلفل کفرا هر یک یک درم کوفته چخته یک نسف شیر

ادرك دهند بعد شست با سبب لیمو صلایه کرده جمعاً بنهند چنانچه گذشت و غسل کبریت است که در
ظرف نهند و بالا آن پارچه بندند و بر پارچه کبریت خورده گذارند و بالا آن تابه گرم کرده نشاندند و کبریت
نشوز و مذاب شده و شیر جگه نمینان نهفت نشویند و هر بار شیر تازه باشد و اقل غسل او سرت شست
دوا که مصلحت است کبک صفت قره لعل و از صفت قاقلیق فلفل و از فلفل روکشید بزرگ ناخواه سه سه تنه یک کبک است
از ترخیه انار دانه یک سرخس یک سینه یک سانه یک دریا جو که هر یک کنگر لعل و عود و دایان شیر حمله بر آب برود
باب لیمو صلایه **دوا** که جهت ضعف معده که سبب آن برودت و رطوبت باشد و ضعف ملله سیاه برودت و بر
کرده ده درم حرف مقوی درم ناخواه صغیر فارسی هر یک سه درم صفت الحیدر بر باره درم شربت یا نر است عقیقه
یا مثله که درم گرم معده را نفوذ و بعد سکون علیه حرارت آب سنی مطبوخ معروق کند و آب چهار دان
حکله بنوشند **دوا** که معده و جگر و جمیع اعضاء قوت دهد و مواد کلا افسستین دمی تازه و دیر و نیم اند
زیت بادام تلخ یا ردغن جوز یا ردغن خسته زرد الو تلخ که نیم من باشد لیمو اخضر و شسته کند و حل در زرد آب
بیا و نیز **دوا** که معده سرد را گرم کند و نفخ تحلیل نماید و اگر بیهوش یا مرع امیرند و رم این رفیع و در برک که از اسهال
ان جدا کرده و در ششیم نهند و ردغن زیت بران ریزند و بکاه و اول ده روز در افاب او نهند و مالند
دوا که معده مسترخیه را قوت دهد و جبارت و ادرام انرا نافع آید و ملین جلایات او کنند و اندر و یک باب
او نیز و اتش دهند تا آب یک کجوشند و مصفا کنند **دوا** که معده سرد را دفع دهد و اندر او دیر سرکه
دوا که جهت ضعف معده و تحلیل ریح و اسهال و در ششیمان چهل و پنجقال عود و لبسان و سیس مقال
قره است و هفت گرم مقال قصبه زریه یا نر و مقال حکله را نیم کوب کرده در آب بترکند و بکشند
و چون لصف بماند همانند در ردغن کبک را نیم کوب کرده لصف این آب مطبوخ که باقی مانده افتاده
کرده کجوشانند تا در ردغن بماند و اگر ردغن در اول طبع بیا میرند با او دیر تیر و است
معده را نظیر است و در تحلیل ریح و می جگر بعدیل مقال ارزق منب الطیب مصفا علیک العظم هر
سه مقال اشق اسارون و صب الزیره هر یک و مقال ردغن با پونه ردغن کلج هر یک هر یک
او دیر را جو کوب نموده بار غشاه و مخلوط کرده در انبات گذارند و هر روز بنهند تا ده روز و الا

[illegible]

یا یک نوار و دست متقال آب کجوشانند تا نصف رسد پس صاف نموده با چهار صد متقال روغن بنفشه
را کجوشانند تا روغن بماند **بماند** نیز مفید است در ادویه رحم میاید **بماند** فی سینه بلبله دارد و معده را
قوة می دهد و عشیان را دور کند و شکم به بند و دست را باغ است ریاس تازه را بگویند و آب می بکینند و با
کرده و در یک سگین پاکیزه کنند و با تشنم کجوشانند تا چهار حصه بماند اگر خوانند قدری زعفران افزینند
جهت دفعه که با سرفه بود دفعه دارد حب اس تازه بگویند و آب او افزیده بکینند و در یک سگین بنفشه تا چهار
بماند جهت دفعه که عطش و حیات نافع است غوره انکو حد کنیز المقدار کنیز اما بکینند و از چوبهای پاک کنند
و آب بنفشینند و در یک سگین بنفشه تا چهار حصه بماند **بماند** معده را قوت دهد و اسهال باز دارد بکینند خرمای
با تمام نارسیده یعنی غوره خردانه ذی برآورده شیوه نشانند و با تشنم بنفشه تا یک سوم و چهارم حصه بماند
جهت دفعه که نافع است و قوه میدهد معده و جگر را و قاع صفاست آب انار ترش بکینند و یک شب
نکند از آن تا که ساکن شود پس بنفشه و کف بردارند تا که بقوام حلل آب اند پس حدشاه لعنای تازه در آن افکند
و نکند از آن تا که سرد شود پس لعنای از آن بیرون کنند و بکار برند **بماند** جهت تقویت معده و دفع عشیان و قی
است آب به آب سیب آب انار و در هر یک یک حبه آب غر آب و در آب رشک یعنی لقیع ادویه یک
نیم جز کجوشانند تا ربع آید و اگر آب جاف است اترج متقا کنند بتر باشند و رب سیب آب به نیز معده و دل
است و در تب همات که گذشت و فرق و آب شربت در ادویه سرد گرفت **بماند** معده را قوت دهد و اسهال
آرد و ملغم دفع کند و بوی تن خوش بدهد و آن را در دکان رفتن باز دارد و دست در کرده را محکم گردانند
با دست کشند و در یک از مثانه پاک سازد و منی بفراید کم کرفش کم کز کم شلغم کم سیب یا نحوه باز بانه معده
منفرج باد رنگ کم کرفش بر یک متقال عاقر قرحا زعفران مصلح خود خام هر یک تخم سبزه قنفل کدو
طعمه به هر یک درم عسبر انیسون کشتقال عمل سه وزن ادویه غیر از در عمل نفکند که از ادویه بماند
کوفه بچه بان بسپارند و بعد دماه استعمال کنند شیوه دو متقال در کمر شیوه زعفرانی در ادویه بماند سیاه
سین مصلح درم و زعفران معده و کما و نون کما یا نازد الف میادوی کنیز است و عمل اندک
الحاد و با الحله و داء کور معروف و مجرب است جهت گرم کردن معده و از آن که دفعه شده

[illegible]

موند در بر که تر کرده و حاف ساخته با قند ما غسل بنیزد تا بخود دستور است **معه و جگر را قوت دهد و جگر را قوت دهد**
استوار که عطش شدید بود سود دارد و در غلبه بر بود دفع کند و اشتها آورد و طعام بکوارد و حرارت معده و حرقت را ببرد
انرا فرو نشاند و سده جگر را بشاید و قاتل را که کحل در صم داشته باشد و طعام رساند آب خاصه که ترش بود و قند
هر یک یکین سرکه اول ربع من بخوشانند تا بقوام آید و اگر جگر را آب بپوشانند صواب باشد و جالبینوس خاص
کرده که شکم بپوشد جگر را قدری زنجبیل سوده در آن آمیزند جمع علقه معده را که سخت گرم نباشد سود دارد و معده
جنان باد که بر یکین شکم بپوشد و قند زنجبیل بنهند نافع باد **درک فادیه که جهت است معده و هم امور مذکور را**
ست غیر از آنکه با حرارت کثیر تر از آن و اداب به قند هر یک یک ربع و حل مصطی سبیل قند هر یک یک ربع و حل مصطی
در خلط کرده وقت طبع بنیزد **که هم عمل دارد آب به بنجاء متقال سرکه کلاب بپوشد**
قند سفید یکین بقوام آید و اگر خواهد در کباب سازند فادیه مسطوره آمیزند **از محرمات این در وقت نیست**
اشتها و هم دفع سده جگر و تقویت معده و دل دفع عثیان و قی نافع است آب سیب که بپوشد و شیرین صندل
سرکه حل در آب آب ترش آب بپوشد کلاب مشک هر یک است درم قند سفید یکین و نیم بود و نیم شرک مشت بود
و طبع بنزد از همه محال نابت تا غرض شد برون آید و قوام کند **معه و جگر را نافع است و قند سفید**
را مفید و مسکن عطش آب انار شیرین و ترش هر یک یک ربع و حل آن شرک سرکه حاف هر یک ربع و حل قند و شیرین
بقوام آید **طعام صم کند و اشتها آورد و معده را مفید است** ناخواه زیره سیاه زرد فاصه حلی هر یک اوقیه
کنه یک قسط و نیم غسل نم قسط او و بر سر که تر کنند که تا روز بنیزد تا مثل رسد و حل آن معده بقوام
و آب قلیل بر در بند و شکم بپوشد **در دودیه جگر و حیات بیاید جهت تقویت معده و دفع ریس**
در دودیه سرکه کشت **شبهوت طین و شبهوت رویه زمان حامله را نافع است** قاعده خیر بواکبا به مسکه و شکم
همه سرسی و در دم باب گرم و در نیمه کباب به سباسبه است **که شبهوت طین و غره حامله را دفع کند و معده را**
را قوت دهد و اشتها آورد و زرد بناد تخم کرفش ناخواه زیره کرمایه هر یک درم کند و نیم درم کنجد مقشر دره دره
نات نود درم شیرین در دم **که شبهوت رویه را نافع است** انیسون کم کرفش زیره کرمایه ناخواه
ده درم فلفل سفید در دم و نیم قند هر یک یک ربع و حل مصطی سبیل قند هر یک یک ربع و حل مصطی

[illegible]

کوفه چو از کدرم باد و متقال بخورند که معده را قوت دهد و بوزن خشک **عود مصطکی** قرفل برابر کوفه نیمه شیرین در درم
معده سرد و تر را نافع است قرفل کبابه هر یک یک درم مصطکی سنبل هر یک سه درم عود خام سبب درم قند سفید
برابر هم شربت متقال باده دوم قطعه اضافی که جهت بر دمعده و باد و غلطی نافع است مصطکی کبابه قرفل
هر یک یک درم عود سبب درم سبک خشک متقال قند سفید سه درم شیرینی سه درم در سنبل قرفل کبابه هر یک یک درم
مصطکی سبک یک سه درم عود خام سبب درم شکر سفید برابر هم شربت متقال و صاف و الاستقام و در خوف عود
که ادویه را با یک بسیار سازند و با مبه مطبوعا بریزند و خشک و خشک در سنبل و وسط مذکور شده عبارت از آنکه
و خشک که در سنبل اصا و غیر اصا را با قدر خشک سازند **بجست** تقویت معده و سرد آن و آوردن اشتها
قافله با شیر اصل السوس رویه کلسنج مصطکی قرنج خشک نفع خشک کم کرفش هر یک یک درم عود سبب درم و نیمه
سفید است درم کوفه نیمه استعمال کنند باده و معده دفع کند و احلاط غلط و بر پاک سازد و انیسون
تخم کرفش هر یک یک درم کندر چهار درم نفع از خر قسطه مصطکی هر یک سه درم سنبلان سفید اش کرده سه درم
کوفه نیمه با چندان قند سازند شربت درم و در سنبل سنبلان مطروح است **بجست** اشتها و عذارد و معده
قوة و در سبب از خر یک درم سنبل یک درم کوفه نیمه باب بر دوزن **بجست** صفت معده مجرب است قرفل رازیانه
سه درم انیسون مصطکی هر یک دو درم ز کحل نبات هر یک یک درم کوفه نیمه دو درم سنبل از عذارد بخورند باب سبب
معده و جگر را قوت دهد و اسهال معده باز دارد و ادمه سه درم مصطکی عود خام و رویه صفت کل سرخ زرد
که دیام رب السوس معرکم خیارین نفع خشک هر یک یک درم شربت یک درم لکلاب باده نیکند و در
شکم دفع معده و استشفاء طهارت بجاست مجرب است کم کرفش رازیانه انیسون اسارون قسطه رویه صفت هر یک
دو درم زرد کاسه درم سنبل سعد هر یک یک درم و نیم کوفه نیمه شربت یک درم و اس در و فیش در سنبل قند
نیم درم عسبر شنبه بجست متغین افزوده اند و نافع ترافد و انجا طبع قبض بود سوم حصه خلد برک سنا عود و ساقه
و نبات مفید باده **بجست** باده نیکند و معده را قوت دهد و کرد با انیسون زرد کاسه قافله کم کرفش قره ناکه
هر یک دو درم قرفل عود ز کحل و از قرفل هر یک دو درم قند سفید است درم کوفه نیمه شربت دو درم
بجست باده و در دمعده و سبب تقویت مضم در مع و جگر و کسب بایست بجاست نافع است با نخل و کم کرفش

باده نیکند و در

با کوزه قند نیم شیرین و دودرم **بافت** ضعیف معده که سبب ی حرارت باشد نافع است که با کلسر یک
پنج درم و دودرم زرشک ده درم لطیف شیرین که درم سنبل نکر درم زعفران کافور هر یک
دو دانگ کوفه نیم شیرین کدرم با شیرین **انار** معده کرم راقه دهد و حشا و دغانا دفع کند کلسر ده
درم طایر سماق منقی هر یک سه درم کشنر چنگ و دودرم در شش طایر سماق ضعیف سینه درم و کشنر سبز که تر
و بریان نموده پنج درم کوفه نیم شیرین و دودرم با شکلی سبوح یا در دما شیرین **انار** ترش **ج** ضعیف
شهرت طعام که بغیر آنها که در ایام نقابت افتد نافع است کلسر یک درم سماق و دودرم قاقله کبار هر یک
کوفه نیم شیرین و دودرم و بزرگ که سولی شعر معده که آب یا مع اب **انار** و شهرت محروم وین و قاطع
اینها است سما **اکلا** که شب و روز پیش از غذا و بعد از غذا توان استعمال کرد پس مسخن مریه است
در نه قاض ملک معده است و محلل راح و معو اعصار باطنه کل حصوها معده و کبد و صفح سد و شش و دماغ
محسن و مطی شش و معوی باه زرد و در مروج افجاع ده درم انیسون نه درم کزبره شامی شش درم شک
شفت درم طایر فذل معاصر هر یک شش درم مله که با بی مروج و نندی هر یک یک درم صلیک اسارون و می سبل
یع نندی المک و یاد ارجنه قسط حلو که اس قرفل هر یک چهار درم لک بر کدرم شکر سفید و دودرم نیم شیرین
ج جفت قاع شد بر آمله نافع است کم کزف سعد زره که با مساک کوفه نیم شیرین کدرم جفت
و نافع مع جفت کزف فطر اسایون سعد هر یک و دودرم و دوقوت بیرون بسته انیسون پودنه است
قسط زره که با هر یک سه درم و نیم درم سرین سه درم که قراق و قی دفع کند و بلغم قطع نماید کند کلسر
درم مصلی و دودرم و نیم خود چهار درم **انار** دانه پوست استرج فراخ جنگ هر یک پنج درم فلفل کمر قاقله لسانه
نفع هر یک و دودرم قند سید شفت درم شیرین سه درم بامیه ساده یا به سران مقلند سه درم عسل یا شکری یا نبات
مقوم که قراق ریج دفع کند و باد و جشع هر که داده به ارفع برادر صغیر یک سد اب کرد یا پودنه نفع باخواه
کم کزف مصلی کند جمله بر کوفه نیم بقدر حاجت باب کرم کزبره **ج** که قراق بلغمی در ریج دفع کند زهره سید
هر یک چهار درم شیرین کدرم کوفه نیم آب سبز و کزبره و در شش دیگر عرض مصلی کند **ج** که غشیان و هر که باز
و **انار** دانه ده درم کند مصلی خود هر یک کدرم کوفه نیم شیرین پودنه پودنه که قی صفا و باز دارد و خود خام طایر شیر

سه درم کلسترخ انار دانه برمان زرشک منقی از حب هر یک بنجد زم سماق منقی چار درم و در سنخ انار دانه
ست کوفته بنجته شیر سی مکررم آب نفع یار یا من ماسیب انار که غشمان و قی راناف است و محو و مفید زرشک
سماق انار دانه ترش کلسترخ طاب شیر هر یک بنجد زم پوست برون بیه بود شیر هر یک و درم عود خام مکررم شیر سی مکررم
باب نفع که قی باز دارد در اکثر سماق کشر شکم کل طاب شیر کوفته بنجته بر قدر حاجت به بند که قی ملخی رافع کند کند انار
دانه سنبل المصطک هر یک مکررم عود خام مفت درم قرغلان به فاقه جوز و السبا سه نفع نفع هر یک چار درم پوست
ترخ فراخنک هر یک درم کلسترخ شش درم کوفته بنجته شیر سه درم و در سنخ انار دانه پانزده درم است که قی ادم را
نافع است کل ارمنی صمغ عربی کلار درم الاغون کندر حله برابر کوفته بنجته بقدر حاجت با ده درم رب به بنوشند
که در معده را که از گرمی بود سود دارد و این سنخ قریب سنخ لهر است که مذکور شد لهر کلسترخ زرشک منقی
هر یک مکررم عود خام مصطک طاب شیر هر یک سه درم سنبل الطیب زعفران هر یک درم زمره انیسون
هر یک و نیم درم شیر و درم یاک ادقیاب رب در سفوفها و مناسبه معده که حس و اسهال مخصوص اند
و در ادویه معا باید معتدل و معوا اعضاء و سایر قوتها و حیاتین و صغف اخشا نافع است آب
و اب به شیرین و ترش آب سیب شیرین و ترش و آب برود شیرین و ترش هر یک یک خراب زعفران زرشک
هر یک نیم خرفه سفید لنت ابها خنک مودت بقوام آرنه و بعضی یک حر آب الکر اخافه میکند و است
که اگر آب الکر علی و بنیزه لنت رفته لنتان مانند او شیر باشد چول ترش مذکور از فو که شیرین و ترش و شیرین باشد
معتدل فسیح شده از آنکه دی نبایر ترکیب بالکثر امر به مناسبت دارد بنشیند سنخا و ترش فو که ترکیب دیگر درم
اندر خنک مودت حاد که کوفته شود شیرین و ترش تقویت اخشا و قوت و صاحبان لنت طبع و صاحبان بحال نافع است
میوه شیرین را بابت آن فو بقوام آرنه قافض تر از فو که شیرین است و در نافع مثل آن لکن سعال
نسیب و ترش است که از آب میوه و ترش به سوز مستور تر قوت میهند و هر یک زن شیر را موافق احوال
شنعج با دریه موافق تقویت فوان و ادخا که معلوم کرد که عطش فرو نشاند و حرارت معده و جگر و دل را بکشد
آل از ترش آل الوترندی هر یک مکررم طاب شیر خنک با نشنم بنیزه که غلیظ شود با آب سیب
سر بنوشند بر قدر حاجت که معده را فو و به و انشاید و درین بنفشاید قی هواد و دفع نماید از سبب و

و اما در مورد دانه جهرم افزوده مکنند و در دمی قدری از سماق و زعفران و رب حب الاس و زرنک تر نمایند و یک
بنابر این باید در بنفشه نیز و صاف نموده محل آمیزند و بگوام آوند را که قند عوص محل نمایند شربت در صحرورد و اگر اها
را از آوند بنفشه در آن تکریده باشند بعد از آن فقط بخوشانند و اختلاط شیرین قویتر و محروم نواقی تر باشد که معده
و جگر را قوت دهد و طبع قبض کند و در دهن سب خشک حب الاس حب ابرمان ترش انبر یا نس حله را نیکو بکنند و در
آب ان ترش که حاصل چندین ادویه باشد بنیزند تا که لذت نمایند پس با نمک و آب نش نرم بنیزند تا عسل گردد و در دانه
یا نس شربت میازند و اگر شامیده و قند امنی که حالات نوع دیگر معده را قوت دهد و قوی باز دارد و در
را قوی کند آب به آب سب آب ان ترش آب ان ترش آب مرد و هر یک یکم از آب زرنک آب سماق
اب غوره آب زعفران هر یک نیم خربزه بنیزند تا لذت رسد و آن مقدار قند که کف باشد با فانه نماید و بنیزند
تا گوام آید و اگر در اها مسطور است انکه اها را بخوشانند قند آمیزند و بگوام ان ترش را دست در صورت اول
زیر مشد و بنابر استکشار و او شیب در ادویه سرد بیان ربوب گذشت و رب بر سسل تر ادویه
سعال می یابد که قدر شیرین اند را شرب احسن انکه سوم حصه اها بود و کم در یادگیری افتد چنانچه مشهور است
که معده را قوت دهد و قوی باز دارد و امراض صفرا و رافع رسانه آب سب آب ان ترش آب به آب ان ترش
آب ریاس هر یک یکم از طاب آب جهرم معصع شمش هر یک نیم گل حله را با آب نش نرم بنیزند و در انجا طبع عود
عسل و دانه شیر و سک هر یک دو درم در خرما گمان سست لسته بنیزند چون بنصف رسد قند سفید کن
نیم بر کفغاف قدر حاجت مضاعف کنند و بگوام آوند و بعد فردا درون کافور ربع درم بنفشه و احسن انکه
بنفشه نیم درم باشد که معده و اخطار را قوت دهد و صفرا و قی را قطع نماید و قند را که سبب حم افتد سود
آب سبب آب امرد و اخضر شامی آب ان ترش آب زعفران زعفران نرم سر آند آب جهرم عوص او کنند و در
بنزله که چهار حصه برود و کف بردارند و هم وزن دی قند سبب امنی بگوام آوند که مسع لخوا که ترش معده را
ت دهد و قوی باز دارد و در جگر مفید است از سبب و زرنک و سماق و غوره و انار و در دانه
بنفشه هر یک یکم جزو آب لیمو و حاص هر یک نیم خربزه بنیزند تا لذت رسد و قند کف است از اخضر
آوند که قوی باز دارد و در دانه را قوی کند و انما لخوا از به و سبب و حاص اترج و امرد و انار و

غوره آب بکیرند و قدری از سماق در عود و بنویسند و حب الاسفند و عسندر و اسرار سس گرفته و نمک بزرگ و نمک و اسرار
معصومه تر نمایند بکیرند و در سبب ضایع نمایند و باقی بقوام آرند و اگر قند نیامیزند و همچنان ابهار را تنه و علیک سنا و
تا آب شود و قوتیر باشد **تلمن** که از فواکه تر بود یا خشک در ادویه معا با بید **سودا** معده و دل و عود و قوت
و در دق و اسهال باز دارد و عود و رطب بستی چهار اندر آب بسیار گرم بکیرند و در تر کنند و با نشتر نرم اخگر خوش و نمک که
قوت او بر آید پس صاف کرده با نه رطل غسل و چهار نیم رطل قند بقوام آرند و اگر عود و رطب بهم نرسد عود قاقی
برند و بهترین عود است که با طشت ساه صرف شود و ظاهرش شیر ساه مایل سفوت و زرین بود و در آن فرغند
چرب نماید **در جهت تقویت معده و تجویف معده و سودا** استمر که از بر دو نافع است و است خوش کند کلاب
اندر یک کند و عود هندی یک هر یک و درم سنبل الطیب و رطل جوز بوا مصطک هر یک یک درم همه را بکوبند و با
در خرقه صفت است بسته در کلاب اندازند و یک شب بنهند پس قند سپید نیم رطل آمیزند و با نشتر نرم مقدر سبزین
خوب بکوشند خرقه ادویه مالیده بزدن آرند و قوام تمام نمایند و نمک و ابکی حل کرده بنفیرانید و فرود آرند
معده و حذر و دل و دماغ را قوت دهد و عشیان و فساد مضم و بخار و محرقه و حساسه و دل را دفع کند سیب شش
شیرین و انار ترش و شیرین و لیمو از هر یک صد و سیما و درم آب بپاشند و با سه عدد درم قند بقوام آرند و عود و قمار خیرم
فصل سفید سه درم با در خمبیه طریح و رطل مصطک هر یک و درم سنبل الطیب و درم و سیما سه سادج و دوق
هر یک یک درم غنبر و نمک و درم و قمار خیرم در آن حل کنند **ساده جهت تقویت معده و دل و نفس**
لیمو و درم و صفقان و نسکین و قیام نافع است و انکیه ایلبراج بود و در قوت دل قوتیر باشد و صفا
اندر دهن و بیدون پاک کرده در دهن سنگین با جوین بکیرند و آب آن بکیرند و ده من و بنهند تا بدین
و بکیرند اخاذ کنند و بنهند تا بقوام آید و بعضی آب سبب را خوش بنهند و لطف می قند است و بقوام آرند
دقت قوام قدر کلاب نیز از بنز تر است **نوع دیگر که معده را قوت دهد و دل ضعیف سودا و اسهال**
آب سیب شیرین و دهن آب به شیرین شراب بخار هر یک یکین همه را با میزند و در رطل شفق عود
و کهنج هر یک و درم کا در زبان در خمبیه هر یک سه درم همه را بکوبند و اندر حرطه سب در ابها و نمک که
و با نشتر نرم بنهند تا که لطف بماند و حرطه را بدست بماند و در کنند و سفید یکین مختار قوام دهند

۱

[illegible]

و غلبه مرار دفع کنند انار ترش قوی القشر احرار لون بخته سالم از اخوت کبر و کبار و جویین
دازد و نه آب بنفشند اگر یک رطل آب بود چار ذوقه قند سفید منجمه تقویم ازند و از خواص قند سفید
مناسبه بنفشند قوی و توان که از حرارت بود دفع کند و قند اب انار سرکه بنفشند و بنفشند
نصف رسد پس اگر این مصلوح یکم باشد انفعاله افشرد و قند سفید هر یک نیم امتیرند و تقویم
و از انار درم نرسد اب انار شیرین عوض می کنند و بعضی آب انار همی اندازند ملک حشمت طبعه بنفشند
و می شربت را حرکت میدهد تا قوتش بر آید معده را قوه دهد و قی باز دارد و صفرا دفع کند انار ترش
و درمن انفعاله تازه و درسته عود خام آله مصلح هر یک و درم پوست بیرون تپه تخم کوفته تخم در
بجوشانند سوام مصلح تا به آید ها کنند و با یکم قند تقویم ازند و معده مصلح را فکند مسخه نرسد
منفع مدبر حشمت قح صفرا و قوت قح معده و او حجاج دی که از صفرا باشد و حشمت قح صفرا و دی ناصح
و نه یکسکین از از از خوار و صراع که با نهاب بود و مفید و قاض شکم کبیر اب انار سرکه بنفشند و قند
اندر که مرارت و تمامه باطل کنند و انار ترش و آب سبب القدر که احداث برات نکند نیز امتیرند و هر یک
اترچ با فشر از القدر که را که در ظاهر شود انداخته طبعه دهند تا تقویم آید و از ماده بلغم موصی باشد خالص
نیز ضعف بود از بر و باید که وقت حرام مصلح و منسل و قاقه مانندان باریک ساخته بعد حاجت بران
جست غشیه و قوی ناصح انار ترش نیم رطل سماق ربع رطل انداخته بنفشند تا که در رطل مانده صاف
کنند و برک اترچ و برک انفعاله هر یک و طاقه و قند و درم و سک مکررم کنند و بزرگ اترچ بنفشند و پوست
نرسد درم باریک کرده اندازند و در غشیه بنفشند و اگر در کلاب بسیار بنفشند و انار بزرگ اترچ نیم نرسد
ترچ و درم عوض او کنند و اگر انفعاله نیز نیم نرسد انفعاله خشک و درم کبار و دی است که درمن بنفشند و اگر
امتیرند و مخالف هم نه و شربت انار شیرین و در دض سینه کدشت مسهل و را و دیه معا بیاید معده را
و نه در شش نشاند و قوی و اسهال صفرا و باز دارد و ریاس سرد و سال کبار و جویین بنفشند و در دض و در کف
با جویین بکوبند و آب بکوبند و هموزن دی قند سفید شربت کف بر دارند و تقویم ازند و شربت کف
را بنفشند تا یک شربت برود پس با قیانه قند افشرد و تقویم درم

الک

و کبد و قلب آب به شیرین و در آب نیم کوزه قند سید نصف ثالث مجموع به سوز معروف قوام دهند
در دویه سرکه شربت وی نیز جهت ضعف معده و فی صفرا و عطش نافع است
جهت تقویت و دباخت و از اذ حرارت و قطع عطش و فی واسهال که از صفرا بود و تسکین عجم که از حرارت
باشد نافع است و هر ضحک از صفرا و هوا باشد دفع کند و حوامل را سرد و در استقامت را که از حرارت افتد قبول
کند و از از منصفین معده آنها باز دارد و اصله را از قوه و در استقامت را که از حرارت افتد منع کند و تنها گرم
و مفید و صفرا و دم و بلغم را قح نماید آب بخورده انکو بریزند تا که تنصف رسد کف بر دارند و یک شرب لقا
دارند پس صاف کنند و فی کربل آب مطبوخ آب بغض و قند سفید هر یک نیم گیل امنیزند و بقوام آرند و بنشیند
غیر منفع نیز معده نافع است در دویه سرکه شربت معده را خاصه که گرم بود قوت دهد و انشا
الله و تقویت دل کند و در سده اوقیه در سرطل کلاب تر کنند و حذل مقاهر بخورم و در دقایق ربع درم
در انبار رس سردم نیز اخافه کنند و بجز نمانند تا که قوت دویه مسحوق شود پس صاف کنند و این آب
صاف کرده آرد و حصه باشد فلا قند سفید سه مضاعفه بقوام آرند و همچو شیر و است و چون بخواهد
سرد یک سده اندانه نیم اوقیه که در کلاب یا آب کرده باشد آب کوفته و سی بگیرند و حلا را در آن
نفسه سازند و قوام مام کنند **در آب** جهت کرب معده و حصفان که غلبه است معده باشد دفع کنند تا که است
و هوا از معده دور کنند و مرغ و سهر و الیچ لیان و خفا و ابس را اجانه از اسود و در هر یک کا و زبان حمل درم
در نقشه کیم کسوت هر یک است درم فلفل سفید نفعی ریحان الاترح هر یک درم جگر را در در کلاب
یک سبزه تر نمایند و با نش نرم بنیزند تا که ثلث بماند صاف سازند و آب از آن ترش و آب کاسیه و قوام
یک رطل و قند سید چهار رطل اخافه کرده بر آن نش نرم بقوام آرند شیرین یک قند **در** معده راقه و در طبع
سند و در اخضر و در آن سنگین بگویند و آب ی بگیرند و فی رطل آب وی قند سفید و در نیم رطل اخافه کرده
بقوام آرند **در** غشیان و فی دفع کند بلغم قطع نماید زیره سفید معده درم اندانه ترش است درم
نام نفعی هر یک ده درم شانه جگر را در رطل آب بنیزند تا که رطل بماند صاف کنند قند سفید
امنیزند بقوام آرند **در** جهت لطیف معده و در فی غشیان و فی عطش حلقه نافع است قند

[illegible]

زخمه این مصفا هر یک تمثال منقل و نقل و جرز بوا قافله دار چینی هر یک تمثال سباسبه مکدرم و نیم سبک مکدرم مشک
دو دانگ اضافه نماید **معهه** و راقوت و دو پوست ترنج و خوشبو ترنج و یک نیم قط آب بنزد آب بنزد آب بنزد آب بنزد
صاف به محل قدر حاجت منته بر آتش نرم توام دهند که لغایت مقوی معده است و باضم و قطب را هم ده
و مفید بران و صغیان که معده آنها ضعیف المضم شده باشند پوست ترنج ده درم ز کبیل ساج قافله کبار مشک
و در نقل هر یک و تمثال منقل و نقل و جرز بوا هر یک دو درم و خود بند نهفت درم اجزا و نیم کوفه و کسیره فراغ نسبت
سد من کلاب بنزد و صاف کرده با سه من غسل و مکر قند توام آرند و آخر مشک زعفران هر یک مثقالی اضافه کنند شربت
سه درم تا بخورم **ضعف معده** و رافع دارد و در او دیر سینه گذشت **غشیان** و قی باز دارد استه تمرندی هر
ده درم در ده اسار کلاب بنزد که نصف رس آب انار مشحوم و آب سیب ترش و آب لغاع هر یک در انار پوست
بسیه درم قند سفید قدر حاجت جمله را بنزد تا توام آید و پوست سیب و شربت مکدر از نوز و بریارند که اقال التمر
فی فرا وین **مر** معده و راقوت و دو پوست ترنج و خوشبو ترنج و یک نیم قط آب بنزد آب بنزد آب بنزد آب بنزد
و مین طبع و انجا که استبرک استعمال کنند منع نسازند تمرندی از خسته و لیف پاک کرده و در رطل و نیم در آب بنزد
الحرارت ترکند یک شبانه روز قافله نموده و با ده رطل قند سید توام آرند و بعضی یک رطل مکدر را در چهار رطل آب
تا که یک رطل بماند صاف کرده یا یک نیم رطل قند سید توام آرند و اگر منع کنند و از خطر طبع یافته از لغاع یا عصاره وی بخواهند
بجهت عطش شود و در او دیر تمرندی است و احسن آنکه الورا از خسته پاک کرده بسجس و بند **مر**
که معروف نسبت الی است کلمات قدرة و شراب سرد زیر لعل و کیمیا بالجملة است تقویت معده و تحبیر مضم و شبهه
طبع و لطف نفوذ و دفع قرح و از یاد حرارت و حریر و تسهیل بن و تخمین لون و تصدیر اس و تنقیه نفوذ و ریه نافع
و قوه مبدیه جگر و دل و جمع اعفاء باطنه و افعال را و مسخر خون و پوست و در رطل و منافع کمر و صوف سح را سن جگر
تمثال و کسیره فراغ بسته یک مثقال و آب الکر و شیرین که سبقتا و رطل بر رطل بکوبد و بود انداخته سه ماه در انجا که گذارند
بسیه صاف کرده بقدر حاجت و محمل طبیعت استعمال کنند **مر** مواد فاسده محلوله بقیه بیرون از تخم نطفه نرم
سج حریره ده درم شنب کعبه کم تر ببه درم ایند رست طل آب بنزد تا نصف سد صاف کنند و محل الحار
و آب تر ببه درم و غسل سطل اضافه کرد و بقوام آرند و صمغ حرسف بنقدرم مک بند و درم با یک

ساخته امینند و وقت حاجت بقدر مطلب باب بنجیم کثیر المعده بنشیند و قی کند معده و جگر گرم کند و قدری از
زادند کند سبیل الطیب مصطفا قافله کبار و صفار و ارجنه خود بند جزو اهریک یکدم قرفل بنجیم حله انجور یک کند
در سه رطل آب بنشیند تا که مکرر ملاندازان کم شود صاف نمایند و با بنجر حل غسل لقوام آرند جهت تسهیل و تسخیر
معده و اصحاب مزاج بارد و نافست بنجیل و ارجنه اهریک بنجیم قافله کبار و صفار اهریک و در دم قرفل یکدم حله را
بگویند و در یک سنگین ناسفت رطل آب بگویند تا که شفت برود و خرقه صوفی سالانید و باج من قند سفید لقوام
آرند پس زعفران بنجیم باریک سائیده یا بنشیند سرخ آید چون مومی اند این شربت را استعمال میکرد با سیم و گوهر
شده جهت اصلاح معده مجرب است آب سب آب به قند سپید غسل اهریک مکرر شراب رخا یا سه رطل حله را لقوام
آرند و اگر کجاست قلیل الحرارة باشد عوفض غسل هم قند کنند معده را قوه دید و بدن را گرم کند و عشاغ
و مقوی جمع اعفاس است غسل قند سید آب شیرین اهریک یکس بنشیند تا لقوام آید پس مشک بکنقال در زعفران
باریک سیم یا بنشیند شربت سه درم یا بنجیم در معده را دفع کند اگر کهنه با و در اعفاس خفقال بار و در اهریک
غسل و آب شیرین اهریک دو من لقوام آرند و عنب و زعفران اهریک بکنقال افاده کند شیرین بنجیم جهت اصلاح
معده و حر و طحال و حمایت مزاج است سبیل سبب درم و در دمن آب بنشیند تا که لطف یا کمتر از آن بنشیند
و صاف کند و قند سپید با غسل و دمن امینند و لقوام آرند غش و قی را نافع است پوست بیرون است نفع اهریک
در درم کسرخ مار دانه زرشک اهریک چهار درم عود مصطفا اهریک یکدم شاخه را رشتند و آب به یک رطل است
آب اهریک نیم رطل حله را بنشیند تا نصف رسد و کاند و قند سید امینند و لقوام آرند جهت تسهیل و تسخیر معده
سبب بگیرند حب اس و ف خواه یا پس و نمکوب کنند و یک رطل دی در دسه رطل آب بنشیند تا که مکرر ملاندازان
سید سبیل امینند و لقوام آرند و اگر کجاست حله را کرد و در من مجروح سازند فایده تمام دهد و جهت تسخیر و قی
اجت نفع دارد و پوست سکه ان حر و سبب خشک کرده قدر نیم مثقال در همین شربت اگر داخل کرده هر روز
به بند نفع عظیم بخشد و پوست مذکور گاه تنه اید بنشیند گاه همراه قرفل و گاه با قرفل و گاه با کاهمه و با حله و سبیل
استرخا و تسخیر معده مجرب ترین ادویه است بهر و جیک بنشیند معده بد و در رب را شیرین سودا دارد و دونه بهر و
جمع معده و معده و حوض حاض مذکور را در دمن مصطفا بنشیند بهر و سبب معده را

کند و بر آن را قهوه سازد و قهوه بر ویانند و بوی شیرینک نماید و باد با سوره را سودمند است و بر آن ناهار و رازیان که کرم نفس بخورد
 صفت شیرینک کاشم کرد یا فلفل و فلفل کند و سبب قهوه بود و با سوره سداب کرم حر حریم بیاز هر یک کفقال حبس الحیدر
 در هر یک کفقال حیدر در سه من آب بنزین تا نصف سرد و ما کنند و هر روز سه درم حمل درم بنوشند که اگر افلاک در
 آن سه درم که او بر او شش بخورد شراب طبع دهند چون نصف سرد و از آن بوزن مطهر لعل آرد و بنوشند و حبس الحیدر شیرینک از
 بنفشه قند این بنفشه را با سوره شراب بنوشند ملک الحی با شراب ارقام نموده و این در وین الحی با راعب در حرف خانم حش
 کفانتر و حبس انزرا در من محل تر قهوه نموده و در موضع انشعاب بر من شمع حاصل شود **در** مقوی معده و شش و راع حش
 است و نافع آن در امراض بارد و ما غی نهایی ندارد و پوست طرح رطبی با جوی که قهوه فلفل و وشتال عود و کفقال شکرب
 کرد در محلول شراب سه شبانه روز بخساید و با سوره رطل قند سید و وشتال مصطکا و نیم مثقال ریحون و دودانک
 بخورند تا مال لقاوم شود و سیر حاف کرده استعمال کنند **در** تسکین قوا که کند که سبب از طعام غلیظ بود و انیسون زیره را
 در آن کند و با سوره و آب بنزین و قند سید و انجبه کرم که کند و اگر سبب قوا که بر معده بود و اسهال انیسون کرم
 همان دستور عمل آرد و اگر سبب با و غلیظ بود کرم سداب یا سبب فاخته کوفه و شراب کرم با قند کرم غامد یا یا
 آب بنزین **در** تسکین غشایه غشایه که در نرسید یا باشد لعاب انجول و هیدانه یا یا یا کلا انجبه بنوشند **در**
 است معده و جگر سبز نافع است و فساد و مراح بارد و امصلح و آورده اند که در عواظین سبب استعمال این در عام
 عرق و مصلح عرض شده و سوس اسما کون نه قهوه رازیان فلفل هر یک کدرم سله چهار درم حیدر را با یک ساخته و در
 چینی یا آب کینی نهند و شراب حیدر الجواهر سفت و عرطل بر آن ریخته و سطرط را از کرم کرم کند و حمل روز یک از این
 قبل از غذا و بعد از خوردن **در** لعاب شربت انار منع است که گذشت **در** معده راقه و در حلقه باز دارد
 کبرناب امرو و ناخچه و بنزینه که مرده شود و ما کنند و باز در یک انداخته بخورند تا غلیظ شود فانه منع معده کمر
در معده راقه و در و سعال و سوره را مفید است آب انار شیرین چهار رطل آب شامی آب شکر هر یک رطل
 بنزینا لقاوم آید و اگر شکر دست نهد قند سفید عوض او کنند **در** جهت سقوه اشتها و ضعف معده نافع شراب
 چار قهوه عمل کفنه و دقت با سوره انجبه مصطکا و قهوه هر یک چهار درم و از خود حاج هند و سبب و کلستر و غار لعل
 در هر سوره هر یک در درم حشیش است و سبب و درم زعفران کدرم نیکو سبب حیدر خرقة کتان سبب اندر

اندر ازند در امام را اسهف روز در انقباض مگذارند و در وقت مراد و بر روزه چید بار مانند و بعد بقیه استعمال کنند شربت
یک اوقیه بر نه بار بخورند از موفات شیخ که از جمیع نسخها شربت افستین قاتی است و مجرب است افستین برومی خورد و در
دوره من آب بنیزند تا که بر آب آید و بار که افستین نرسد بود و مانند و سازند و تسبیح سفید در غیریست و بنویسند و بعد
بنویسند پس آب مطبوخ ادویه شش خرد و عصاره سفید برود و در غیریست و بنویسند و تسبیح سفید در غیریست و بنویسند و بعد
نسخه که است معده را مفت و مالتی را بر مفید و در ادویه بر کند شربت که معده ضعیف را نافع بود و در دفع معده برود کند
جلد و سبز رنگ نماید و بول بر اند افستین بخورد کم کفش سه درم مسکنه و درم انیسون طرح هر یک درم منبل الطیب و درم
نیکوفه و درم من آب بخورند تا نصف بماند و باده و شکر کرده یکم قند سید لقوام ازند و سر داده مصطک شربت و درم سوده ازند
شربت جودر تاده درم و در غیریست و شربت افستین که معده لغو دارد و لیکن مهمل است در ادویه اما بیاید و بعد در ادویه جلد
جست که بر معده و عثمان و بر انگشتان آنها و از ادحقان مجرب است و باز سر سوم و تسبیح افستین مقول ازند و آب رنگ است
شیرین هر یک درم مثقال آب بنویسند و آب هر یک درم و بنویسند و تسبیح افستین که معده لغو دارد و لیکن مهمل است در ادویه اما بیاید و بعد در ادویه جلد
ترجیح خل کرده شش مثقال افزاید و در وقت در اکثر علل قائم مقام تراف فاروقی **شش** بخشان باز دارد و معده را قوت دهد و
الدم را از موضع که باشد به بند آب ماق شوق ها کند و با قند سید لقوام **آرنه** معده را قوت و بواسیر را نافع است و در
دکان خوش کند سعادت درم المده درم نیکوب کند و با یکم آب یک چهارم قند کند و ظرف چینی کرده یک هفته در زیر زدن
نماند و بعد از دو هفته بر آورده و شامه لقوام **آرنه** برودت معده دفع کند و دفع شکم تر و صم را قوت دهد و ناخواه
کیمر ط قند سیاه همه مفت رطل آب بعد راحت در ظرف نهاده یک هفته در خانه گرم بگذارند بعد جو شش داده و شامه لغو
ازند شربت سه درم تاده درم که مرده می سوسن و سست نیز نیند معده و جلد و سر هر دو درم و در
که از استفراغ بسیار باشد و اسهال نیز الدم و ضعف دل را سود دارد کل سوسن از چهار عدد و یکم نیز دکان کند
بر از سه پاک اندازند تا خشک شود پس قطره نقل و قند بر میره هر یک دو اوقیه نیک اندازد و سلیقه
سه اوقیه جلد را نیکوب کند پس ظرفه انبیه تسبیح و باره سوسن در آن میزند و باره دارد و موقوفه بر سر آن کنند و یک
شبان روز نهند بعد شام زده رطل مثلث بر سر آن کنند و دیگر از بخوان نم اوقیه و مشک و مثقال و شربت مگذارند
و ادویه در آن اندازند و معده سال چهار اوقیه روغن بسیار یک و در آن بیایند و یک ساعت سرط

بهر نفع بعد از باره کاغذ پاک کرده بر سر آن نهند و بلبان بر نشاندند و آن طرف را مطهر سازند به کلی پاک که سر نشاندند
 دوران طبع حویج یک سر ششماه در سایه نهند در سمت شمال و بعد بکار برند نیز بعد نافع است و در طرف الموم
 سینه گذشت جهت بر دهنده بعد از در حرف البارادیه سر گذشت جهت بر دهنده و بعد از صفح
 است و معاج مفید و معسر مفید مثل قفل فافه عود یا هر یک و متقال زغوان بکفقال دار چینی زنجبیل فلفل سیاه
 متقال یک نیم متقال مشک مع متقال ادویه نیکوب کنند و در ظرف کتان بنهند غیر از یک مشک و در شراب بر خایا کنند که دوازده
 رطل بود اندازند و دو شبانه روز بگذرانند پس بپوشانند با سه رطل غسل ها و در رطل قند سپید تا که لقوام آید و در آن روز یک
 مشک یا یک ساخته بیاورند و نسخه دیگری در حرف الحامی بحث گذشت عموم الفایده در دهنده و بطور دم و دارم
 از بعد از زغوان و در دم مقل مصطک سه صبر سوسا که هر یک سه درم سه سار به لطا دوازده درم زوفا یا این طب
 سه درم روغن نارین بعد کفاف در بعضی نسخه زغوان دوازده درم و در امراض الصفو خول یا بکار جهت دهنده
 بطور نافع است ضد اسهال سفید ضد اسهال شیا فاما کافور کوفته نیمه آب شرب الشرب و قدری سرکه خاد کنند و اگر دهنده
 بود نفع کند بعد از این خاد بر نهند که معده سردار کم کند و قوت دهد مصطک سبیل قطه اقتسین هر یک یک درم و در
 الموم فلفل دار چینی قصبه بر سر هر یک درم کوفته نیمه شرباب کنند و آب به خاد کنند و در نسخه عوض عالم سک است که درم
 حلبه و بکار نافع است زغوان صبر هر یک یک درم اقتسین سبیل هر یک یک درم و نیم کوفته نیمه آب گرم خاد نمایند که درم
 معده را تحلیل کند مقل صلب البان کم کرب هر یک درم سبیل الطیب سبیل صیادیه هر یک یک درم موم سه درم روغن نارین
 باز ده درم صغارا در شراب حل کنند و ادویه دیگر کوفته نیمه افانده نمایند و با موم و روغن بسپزند و خاد کنند که ضعف
 معده را پاک کنند که سببش حرارت باشد نافع بود صلب الموم عود هند کلنار برک مور و پوست به پوست
 قصبه بر سر هر یک کوفته نیمه لکلاب آب سبب خاد کنند که درم معده بلغمی نافع است ضد
 نیم درم اطل الماک حاما با تونه شبت مصطک هر یک درم اقتسین سبیل صبر هر یک یک درم کندر شش درم حطی
 سپید باز ده درم به لطا دوازده درم به برغ لبث درم موم سپید سه درم خاد کنند خاچه رسم است که فروج دهنده
 راناع است افون زغوان صبر یک نیمه انگ مردانگ بکفقال سپید از زیر نیم درم روغن کل بخدم خاد کنند
 بر دوت حویج و دیگر و نیز از سوسا و در اقتسین سبیل الطیب سبیل صبر سوسا هر یک یک درم

[illegible]

و بعد که کند سکون عود خام را یک بر یک سه درم کلسترخ چار درم سنبل مصطک هر یک دو درم
و اگر کسی که فیه بخت باب مرزنجوش را آب تمام مرسته خاد کنند وقت خلوصه از غذا که معده
را قوت دهد سنبل کلسترخ مصطک قشور کند و در برابر بسیارند و شراب ریحانی یا آب لعل یا آب
سفرجل مرسته بر معده کنند که همین عمل را در اول انقباض مصطک هر یک یک اوقیه صبر و اوقیه خرقه
و در آخر شراب هر یک دو درم آب سفرجل و شراب بخت سه مرسته خاد کنند که قی باز دارد و شکم به بند و کلسترخ
و اقاقیا که از راز و جوزا سرد و خنک و سفید عرس بر یک دو درم هر یک سه درم طمانینه و درم بات بر شکم و
طمانینه که همین عمل را در اقاقیا سعد مر کنند که فکک ز اسهال و کلسترخ از مکرل ارمی بلوط کارس
بر یک عرس کلسترخ بر اسفند اب مورد باب به بر شکم طلا کنند که قی و سفید را نافع را یک سک کرد و شاق
چیزی بات یک مورد بر معده طلا کنند که معده را قوت دهد سنبل سعد کلسترخ را یک مصطک قشور
هر یک خردی کوفته بخت باب بر یک به معده طلا کنند که اسهال و جگر و اعضاء دیگر سود دارد و شاق
کل ارمی هر یک دو درم صبر سک زعفران هر یک سه درم لکلاب اب بر یک مورد طلا کنند و اگر محل عضا بود و در
شراب بروغن زکریا شیرین که سنج معده را نفیج دارد کل نفیج کل خطی بر یک بود اکل اکل هر یک مائه
با بونه کلسترخ کم کاسه تخم کبوت شایب مائه هر یک سه مائه لک معسول اسارون روید حلا زعفران هر یک
مائه مصطک مائه کوفته بخت لکاب راز و جوزا زردی شیر کاسه دکلات به کرده سه چهار مرسته بر شکم جای یک سنج باشد
طلا نمایند که قی و حله را در حوضه افتد و در عسل سفید کلسترخ کافور لکلاب طلا کنند و بالا از باجره را لکلاب
بر بند و چل کم شود عاده کنند که رخ و اسهال نافع است سیب شیرین و خرقه بخت زعفران
و فنی کند تا بپزد و پس پاک کرده کوشش آن سحاه درم کلسترخ ده درم بر یک مورد اقاقیا سنبل بر یک تخم مصطک
خود سرد صبر بر یک یک درم بکوبند و لکلاب طلا کنند و اگر اندرون حرارت باشد درم زعفران
یک درم کافور یک درم زادت کند که در معده را نفیج دارد و در حوضه خاشر سنج زنجبیل با عسل
طلا کنند که در معده را نفیج دارد و اما اسهال و در بر آنها دفع کند و با دانه لکلاب و خد و نذوق مفید
زعفران ایچمدان کم سداب خرقه زنجبیل خاشر سنج بر یک تخم فلفل سبب درم عمل و درون

۵

ادویه شیرین یکمقال باد و مثقال یک سنبل و قند و لبن و در جوارشات گذشت
زاده کند و برکت ازال را دفع کند پوست بیلک کابی سطح کند تخم ریش بل قطع سطح سنبل و قند و لبن و در جوارشات گذشت
نارنگ هر یک سدر پوست بیلک کابی سطح کند تخم ریش بل قطع سطح سنبل و قند و لبن و در جوارشات گذشت
فلعل موم هر یک شکر سدر و شک و مثقال عنبر یک مثقال حبث الحدید بر سحر و ادویه روح کاخ
مثقال عسل ها و دینیم خنجره بطریق معهود و معجون کند و بعد شش ماه استعمال نمایند شیرین و در مثقال درم به بند
شیرینازه کو سید سنبل و در ادویه گذشت اسم فارسی است بمعنی حبث الحدید و ادویه اعظم این معجون و مسک است
شده و بنابر جلال قدر عطیه الیه نیز خوانند معده را قوه دهد و بواسیر را نافع آید و باه سوزاید و رنگ و فلیک و از و برکت
از ازال دفع کند و سنبل و در جوارشات این کجاست گذشت قودحی در معده و جگر کسب بود و در حمایت
رج و حماات این را نافع است بودنه نهی بودنه کوهی قطر سالیون سالیون هر یک دانه درم
تخم ریش بل و پودنه سدر هر یک چهار درم کاشم پانزده درم فلعل سیاه شکر درم کوفه نیمه با عسل ها شیرین
باب کرم جهت در معده و شہوت کلیه و نفهم طعام و تحلیل راج نافع است در جوارشات این کجاست گذشت
جهت در اخلاقی و نفقد از درم به سنبل و در ادویه سر گذشت و بعضی در قودحی نیز نماید قوی مضیه را باز دارد
عود چهار درم کبابه مصطی قرفل سنبل هر یک درم قند سید و دانه درم کوفه نیمه اقراص کند شیرین و در
معده را قوه دهد و اشتها ارد و طعام نفهم کند و عود خام قرفل پوست سحر هر یک بخورم قرفل مصطی هر یک
قاط سنبل سباسبه هر یک درم جوز لوز اعوان ریش بل و قرفل هر یک درم قند سید بر سحر اقراص سازد
غنچه قوی مضیه را باز دارد و غنچه را که بعد است فراغ یافته شود و در عود خام کلینج مسک قرفل طین جرات
سنبل طابشیر هر یک یک درم کبابه درم کند ریه درم کوفه نیمه اقراص سازد شیرین یکمقال سحر را در دست
و در سنبل عود و سنبل قرفل کبابه مسک هر یک درم طابشیر کند کلینج هر یک درم و بعضی در سنبل سنبل
نیم مثقال و پوست برون سینه درم افروده اند و شیرین درم نوشته که قوی مضیه که مع البراد باشد تا
عود سنبل یک انگشت قرفل کبابه سحر کند مصطی هر یک درم کلینج بخورم کوفه نیمه عود اقراص کند
در معده و درم از راج است کلینج شش درم سنبل کلینج طابشیر هر یک درم ریش بل

۷

[illegible]

کند و آب بقدر که خواهند کافیت یا آب صغ اراض سازند قوای مغنی بنیان کند بخیرم راسن ستم
هر یک سه درم بود نهی صغیر بزرگ سداب هر یک دو درم ناخواه مکدرم و نیم اراض کند هر یک
مثقال شیرین کبود با طبع زیره و ناخواه قوی و صغیر از دارو کند کل خاجی کبابه قاطله سک کبود
هر یک ده درم قوای نگیرد کافور سک هر یک انکی کوفته نیمه اراض سازند شیرین مکمال با شربت لغلغ
معه راقوت و در قوی و صغیر اناج اید کند رطوبت خراسانی که کل خاجی کوبند هر یک ده درم کبابه
قاطله سک بعد از هر یک انکی اراض سازند هر قوی مثقال شیرین بقصر سرب اناج کوبند و در
و سی ناصبه القی حداد و درام که معده و جگر اناج است او خرم سلیخ کل سرخ روید صغیر صغیر
سبیل هر یک سه درم عفران مرابون قسط طبع فلفل هر یک مکدرم مثقال رزق مصطک هر یک دو درم
اشق ندرم اراض سازند هر قوی که مثقال شیرین بقصر صغیر اراض معده معصع و نند و حبس
درم دی شکستین که مسج است بقصر قوای ریجی و مغنی و نند شکم و معصع ریجی ناصبت کند بخیرم راسن
محفف قوای با تسبیق سداب در سایه خشک کرده تخم عام هر یک سه درم صغیر ناخواه سعد هر یک
مکدرم و نیم اراض سازند یک مثقال شیرین بقصر لطیف زیره قوی ادم رانج است کند درم الا
جلبا هر یک سه درم که با بخیرم محوم ساه معول هر یک ده درم شب مانای و درم درم افیون و درم
درم کوفته نیمه از جمله ده قریص سازند شیرین بقصر آب زینک و اب عجمی الراعی و او روح و درم
سبب سرمه قوی ادم مجرب است و در ادویه امعا باید احکار بدستور سلمی در معده و درم زیره امانی
بدون مایه نافع است و اسفیر صلا ملا داس نیز کوبند لفعیه و درین و در قریص لفتین
انک است سلمی است درم افستین ده درم کرفش بخیرم چند بدسترا فیون مر هر یک دو درم ستم
درم بطبع خود نه قوی قوای رافع دارد مصطک و در یک دو درم پوست بیرون نشسته جاد
کلسنج سک هر یک بخیرم شیرین دو درم معده راقوت و درم استر خا و نشسته او اناج
طبع بند و افاقا سه درم صغیر کثیرا هر یک دو درم کلسنج کلزار هر یک حار درم قشاکر کند و درم
هر یک مکدرم سک خیز عفران هر یک مکدرم بکوبند و درم سداب اراض سازند از یک درم مانای

بسیار یارب به یاب برودند **فصل** در قواکیم از افغان است قسطی صبر و صوری از تمام یارب قوس کوی
که شکم کفش کند اساردن هر یک یکدم افزون دانی نیم کسرخ نیدرم بگویند و نمک است برشند و در آب
کند و بخار بریزد **فصل** در سبب کسکه طعام فی کند و شربت غذا باز دارد سماق سردم زرد در دها شیر زرد
از برب بر کوه لکلاب تر کرده و خشک کرد هر یک دودم پوست بسته یکدم مصطک نیدرم کوفته نیمه لکلاب اقرص سازند
دودم از یکدم تا دودم شربت حصرم منع یا در و مسکری معده بارد را سود دهد و ششها را در و سده کشاید
صفت نامع است اقسنتین سیون باد امین کفش اساردن جمله برابر کوفته نیمه باب اقرص کشند
بر قنات شلخین برسد که در و معده که از سبب بر آید و بدون ساکن نشود سود دارد اقسنتین کفش
یک یک یکدم صلیح است دم مرففل خند مد شیر افزون هر یک دودم کوفته نیمه اقرص سازند یکدم است
دودم معده را قوت دهد و قی بلغم و سود را قطع کند پوست بیرون بسته کل سرخ هر یک دودم
مصطک هر یک دودم یک کدم کوفته نیمه باب سیاه اقرص کند صوف معده و ضیق النفس و سلسل بول
صفت ششک صلیح باب هر یک دودم مصطک کسرخ منبل هر یک دودم کلان دها شیر بر واحد کفقال و دم کوف
دودم اقرص سازند سردم با کل کند فی الدم را نامع است اقا قیا کف کل افزون بر السح کل ارمی کلان
برای دانی عسل بر بر رفته باب خود اقرص سازند شربت نیمه کفقال باب به آب است معده را قوت دهد
در و در و در دها شیر دارد آنه کسرخ کشش برمان هر یک دودم کفقال پوست بیرون بسته مصطک هر یک نیمه کفقال
سماق ششکال زیره کرمانی در کفقال کوفته نیمه لکلاب اقرص سازند و دیگر ششخا دها شیر و خاد دارد
عسل یا به معده و دل و کبد را قوت دهد و او جاع بارده معده را را امل کند و غش و خفقان را در را نامع
مصطک لعل عود در حبه منبل یک خور و الکابه به پوست ترخ قاقل هر یک کفقال شک دانی کوفته نیمه شیر
بر کمال اقرص سازند شربت کفقال قی و صغیر را باز دارد و معده بند و خواب را در سک فر لعل یک
ده دودم کرا زج پوست نار باز هر یک یکدم افزون کوفته نیمه برب به سرشده اقرص سازند سرد
کدم دودم دود است که طیبان معصوم مبارک و نبرک داشته اند و منافع او بسیار است جد از اصر
معده و در و دیگر امراض و قیاض کوه مسوس است و او در عورت کوکب رحل مکرر و بنوشه شلین

[illegible]

[illegible]

موز کشت موثر را نیز بسیارند و بخشانند تا غلیظ شود و بعد از آن کوفته نیمه سبزه نشود و بعد از آن با دام
معه و جگر نافع است و در جبهه قطعه هر یک غت و دم انیسون کم کفش اسارون هر یک سه درم کوفته نیمه سبزه
سبزند شیرت بکفقال در دمه و جگر و سبزه را سو و دارد و باید که بکشد سبزه چها سبیل انخواه را زبانه سبزه
کم کفش سبزه ایوس جبهه مدتر کم شت زراوند طویل اسارون مصطکی که ما از خر حله بر امر کوفته نیمه سبزه
استهارد بوی دین خوش کند و صفا و من به فراید زعفران عاقر قرحا بر السبع ففون غریمان قافله کبار و در
سبزه مصطکی جبهه مدتر مسا کوفته نیمه سبزه با سبزه چندان غسل سبزه شت استهارد و دماضه ریاری و دمنه می پیواید و باه
عاقر قرحا شت درم فلفل سبزه مصطکی و در جبهه هر یک غت زعفران درم قافله چا درم قرفل درم جوز و اسه عود
اعظم سه درم منک عدرم کوفته نیمه سبزه درم روغن بادام حرب کنند و با غسل در چندان و سبزه شیرت بکفقال
تا دمتقال جبهه شت و تعویض مضمعه و کرده زاده کردن و باه نافع حث قرفه شل الطیب فلفل
قافله هر یک دو درم انیسون کم کفش هر یک بکفقال زره که ما در فلفل مصطکی نفع هر یک نیم مثقال فلفل در مثقال
غسل در جبهه شیرت در درم جبهه قوت معهه و شت و مضمعه طعام و تعویض باه و شت نافع است و فلفل
و در دسل جوز و اسه سبزه هر یک درم دماضه زعفران جبهه مدتر هر یک بخورم خرد اعظم درم کوفته نیمه سبزه و چندان
سبزه شیرت تا دمتقال جبهه که در معهه چها جمع آید و انیز او نافع است زراوند و در و ک
مردار سبزه کبار ابر نیم سبزه قرفل زعفران جبهه مدتر هر یک بکفقال درم شل شت هر یک درم کوفته نیمه سبزه
سبزه شیرت بکفقال حرارت و رطوبت معهه و نافع است و معهه و قوت و شت و شت و شت
نشان و فلفل سبزه دفع کند طاسیر اول کلسر هر یک درم سماق منقعه از حب و درم کف قافله
هر یک درم مصطکی درم شیرت سه درم باب سبزه جبهه تعویض معهه نافع است و عود عسکری
حد در هر یک بکفقال و در جبهه مصطکی فلفل قرفل هر یک بکفقال و نیم با در خویه کا و زبان بادان کم
شل اگر تر کا پوست تر کج هر یک در مثقال کوفته نیمه سبزه با غسل و نبات سبزه و در سبزه و علی کا قور
و نم افاده و انتر سبزه معجون عود در کث جوارش کث ملاست معهه و نافع است و دانه خوش
ست درم حب الاس حاه درم خرفوف بکفقال که را زره که ما در فلفل مصطکی نفع هر یک درم کوفته نیمه سبزه شیرت

[illegible]

و دارا که از بلغم و سودا باشد نفوذ در مصلحه سیاه بلیله آله بلیله کانی اسطوخودوس هر یک سه درم افیتون غاریون
هر یک چهار درم نمک هندی دو درم انارخ فغراوه درم کوفه بخت شکر بخت شیرین سه درم بهار باب کرم
جمع انواع ادویه معده و عدل کله و دندان و دوا و معد و صحت و دوح صدر و کبد طحال و کبد و مزاج بار
و ادویه ارحام و نفوس و جذام و امراض سودا و رافع است سندر زعفران سلیمه صابون افیتون از صحرایان
ز کجیل صبر جمل و روغن بسمان هر یک اوقیه مصلح اصل بلاد غاریون هر یک شست عمر نبات ص سوسن و دوا
ص رازانه سه رطل سرکه قسط باید که پوست ص رازانه سه روز در سرکه تر کنند و در درک انداخته جو شست و صند
و صاف سازند و صبح را بفرستند و عمل کحل و نیم مضامین در سرکه دانتش نرم محمی بنیزند تا اندک غلیظ شود و پس در کوفه
بخت یا بنیزند شربت مکرر با شربت موافق **محرر** در معده و جگر و سبزه و حشمت اشتفا و در طوبی نافع است و خاص
در موسم بهار و غاریون اسارون فردا تا کم سداب فرمون خار شک یک هفت مثقال زرا و نیم
عطشیا ناخواه قرفل هر یک چهارده مثقال صند فراسیون هر یک سه درم کافور کاس کادر و سوسن و سوسن و سوسن
هر یک ششاد درم کوفه بخت یا سه جند اصل کفر کوفه بر شند شیرین کیتان یا کربم بعد ششاه استعمال نمایند **محرر** نافع
معده را که قبول نمکند و قواقی امتداد و سوسن و ادویه رافعیت نافع است خند بیدستر قسط شیرین
نفل سیاه دارچین و قرفل هر یک اوقیه سلیمه دو درم هر یک سه درم افیتون مکرر مراد و شراب حسانه
کنند و ادویه کوفه بخت یا مثقال سبزه و بنفشه لکهار بر شند شربت کیتان **محرر** صحت معده که سبب صحت
بود و بکامراض دای و خضاد و اجاع رخی و قلع و ادویه معاصر و صبر و ل نافع زیره کرانی و شش درم سداب
مصلح هر یک سه درم قرفل کلسخ انیسون و ج ترنا ناخواه بوره ارین پوت بر دین هر یک سه درم کوفه بخت
جند اصل سبزه و بعد بنجاء و در مثقال شربت بود **محرر** که قرا و شک و دفع معده و اختصار بر طرف کند اصل کله
ناخواه دارچین و ج ترکی رازانه کوفه بخت یا اصل بر شند شربت دو درم **محرر** درم معده و جگر که سبب
فره و دهمه پدید آید نافع است را و ندر کجیل شندانه هر یک نیم اوقیه کوفه بخت یا سه جند اصل سبزه شیرین
دو درم تا و در مثقال **محرر** که در معده و جگر و ادراهم رافع سبب را و ندر ج کجیل کم کرفش را و
انیسون ناخواه شندانه با سوسن و عمل بر شند شیرین کیتان یا و القل و عسل و شندانه راس کرده

منسحل تحت قوه معده و شکر که لب ضرب و صدمه پدید آید نافع است از خجیل شدن و
 نیم اوقیه کوفه خسته لبه خندان و باه و اشتها و قوت مجامعت بسیار مجرب است جو روان قفل لبان
 و عصاره بجز از خجیل و از خسته مصطکا زعفران عود هر یک سه مثقال است و نیم مثقال فاعله کند
 هر یک یک مثقال قند و کلات سرکه سه مثقال غسل بقدر کفایت اضافه نموده بقوام آورده ادویه مسحوق
 بدان تیسر شدند سرکه یک مثقال **و باد** که مخلص کبر و معجون فلا سف و معجون فیصر و معجون لوم و معجون دیر
 نوزد و معجون سقراط و معجون فولاد و معجون الفخ و مفرحات که معده نافع است در ادویه هر یک
 و اکثر مفرحات مفید معده در ادویه قلب کور شد و **معجون** امر و سیا و حرف الالف همین **معجون**
 قند و لقیون و حرف الف **معجون** سحر **معجون** سفر حیا از حرف السین **معجون** در مورد که عبارت
 از جو حلیجین است و حرف الیم همین است که امراض معده است کف و مبه و راشنزه و مری
 عبارت از الکامه است و حرف الالف که شست و این هر دو نافع معده **و باد** است و
 و معده را قوه و در غشیان و در ادویه سرکه شست **و باد** معده و دل را نافع است و جهت نیکو کردن کودکان
 مؤثر **و باد** معده را قوه و در غشیان و باد دارد و مبه و قواق و در حبه نافع است و ترتیب هر دو
 که از پوست و دانه پاک کرده در آب کجوشانند تا نیم خسته شود پس با قند بقوام آرند و باید که سبک و درشت
 مراکند و به رانیم **و باد** معده بارد و کرده و شمانه بار و نافع شست و دل براند و پیا و بلغ و انسود و
 و باه زاده کند از خجیل از داد خوب ریز کند و شست روز و هر روز آب بریزند و بعد بیرون آرند و شست
 و آب و غسل کجوشانند تا بقوام آید **و باد** معده را قوه و در و باه بفراید بسیار نیکو کاران تازه هنوز سخت باشد
 باشد و پوست او جدا کرده با آب و غسل کجوشانند تا بقوام آید **و باد** معده را قوت و در خاصه که تا
 بود و مرغ بزرگ بگیرند و زردی بخراشند و بز عک پوست او و در شود و ترش و می شیر جدا کنند و کوشند
 با آب کجوشانند تا نیم خسته شود پس بیرون آرند و بقیضارند و غسل سبک بران افروده با نشین بسیار
 نرم کجوشانند تا نیم خسته شود و بقوام آرند **و باد** جهت تقویت معده و نجات معده است **و باد** معده
 بگیرند و کجوشانند تا نیم خسته شود پس قند سبک بران کنند و کجوشانند خند که رنگ بگرداند و بعد

روز یکبار برنیزد و نارنج و زردچوبه و مرزانه و مساج جهت معده فایده مفید است و در ادویه سرکه
شدیم جهت قوت معده و دل و قطع صفرا نافع است از پوست برون و درانه پاک کرده و با
کشمش آنها برآورده و در آب کجوشانند یا کمی در آن مانند لیس یا غسل و قند آب صندل انداخته برنیزد
بقوام آید و در عبارت از جلیق است و جهت تعویض معده نافع و در حرف الحیم که گشت با
کثیر از برف زردک جهت تقویت معده نافع است خاصه که متول بود و در ادویه سرکه گشت
جهت تقویت معده و جگر و دل و دماغ و هر امراض مریضه نافع است پوست برون بسته برگیرند و
بدستور مرا و اسرح بنیزد و اقسنتین معده کرم و ضعف نافع باشد اقسنتین سجدرم مکرر شش درم و کرم
بیت درم و ترنجبین سه درم مطبخ سازند و ترنجبین جلکده و صابون و بنوشند و اگر قویتر خواهند و اخراج معده
مطلوب باشد باره فقیرا کرم حب خفه فرو برند و عقبی مطبخ بخورند جهت در معده مست
و در ادویه سرکه گشت و جهت رفع درد معده بارد مجرب است و مثقال از وی کجوشانند و نبات
معده را پاک کنند و اگر قویتر دهد و دقایق کیم شک قرفل جزو اسنبل التیج بل زنجبیل کیم کحان مصکا کیم کاد
زعفران هر یک نیم درم شک کیم کجور اسبانید و در ظرف بندند بستن است و در آب انگور اندازند و با شکر نرم بنیزند
و هر اندک زیاده خرقه ادویه را بنفشند در همان و چون قوت و اخراج آید فرو دارند و در ظرف آینه برانند
و وقت حاجت بکار برند معده را قوت دهد و قه باز دارد انار دانه درم مصکا نفعی هر یک یک درم
در کل آب جوشنند تا به نیمه آید پس صاف کنند و عود و مشک هر یک یک درم کوفه بخته اضافه نمایند و بنوشند
که مسج ساله در روده و معده و اجنه تحلیل کند و اخلاص غلیظ را یک از قوی و استسقا و هلی را نافع
باشد ناخواه کاشم زیره کزانه صغیر تر نیز در سه رطل آب کجوشانند تا کثیر حل نمایند و صابون کرده بر صندل و شام
از آن بخورند با سه درم روغن بنفشه که سه درم کرم معده و دل را نافع است کشنیر یک درم و صندل
مکسج کل بنفشه هر یک یک مثقال کلاب عرق کاسین بید مشک هر یک یک ادویه باراد عرق بنفشه
و قدر آب افروده و صابون و شکنجبین سباده یا شربت نیلوفارند برهند که غشیا و صابون و قی باز دارد
و معده را قوت دهد و ترنیزد بخورم شب و در آب تر کنند و صابون یا انار دانه صابون و شربت به سیب

بافتن نموده

یا بقند شیرین کرده بپوشند و اگر قدری بزرگ بود نه نیز در نهندی **اغشته** نمایند بهتر عمل کنند که عمل کنند
و در لغوی متعدده قوتیست و لطف و اینم مفید و دهنده بخیرم ضدل سفید مکررم پوست بیرون لیس
کنند خشک هر یک نیم مثقال و در قدری آب گرم شتر نمایند جزای سخت را نیم کوفته و بعد شست با پس خا
کنند و شربت انارین ساخته بپوشند **صبر** که با صوبه معده نافع در ادویه سر کفته شد که اشتها آورده و مله
کافی عود امله ضدل زرشک زرد الو هر یک بقدر حاجت در کلاب تر کنند و قهقه کرده همچنان یا به نبات
با شیرین از شراب اینخته بپوشند **معه** نافع است در ادویه سرد قلب مفضل کدشت از انجا اخذ کنند **در ادویه**
چون هم نامی و جگر است شروع هم از اسار و یاف و هرگاه در جگر فساد لایق کرد و توج احلاط هم آن
جایز نشود ضرر او در عام بدن بدید آید و عنبسارکت و در معده نیز خل می افتد و اعتبار در جگر لغایت هم اند
و اینها که سبز خاد جگر است سارا که سودا از خود می کشد و کند از بهر واسطه اند خوابان منفع میگرد و اصلاح حال
امال و عبت صلاح احوال جگر است پس بدید اینها نیز باشد و انقباض عام نکشد **جگر** بخور نیست و تارک
در انی قوی التحیل سبزو استعمال نشاید کرد و در سال اغذیه مراعات ترتیب بخوی که در مفرج القلوب
لبط عام گفته ایم مرعی باید داشت و اگر افق لاحی کرد و برود تارک باید کرد و در الجذ و ط لاخورد
نموده ام سر و خا و خور و درین مختصر نکره ذکر افه **جگر** و سبز زرد دارد و سده مکناید و بول براند
منک از روده و منانه پاک کند و در ابتدا و استسقا نافع است زیره کرمانی و دود و دلبسان بپزند و
ما افه از خرم کز هر یک یکدرم قسط فلفل در فلفل هر یک یکدرم مر قاسه درم حب الفارده و در
عروق زعفران هر یک دو درم کوفته بنجی بعسل بپزند شربتیه مقابل قندق و یک نسجه که معده نافع است
در ادویه معده گفته شد **ضعف** جگر و قلاوی و اوجاع کبد بحال و معده و اسهال بلغمی و سعال مزمن فی
الدم و خدر و روج طکه و منانه و ربه و اسیر انافع است و بادا شکند و جمع در دانه را تکیس و مر افرو
زعفران چند بدید شربت زراعی قسط قدما صحنای شرافت سادج راست بر سر خسته جگر خشک
از جگر برابر کج کوفته است بپزند و آنچه که اخته است در شراب بکند از نند و با عسل مصف بپزند
شاه استعمال نمایند شربت نیم مثقال مکررم آب کاسینی یا آب سیب بخورند

در ادویه

منافع آن قریب بمنافع کبر است معوض عن غفران قسط قرومانا ضعیف شرافت سبل افیون سلیم هر یک
 چار درم عصاره غافل شربت درم اصل السوس و دوزده درم کوفته نیمه بعسل معجون سازند شربت مقداره
 یک قندق و در سنخ دیگر عود و لسان هر یک چار درم اخافه کرده اند لانا ساه لعط بونا سب و تر جوی
 بعضی معده کرده اند و بعضی بناقص الامراض و بعضی بدوا و الیبت در لعوت جگر نافع شربت و در ادویه
 سرگزشت **درم** بروت جگر نافع شربت و مفتوح سده جگر و سیر زکحل راج در ادویه معده گذشت تخم جوش
 بر دگر نافع شربت در ادویه سرگزشت **درم** سده جگر و سیر زکحلاید و درم صلب آنها تحلیل کند و شربت او
 استقائیک صدق سب سب که مخرج کرده و در یرقان سدک ترمس لطیف اسارون و تجربه دی در ادویه
 سرگزشت با فواید کثیر **درم** جهت ادحاج کبد طحال و معده نافع و سده جگر و سیر زکحلاید و استقار که از برود
 دفع کند و صنف جگر در نماید و در ادویه سرگزشت **درم** سر جگر و معده و فواید و عسر لول نافع شربت
 قرفل قزو در چینی زنجبیل سلیم سبل جوز و اصل مصطکا قاقله حب لسان زعفران هر یک چار درم و نیم سب
 تر بصفید حب الشل هر یک شربت درم قند سفید وزن تمام ادویه کوفته نیمه با عسل بپزند شیرینی چهار مثقال
 هفت مثقال باب کرم و سنخ دیگر در ادویه معا باید طعام را مضکم کند و اسهال باز دارد سیر زکحل
 مکرار و کس را که نیم استقبا بود نافع و در ادویه کف قسط قرفه سبل حب لسان سلیم هر یک درم جوز
 پنج عدد قاقله کبار قرفل انیسون شیطرح اکمل الملك یا مشک هر یک چار درم سب سب در دوح هر یک
 رولون چینی زراوند صرح انشهریک محمد رم الوسیاه پوست ملکه کابی بر دغ زیت بریان کرده
 شربت درم بلبله عدد حب الس بر ابرسم نبات و چند حله در کلاب بقوام آرند و ادویه کوفته نیمه با
 و بعد واه استعمال کنند **درم** جهت استقاي طلی نافع شربت و جوارش قشر اترج و جوارش عود و جوارش
 جوارش منک و جوارش لعاج و جوارش سفر علی و جوارش حلا فلی و جوارش طالسفر و جوارش کافور
 و در چینی و جوارش کمر بند جهت امراض جگر مقید و اینهم در معده گذشت **درم** استقار ز قوی
 نافع شربت اریون مدبره درم رولون چینی عصاره غافل یکم کرفش هر یک درم غارقیون محمد
 کوفته نیمه حب سازند شربت و درم و جوز خیره و عود و کرفش یکم کاسین شربت و در معده کوفته که

که حرارت باشد کم کاسین شربت و اللاحکم کفش این حب و حب که در استسقا دهند در هر هفته یکبار
بایست تا هم قوت کمال یابد و هم معده تبریح دفع شود و در هفته المومنین مار یون در حب یکدرم است
و دیگر او دیه همان وزن مسطور و بخت روغن خوانده و این در ویش مار یون در سن شش سحر کرده و معیون
در اقراط و لغراط یافته **بدر** که همین عمل کند کم مار یون مدر معر و اوم هر یک نیمدرم قند سید کنیم درم کوچه
خفتند و این یک شربت است و در سنخ قند نیز نیمدرم است و با دام تلخی مفید **بدر** اخراج مایه صوابانند
مار یون مدر و در کلیم **بدر** السوس هر یک یکدرم کوفته پنجه با حب نعاب حب کنند و در سایه خشک نمایند
شربت از یکمقال یاد و درم باب **بدر** که اخراج آب بقوت کنند و در استسقا بار دهند مار یون مدر
سکیم هر یک کنیم درم نک است و در ق حمام هر یک انگلی حب سازند یک شربت **بدر** که همین عمل کند و
فیتز شرب مار یون مدر نیمدرم شکیم یکدرم راسخ ملت درم فرمون کثیرا هر یک لع درم نک مندی
برک سداب است و در ق حمام هر یک انگلی حب سازند یک شربت **بدر** که مار یون از او و سیمیت
و از آنکه در اسحاح آب استسقا تیج و ابا و غیر سید حب هر در و از آنکه نکرده اند و مکن بعد اصلاح مضرت او
م فینود و بدون اصلاح هرگز نشاید خورد و قسم سیه مضر محض است قطعا استعمال نباید نمود و اصلاح وی است
که مار یون عسر ساه را برک او تا نیم او هر حب باشد و سر که غرق دارند اقلاد و شبانه روز و بعد سپردن از بند
باب شیرین نشویند سه بار پس در کمر اندر سایه و در سرما اندر افتاب خشک کنند و بعد بروغن بادام شیرین
چربانند و قدر کثیرا با وی مخروح سازند و بکار ببرند و باید که مار یون را بسیار با یک نسازند و استعمال
وی در کمر و بخور جانزینت و حب و قرص که مار یون دارد و لصف ماحان نشاید داد و لهذا مل تفرق کوه اند
اصل است که طبع مایل به قوت مار یون مشروب نشود تا جرم وی خوردن نباید که رعایت قوه
بالطبع هر دو را که مار یون دارد سخت کمتر دهند و بعد تحقیق اثر وی در مراح شارب بمهر اند شربت او را
و هر چه بکشد جرم مار یون مدر زاده بر نیمدرم خورده نشود و استعمال مار یون هم مناسب نیست
تغذیه باید داد و از بی است که اکثر ششها زاده از شربت مرقوم نشده **بدر** سیرقان و درم حکر است و
دارد و حمایت غلیظه را نافع است غانت کبر سقوطی پوست بلبل زرد حبل را بر کوفته پنجه با حب کفش
حب سازند شربت و نیمدرم **بدر** استسقا و لحنی را نافع است صبر سقوطی و دانه درم و نیمدرم

نشند درم سفونا چار درم سنبلیله نرین سفید معطر هر یک دو درم زعفران یک درم و نیم غاریون سه درم حمام
مکدرم کوفه حب سبب سازند شربت و درم **استقواء** جمع اقسام او را نافع است تر در روز چینی بنمیدیم
زراوند صحر و طول هر یک یکی و نیم معل السه و دم امده هر یک و دو انگ فربون بروغن کل جبرک و دانی کوفه بنجیه باب
خالص سبب سازند شربت **که** عمل کرد ایاره فقا نرید موصوف هر یک مکدرم غاریون اسارون ریوند چینی مح
انجیر افستین هر یک نیم درم مکندی و انکی مقل و دو انگ باب رازیه حب سازند **که** شکم بر سار و آب سبب سازند
وصفت هر بلل زرده درم شنبلیله محدرم کوفه بنجیه حب سازند شربت و درم **که** جهت استقواء نافع است و حب استقواء
غیر حب حله مفید و در ادویه سرگزشت **که** جهت سبب مجرب است با مار العسل و امثال آن بنوشند پوست سبب
هر یک و درم مرجان سوخته جزر و دم کرفش غاریون مح اند هر یک مکدرم با عوف بند حبها سازند قد شربت مکشال
که طبع نرم کند و سرفان که پاتب باشد سود دهد هر یک مکدرم سفونایع درم غاریون مکدرم لعاب کاسه حب
کثیرت **که** او حجاج بارد جلد و اند استقواء حیات مرمنه نافع است افستین و می پوست ملیک
زعفران مضکار و نرینون شاتر و خشک فقا هر یک یک درم با غلب الشلب حب مکشدر شربت مکشال وقت شب اگر سرف
باشد است سلف زن جمله ادویه امیر **که** استقواء و علل حدر انا نافع است و مسده کنبایه غاریون چار درم
افستین هر یک شندرم قطر اسامیون و دو قو کم کرفش هر یک و درم سفونایک درم کوفه بنجیه حب سازند
شربت و درم **که** عمل کند و طبع نرم سازد و اگر شربت مکدرم از ان مجور و غاریون ده درم عصاره
ریوند هر یک و درم قند سفید بانه درم کوفه بنجیه حب سازند بقدر خود شربت مکدرم و نه امسبل محاسر و محقق
که استقواء و قی را نافع است غاریون مکشال غاف و دو انگ مکشند کثیرت است **که** صلب درم سبب
نافع است غاریون مکشال بلل زرد تر در موصوف هر یک درم غاریون برک کثیر هر یک مکدرم و استقواء
مقل هر یک سه درم مک اند و درم شربت و درم و در شش طر فاقایم مقام کثیرت **که** و جمع کبیر نافع است
موصوف و درم المارح مکدرم بلل زرد و مله سیاه افستین هر یک مکدرم انیسون مکندی رازیه هر یک یکی
و نیم حب سازند شربت درم **که** حاکم بار نافع است و نسخی می مع کحلوی و معجونه صحت رعل موده کشت
معجون معروف کثیر النفع است و علل انکه اکثر مفید معجون و معاجین اس کثت بیاید **که** صلابت
وموده و استقواء برودت موده نافع است و مسده کنبایه قبول براند و شک کرده و مثانه بر نرین و در

غلندک معقول دو قویم کرفش صبار به کتان زنجبیل هر یک شش درم مایه قیوس ز قیایس هر یک چهار درم
 نظایار اوند که در هر یک یک درم صبر سقوطی صبل هر یک دو اوزه درم قوه پانزده درم سکنج معقل مقل
 ساردون هر یک شش درم کندر چار درم دار فلفل زراوند طویل هر یک سه درم دیم رونجده اواخر هر یک درم
 بقل قط هر یک ده درم رب السوسن است و هشتم درم سیبایوس سه درم کوفته پنجه لعسل معجون سازند شرب
 منافع وی قریب بمنافع کبیر است لک معقول قطط مع قفاح اواخر تر مس حب الباع حله فلفل
 درم رویند صحن پانزده درم کوفته پنجه لعسل بشند شربت یک درم بطیج اقسین یا باب کرم درم امراض حکر و سبزر
 سر سبب باند نافع است مسده کنشاید و باد دفع کند و کرده و مانند راقوت دهد و بول براند و استسقا کسب
 حکر و سبزر بود و سودمند ز عفوان دوازده مثقال اساردن بخوف انیسون قطر اسالیون رویند صحن هر یک درم
 بخندرم قط سکنج قفاح اذ حب لبان هر یک یک درم قوه دو درم رب السوسن حده معقل غاف هر یک سه درم
 روغن لبان بخندرم مرصا چار درم کوفته پنجه لعسل بشند شربت یک درم نادر درم باو العسل و درم منافع
 قریب بمنافع کبیر است ز عفوان سکنج صبل هر یک دو درم مرقع اواخر قط دار صحن هر یک یک درم کوفته پنجه کنشاید
 و در آب الکو تر کرده روز دیگر لعسل معجون سازند شربت یک مثقال و درم جهت اشتقاد سبزر نافع است و در او
 سبب کشت که حکر اک کند و قوت دهد و مسده کنشاید و قوه مکرده لک معقول رویند صحن هر یک سه درم عصاره
 غاف کم با دیان کم شلغم هر یک بخندرم اقسین شش درم کم کاشیه ده درم کم کسوت شش درم کم کرفش چار درم
 ز پنجه دو درم ازین بخورند که درم حکر اناج است بوده سلوحن سونبه هر یک سه درم نبات هفت کوفته پنجه هر
 درم با سکر یا شکر کجی کجی رند و اگر درم خوی بد و کشت بعد با سلتی از دست یادر س حکر حامت نمایند اگر
 درم قفان باشد بخورند و خورند و کربن کنند که در از از حرارت حکر مسده ماده وی سه لیس باد غیر سده که درم حکر
 نافع است بایله لک با کاشیه یا ز قط سائیده بچکانند و تر دارند و خشک شدن نهند که درم سر و حکر و سبزر
 نافع است مویا خندرم یا که از یاده کسب نایافته سیاه انجیر کجی و خردل یا شیر کاه سائیده طلا کنند و مراد
 ناید اگر لول بر روز یک سیر بخورند جهت از آله درم مسده حکر مجرب است و هرگاه درم در دگر از ماده خون باشد
 ازین من شود هیچ دو امنتفع گردد بر موضع حکر به جادان نهند که مجرب است که درم سر و سبزر نافع است و در

جو کما هر یک مکدم کوفته بچینه در نیم سیر کمر از او امنی بنوشند و ما فیت کنند که هفت عمل دارد و فایده است برک الی
خود بخورد و درخت ریخته باشد عدد یک سنگ اسحار سه از چوبه دار چوبه یک سادنگ سینه جو الی هر یک است و در میان
ده درم عمل را باریک ساخته و دره درم روغن شریف و ده درم شیر که امنی بر سر که الی هر دو جانب طلا کند و در دیک کا تو باریک از سر می
و سه درم کبریک بر سر دیک الی حکمت کوفته بچینه شدن میان با حکمت کذا در نه و انش فوی کند و بعد بر دشتن سر دیک
جلا خراش کرده خواهد بود بر آورده و کما در نیم هر روز مقدار یک لیسیت بر آید آب شنبه بخورند و از ترش و شیرین و چرب و سرد و تر و خشک
بر سر کنند علت سر زخم و حله علتها و باره شکم تمام دفع شود و باز و کند هر روز سرخ نه از بخورند سیر مکدر و در خردل و سرخ و سرخ و سرخ
هر یک است و درم کوفته بچینه در بول نیز از او تر کنند و در سایه خشک نمایند هر روز یک آب نه از بخورند سیر لکلی بکند و کجا آن نه از بخورند
اصطبار آید که در سیر از او حاصل از کثرت در برقرار بود سود و در سینه سوخته سه درم پوست شنبه است و در نه از بخورند
بلبله که هر یک بچیدم کوفته بچینه هر روز درم با کمر نیز از او بخورند و در دشت نمایند تمام و در نه از بخورند و در اس
غذا کوشانه و خورد آب و کباب و قلمه بامیاز و سیر و نان تنور سازند و در روغن شریف لیدن بر سر زناخ است و در نه از بخورند
که استغفار محبت منده که از اقسام غله است در نه از بخورند سیر کبریک بر قدر که خواهند بسیارند آب ک کجبال سرخ و در نه از بخورند
زمان نیزند با الی سنگ امیرند و بار روغن بسیار سازند و کجا آب طبع کجبال با عوق او بنوشند و غذا نیز در همان سیر و غلات نه از بخورند
ابو است و نیز همان نمایند در دهنقه باذن الله تعالی عرض شود و در نه از بخورند سیر کبریک بر قدر که خواهند بسیارند آب ک کجبال سرخ و در نه از بخورند
سرعه میرسد و بهتر کند و یک شانه در سه حال میگذشت و در نه از بخورند سیر کبریک بر قدر که خواهند بسیارند آب ک کجبال سرخ و در نه از بخورند
بعد اسهال دفعی میگذشت نمی آمد اتفاقا عرض فرمود که یک نصف مرغ بکشد و در نه از بخورند و سینه از او بپزند و در نه از بخورند
تخم مشی هر یک مکدم در آن سرشته بخورد و غذا نان و دیبازه و گوشت نیز سازد همچنان که در صحت یافت
و ناچار مراجع در بعضی اجزاء حاره متحرک است که در نه از بخورند سیر کبریک بر قدر که خواهند بسیارند آب ک کجبال سرخ و در نه از بخورند
کند یک نقد یک سرخ در آب امنی بنوشند و سیر کبریک بر قدر که خواهند بسیارند آب ک کجبال سرخ و در نه از بخورند
نوساد نیم درم باب ترش بنوشند و سیر کبریک بر قدر که خواهند بسیارند آب ک کجبال سرخ و در نه از بخورند
سیر ز الی در سه شنبه بل مرغ حبه کما هر یک مکدم کوفته بچینه در نیم سیر کمر از او امنی بنوشند و ما فیت کنند که هفت عمل دارد و فایده است برک الی
هر روز بخورند که همان عمل از او بپزند و در نه از بخورند سیر کبریک بر قدر که خواهند بسیارند آب ک کجبال سرخ و در نه از بخورند

[illegible]

کند و نوزدهم اول سه درم تریب و صوف رباع فستق کم کاسنج نیم کوفته هر یک بشت درم غاریون مغربل هر یک بخیرم حمله را در دو و یک
بنیز در بخیر سه درم در دو و یک کوفه افاده نمایند و خاک کنند و قند سید یک نیم و سرکه چهارم حصه قند افاده کنند و تقویم آرد
که قند سبز را نافع است رموز غاریون قوه پوست به کثیر پوست و دخت بنیز کراخ افشون فشا کم کسوت کم کاسنج
هر یک درم قند سفید یکین سرکه چهارم حصه قند آب فتر حاشا ادویه را در سرکه و آب صابانند و خوشنایند بعد قند کردن قند سبز
و تقویم آرد استقواء سبز درم صدف حکر رافع است سده بکنایه را زیاده پوست به کثیر انیسون کم کاسنج پوست
کاسنج زده یا بس فیه غافق اقسین هر یک درم کم کسوت کم کرفش پوست به کرفش صده سبل اسارون هر یک
در آب و صودم سرکه بخیسانند و قند خوشنایند و خاک کردن با کثیر قند تقویم آرد غصبا استقواء و در دیکه که از سرکه
نافع بود و سده حله و سبز بکنایه و سرکه بکنایه فواید و قوه و سرکه بکنایه و قوه و سرکه بکنایه و قوه و سرکه بکنایه و قوه
زنجبیل را زیاده انیسون خلت عاقر قرحا و دینه و شسته هر یک درم کم کرفش زیره کرا هر یک بخیرم ادویه را بکنایه کنند
عقل در یک حصار عمل فاش بخیسانند و بکنایه در آب و قند و بیا لایند و بکنایه در آب و قند و بیا لایند و بکنایه در آب و قند
که سنج حکر سبز رافع است و جهت تفتیح سده و قطع اخلاط غلیظه و رفع اسهال و قوه نفس و طبع مفید است
نیم حل بکار و چین یا نیز حاج قطع کند و حله و سرکه بکنایه بکنایه انداخته با تش نیم بنیز و تقویم آرد و انیسون
کف بکنایه پس فواید و بکنایه استقواء زنی رافع است سرکه ده استار آب نیم من
مار رگون اوقیه در سرکه و آب بکنایه تر دارند پس بخیسانند و خاک کنند و قند سید یکین انیسون و تقویم آرد و اگر
به استار عرض کتاب بنیز بکنایه بار استقواء و گرم رافع است در بول کم خیارین کم خرنه
کاسنج حله بکنایه هر یک و اوقیه کم کرفش نیم اوقیه به بکنایه بنیز و سرکه تر نمایند و بنیز و خاک کنند و بهنجید و قند سبز
و آب حصار و غصه و حل یک اوقیه افاده کرده تقویم آرد که در سبزر که از سرکه باشند سود دهم پوست
عز الطراف استقواء یون قند رگون پوست و دخت بانه اسارون قوه و حله برابر آب سرکه بنیز و خاک کنند
سده حله و سبز بکنایه جهت صدف معده و حمیات صده و سرکه و در دیکه و ادویه و مفاصل بکنایه فقده و کم کسوت
کرفش را زیاده انیسون هر یک بخیرم کم کاسنج ده درم نیم در کسوت حل معرکه اول خوش طعم باشد و در اوقیه آب
تر کنند و بکنایه بنیز دارند پس با تش نیم بنیز که قدر آب کم شود قند سید حله کرده تقویم آرد

اصول سده و حکمت نامه و بقم نبرد اید و عوارض از معده را سه و کند انیسون کم کسوت را از زایان پوست بکند
حرفش هر یک بخورم کم کاسنه ده درم سه را مکتوب کند و در هر یک مل سرکه خوب تند و سه رطل آب خالص کشاید
نزد دارند و آبش نرم بنزدند و آب کم شود و قند سفید بحر طر عکاده بقوم آرند **جفت استسقا**
جبر است و سفوف نمت و سفوف آملد و سفوف حاکمی بر حکم مفید و سفوف ناخواه جهت سبز زافع و آنها
در ادویه معده کند **شده** درم حکم و سبز زافع نمت بلبل سیاه پوست بلبل کابی هر یک حمل درم کم کسوت
انیسون را زایان هر یک بخورم کوفته نیمه شیر سه درم با شیر **شده** درم حکم را نافع است و بول براند
کم کسوت هر یک بخورم کم کاسنه کم کسوت هر یک سه درم انیسون را زایان کم کسوت هر یک
دوم عصاره زرشک چهار درم رو بنزد چینه نکمال لک مغسول حار و لک زعفران سنبل مهک اقسنتین هر یک یک درم کافور
نیمه درم محصور حکمت تقویت می نماید کل سرخ سه درم زرشک منقح مغسول هر یک یک درم و نیم قوه هائیر ضد سفید
نمات صمغ عربی یک درم رو بنزد چینه نیم نکمال کم حاصل نکمال زعفران و دو لک و نیم نیمه سفوف سازند **دفع** حکم و قوه زافع
ست کسوت درم زرشک یک درم سنبل مهک عصاره خافت اقسنتین رومی رو بنزد چینه هر یک دو درم اسارون فقاخ اوج
الرسک دو درم و نیم زعفران یک درم شیر سه درم با شکر **جین** حرارت حکم بنشانند و خارج کنند و اسهال عوارض
خون را نکند و انرا کوبیده خواهد آمد و در هر یک سرخ ده درم هائیر نمت درم سماق کم حاصل عدس مقشر زرشک منقح کم خورند
کم حاصل سفید هر یک بخورم ضد سفید و درم و نیم کافور یک درم شیر سه درم با شکر عصاره یا شکر آب یا شکر آب حاصل که
مست و سفوف بر مل کل سرخ چهار درم زرشک منقح و درم سنبل مهک عصاره خافت اقسنتین رومی رو بنزد چینه
هر یک فقاخ از اسارون رطل انیسون یک درم زعفران یک درم سفوف کند **دو شفا** برای کسوت را نافع است
و در دوا معده رقت و تشنگی بنشانند و در اید اسفند چهار درم سبب سوخته کفار هائیر خرب کل از نیم کل مرشی ضد سفید
کل از یک بریان کم حاصل بلبل بریان کم مورد کم در دست حرمان طراشیت کم خورند اسفند هر یک سه درم کل محتوم مهک هر یک
نار دانه یک درم کبریا فقاخ مغسول یک درم شیر از اسفند و زرشک سه درم کوبیده و نیم عصاره یا شکر **دفع** نافع است حرارت
حکمری فان و نفث الدم و سده حکم سبب تشنگی و کم خورند کم حاصل کل از یک درم کل سرخ لک مغسول شکر الطیصل الرطوب
طایفه درم مهک دو درم کسوت یک درم باب سرخ جهت یرقان و در حکم قوه زافع است لک مغسول یک درم هائیر

[illegible]

[illegible]

پس اگر متعال دگر از روند باریک ساخته بران باشند و حل کنند قوی الفعل آید شربت از ده درم ماده متعال و با آن ده درم
بنام شربت البیاری المشهور فی الدیار مصر و الشام التبریز **درم** از سبزه که از فرا بادین مختار این مثل نقل کرده و
که این شربت در قوت احشاء و قبض کثیر الاثر است و منجم سائق و رطوبت دهن موثر تر در رطوبت دیگر هر دو همسوز است
شربت تازه در رطل آب از شربت آب بر شک آب بنوازه هر یک نیم رطل و با هم آمیخته بگویند و کف دارند با سر رطل
تقوم از روند **درم** که با افزائی نوشته جهت کف نافع است بر شک کم کل سرک سرک شربت درم کم کانی میخورد رازانه بود
رازانه بیج کانی بیج کانی شربت هر یک درم اهل السوسین و درم روند حصه مکرر فندک شربت تازه
طبع نرم کند و جگر و دل را قوت دهد و سده بکشد و سوز القیه و استسقاء و التهاب را نافع است و شکم را نافع است و شکم را نافع است
برک کل هر یک شربت درم پوست بیج کانی شربت درم بنفشه کاذبان هر یک درم کم کانی شربت درم کانی شربت درم
تا مهر شود و جگر و دل را قوت دهد و سوز القیه و استسقاء و التهاب را نافع است و شکم را نافع است و شکم را نافع است
که نافع است و جگر و دل را قوت دهد و سوز القیه و استسقاء و التهاب را نافع است و شکم را نافع است و شکم را نافع است
فندک درم سرک رطل از روند شربت تازه درم کلاب **درم** که با طحال را نافع است و روند غار رطل فندک شربت تازه
خلاف کراز و خاف کم کانی شربت درم ادویه را در کلاب هر یک رطل مانند بگویند و جگر و دل را قوت دهد
خاف کنند و بگویند سفید رطل از روند شربت تازه درم و شربت شربت شربت شربت و جگر و دل را قوت دهد
تسریه شربت لغو جان شربت که اندک در شربت شربت شربت شربت و جگر و دل را قوت دهد
در رطل عفویت احشاء نافع است و در رطل عفویت احشاء نافع است و در رطل عفویت احشاء نافع است
هر یک شربت متعال یک معقول و متعال شربت که کوفته شربت کوفته کانی یا آبی کخیسانند و کانی
و جگر و دل را قوت دهد و سوز القیه و استسقاء و التهاب را نافع است و شکم را نافع است و شکم را نافع است
و سده بکشد و سوز القیه و استسقاء و التهاب را نافع است و شکم را نافع است و شکم را نافع است
مقدور جگر و دل را قوت دهد و سوز القیه و استسقاء و التهاب را نافع است و شکم را نافع است و شکم را نافع است
و با سر رطل فندک سفید رطل از روند شربت تازه درم کلاب **درم** که با طحال را نافع است و روند غار رطل فندک شربت تازه
درم تر بر رطل غار رطل عفویت احشاء نافع است و در رطل عفویت احشاء نافع است و در رطل عفویت احشاء نافع است
حالت برونشیت **درم** در رطل عفویت احشاء نافع است و در رطل عفویت احشاء نافع است و در رطل عفویت احشاء نافع است

سودا الفه مفید است تخم کسوت رازیانه تخم کاسنی کل کسوت تخم خیارین تخم خربزه کرفس پوست سیب کاسنی هر یک سه مثقال
سیب رازیانه کلنجر انیسون هر یک دو مثقال قند سید باشد یخت نو و مثقال طریق معود شربت کند تا ده مثقال تا شیر کم
کاسنی و تخم خربزه و آب گاسنی و امثال بنوشند **شربت قرص** که جهت صفت جگر و سودا الفه لغذا دارد و یک شیشه دارد و
سرویک نشود در او به معده کند **شربت و عسل** که جهت صفت جگر و معده که با پیوست باشد طبع و حرارت مزاج باشد
نافع است افسنتين دو مثقال کلنجر چهار مثقال تمر بندي ده مثقال ادویه چوشانیده و خاک کرده پس ترنجبین در آن حل کنند
قدی کینه بنوشند عسل کثیر است **شربت و عسل** که سودا الفه نافع است و دوسه مجلس شکر میراند افسنتين رومی ده گرم مزاج
س درم سرد و صفت مقدم سبل جادرم در شش رطل آب بنزند تا کانت بماند پس صاف کنند و قند سید تمیز طریق
بنزند تا قدر قوام آید شربت سب درم **شربت و عسل** که جهت صفت جگر و معده و التهاب غلط سبز و سیرقان را از حرارت موهل
و حب راج و قروح حاره و بعضی سده و اخراج اضلاع و زوال نافع است افسنتين کیشانه در آب در عرق کاسنی تر کنند
قند سید با عسل قوام آرند **شربت و عسل** که جهت صفت امراض جگر و بعضی سده و اصلاح مزاج ادویه
پوست سیب کاسنی پوست سیب رازیانه هر یک درم تخم کاسنی یک اذقیه عمره طرغا کا و زبان اصل السوسن مقشع
کسوت سبز قش تخم حطمی بریکه درم شفا عایاد در در یک بخورم لک سب جادرم اسرار سی غدل سفید
افسنتين بریکه درم اسارون بنمثقال کچو قش شربت شکر کنند و در آب کرم کیشانه در زیر دانه و حاف
با محلول قند سید و درم رب مروق کاسنی و نیم رطل سرد نیم رطل طغند و دو اوقیاب لیمو احقر و سه اوقیاب آرا رانه
قوام آرند و بعد زد و درون از آتش روغن چیت بنمثقال کوفته بخیه امیرند و بهارند و در کسینها و او در تب بمانند
که اشتقاق طیار نافع است و با معاد دفع کند سداب حرمل رازیانه تخم کرفس تر به سید بوره
بریکه درم بنکر سیب بخورم با سداب شایف سازند **شربت و عسل** که جهت صفت جگر و معده که با پیوست باشد طبع و حرارت مزاج باشد
تا هر اندو شش درم طیار شیر قش بریکه درم افسنتين کلنجر قش بریکه درم سفید شایف بسیار بریکه درم
کوفته بخیه با طیار بریکه درم **شربت و عسل** که اشتقاق زرقی و اشتقاق در آن حرارت باشد اردو سداب
کند بوره ارضی کل ارضی مساک کوفته بخیه سب که خاک کنند **شربت و عسل** که جهت صفت جگر و معده که با پیوست باشد طبع و حرارت مزاج باشد
بوره مرغ موزنه بریکه درم استیغف درم کوفته بخیه سب که خاک کنند **شربت و عسل** که جهت صفت جگر و معده که با پیوست باشد طبع و حرارت مزاج باشد

اشق مقلوره ارمنیه نمک سبز هر یک عار درم اشق کراچ هر یک شش درم سداب هشت درم کوکرد و درم انجیر
عدد انجیر دوسه که کشته بنیزد و اشق مقل را در آن بگذارد و با دو بیه کوفته نیمه اضافه کند و بخا ندانند که عمل کند اشق
در سر که تیز حل کند و برینند **سخت سبزرانافع** ست مقل و درم اشق یک درم با قلا مقشر که سه خود و اکلک
صلبه با بونه تر مثل هر یک پنجم انجیر زرد ست چهار عدد انجیر اودر که بنیزد مقل و اشق در سر که بگذارد و هم اسپند و
کوفته نیمه جل بر دغن سداب یا روغن بادام یا روغن با بونه سرشته بخا کند **سبزر سخت** را نرم کند خاکستر خوب را خاکستر
نمک نر مسد سبز که سرشته بخا کند **سبزر راقوت** و **سبزر شبنم** کراچ قرد و نافع از فرسخ کفر کل
مقل نرم بکوبند و با بر طرف یا آب سداب امیخته در سر که افزوده بخا کند **سبزر راقوت** درم و درم انجیر زرد
سبزر حرارت حرارت **سبزر حرارت** است بر دوت سبزر و انرا افه که حبت صلابت و درام حکم و سبزر
درخت معد و **سبزر سوزاج** بار و حکم رانافع ست و در عمل که قرص را و نه متعل شرد که بریند سنبل مصطکی
از فرسخدان جمله برابر بکینند مصطکی و در شراب حل کنند و در کاردیه کوفته نیمه بران بپزند و بخا ندانند و اعذیه بار
نماند که درم گرم حکم رانافع ست **سبزر سبزر** از جوهر هر یک شش درم مکسرخ چهار درم صندل سرخ و سفید با بونه
الملک محم کانی که کسوت نیل و فریک و درم شیا فامیسا سه درم روغن کدرم سنبل کدرم کوفته نیمه کباب
کانی خلا نماند **سبزر سبزر** سبزر نهند باید که خلومعه باشد و انچه خندید التحلیل باشد زنهار حکم تران نهاد
سبزر که در حماما نهند و در افه که بر سبزر نهند حبت کحلل و درام قطنین صلابات باید که زاده از دشت بگذارد و بگذرد
و در انخل را طلح با بونه و کرب بنشیند و در دغن خیر با نهند **سبزر سبزر** رانافع ست در زنه سر که کافه سوز
او منی سر که کافه مسد سبز که طلا کنند که درم افه استسقیان رانافع و هر گرم را سر که تند و روغن کل هر دو یک گرم
و طلا کنند و برکت ان بنهند که درم نرم که بعد از بار بار دراز در و چشم بداند و رایل گردانند و با قفا شیا فامیسا
مرکی سعد عرفان جفص کل ارمنیه کوفته نیمه سبز که آب غیب استغلب طلا کنند در حکم و معده رانافع ست در ادویه معده که
کبیر حبه استسقا و درم حکم رانافع ست درم صلب حکم را مفید و هر دو در ادویه معده گذشت
قریب النفع کبیر حبه تها محرقه و حکم مفید ز شک منقی مانده و درم کاسه نیمه خرم خیارین هر یک سه درم کسیر درم
صه سنبل هر یک یک درم بجا اسفل افراس کنند پیرینه و درم باشکنجبین حبه علل گرم حکم و عطش و

صفت لون و فساد و مزاج نافه است ز رشک ده درم کم کاسینه خرفه خیارین هر یک سه درم کلر خ هاشمیر
مدرم ریوندک کم کرشن هر یک یکدرم سنبل مخدرم کوفه نیمه هر قرص کشتال سازند شربت بکفوص شکسته شکری حاضرات
که استعاره نافه است و این ذکر استعمال هر دو عصاره انبر یا رسن یک مغسول کلر خ روزنه عصاره کاسینه خشک کم کسوت
بساو کوفه نیمه هر قرص دو درم بسازند شربت بکفوص که از می جگر را نافه است عصاره انبر یا رسن ده درم کم خرفه مخدرم
بدرم کلر خ دو درم ریوند یکدرم سنبل مخدرم کوفه نیمه افراس سازند شربت دو درم بانگ کلر یا آب ر و از سر قه هم باشد صغیر
نارنگه و کنیز هر یک یکدرم رب السوسن مخدرم بنفشه بدهند که جگر را نافه است ز رشک منقحی مخدرم است
یکدرم مغز تخم خیارین کم کاسینه تخم خرفه هر یک و مخدرم لعلاب افراس سازند شربت دو مغز شکسته و آب کاسینه و آب شنب
که یکم و او را هم جگر و عطش شدید را نافه است و می است که مکرر اسان و انست که اوده را متفرق میکند و منقسم ساز
هر عصاره بنفشه بود و اینک عصاره ز رشک اصل السوسن ترنجبین هر یک چهار درم و در منقسم سنبل مصطفی حشاش
کاسیر یک درم و درم خیارین و درم لکیم ریوند ز عفوان هر یک یکدرم عصاره انبر یا رسن و ترنجبین در آب کاسینه مردق حل کنند
و اودیه کوفه نیمه بدان بسازند هر قرص دو درم و نیم بسازند شربت یکدرم مسحی است ز رشک کبیر ز رشک مسحی
رب السوسن فرورد تخم خیارین مخدرم خرفه هر یک سه درم مصطفی سنبل عصاره غاف فوه الصع لک بسراقتن اسارون فجاج
از قرص شاتر کم کاسینه کسوت ریوند خیس با ترکه طرب و عفوان و هاشمیر هر یک دو درم ترنجبین خشک درم ترنجبین راداب
کاسینه حل کنند اودیه کوفه نیمه بدان بسازند هر قرصی دو درم بسازند و در شربت ز رشک نازده درم سنبل و دیگر اذکار
ادجاء جگر که از بر باشد نفوذ ز رشک منقحی مخدرم لک مغسول ریوند سنبل عصاره غاف انیسون
یکدرم کوفه نیمه افراس سازند و لطیف بزد بدهند معمول حکیم مروح بر آب کینه و قوت حکم مغز تخم خرفه
ز رشک مخدرم خیارین هر یک شش مثقال کم کسوت رب السوسن هاشمیر کم کاسینه مصطفی سنبل الطیب غاف فوه
مغسول ریوند عصاره عفوان هر یک یکدرم کوفه نیمه نیمه ترنجبین سرشته قرص سازند و درم و جلا جگر
سبز و نیل و کسوت را نافه است ریوند ششدرم فوه لک مغسول هر یک سه درم کم کرشن انیسون عصاره غاف
یکدرم کوفه نیمه یا اصل افراس سازند و در افراس ریوند ششدرم و فوه لک هر یک چهار درم کم کرشن غاف انیسون
هر یک سه درم نوشته و کفنه شکسته بنفشه شربت کشتال و تخم ریونده که زخم و فربه را که بر جگر افتد نیز سود دهد اسود

بار در جلد سودا و لون اسفید منیل و الطلاق لطن و اسفاح اجفان و اطراف رافع است و فساد و سحر که بعد حکایت
منیو سودا در دیونزده درم سنبل مصطکا عصاره عافت اقتسین از یانه انیسون هر یک و درم هر قوی معا سنا و
کمقرص با شلجین صفا و ریونز در اقراض که حکم معوض اند نمبر که کسرخ در اقراض معده و محکمت در اقراض سیر
که استقار طایف است ریونز کم مغسول هر یک و درم مغر خرنه سه درم کم کاسنی هفت درم کم کسوت رب انیسون
کم تقال از یانه کسرخ هر یک یک درم کوفه نیمه جبهه اقراض سازند شیرین کیمیا با کاسنی با شلجین و اگر سرفه با استقار
بمطبخ زردا با آب از یانه و کم کرفش دهند که سوراخ که حکم رافع است و سحر و قرحه امعار اسودا در دیونزده
کم کاسنی مساد کوفه نیمه جبهه آب از یانه اقراض کنند و در سایه خشک نمایند و بپزند که حکم رافع است و منع
اسهال ریونز کم مغسول هر یک و درم طباشیر کسرخ هر یک چهار درم کم حاص مجدم زعفران نیم درم کوفه نیمه جبهه
و درم بسازند شیرین کیمیا که حکم سرد رافع است ریونز درم سنبل مصطکا عافت اقتسین انیسون از یانه هر یک و درم
کوفه آب از یانه اقراض سازند که سیرقان و در جلد و سیر زیت ب و و تپها و کسره رافع است و منع
عصاره عافت بیست درم سنبل درم طباشیر چهار درم کوفه نیمه جبهه آب از یانه اقراض سازند که در جلد و سیرقان و تپها
نافع است عصاره عافت زرد و کم مغسول هر یک یک درم کم خرفه و درم طباشیر مجدم رب السوس ربع درم کوفه نیمه
با کاسنی اقراض کنند استقار زخمی رافع است شرم بلبل زرد و هر دو برابر کوفه نیمه جبهه اقراض سازند شیرین کیمیا
با شلجین و تدریج بپزند تا یک درم و دیکه نیمه یکبار کاسنی و در سحر منیز و اصل هر سه برابر استقار لحمی اسودا
و بده بکباب کم مغسول ریونز هر یک سه درم اسارون زراوند که در حطام سنبل مصطکا کم کرفش انیسون ناخواه از
اهل مغر و ام نام مقصافه اقتسین عصاره عافت هر یک و درم فلفل زنجبیل هر یک یک درم شربت کیمیا مال و الاصول که عمل
کند کم مغسول فوه کم کرفش عبت القند یک درم از یانه انیسون دو قور یک کیمیا کم کاسنی کم کسوت هر یک
درم کوفه نیمه جبهه اقراض کنند برودت جگر رافع است و سده جگر و سیر بکباب و عسول و حمیات بلغمی اسودا
اقتسین کم کرفش اسارون مغر و ام مساد کوفه نیمه جبهه با خالص اقراض سازند شیرین کیمیا که حکم رافع است و
سیرقان و اگر در دستقار لجا ریزد مانع ممکن کرد و اقتسین شرم عصاره عافت از یانه کم سرق هر یک یک درم
مغسول ریونز نیمه هر یک سه درم کم کاسنی ده درم کم کسوت هشت درم کم کرفش چهار درم کوفه نیمه جبهه اقراض کنند اسف

[illegible]

۱۱

اگر سبب است که کمر از او طول برک و درم کوفه شکم بین سر نه اقرص کشند و بطبع انیسون بکار بریزد **درم** استقارا
که با حرارت و قفس و دفاع است و زردان باند ما زردیون مدرار و جو پوست بلیله زرد و صبر و مسکو کوفه خنجه بکشیال با جلا
یا شربت بنفشه بدینند **درم** که استقارا زردی را نافع است اسهال و و صفا میکند را زردیون مدرار لقون عصاره عاقبت هر
یک درم و جاردلک کم کاسینه درم مغز تخم خیار صرخ هر یک و نیم درم کوفه خنجه مجموع راده قرص سازند شربت بقص
یا شربت پوست سح کاسینه **درم** استقارا و جاردلک و صبر و مسکو کوفه خنجه مجموع راده قرص سازند شربت بقص
که از درم حاصل کاسینه فرخند کم خرفه هر یک یک درم سعد فلاح از خراشیدن سبیل و زردیون پوست سح کسر انیسون یک درم
کا فورد الی کوفه خنجه قرص سازند شربت سه درم **درم** که جرت علل حار و لغت تمام دارد و در حیات باید **درم** اورام صلب
حکرا نافع است مقل سه درم سبیل و درم زعفران هر یک یک درم قسط مغز ادام پنج هر یک یک درم و نیم مصطکا و نیم درم
مقل و در شربل جل کنند و اقرص سازند شربت سه درم باب کاسینه اگر حرارت باشد و الا با باد العسل یا شربت آب
کرفش یا آب رازانه **درم** در دو شریف است حکر و موده را قوت وید و رطوبات و می یک میکند و سده حکر و
بکشاید و خضات بلغمی را لغو دارد کسرخ مسرود ده درم اصل السوس نشد درم سبیل سه درم مصطکا طاب شیر هر یک یک درم
کوفه خنجه لقا اقرص کشند شربت و درم **درم** ترک است انیسون سبیل و صبر و مسکو یک درم کما زردیون و جاردلک
فلفل سفید سبیل سارون اشق هر یک دو مثقال است و در سر که عضل جل کرده آدویه کوفه خنجه بان سبیل و درم
شربت بکشیال شکم **درم** سبیل و صبر و مسکو یک درم عصاره عاقبت لک مغسول رووند پوست کینور و سرکه تر کرده و خشک نموده هر یک یک درم کوفه خنجه
و درم سبیل عصاره عاقبت لک مغسول رووند پوست کینور و سرکه تر کرده و خشک نموده هر یک یک درم کوفه خنجه
کشند شربت دو درم شکم **درم** استقارا کسرخ سه درم عود سبیل مصطکا سبیل فلاح از خراشیدن سبیل و زردیون پوست سح کسر انیسون یک درم
درم کوفه اقرص کشند که سبیل عمل کنند انیسون معبر ادام پنج اسارون انیسون عار لقون مسکو کوفه خنجه مجموع راده
حسب حال نافع است و در دیل قرص کمر کنند **درم** ترک است جلد القدر حسبت علل حکر و سبیل
مفید و از موثقا اهلند و نسخا و کینور و در خنجه و کربا بد مشروحا **درم** استقارا و سبیل و جاردلک و سبیل و جاردلک
با اعتدال ایل معاج از خراشیدن سبیل سارون قطر اسالیون هر یک یک درم عاقبت لک رووند هر یک یک درم و نیم کم کاسینه
مغز تخم خیار هر یک یک درم شربت بکشیال **درم** که جرت استقارا نافع است و معتدل و تا لیف ثابت قره برک را زردیون

در بلبله ابرو غار بقون هر یک محرم عصاره اقسنتین سیدرم ابرو با کلسنج منوخم خیار خم کاسین رب السوس
هر یک دو درم ترنجبین منقی فلوس خا شیر قند سید هر یک مانده درم این هر سه را در آب حل کنند و بنهند
با کافور شود پس دیگراد و یک کوفه بان شیرند شیرت از دو درم ماسه درم از زانت که من عککند
از راون مدر غار بقون ترید بلبله ارد هر یک محرم عصاره اقسنتین سیدرم کلسنج خم کاسین منوخم
خیار هر یک دو درم رب السوس یک درم ترنجبین ده درم لقوام از دو کوفه بنجه بان شیرند شیرت سیدرم
بارد استغفار درم رانق ست مار راون مدر بلبله زرد محرم عصاره اقسنتین سیدرم کلسنج
رب السوس خم کاسین منوخم رب السوس یک درم ترنجبین فلوس خا شیر قند سید هر یک مانده درم غیر سید دو درم ماسه درم
از زانت که منق ثابت من مکت که در استغفار درم رانق ست مار راون مدر غار بقون بلبله
زرد سیک هر یک محرم ابرو ماسه درم رانق عصاره غاف انیسون هر یک دو درم کوفه بنجه لعل شیرند شیرت از
دو درم ماسه درم با چادر درم استغفار و برودت معده و تهاکم و سر فنیج و صلی العنق و غیره
در خلل و سلیمه الفیج و فنیج و اخلاق رحم را سود دهد و بول بکشد و بلبله سیاه نک اندر دلی نیک طرز رنگ
ایمان ابرو غیر شیطاح بند شعند خرواقه و قفل صغیر یک کالی مقشر شیرت اسل زیره کرنا سادج هند خم
شیر خشک یک محرم ترید سفید صدها درم خیار سنده درم مونیر قیم من شیر بلبله یکین و زائله را در شش من
انجا نابد و آید یا لایند خیار شیر دران حل کند و سه من قدم دران بلبله سید از اندر نیم من روغن کنجد
امیزد و بوسانند تا لقوام آید و دو کوفه بنجه بان شیرند شیرت سیدرم با شیرت را با آب بکشد
استمشقین و بکشد و من مطهرین بافت و طع نرم کند که معوض من اسل کلسنج دو قوطر سالیون قوه رند
مانند ابرو غار بقون هر یک شد درم کا در بوسن زره سیاه سید سالیون را و بنطویل اساردن عود بلبله
مصحح صفا ابریک معسر سلیم هر یک درم زنجبیل حبیل خرواقه و قفل دار قفل ملک اندر ای نیک
نقطه یک شیر شیر خشک عصاره غاف عصاره اقسنتین سیدرم خیار هر یک محرم کسوت خم سوزن رب السوس سید
هر یک درم قسط خم رفسن و انیسون راز یا نه هر یک سه درم ترید صوف صدها درم سید را بکشد و
شیر کند پس بکشد بلبله سیاه و پوست بلبله هر یک با نره درم آبله یکین و نیم سید چاه درم مونیر قیم کبریل و اسل خیار

و بر باد نرفته من آب حاف بجو مانند آچار هم بماندند فلو من خیار شیرین نظر در آن حل کنند و باز همانند فلفل
ده من نمیزند و قوام آرنج بعد سیار از مارون مرست درم و در سه اوقیه روغن بادام و دیگر حل آنچه تا آب بسوزد و
بماند و این روغن معده استار روغن کبچ در او تیه مسوق اندازند و مانند آدودیه جز سب و پس در قوام اندازند و بر
شربت از چهار درم پنج درم شیرین یا آب عنب الثعلب یا ماء و الجبن **درم** سیخه خود که با استفاو طار او توخ و ریخته
و عند فلفل و صمغ امراض ری را که بان حرارت باشد نافع بود سدا خشک بخورم یا نحوه زیره که با کاشمش شیرین صمغ که با
ساجون معاد ام تل فلفل دار فلفل فودنه حب الفار خند بید ستر بر یک و درم خائیر سه درم سلکج چهار درم صمغ و ستر حل
و آدودیه کوفته در آن داخل نمایند و بعل سببند شیرین و در مثقال درم حکمر یا مقید و کل سرخ چهار درم سیخ سوس
لک مفسول روغن هر یک مثقال و نیم سلکج زعفران سه درم مرهم معال زعفران در سر که حل کنند و آدودیه کوفته و داخل نمایند و در آن
عمل سببند شیرین و در مثقال **درم** سیخ سوس و درم معده و نافع است و تباهی مزاج سرداها عبارت است از سوس
قسط حامد بر سبیل سادج هر یک و درم و درم را و نطویل فلفل سیاه کم کفش کم شبت انیسون یا نحوه زیره که با کاشمش
کاشمش اساردن افسنتن افسان نودنه نفع هر یک درم کوفته نیمه معجون سادج **درم** صلا حکمر و سببند و در معده
و نمانه را نافع است سده نماید خطایا روی فلفل سیاه هر یک درم قسط سادج هند سبیل روغن هر یک مثقال کوفته
ان عمل سببند شیرین و درم باب **درم** درم حکمر و معده را که از سر بود را بل کنند و استفاو نافع باشد افسنتن
کم کفش مغز او ام تل سادج کوفته نیمه با سببند شیرین و درم **درم** صلا حکمر و سببند و در معده و نمانه
حال بدن داماض بلغمی مزاج حکمر سببند نافع فلفل سببند هر یک چار قسط کمری سبیل الطیب عود بمان حبس بر سره کم
زنجبیل سعد و نمانه فلفل دار فلفل دار صمغ سلکج اساردن زعفران معصک هر یک درم کوفته و بعل معجون
از کمال النقا فلفل سیاه و سفید هاما سادج کم کفش انیسون عاقر قرحا کم انجبره کم سادج کمر سبیل الطیب و سببند زعفران
بجمله مثال بعل سببند **درم** درم امراض کلج معجون یا فلفل از دینیت و نیت سببند زعفران کم درم قسط زیره درم و درم
سج مثقال بعل سببند و درم از رزق و درم درم تر کس شانه درم هر یک چار درم مقل را در ستر حل کنند و آدودیه کوفته نیمه
بعل سببند شیرین که مال در حرارت غالب بود و نمیزد و سببند شیرین هر یک بکرم افاد کنند **درم** درم حکمر و صمغ و نافع
رسد بکند و درم صمغ حکمر و معده را تحلیل درم کس سلکج سبیل سادج مفسول روغن خطایا روی هر یک درم زعفران

[illegible]

اعل الکبر هر یک بمقتل زعفران دوازده مثقال قومونسیون و دو قمرقار در عن لبان روغن بنفشه
هر یک مثقال سنبل الطیب مثقال رب السوسن عصاره غاف حبه هر یک سه مثقال کوفه بنجه با عسل
شراب کینقال و اگر روغن لبسان یافته نشود روغن زیت کینه عوض کنند **استسقاء را که با حرارت**
نماید فلفل در انیسون قطر اسالیون حب الفار شش سیر سعد کاشم خرد ستر قروما سنبل الطیب حب البلبا جاد شیرین
انجذران اسارون زعفران هر یک یک درم سنگین و ج مغر ادم بلح سداب خشک بره کرکا گرد با ناخواه صغیر
خونجان ورق الفار حبه زنجبیل غار بقون حمایا کعب کوساله یا کاسوخته هر یک دو درم کوفه بنجه با عسل
معروف بدو او کرم سب در حرف ال گذشت **استسقاء در قی رانجیه نافع است** خاها که
استعمال مار یون مد بر سر موصوف پوست بلبله زرد هر یک دو درم پوست بلبله دو درم اندر زنجبیل هر یک درم فلفل
کوفه بنجه با عسل کوفه بنفشه و کینقال امردی با شیر شتر بدیند و اگر بغیر شیر دهند سه درم باید داد **شیر شتر**
خرد و امراض دی نجات نافع است اما اگر استسقاء یا دیگر مرض مع الحی باشد زندها شیرین کند و شیر و زیت
سب و بعضی قدما گفته اند که گوشت فلفل اگر خشک کند و با یک یک بوبند و در درم یا سه درم بدیند استسقاء
نافع و بدستور آب نل وزن سب درم و عصاره سوسن اسما تخویا دو درم هم انجینه و قدر شراب کینقال در
رخته نوشیدن استسقاء الحی نافع است **استسقاء را که با حرارت باشد فلفل عصاره عصاره عصاره عصاره**
هر یک یک درم و نیم عصاره اقسین فلاح از خر مغرم خیام مغرم خیام در از کم خر ف هر یک یک درم لک مغسول کم گوشت
هر یک دو درم کوفه بنجه با عسل شتر بدیند کینقال باب لیل یا کاسینه یا عنب اشک **شیرین** که یرقان الحی نافع
نفسه سه درم طریح یک درم و نیم طباشر یک درم کوفه بنجه شتر سب بدیند شیرین کینقال تا ده درم شربت
آب زراعت براند استسقاء در می را فو کحقیق دو پوست بلبله زرد و تر هر یک دو درم فلفل
هر یک درم پوست بلبله دو درم مار یون یک اذقه فلفل حرم معسل بدیند شیرین کینقال **عصاره**
معجون الفار سب و عصاره را که در استسقاء طما و قوی و رحی رحی درم کینقال و جمع کل رحیه را که بحرارت باشد
ده و در ح اطلاق و معص و بند و شک را نافع است برک سداب صد درم ناخواه زهره کرکاشو شتر
کر دیا حب الفار کاسم قطر اسالیون مغر ادم بلح فلفل دار فلفل فح خود که هر یک سه درم خرد بدیند

جاد شیر شکر هر یک در دم کوفته نیم فصل بنوشند **مقوی جگر در دوی سر گذشت**

سده حله بنیاید و سیر را و استسقا مایع و بر دقت معده را نافع است پوست بخت کرفش پوست بخت
هر یک سفتر دم بخت از خر هر یک مکر دم بنبل مصلی هر یک مکر دم فو لک شقی عود و بلبان هر یک مکر دم
عافت افشین کله خ سکاعی باد اورد پوست بخت کبر هر یک سه در دم در سه رطل آب بخوبی بپزند تا
نیم لیتر بماند کرده هر روز حمل در دم با مکر دم روغن بادام تلخ و مکر دم روغن بادام شیرین بنوشند
حرارت جگر در قانرا نافع است برک سوت برک کاسنی برک عرب الشعل کاکنج لکلا حله با هر صم
بلونند و مقبضه و کفیف بقدر شیرین بنوشند **استسقا طهارا نافع است و باد را برانده کند در**
مطلوبات ادویه معده گذشت **در دم حله سیر را نافع است** لیلیه سیاه در دم شاتره بخت از خر
مکر دم فو لک مکر دم غار بقون و در شقی عود غار بقون مکر دم در ست **در حله امراض جگر و سیر**
و استسقا و سد نافع است بر سیر شقی تمرندی هر یک در دم انیسون اسارون عافت از خر سبل
هر یک سه در دم شاتره بخت در دم پوست لیلیه کالی رز در هر یک سفتر دم غناب دانه بطول معرفت
سیر را نافع و غار بقون و غار بقون و غار بقون و غار بقون و غار بقون و غار بقون و غار بقون و غار بقون
هر یک مکر دم و شکر بنوشند شقی از مطبوخ تا دل نمایند و بالا وی مطبوخ بنوشند **در دم لیلیه**
را نافع و سیر لیلیه که قدری زنده از علا است لیلیه سیاه لیلیه زرد هر یک سفتر دم و نیم شاتره بخت
سفتر دم کرمانج پوست بخت کبر هر یک سه در دم کاسنی مکر دم کسوت مکر دم الوعز مکر دم حله
سیر را نافع و غار بقون مکر دم حب بنزد و وقت سحر بخورند و بالا وی عود
طوبی اقباب مطبوخ بنوشند **در دم حله سیر را نافع است** و اس سیر لیلیه همانست که عود
ست با دین تفاوت لیلیه سیاه تر و معروف شاتره هر یک در دم بنج از خر برک کبر هر یک مکر دم
انته کرمانج کمر کرفش از این هر یک سه در دم طلول معروف سیرین شیرین ده اوقیه باید قبل ازین فو را
رغون و تر هر یک مکر دم حب بنزد و بعد مطبوخ بنوشند و اس سا که که دوداد سیر سیاه و شان
و کمر فکلت البسوه کوفته نیم سه در دم از آن خوردن جهت درم سیر ز حله مجرب است **کرمانج در دم**

بغ باشد باید که تحت استفراغ بلغم کند و غذا و مطول شوربا و در برنج نان سازند
سیرز و استسقا و سرقان نافع است و اخلاط غلیظ را لطیف کند و معده و جگر را قوت دهد پوست را و
پوست را کاسنی که کرفش نیمه از غر اسنیون کم کرفش سنبل الطیب کم کسوت بر یک سه درم فوفه مطبوخ
منقاه و زینتی با نروده درم هم را نیکوب کنند و در چهار صد درم آب بنشیند با نش تریم تا چهار درم و درم
صاف کنند شربت پیچاه درم با نروده درم شکر سپید و درم روغن بادام و اگر شربت این مطبوخ جهت صفه صفه
حجر السود و ندرم بنشیند که سده جگر و سرقان و سیرز را نافع است غافلت اقسیت سنبل اسارون مصطک
پرسا و شان قرفه زرا و نروده درم بلبلان بر یک یک درم ادویه مکتوفه مطبوخ سازند و شربت را که روزی
کوفه نیمه سرد از دکنند حرارت جگر بنمایند و معده و جگر را قوت دهد و زرشک منقح که کل کم
کسوت کم کاسنی بر یک یک کف روزی سه درم انجبه کوفتن است شکری که حله را در غر بنهند و آب بقدر
بران ریزند که در آنکست مصموم بالعرض بالا آید و در آفتاب گذارند و در کراسه روزی در بر سر چهار روز
و قدر حاجت بدهند
حسب اراض جگر و سرقان نفع است و سده بکنایه
خیار شتر قدر حد در آب گاسنی تر و آب رازانه و آب برک غلبه تر کنند تمام شب و صبح
کرده بنهند و اگر کلاب نریم کند شربت باشد **در کتب سرودن فکر کننده**
وزر و سح و معصر و دران بدانند که امعا سس است
جرم ادویه است و نیزه سر از رجم است لهذا ماده ماده امعا کسور رجم بخوبی نریند با الحاد و لرم
امعا مهلت رو اندازند که بر من شود علاج و نیزه بر و مزاج وی مزاج معده و هر متقوی او است
مقوی او است که زجر بلغم را نافع است حله بنفشه کم خطی بخوبی شانند و در هیچ وی بنشیند
بنشیند که زجر درمی را نافع است حله بنفشه کم کتان سح خطی بنشیند و روغن کل و زرد
شکر مرغ انجبه حکم ابرن نمایند **ساده و کولوی با صامها معده امعا سس**
و در کتب سر کنند نیت مقوی امعا **حسب اراض جگر و امعا در آب شکر نافع بود**
بغی مرغ چنبت بلغم متع امعا بلغم و امعا سودمند و این جابو نسود در ادویه

[illegible]

سقمونیا و شوی مدرم فرادانه سیردن کرده مغر و ادم مقشره بران کزده هر یک ه متقال ورق سبز
خوار در سرکه همانند کتان در زرد عر مال سرون کند و غسل کفکفته سه وزن ادریه بر سر تر کند و بگوشتانند
آید و در سر کوفته بنجته بان برشند شربت متقال با صفت متقال باب گرم
و حرارت باشد و مع الغشایان بودافع است یک مصطکا قرفل رخیل فلفل و ار فلفل قره جوز بوا این در وقت
جلد بر آب کوفه بگیرند کوفته بنجته برارند پس بستانند آب برش با بجمدان غسل بگوشتانند تا اندک عیط شود بسیار
مقوم بجمدان ادریه کرفه با هم برشند شربت از و یکدم تا در دم **خوارش** شکم کشاید تقویت و مضرو
وی بران سقمونیا در دم و نیم لی هر یک کنیم درم غسل و خنده به بیجی اصل یکدم کوفته بنجته برشند شربت از یکدم
باب گرم که بر دم و معده و اشتقاق قوی رافع است رخیل و ار صی شطرح مطلقا ناخوار
بار یک مع هندی خوار هر یک سه درم سنبل قره قرفل قافله فلفل و ار فلفل جوز بوا اینون هر یک
افیتون حب البیل سقمونیا هر یک درم بسفلیج خمدرم تربید فانید یک سب درم کوفه بعل برشند شربت
از یکدم با صفت درم که همین عمل در رخیل قره سطح فلفل و ار فلفل خیر و قرفل با رشک سازج
سباسبه قافله و ار جی سنبل سلجی هر یک شش درم افیتون تربید هر یک و از ده درم سقمونیا درم خنده برشند شربت
فندسه درم افیتون کوفته بنجته بعل برشند و بعضی درس بنجی و از آن تخم کرفش اینون هر یک یکدم افرده اند
شربت از چهار درم با چهار متقال و یک سنجی وی در جوارشات ادریه و زرشده **مسکوک** و قوی
غنی مشد بود و در لرض بر چو نشد قی کند استعمال نماید و در آب سفر حل ترش و غسل هر دو بر آب بگیرند و بنجته
تا که عیط شود پس سقمونیا درم تربید سه درم مصطکا قرفل سکر رخیل فلفل و ار فلفل جوز بوا اینون درم
بنجته در قوام ند کور که بجمدان خوار باشد برشند که همین عمل در آب سبب هر یک حمل درم قند غسل هر یک
درم جمله یکجا بنجته کرفه با صفت و در سدس مصطکا و در جی هر یک حار درم تربید با نرزه درم سقمونیا درم کوفته
بیانیزه شربت چهار متقال که قوی کشاید بگیرند سفر حل از مسر و حاک کزده نیم من و غسل قافله یکمن و سقمونیا
را در سر کایا در شراب بنجته تا که مهر شود پس برارند و در صی لطیف نهند که را که سر که زایل شود معده در داون جوین
که یکسان شود پس غسل یک جوین دهند و کف بردارند و در سه درم قوی امیزند و این ادریه کوفته بنجته برشند

[illegible]

شریح چهارمقال
که نیم خام را که در اجها و معده بود براند و مویج کنیاید و راج بواسیر و رضع و حاصر
رانفع و هر وقتی باز دارد و بار زاده کند و اشف طبیب قسم خورده و گفته نمیدانم که نزدیج کی تهر ازین دو باشد
ستونیا هر یک هفت دم و نیم فلفل در نجیل هر یک چار دم و ابرصه المانع بسیار مصلحا قرفل خربوا هر یک دو دم و نیم
سفید سبب دم کوفته نیمه لعین بر شند شربت دم و بر اسهال شش دم
و در فلفل سه دم قند سفید سبب و چهار دم سبب از محمد دم شش دم
و در حبه فلفل کبرنجیل و قند شکر قرفل کبر فلفل هر یک و نیم قند سفید و دم کوفته لعین بر شند شربت از محمد دم
مفاصل را نیز رافع است
باز دارد و صراط و عظم نشانه کافور سه دم زرشک و دم کلشیدم طباشیر سفید که اوقی هر یک چار دم کم حاصه
هفت دم حبس شش دم سبب عسل هر یک و دم انار دانه بران نهاده دم نهاده بود زعفران هر یک
کوفته نیمه شراب حاص بر شند شربت و در دم و اسهال بلغمی از دارد و معده را نرم کند و طعام مضیم نماید
بجوارش رو کند و شربت دم فلفل و در فلفل هر یک و از ده دم زنجبیل خونخاں هر یک و دم قرفل جزو
هر یک محمد دم قند سفید شربت دم کوفته نیمه لعین بر شند شربت سه دم
و تباع رافع است طباشیر سفید حبس کلشید هر یک و دم کافور سماق و عاقله حبس هر یک شش دم
افیون هر یک و در دم سبب سبب بر شند شربت سه دم
ده و در خربوا سه دم کافور صمغ عربی انار دانه هر یک محمد دم کوفته نیمه با مویج منقی مدقوق یکبار و یکونند شربت
سماق سه دم سوسن شیر سوسن سوسن لعل کفک بغداد خربو شبامی هر یک و دم شراب لعل
سبب شربت بخور دم
انار دانه از دارد و یک سنخه وی در در دیه جگر گذشت
نموده عین زبیب که از سر که مستح بود بران کرده و خربو مبارک ساخته سه دم حبس سبب دم خربو
قطار کرم از هر یک و دم کنار خربو مصلحا سعد شل هر یک محمد دم قند سفید معوم با عسل انقدر که ادویه
شربت از سه دم تا چار دم و ان در دهن است ملاست و معجون و امعا و زنی امعا و قرا قراغ است
که حبس که معده و امعا سود دارد و بلبله سیاه و روغن بران کرده حبس الحید و در مرکز مدس نهاده
از آباد قراغ

سہارا لانا

بسم الله الرحمن الرحيم

فانما

۲۴

بسم الله الرحمن الرحيم

الموقف

برای

سوی

۴۰۰

ملک

سند

اور

• ۱۰۰ •

...

از

...

سفر تا ملت جبر کوفته کمر بنجه تعبیل مفعی بر شند و بعد از خوردن کلان چهار ساله شیرین خب سح محکم می راند
قرم مغز ادم هر دو برابر یکدیگر میزد و با عسل بر شند و حبث نه شربت چهار شقال
خبر سبزه شیرین کنیکال را در درم و اندید و در قونج را در یک مثقالی فنانه و بعد ساعتی شکم می راند
را سودم مفعی کنیکال غار قونج و فلفل سفر نیان شقال کمر امصکار اسب سحر یک انگلی این یک شربت سبک کل
با سهال برابر در حرکت به فقیر هر یک یک درم و نیم نیم خط کل هر یک و انگلی کوفته بنجه با حبث سازند
و هر گاه با قونج غش نباشد تواند نیم خط سه درم و نیم مثقال می اندازد و درم شکم شیر هر یک درم چهار می اندازد و حله در شربت
قبل از غذا و بعد از بخور نه طعام را در درم و نیم مثقال می اندازد و شکم براند و فلفل خلیل غایز خلیل فلفل دار فلفل
سک نارنگ شیرین قدر سید حله برابر کوفته بنجه حبث سازند شربت نیدرم از سفید و در بار یا سه بار شکم می راند حبث
از نارنگ شیرین کوفته معصرا که از اخلاص حادث شود و فلفل و حبث براند سهولت دفع تحلیل کند و اشتها را کند و در
نمایه در روع آرد و معده را قوت دهد و قونج بکشد و در درم و معده را که از احتیاجات باشد فلفل معصرا
ز تحلیل در چینی فلفل و فلفل نارنگ یک سد مثقال و سد حس سازند قدر خود یک خلیش می راند و بخار اند که نفس از غذا
بخورند یا بعد از دو گرم مثقال ایند قونج بکشد و در نسجه حبث الدین اجزا هر یک برابر و شکم از حله بنه نوشته
تسکین صبح قونجی حبث شیرین بوبست زرد هر یک یک درم اندر دشت نیدرم از غار
رغم درم کوفته بنجه چهار ساله و بعد از قوت بند
صبر کل اسب شیرین از درم ماسه درم
و نیم غار لیون یک درم و نیم سفر نیان نیدرم از فلفل اصفیون هر یک یک درم حبث شیرین سه درم
رقیق باز دارد سماق در درم از یک درم بوبست از نیدرم حبث اسب سه درم حبث اسب درم کوفته بنجه حبث
حبث زنده سریت در درم ماسه درم بوبست از نیدرم حبث اسب سه درم حبث اسب درم کوفته بنجه حبث
کلسر سماق حبث اسب یک درم کوفته بنجه حبث اسب سه درم حبث اسب درم کوفته بنجه حبث
که اسهال خون از دارد که از دافینون حله برابر حبث شیرین سه درم حبث اسب سه درم حبث اسب درم کوفته بنجه حبث
و سبب محو و معده و معده را فلفل اسب سه درم حبث اسب سه درم حبث اسب درم کوفته بنجه حبث

که چون خست پس از آن سخت شود و چنانکه در وقت غفلت سرخ از ده حب تا با نذر حب باب برود
که این اطلاق لطیف محبت است سماق یکدم باز و دو دم بوبت انار یکدم کوفته تخم قدر خود چنانکه سرخ
ده حب است حب نبرده مضمین شربت **باب** که این عمل از دوست انار از حرکت السوکه هر سه برابر کوفته
بجمله که شربت یکدم حب زخیر خمر و اسهال باز دارد اگر حرارت و تب باشد خمر سرد مع اسهال
نبر السوکه میانه کند رسا دایم سازند شربت و در مابین **باب** در بمرین و فحش و رانی است
شربت فاعل ابرمان هر دو کف از حرکت سماق کند ضخیم عریض و عروان باب به کوفته پنجه باب به حبت و شربت
باب از شدت و صبح خواب باشد بدین در دینباز در بنجل دار فلفل مع یا ندر عروان نبر السوکه
یکم از این چند بدین شربت یک نیم صبر کوفته تخم قدر خود چنانکه شربت معده امکفالت **باب** که اسهال مخدرات
نوی نمودن سایه کرد خاصه در مراح ضعف گفته اند که شربت مخدرات وقت روا که حصول حمل او مفید است
ری آگاه جانیز است که طلا مخدر سنگین و حج نماید که منقش راج است سلاب در زینت سبز بدین شربت
ست درم از ان بلیند و چند بدین شربت و جابو شیر و سنگین هر یک یکدم در ان میزند و ده کند و اگر در خنده
بود این قدر رنخ و سرد داخل سازد و از آنکه شربت صفت و تعریف محققه از مفرج القلوب صبح تمام نوشته ایم در خوا
قد ضرر رسبل احوال نگاشته است **باب** که بود حصه احسن آنکه او منفذ داشته باشد کمی بر او خور و او درم سر
معد او را معالج بر احوال و او را بیک و وسعت او معالج معده باشد و اگر بود درین سهبت نباشد و در
نوی داعی شود قطعه از آن کافی است او المعرف و بهر آنکه رزق محققه از قبل جلد باشد سبب و وجه که کثیر
فعل در آن که باشد و همان سمت بود را محکم باید ساق و بخار و در اسهل باشد و اگر در موجود باشد مثانه
نیز کافیست و می باید که قدر هر آنکه از دفع میز و نیز زاده از سجاد مثقال نباشد و بعضی بر اندک که از
هم جانیز نیست و اگر اها در استعمال حفظ صحت اعتقاد بر عیسیت شربت داشته اند و حی است که این
در وقت غیر ضرورت سبب صفت باید که معتدل بود در غفلت و حرارت و سردی و جبهه با عی
قرص اموا السبارقی موم انشمار و اضا دیار و مولد راج و جلد و در غش و اگر است و چون آن صفت نبرند
نبر است نصف قدر اول و دیگر نبرند تا آب اول را بر گردانند و او را که شربت از صفت بایست و بهر دو با ان
مانند آب گرم صفت کنند و اگر صفت بهر قوی باشد و سرسام و اغفال آن کنند و است که نبرند

و احبب بر منار جانند که در چیزی متوی چو کفند و مصکا و مانند آن بخورند بعد از احتقان بعل آرند و بخورند انوره از سفال و
و قوا لازم دانند **مسئله** انبه انحرار و بعد سبوس کند کل خطی هر یک کف در خطی است بر کفند و در عدد و در در خط
آن بنزد که بکامل مانده کند و در وقت انتقال در روغن کنجد یک اوقیه امضیه حقه نماید و اگر خواهند عمل قویتر کنند شام
که مسیح است بقدر صفا و در شاف باید داخل اند و سازند معتدل قوی بکشد و حقه کم گمان کم
شب یا و نه خطی در نه بسته حرکت یک خط غاب اکثر هر که عدد بنزد و حقه کنیز روغن سدا کنیز سدر روغن
کنجد و درم یک ورق هر یک یکدرم شکر کراخ یک اوقیه امضیه حقه کنند که قوی بکشد و در روغن بادام
نافع است حله بزرگ مطرون با و نه حرکت محکمه کل خطی هر یک کراخ اکثر صعد غلات سنیان هر یک
سبوس کند بر کفند بر کرب شست اب هر یک یکدرم شکر کراخ مقل حاد شیر هر یک سه درم معرجم
ست درم بنزد و سیالانید جایگزین رسم است و نمک نهدی یکدرم پوره ارمنی شحم حنظل هر یک و دانک یک
چندید ستر سدرم و الکامه شکر سرخ هر یک ست درم اخافه کرده حقه نماید که قوی بکشد و سیالانید سدا و حقه
کادو شست هر یک ستر درم راز با نه انیسون سفاح هر یک درم با و نه سبوس کند کل خطی هر یک کراخ کل
تازه هر یک و از ده عدد در روغن زیت رد و کل احتقد بر یک مقال الکامه کفند هر یک پوره ارمنی ستر
بنزد و سیالانید جایگزین رسم است بعل آرند که قوی بکشد که از درم حار و بعد بر کف سدا حقه هر یک و اوقیه
بر کف حقه یک اوقیه بر کف نیلوفر با و نه بر کرب هر یک یک اوقیه و نیم غاب ست دانه سنیان سه دانه
پرسا و نشان چادر درم سه سوس بنجد درم در من اب بنزد تا یک من آید حقه کند و چهارم حقه
بکینیز پس روغن بنفشه در روغن بادام و روغن نیلوفر و پیه اکیان هر یک حقه درم اخافه غوده حقه
کند **مسئله** لینه قوی حقه نافع سنا غاب ست دانه سنیان حمله دانه اکثر صعد عدد کم خطی سبوس
کند هر یک کراخ با و نه بنفشه جو بکند خشک هر که درم بنزد و حقه کنند و وقت حله از روی کینیز
و شکر سرخ یک اوقیه و روغن کنجد و نیم پوره ارمنی یکدرم داخل غوده ستر حقه نمایند که سکنج
صفا و حرارت کند غاب سنیان صحن خطی کال بنزد و جایگزین در آن حله کنند و حقه غوده حقه
و اگر روغن که بنزد بنزد شکر باشد که ممل عمل کند روغن کل روغن بنفشه روغن نیلوفر روغن کدو سبوس
مرع شیرین است بجا کرده حقه کند و حرارت احسان نماید

این سوز که بکینز دوره مکرر در رغن غنچه یک دقیقه بماند اگر آب نماند استعمال نمایند پس
بجای آنکه سوز در درم بود درم رغن کنجد اوقیه امینز و سوز رغن زرد و اسهال صواب در رغن
آب یک حبه آب بزرگ یک حبه مثقال کم مرغ رغن کل امینز یک سعه افا صابن درم دوم وین
چا و الی کاغذ سوخته که با سبزه از زیر در جان کل محوم هر یک یک درم هم امینز و استعمال کنند که قرح و اسهال
دور رغن است کنگر مرغ شسته پخته کرده بر هر یک سه مثقال بنهند یا لایند و سبزه از سردنار اقا قیاد کل یک
نیم در رغن رنیاف این یک یک درم زرد کم مرغ یک درم رطل رغن کل حل کنند و بیا مینزد و حقه کنند که
عظیم و آب از پست حبه مطبوخ سه حبه مطبوخ هر یک را اوقیه سبزه از زیر کاغذ سوخته صغریا اقا قیاد دوم الا خورین یک درم
و امینز دران امینز و نمیکم حقه کنند که از هر چند در رغن است شربت بی نیز مفید است آب از مطبوخ بکینز و ناما
سبزه تازه بنهند تا که غلیظ شود و قدر صغریا دران امینز و بنهند و حقه کنند که از هر درمی رغن است بکینز و نمیکم
از رغن سوز بنهند و حقه کنند و رغن کل امینز و نمیکم حقه کنند که اسهال صواب در رغن است و اگر آنی که آب
ماند و حبه کم بخار در درم غنچه یک درم هر یک یک درم نیم فرس درم جو مقتر چار درم سبب است عدد و سبب و نمیکم
سخت آنچه کوفته است بکینز و بنهند و حقه کنند و استعمال کنند در رغن کم که و شربت درم سبب است
درم امینز و حقه کنند که که لطایف قدم استعمال کنند و مانند آن که در سبب است منع کرده اند و حقه و بوی صابن
و بنهند و حقه کنند که اسباب و علاج سرسام صواب و لایند و حقه کنند و حقه کنند و حقه کنند و حقه کنند
و در دلیل امینز استعمال عاقرات و حقه سخی کوفته و نردان در رغن است که مختلف قیاد و مار حکم ضرر و زده
و چند صغریا حقه باشند استعمال بخور تو اندون و امینز و حقه کنند که حقه حقه اسهال درم
و کلید اح محبت نان بکینز و سوز زرد و رغن است یا زرد شک آب یا دیده هر یک و اقا قیاد
صغریا دوم الا خورین هر یک را سخی سخی یک افیون یا زرد کوفته سبب است یا سبب است یا سبب است یا سبب است
رغن مطبوخ که است مثقال بود در رغن است که شش مثقال باشد امینز و حقه نمایند که کاغذ سوخته شش زرد سخی
عصاره هم تو مال مسر عفران افیون یک سرد ناکرده بطنج حب الاس امینز و زرد صغریا که قدر یک مثقال نام و
زاده از آن بکینز و معبار با رنگ امینز و حقه کنند که که حقیب الاثر است و نمیکند و صغریا نمی آرد و سوز

ایک ایک دھڑا فزون دم الاخوس کندیم یک یک کوفه بروغن کل امیرند و قدری از ان خنک و کسح منجی
 حقه **کند** فوج اعابره گاه بداند و عصی مساجی است بابر که ماء العسل کفیل نماید و احتقان کند و اقصره الفوج
 پاک کرده و مکر کند سسیرات یک حقه نماید و در سقیه اصبح رسا مدعه جهت اندال آب بازنگد کل مخوم در ان
 بود حقه فرا نیدم گاه مرض طویل کرد و سکون فوج غایب نشده باشد حقه ز راسع بکار بر نهد در استعمال او نترسد
 و مرض در اندان باشد تا باعث از دیا و تفریح نشود و کند اقصر غایب نکشد تا موجب امال گردد و در اندان حقه ز راسع طعمه از
 جرم حامی زداید و دلیل بر غور فوج مخرج مخرج است و احوال مرض تهاست و وصول صوبت باطل گردد
 این حقه احتیاطی دانند و مرار است مکرر و در اجابت اندان است و بافت بکند و در کف فوج
 کند و مندل سازد آب آنگ دماندن آن هر چه مکی است بکیرند و سپیده از زیر و شادند و کما و سر مه دکا فوج
 آن باریک ساختن در ان امیرند و حقه **کند** که جهت فوج اعابره مفسدست و اگر چه ز راسع ندارد لیکن
 فوج مفسد ز راسع میدانند و از کما و کیرن فوج مفسد مفسر فوج از کما و مفسر بکیرند و در ان فوج
 از زیر و اقا کوفته نجه و آب صبح نترسد اقصر بند و چار دم از مقرر در سپیده فوج مکرر امیرند و در کف
 اوقیه منجم حقه کند سهل الوجود و اسهال و فوج راناع است طبع از نهم خام که سرخ بود بکیرند و کجوشانند و غلظ
 و غلظ عمل آید پس عمل آید **کند** که اسهال و مکر باز دارد و آب صبح امیر آب رنگ هر دو بکیرند اقا قیاط و طریقت
 آن امیرند و حقه کند و اگر خون خالص بود و مساج آید بکیرند و قاطع الدم احتقان نماید چون ملوف محرق که در
 رطب باد رسر کین رطب دماندن آن محسوس باشد که فعل می کند که مانند جوز سب باشد همچان در کند نفقه
 فوج امالتر احتقاد کما و راجوشانند و روغن از ان منجم حقه کند دم بر جصل امال نماید و بناق بر ارد و
 که جهت محرق است زرده کچم زرد بروغن کل امیرند و مرار است مفسول صبح غریب و سپیده از زیره بار
 ساخته و در ان امیرند و نشه بر ان الوده و در در دارند که قویج رکی راناع است و با دماز اسفل سبار بر
 در در ان تر عیب است بر کسب اب تر زیره ناخواه سکبان ماسوره بکیرند و قبل امیرند و خرقه الوده بر دارند یا
 عند الحاجة بزوان توان کشید و در نشه چنین مرقوم است نیز کسب اب سر سره بر یک کف کجور مرهم
 بر یک دوم نوره یکدم بعد از در دارند که با در ارد سد است را سبباید و ماء العسل امیرند و چون خلوه

فصل در علاج زهره در پنج طریق
طریق اول اینست که از روی ملو سازند در مسیح اصلاح که از برون
از کرم سداب حدید ستر حاصل زهره کا و بورق که هر واحد نیم مقال باشد می بردارند **سکنجبین**
پوره خصل صلی ملو حاشا بردارند و برادر **زهره** جهت دو دهنه که در معده مستقیم مولد شود نافع است
نوع خاصها نیز انبیه زهره کا و یا سبط سیاه یا العطران الوده در و بردارند و آب نجاء و آب برک شفا
مین آرد و غیر مستحق که در سر که امیزند و لبه بدان الوده بردارند همین اثر کند خمر نافع و عسل و سداب و سکنجبین
پاره دفع **زهره** حیض تر که کرده اند مال محله نسجه قد است و هست نفع رحیمی و معنی بودا و خشانفع تمام دارد
بر راسته هر یک درم در و **عقربا** عاقر قرحا فلفل دار فلفل اسارون سکنجبین قطره عروان کبیل هر یک درم درم کو
نیم فلفل سرشته شیره درم درم **زهره** حبت ضعف معده و امعا که سبب برد و رطوبت و نافع است و در کودکی
که آب نعنع و کرم دراز کنند و اخراج کنند فلفل مستحسب انبیل تر منس یک درم درم و کرم درم درم تر
یک کابی مقشر هر یک یک درم یک نهی و الکی کوفته نخته با شیر و سکر امیزند و بیا شامند **زهره** که عسل و مجرب است اکثر
از دیده که ازین در و اخراج حبت نعنع مخلوطی بخورج براده شش حبت انبیل شش حبت ارغنی و حشر شش انیسون سر
یک سفا و تر منس یک درم مقفل از زرق سقونیا هر یک نیم درم کوفته نخته شنباز اصول حبت و خورند و عقی
و فلفل نمایند و اکبرم جوع هر چه بنوشند **زهره** که عسل و کنگرنگ علی سده منقی سه درم ترب سفید درم درم فلفل کرم انبیل
هر یک نیم درم کوفته نخته جو نیز منقی سرشته و شادان نمایند نافع بود **زهره** که عسل و کنگرنگ کل دار فلفل اسند فلفل هر یک یک مقشر یک
تر منس و مجرب هر یکی هر یک مقدر شده درم ترب پانزده درم شیرین بخورم باب شازره که عسل و نهی درم دراز
ایرون آرد و یک مقشر بلبل زرد آله هر یک بخورم و نیم ترب سبزه درم فلفل سبزه نیم ترب شش درم باب شازره که عسل و نهی درم دراز
که دیدان عر لیس برابر و بزرگ مقشر نهی درم جوع سداب بخورند **زهره** و اسکه حبت دیدان بخورند باید که سه روز
بیش از شرب دو شیر بنوشند و جاج و روز چهارم سوراخ بینی بند کرده و دار در شیر تازه و سرکه انورجی حل کرده
نوشند **زهره** که دندان صغار را که نزد مقعد متولد شوند و حاکم آرد سود دهد و این صبیانه شیر افخته کبریز است و کجا
بارد خشنه زرد الویار غن عطسید از پیره کا و عروج بصیر قطل هر کدام که مسیر اندیش بدان الوده تحول کند و عمل دیگر که
نشان شهر زشت که هلی را بر جود غلطانیده مقعد را اندک اندک تمیازند و مفتوح میازند و مقابل جراح و هر کدام که

میشود و سر میگزید و فراج و درمان کند میکند و اگر او پنج پنبه افتد نسیب بود اما با بجم بود که در حدرم اردو کندم
بگوید و بگوید از دوجوب بارک ساخته و در آن میزند و آب سیرته بان بنیزند و بار و غن شکریه ماده کرده وقت حاجت
تا سه روز چنان سان قویج دفع شود مکن مانند انداد و عین دشت اشعتت تواند چه در وقت بدون اخراج
تدریس نسیب اما بعد از آن وقت در حالت صحت قطع ماده او که بدو هم می آید استعمال کند مهربان است که صحت قویج و در
شکم مهربان است قریض لاجی رخیل ضد کول که حسن بنویز نسب و حسن ناگرم تا کشیر اگر سایه زهره سیاه چتر حسن لاجی
الکله برابر و صحت حلاوت و محافظه شکم کوفه بخیه باشد چهار سازند قدر فلفل جاشیل کلان و هر روز یک حب شهاب کور
و اگر بخیه ترک کند شهاب چهار و بخورند و در زمین شکم در نشود و سیرته از قریض و باد لازم و دو اسهل که قدر قریض او عمل کسیر کند حال
از پوست و غیره پاک کرده بگوید ام الکله در ام بارک ساخته باب بموکل کند انقدر که آب و یک لیتر صحران بنیزند و چنان
و قدر خود چنان بنزد و یک حب نبات سه حب اسهال خوبی اردو بخیر از دیت در اکثر امراض که حسن بخیه اردو حال
در کین بخیه بعد از اوست و سیری پاک کرده بگویند و در غن از دستبند کوفه و ماده و عذ حاجت و در سینه قطره
با نسیب نبات مانند آن بنشیند سه چهارت فراغت می آرد بخیر از دیت که بجم کشیر المقدار و امراض
سفر او در زمین آباد در کند بلکه کلان از دوجوب نمک پودر سه برابر کوفه با نسیب بار نسیب این تا سه روز یک
کند و مقدار کنار هم اجها سازند و خوراک می حب سراج از یک حب نبات حب سست طری خوردن آنکه بعد ساد
داجون دو کتری کبدر و تخم ری بار و غن سراج کور و در غن مصالح اندازان است البته و از باغ خورد و از زمین
اکثر است که بجم نسیب مطح دفعه فردی آرد و در کلان کردن شکم اردو سرگین کبوتر باشد سیرته سراج کدو
که فلفل شکم سده که در شکم طفل افتد دفع کند باریان شکم سیرد و برابر بارک ساخته باب شکم از حیرتاف طلا نماند
و با آن او برکت قبول می بندند و در شکم در در حاک حب نبات باشد دفعه مهربان است اردو اس ساه باب جمع کرده
و قدر رنگ نیز صحران کرده از یک طرف بر تابه گرم کنند تا بنزد و در داورده بر طرف خام دی روغن کدو بار و غن کل
مانند و بر بخورند و اگر قدری مین بکشد بعد از آنکه بنیزند و تیرد و در او را بگوید که استغفر باشد صحت یعنی اگر در سیر
اندر تیر دفع کبیر دارد که قویج کشاید و حصول را نافع است و در کیت اسل و نوان نیز مرقوم است قویج کشاید
و در آب و عرق باریان یاد رکاب مرقوم قدر حاجت بمانند و حاجت کشید و در غن سید اختر تازه کشیده حب اعلی

مران افروخته نباشند قدر معتدل از مغز فلوئس به دام و از مغز فلوئس و از روغن بکلام و برای اسهال
مفردی و دومی و بلغمی و خشن شکم مافع است و نبات نیز تواند و اس مطلق را بهل بند و با یک کوبید و دانی مبارک
ست و از مجربات است تخم کشمر حبه باد سیله زنجبیل مغز بل هر یک یک تخم نیکو کوبیده سه حصه کند یکجمله را در آب کجوشانند و چهار حصه
باز کشته و بنوشند و در ویه طوطی را با از خور و ز جوشانده و خاک کرده بنوشند بدیند و عذا شکم برج یا با دال عدس را
برین سازند و اگر نبات است سرکه بکاه باید و ادیم را و طعم و اگر در سه روز کفایت نکند سه روز دیگر باید و اگر اگر اسهال
مفردی بود و خفته ملک سه هفته بدیند و به کاه حرارت و تب و با اسهال خون باشد زنجبیل موقوف دارند و صفت یک کوب
و نبات و اسهال خون انجا که بواسیر بود و خول مرکت باشد با اسهال عیوض زنجبیل کل و با انداز جوشانند و اس دروش
در اسهال که با حرارت باشد و خشن کند و در مبطوح مذکور عیوض زنجبیل یکم خط و کم چهارده قطره کرده و کاهی طباشیر سر علاوه
و فلوئس کرده و جهت سرفه و تب و غیره فیدام دیده و بدانند که در اسهال عده تدبیر ثقیل و لطیف عذاست و عفا
اگر نبات است که در ارمطون سازند و زور و آب انراخته طبع باید و ویش از آن تر کرده نباید و اد که خاصیت دوم و در
که بخشن اسهال که سحر و انرفه باشد سود و دیم بلله اجواش زیره شید هر یک شتر دم جدا جدا بریان کنند و
تخم هر روز بخورند با ماست بخورند که بمن عمل دارد و زال زنجبیل شکر تری هر یک یک گرم باب بخورند و نبات
و نبات یا بخون باشد از جمله مجربات است و کمتر است که نافع نیاید بلله سیاه خور و دیگر باندی زنگی بر کونید و روغن
و در ظرف انی بریان کنند تا مصلح شود و و لکن محرق نشود و پس کوفته بختهم شکر سید امینند و نیم توله از آن با آب
طعم و نبات سازند که اسهال و حوض و صفا و حبس کند طباشیر که محرر است و حله بر آب کوفته بختهم هر روز و در آب
بخورند که اسهال بر قسم که باشند نیکو و شکر نه را که تباری و رب کونید و نقد صبح کبر تخم اسفند هر یک ده گرم
سید خدرم کوفته بختهم هر روز نه بار چهار درم باب سرد بخورند و صحت باید بدانند که اطباء یونان متداول اسفند
از عسل کرده اند و مع ذلک در اکثر مردم دیده شد که ضرر نکرده و محل که نفع را و در قدر معین در صورت خاص
از عسل خاص باشد با وجود این احتیاط عدم متداول است در محل محاط و در آن که جهت اسهال بلغمی و اسهال
مفردی و مجرب است مغز بل معر حس خسته کیده یک یک یکم جابلق بعد دافینون قدر خود کوفته بختهم مقدار
نصف مائز و باجه حاجت و موافق مریض بدیند که جهت شکر نه یعنی زرب مجرب است و است

[illegible]

نیم توله افیون یکماشته باب یا کلات سبائیده بر شکر ملا نمایند ^{سهل} کثیر انفع در
و بخوبی انعام دارد و کرم سرب بر این کرده کوفه نیم توله بکینزد و با نمک آن عمل آنجه بدیند که در جبال سهال است
و محرب است سها که بر این بکجه شکر و دوصه افیون چهار صه باریک ساخته نصف آن غسل سرشته چهار بندند و قدر
نصف دیگر آب بنویسند اگر سهال درشت زاده میشود و عصاره دهند و اگر در روز غلبه کند سهال بنویسند که
از نمک دفع کند و این گرمایی مغز که کوه پلاس یا نیره مکمل باریک هر یک یک گرم کوفه نیم با قند سیاه بپزند و اگر در
کمان بود و غلبه کرم بسیار باشد و در خوراک سازند و در اطفال کسین همان قیاس بدیند و طریقی است که بعد تار
طعام و شراب آن در وقت خواب بخورند هر سه شربت قند سید و خواب روز صبح هم که مفاخره دارند
بایوب مردانک سوده یکدم بانه دام روغن کنجد بخورند و بدانند که مردانک از جمله شوم است و اهل بونان
از نادر آن احتیاج تام دارند مگر اهل هند و اکثر امراض بلاد سوس می دهند و چون روغن مصلح و سب
از کرم بپزند و صفت هم غیر ساند موذی است از دوا و غیره کار بر این استعمال آیند و در مراح پاک طلعان نشاید
که گرم دراز بکنند زیرا که کوفه نیم بیک کف بخورند ^{خاکستر} سیم ستور باشد و خورند که دانه فرود آید
و اگر کرم در اندامگاه می نشاند و دانه بپوشند که انواع کرم بپزند هر یک یک گرم و درم کوفه نیم
بخورند که کرم فرو که بپزند چون کونید اثرها حال میشود و بعد از در یک بیکه سیاه بر کفتور سیاه بر کشتول
بر این سه بپزند و هر روز در آب سیر کنند و مفعول نمایند که همان عمل دارد بر کرم از روغن بید الخیر عاقلند بر دست
کرم فراغی غیره برادر و درخت انار کینه خام که ترش بود قدر چار درم بپزند و در آب بپوشانند
و اندکی با زعفران کنند و بنوشند همین بر نهها عمل آیند که امعاء پاک شود ^{امعاء} رقیق و در معده را
تیز تر برورد و کفایت کند و بخورند سهال از بندد آب و در آب سرد و کچر روغن کل بکشد و بنوشند تا آب سرد در روغن
مسکین استهلاک معده و امعاء و اتقان بزدان رافع قرحه امعاء و اول آن حالب سهال بر ادرت و سهل ماو

اف و دافع زهر و در امعاء و جرب کردن بدان ادویه حالب سهال آن مغوی مغوی
در سهال مراکز نافع است ^{سهل} بنم و معص که دانه و رافع قونج ^{بید الخیر} که در اثر
مطهر قوتی از روغن و معص نافع است و این در کثرت سرگزشت ^{که معوی}

اندر درخت وی گذشته با معاینه نافع اند **در** آتشیانی چهارم گرم را نافع آید و در فصل که را توان اند و در
محدود که این را آتشیانی نام نهاده سقوط نماید و در نیم تر سفید و درم مغرم خیار مغرم که در محدوم کل سرخ طابیر هر یک
درم ترنجبین غصاه هر یک بخاه درم ترنجبین در آب کجوشانند چند که ترنجبین بکند و پس صاف کرده تقویم آید و او را در
بنجته بان برینند جمله در شربت است و در کسها و سرفه در جوارش همین کف گشت و کینس سرفه صحران در او و در معده
سد و یک نشسته سحر جلی قالیق در معاجین همین کف است **در** صحت قوی نافع است و در کف معده گشت که اسهال را میسازد
باز دارد و حرارت و صفرا بنشانند و کس را که ابله پدید آمده باشد نافع است سرکه کلاب هر یک یک چهارم یک کل محال بود و در
درم کلاب درم در سرکه کلاب و آب خشیانند سه شانزده پس کجوشانند و با یک فن سفید تقویم آید و در
مسبل بغم برانند شکر سپید یک در و یک کند و برست هموار کند و خل و خرما که غصا باشد و در آن امیزند و کجوشانند
شکر ناید تمام یک صبری بکثوف اند پس برانش نرم گرم کنند تا کف کند و بر در اند پس قدر حاجت آب اندازند و در
میت قرط پنج شکر نیم کوزه امیزند و در آب تر در لب درم در صره محلل اندسته افتاده کنند و کجوشانند و صره
هزبان همی اند تا در صره رب تر در پنج غماند و شکر تقویم رسد شربت از ده درم تا با نرزه درم که همین عمل کنند
عسل کافور سرکه اند و واحد یک قطه بنیزند تا تقویم آید پس تریت انورم منع مسحق یک اذیه بفرانید و چند روز
هر روز عمل آید که اسهال صفرا کند در همین شکلی که مذکور شد عوض قرط سفونایم اذیه امیزند و شکر
عذرا کافور است اضمحسد مسبل سودا کند و شکلی که مذکور عوض قرط اضمحسد مسحق یک اذیه بفرانید و با نرزه
روز بدارند و عمل آید معده و امعاء پاک کند و بلغم اخلاط از سر برانند تر سفید بخردم ز کحل معصا پاک
هر یک یک درم مغز بادام مقشر مانده عدد و چند سفید بچند حله شربت است آب گرم بربند که شکم برانند و مع
معده را قوت دهد و بنا مکی را روانه هر یک شش درم زنجبیل یک شندی تر سفید بادایان هر یک درم کوفه بچند
خواب و در مثال بخورند با گرم و در نیم مثال وقت صبح معده و امعاء پاک کند پوست لیمو کالی و درم یک
دار فلفل هر یک و دالک کوفه بچند آب گرم بخورند جمله بنیرت است که شکم برانند و نفخ و ثقل منخه سازد و بنیرت
فیه درم زنجبیل ده درم شکر سفید سه درم کوفه بنجته و دوام و نیم با یک گرم بخورند تا سه روز و از تر بر ز کحل عوض شکر
امیزند و قیسه بچند آب سرد بخورند تا عمل نیک کند که قال انقرش

در

اسهال آتشیانی

در اسهال که از نافع است انار دانه بریان ده درم بلوط سماق زیره کرمانی مدبر حب الاس سحی کشیر خشک بریان
خزوف اردکنار هر یک درم بخود خام نیدرم اما یکیم متقال کوفته بخیه باریک استعمال نمایند مجرب شیرین است درم
در اسهال سوز و رقیق که با فعل امیحه آید باز دارد و اشتهای ساقط شود بر انگیزد و انار دانه بریان چون
سرمد باریک کرده صد درم کزویا یا سرکه تر کرده و بریان نموده کشیر خشک و سرکه تر کرده و بریان نموده هر یک
درم حرث و سطلی سماق پاک کرده کمر از و کله هر یک درم کوفته بخیه شیرین یکیم درم شراب مورد یارب به
که اسهال سودا باز دارد و انار دانه بریان ده درم همین سرخ زینباده بریان که با کرم سراب شاه سفوم
درم کوفته بخیه شیرین صد درم **نوع دیگر** که است اسهال که از ضعف معده و امعاء باشد نافع است و معده امعاء فوت دهد
در دانه بودانه حب الاس بلوط سماق زیره مدبر اردکنار و سحی کشیر خشک بریان حرث و سطلی خرفه شامی
هر یک یک درم یک یک حب الاس و کبر ساقه کبار برتر **نوع دیگر** که اسهال صفا و باز دارد و عطشه بنهاند و معده
باز را فوت دهد انار دانه مدبر سحاه درم قرطمان طریق مونهان کشیر بریان هر یک درم درم اردسماق
درم دوس درم بلوط در سرکه تر کرده و بریان نموده است درم کوفته بخیه شیرین و متقال جرب بر سر تا دیگر
و انص و بر انار دانه که در عن سخیه حب الاس شفا و الا شفا کمر سرخوده چنان است که انار دانه را بگویند و باون
یک بود و عین کرد پس از دی اقراص بنهند و بر و عن جرب نموده و در طلبه این بریان کشند تا سرخ
شد و پس در اند و در و انهند که خشک شود و جمع نشود و حب الاس بریان بهتر اند که انار دانه بر سر باشد
که مسج سلق و عند افرا اسهال و افرا عمل مسهل میدهند فوراً بار میدارد پوست انار و هر یک یک درم
درم کند نیم درم بر السع ربع درم افیون و انکی و اسنیک شیرین است کامل درم قوی مراح با منسند
چست اسهال موطه کنده کثیر دارد و سحی است و مراد از آفام در بخال انار است و قید در بخا
درم که نفع نفیس افام بفسر کرده اند شت کانی سماق بلوط خرفه سول اردکنار کرم مورد و انار دانه شیرین
بر السع سفید باز و طراشت طلق کشه کشیر بریان دانه انکور بریان پوست انار سره افیون ماز و حله بر سر
بریان بخود به کوفته بخیه حاجت بدیند و در کرباب سرد و در سر با یکیم **نوع دیگر** که اسهال و اسهال
انسان و نیز کونید اسهال مراد و موسیر نافع است بغل کرم درم که کان فسانه کرم حاصل بر بران کالیه نفع
طمانه بر بران یکیند و غیر از سه کم اول و دیگر از انهم بگویند و مجموع یکجا اوده سه درم از ان بر مطلق ادام

چوب کرده و الجلاب تراده بخورند و اگر خواهند و صبر کنند و کنار رعد درم باشند و ام حباج و در بر شربت از سفوف
داخل نمایند و بنهند **درم** که زهر و اسهال و سحر را دفع است و مانع انداد کل از منفع عوارض یک اندوه درم اسفنج
تبت درم کچم کحان باریک کچم مرصفا سیکه درم کچم بار باریک کنند و غیر از اسفنج و کچم مرور کحان و بار باریک
اشیار البونبند شربت متقال و بعضی طابشر و کچم مرصفا سیکه سازند و در صبح جمع اقسام اسهال با فخر و سرج الا
چرب کردن ادویه سفوف الطین بر دغن کل سودمند **درم** که کحت زهر و قرح و امعاء و معص و اسهال صفوا و طریق
در قراح است کل ارضی صغیر و در دغن بران کرده تناسله بران هر یک نیم درم اسفنج کچم کحان حرفه حرف چهار نیم درم
کرده درم حاصل بر هر یک نیم درم و دم الاغون سردم بطریقی معلوم سفوف کنند شربت سردم بر آب آس یا آب
سفوف یا آب و صمغ و شام بنهند **درم** که شفا و الاستقام و سمرقندی نوشته که بران کردن ادویه سحر برادر
نیباشد یکی که اگر بر زنجبیل است عذیت دران پدید آید و دم الکر که اگر طوب بود و کفیف یا در حادث
خون کچم حاصل معر ازین در عرض است و در حاحت بودادن نیست انهی کلامه و لکن در اکثر کتب معتبره
به بران کردن نوشته و در تجربه مانیر موداده او باوی صرب دارد از نو نوداده قاقص تر سهوداده و در این
کوفتن اسفنج منهی است هر که باطن وی حدث دارد و هر که باطن وی حدث دارد و قشر صغیر معلى بران ماستر شده انرا
دی باز معتبر اند که هر که باطن وی صغیر از کوفتن کچم مرور کحان و بار باریک حرفه نه ازین راه است که باطن
نیست مانند اسفنج وی حدث واقع شده باشد ضرر دارد بلکه نابالاست که مقصود قوه مبدی استعال سرد در دغن
برائی عذیت است و اینج در ظاهر انیان مسر داکنه کتب معتبره اجارت کوفتن انها بسیار واقع شده کلا کفیف
مطایعها کفاکد نیز زهر و سحر کچم کحان و صمغ عربا کوفته فرموده و کفاکدیه محاده نیز بر این صمغ کرده و انرا
نیز را بر دم فرموده و سرج الا شرافه و در شفا و الاستقام کفیه کل ارضی را بسیار باریک سازند و در ادویه سحر بار رود
محل شود سحر کفاکد که انرا بسیار با خشت باشند اتفاق بود لکن سمرقندی و قرا با دین خود نوشته و الا مقسم
و انصه ملا بنبر لا تیر عان الموضع المسح و ادوا که در در الکلاب کرده با صمغ و طین اغیرنه تا این سرد را در
بروز خوب کنند پس حلا مخلوط نمایند و ان فواید کله به جاد کشت باید دارند و در حرفه ال یمن مرض کدشت
مخبرین اسفنج را هم کوفته میدهند و الا حرا حط و بر دز که بران با حلا و انما ید تا محرق نشوند و خلع نکرند
معص زهر و اسهال کنند و صمغ محره و اماد و اسیر را دفع است کچم مرور کحان درم زهره کران درم کچم کحان

و خن کرده و بریان نموده شغال تخم نان کم کنند لیلیه سیاه و زعفران ریت بران کرد هر یک و دشتان مصفا
کشتال جمع را غیر از تخم تره تیزر کوفته و شیرین و دوم آب سرد **دفعه** که سح و زعفران است صبح و عصر بنفدر
نشانده بدارم اسفند درم کم و کم ریحان شاه بلوط حب الاس کم حاصل طبا شیر کل ارغیه هر یک شش درم کم و کم خردن تخم
درم کم سواطین دکل ارغیه و خضاس بر سر را بریان کرده و هم را بنجوب سازند که اسفند را شیرین از دو درم
درم با شیرین حب الاس که سح و اسهال صواب و رافع است اسفند درم کم و کم ریحان باریک ناسه کم و کم
کل ارغیه صبح و عصر هر یک و دوم کم حاصل کم خردن کل سح هر یک و در شیرین و دشت درم و کل ارغیه درم
درم و معوض و اسهال و بواسیر رافع است حب انبه شاد بران بکر کل زمره در بران کم کنند بران هر یک و اسام
نان بران چار ذره مصفا که اوقیه لیلیه کابی کوفته و زعفران شیرین سه اوقیه شیرین سه درم برب سفوف بابا سرد
که همان عمل دارد و سندان سید بران مع حب انبه شاد بکر کل کم نان بران اسفند هر یک سه درم کم و کم خردن
کل ارغیه هر یک و دوم کم و دوم بنفدر صبح و عصر بکر کم **دفعه** که سح و اسهال صواب و رافع است اسفند بران
ت که کل ارغیه شش درم مع حب انبه شاد بران هر یک و درم نشانده طابیر هر یک بخورم صوف سازند چنانچه
ب شیرین سه درم برب سفوف **دفعه** که حب انبه شاد و زعفران و زعفران و کثرت رطوبت رافع است و مفید
در نفوذ و معضات معوض و زعفران اوقیه نیم زمره که بران بران کم کنند باطهر هر یک بخورم لیلیه کابی
که بران هر دو درم و زعفران کل سرش و معوض از رزق هر یک سه درم بهر را بکند و بران ناسه باریک سازند و هم اسهال
درم بخورند **دفعه** که سح و حرارت و معوض رافع است اشتغال کم و کم حاصل کم حساس سه درم کم و کم
کل و معوض و کل ارغیه حمله برابر بکند و غیر از کم حاصل سه را بران نمایند و کبر اسفند و بر هر را کوفته باب سفوف
در حالت برنند و اگر سر نه باشد برب اس با بر داد **دفعه** که حب زعفران و لامع مجرب است لیلیه سیاه لیلیه آله بر سر
از بر سر هر یک بخورم زمره که بران بران هر یک بخورم کم و کم خردن شیرین در سر که خسانید و حب که
داده هر یک از درم مصفا که نقل قاقه خود بند بنیل الطیب یک و دوم سعد سه درم و صبح و شام و درم
که معلما انیرا شب معوض حرف و معوض بر دهنه انفع از صوف که حرف دارد و با بر روی باشد بدگن مسیح شده
درم سه معضایا مشهور است **صوف** که اسهال معوضی دارد و معوض سه دام ناخواه بکند درم کند و بخورم

کرم بنفشه کثرت است و طفل را کمر دهند **در** جهت زخم و امعا و سحر نافع است کم خط مقعر کم جراحی
مقعر یک بخورم نفاخته بران سه درم صمغ عربی کل ارغیه هر یک دو درم کوفته بنجیه سه درم صمغ عربی سه درم شام
آبیکه طایفه کل ارغیه و صمغ عربی در آن موعود **در** شکم بند و ضعف معده را نافع است یاقوت
ناخواه انار دانه بریان زرشک منقح اردکنار هر دو درم نبات صفت درم کوفته بنجیه شربت بکمال
اسهال معده و مقوی باز دارد و تشنگی نباشد سماق ده درم حب الاس اردانه بریان هر یک بخورم حر توب بند
صمغ عربی کنار فاریه هر یک دو درم کوفته بنجیه شربت بکمال **در** درشت شکم بند و شاه بلوط است
پوست انار هر یک چهار درم صمغ عربی هر یک شش درم حب الاس مقدرم کوفته بنجیه شربت و درم باب بر
که اسهال معده و مقوی را نافع است بلوط در سر که تر کرده کینساند ز خضایند و خشک نموده و بریان است و در
شامی حر توب بطل هر یک بخورم کشیر بریان چار درم انار دانه بریان اردکنار و در سجده هر یک ده درم سماق کل
سه درم کوفته بنجیه شربت دو درم **در** کم خاص کل سرخ زرشک سده کم کشیر جنگ بریان شاه
طایفه حر توب هر یک درم سماق اردکنار حب الاس هر یک دو درم انار دانه چهار درم کوفته بنجیه شربت دو درم
اسهال معده و استرخاء معده و ضعف امعا و نافع است حر توب بطل میدانه زمره که نام در سماق اردکنار
الاس مصلک بلوط کشیر خشک بریان جمله برابر کوفته بنجیه شربت بکمال **در** شکم بند و نافع است
را قوه دهد و انکه انکو صمغ عربی هر یک چار درم حب الاس سماق هر یک دو درم مصلک کل هر یک دو درم کوفته بنجیه شربت
بخورند **در** جهت اسهال که با آن سرفه باشد نافع است حب الاس شاه بلوط خضایند سید حر توب
و درم صمغ عربی یک درم کوفته بنجیه شربت سه درم **در** حب الاس صمغ عربی طایفه کل ارغیه هر یک چار درم
سیاه نشان کنده هر یک یک درم خرفه شامی مقول کا هر یک سه درم کوفته بنجیه شربت سه درم باب خضایند
انها ان باز دارد معده و امعا را قوت دهد حب الاس حر توب بطلی هر یک یک درم بلوط شاه بلوط مونبر ارد
هر یک دو درم کوفته بنجیه شربت سه درم **در** که عمل کند حب الاس بلوط هر یک چار درم دانه مونبر صمغ عربی
کم خاص انار دانه هر یک سه درم خضایند سفید یک درم کوفته بنجیه شربت سه درم و این دو سفوف آخر را بکوبند
سفوف بلوط کینه کوبند **در** اسهال نو دکن باز دارد کند کم صمغ عربی هر دو بر این کوبند و در

[illegible]

صاف سازند و نصف آب حاصل شود و عمل انداخته بقوام آرد و حقیقت بپوشند و اگر خواهند بپوشند بپوشند بپوشند
ازین شربت بنیر انجیر و درم افاده کنند و اگر خواهند قلیل الحار است بود سببیه فشن شترناغ باشد و معدک در لیس سببیه
سببیه غوص عمل نمایند و اگر لیس شیر خواهند تر کچین یا بنیر خشت بدل و کنند و اگر ازین هم قوی التین مطلوب بود دست محار بنیر
میج رود غل بادام صفا با سوسن سازند انار طبع و بقوام آرد و **در** که شکم نرم کند و سمن طبع و کچین بپوشند و کصب بدن و خشک نماید
و نفس نوح و معده را از طبع حار و دماغ حدوت قوی شود و ضیق النفس از اجابت اسیر را سود دهد و باد و بخارید و بدن تنجیح تسخیر نماید
غایه انجیر زرد و عسل کمر حل مونیر سرخ مشروح العجم سه اوقه هر دو را در سه رطل آب بنیزند تا که انجیر پراشود و آب سوم صفت غایه سبز عسل
و از سبب مال که آرد در جوی قند سببیه انجیر بقوام آرد و سه رطل ازین مجموع خولجان در آب صحت دار فلفل رطل هر یک یک سببیه
بارک ساخته در سه رطل سببیه صفت بنیزند تا که سببیه صفت بنیزند و اگر خواهند در آب ناخته بود و در دست را مفید آید و خود در دست
در صفت افاده نمایند و قند با عمل نصف آب بنیتو حله انجیر بقوام آرد و سنبل و قرفل و خولجان و زعفران و دوا صفت
که متقال معده در صفت بنیزند و اگر مونیر صفت کند و برادر خود و اقهار و زرد تا بعضی انسج است و او با انگه هر یک یک سببیه
قوی معمل شود و شربت انجیر کمر خود باید است **در** اقسنین معده و اما را از موابا که کند و سوسن و جگر کمر زایل بپاشد و کشت
شما سه اقسنین هر یک یک درم اوسیا به است عدد مونیر صفت سه دانه تر مندی است درم در دمن آب بنیزند تا نصف
صاف کنند و قند سببیه من انجیر بقوام آرد و شیر سه درم با یک درم صبر سقوط و قند فانیس مونیر است درم شما سه درم
و قند منج کرده که حله را در سه رطل آب بنیزند تا که لعل جانها کند هر صفت و شام چهار دقیقه مع یک درم صبر بنوشند و اگر کنند
که بعضی اها مطبوخها را هم در شربت صفت کرده اند که هیچ نرم کند و باد را روده دفع نماید و جگر سرد و معده را
اقسنین صفت درم در دمن آب بنیزند تا نیمه آید و یکم قند انداخته شربت بنیزند شربت ازده درم بپاشند درم
که چمن عسل ارد اقسنین صفت درم انیسون کلسنج سنج اسارون هر یک درم صفت سببیه هر یک یک درم در دمن
بنیزند غیر از صفت و قند و با یکم من قند بقوام آرد و نعبه صفت حله کرده بآن مروج سازند **در** که مسج سببیه
کبیر و حلت اسهال صفا و دفع سده و تقویت دماغ و معده و جگر و اعصاب نفع دارد اقسنین روی غار غون هر یک یک درم
صبر زرد کلسنج شربت متقال حله صبر زرد صفت کرفش صفت زازانه هر یک درم متقال صفت از حرم کرفش انیسون سنبل الطیب اسارون
هندی فودنه زعفران هر یک یک متقال نیم نفع اصل اسوسن که متقال صفت در شربت رطل شربت کچین بنیزند تا نصف

عسل لقوام آرند و در شراب آب کبابی عمل نکند و نباید که معده را از اخلاط فاسد پاک کند و قنبرین روی
بهرم کلسه شش درم تریب و صوف در درم من آب بنیزند و بیالانید و قند سفید یکم افزا کرده لقوام آرند و در کلسه شش
قنبرین که با معده است در او معده گذشت **در آب** اسهال لغیم اند و بغایت لطیف باشد تریب و صوف هر دو درم عمل کنند و در
قنبرین شش درم آب صابون و کلاب و عرق و مناسبه بران ریزند و خرد که مصلحت است و در او باشد و در افاب گذارند
عصره روز آب می بمانند و در ظرفی و آب صید بران ریزند و بعد سه روز این آب را بنیزند و آب صابون می نمایند و آب صید
در هر روز کلسه شش درم عمل می آرند تا که تریب را به طعم مانند پس قند سفید یکم انداخته لقوام آرند و قنبرین در او قیه نامه اوقیه
و از قوی عمل باشد اسهال لغیم غلیظ میزند و تخمیل است درم سه تریب را که در تخمیل ساخته و از او خواهند قوی عمل باشد و در
هر روز سه قنبرین و وقت حاجت بدیند و سر قندی گفته یکم رطل تریب و سه رطل آب در معده سر سه بر در اند و در روز آخر
قند و باد در رطل قند سفید لقوام آرند **در کلسه** که شکم دارد و او حاج معده که از حرارت برد لقند در آب را ترش و آب را برین
باید رطل تریب و صوف بخورده ساخته و در او قیه یا بس میکند و سر نه تا که نصف رسد پس قند سفید در رطل امیزند
در روز اول بر در اند و بعد سه قنبرین و شوی محمد درم و عرق ان یک درم سوده در ظرفه گران بسته دران بمانند و شربت در
لغیم که عمل دارد تریب بخورده در رطل و شش رطل کلاب بنیزند تا که کلسه بماند و قند سفید چار رطل از معده لقوام
در دست می نماید و درم و عرق ان یک درم امیزند و شربت در او قیه **در آب** مسهل صفاست و لغیم دفع کند و اسهال معده در معده
باید یک تریب و قنبرین هر یک است درم و در کلسه در درم من آب بنیزند تا که کلسه بماند و بیالانید و کلسه شش درم افزا کرده نمایند
بیزند و کلسه شش درم و شوی محمد درم و عرق ان یک درم و در ظرفه گران بسته دران بمانند و شربت در
عمل کنند و در آب صابون یک رطل تریب و اوقیه هر دو را امیزند تا که نصف رسد پس قند سفید یکم رطل افاف
لقوام آرند **در آب** مسهل آب را شش درم آب را ترش بر یک کیم تریب و صوف بخورده ساخته و در او قیه در ظرفه گران بسته بمانند
در معده شش درم از یک اوقیه تا دو اوقیه **در آب** ملین که قنبرین سفید را زافع است مسهل معده و صوف سرخ
بر آورده و هر یک رطل صوف و عرق ان هر یک رطل انیسون انجیر سیب و صوف سرخ و صوف عرق ان هر یک رطل است و در
درم در انقدر آب که در کلسه است تریب نماید یک شبانه روز پس بنیزند و قند سفید یک رطل غلیظ
در معده بخورده و قنبرین و اسهال فاکه در او معده گذشت **در آب** که کلسه لغیم

[illegible]

طیاب فی جبهه است که بکمال آید و بیالایند و قند کمر طحال منجمه لقوام آرند شربت جمل درم باب کرم
شربت عام سست درم سست و اگر درم شکر بکلی منجمه صواب باشد و عقیق او هر بار شرب سرد نشود یک مجلس
بار و ده موصوفه نوشته که شربت خشک سرد یک نشسته باید بخت تا بخار بر نیاید و اگر اسهال را هم مگر نشسته شربت مسطور
نوشته باشد و شربت جبین عوض می قند او یا تر بود و شربت در دقایق در همین بخت باید **شربت** طبع نرم
و حمایت حاده و حرارت را تسکین دهد و استعمال او جایز است مگر در جوان کثیر الحارث را شربت اصل است
بهریکه درم آب کشید و درم شربت را در او اها حل کنند و با شربت نرم لقوام آرند سفوفیا مگر درم کافور
از آنکه حال باشد و آب کنند و رو امیزند اندر دقتیکه از آتش فرو داده باشد و هنوز نیم گرم بود و انجمه شش
زین معتدله است **شربت** سملین طبع سست و مبرود و قاطع عطش و مبرود و چون در صف شربت حرارت
سازند شربت بخار از غار و غبار پاک کرده هر قدر که خواهند بکینند و در آب معلی که از عدنان ساکن شده باشد حل کنند و با آن
نوشته تا قوام آید و اگر سر را قویه از وی مقدار قریه ای یا دانکی سفوفیا امیزند شکر سبعت ارد و صفو برانند
طبع حمایت را که محتاج با سهال باشد شود و در قویج که از حرارت بود و کم نماید و نقل صفا و برون ارد
که لایق تر است بهترین مسهل معتدل مرا جان و در رحمی نیز تواند اخراج اخلاط مله نماید
یعنی سود و لایع و صفو امیکند و صا و لایق مقدار و غیر که الطعم و با مرقض داغی و غیره مفید و با وجود اسهال دل
را قوت دهد از موفات اسهال در رویش برک سنا از چوب آب و بار یک و غیر آن پاک کرده لب درم کلسنج
طالوزان کل نلوفر یک محرم غلات و لایق سی وانه الو بخار یا نرده عدد و سیستان شش **شربت** دانه کم
چون شکلیب کرده شش درم کم کانی شکلیب کرده چهار درم شربت جبین اسهال از خار و غیره پاک کرده کمر طحال
موقوف شربت بازند و اگر عوض آب بکتاب بید مشک و عرق نلوفر مطبوخ کنند معتبر باشد و اگر قند سید عوض
نمایند و است و اگر کمی لایق اندم باشد ما معانی بود و بر شربت جبین نباید و دانه فله و در اندم که
از اسهال استقام فی باب اسهال ایدم و شربت اسهال شربت دقت و مناسب مزاج موقوف بر اسهال
اسهال صفو کند سفوفیا نیم او قیه شکر یک او قیه شربت به خطا هر دو را مسوق یا فو در خطا
نوشته اندر شربت افکنند و بعد مکرر در خطا را افشرد برون اندازند و حسب مزاج قدری از آن پیش از

طعام مرده جده باب گرم بنوشند
سهال مع کند ما خودانه منفی یک اوقه سنبل و صحرانه سه درم شربت
سج قطره شربت بوسه سازند
سهال سودا کند سفاح یک اوقه کوفته خسته در خطه گان نشسته
شراب تر نماید بافت روز **ترتیب** شکم نرم کند و آنچه از اعطاه در معده و امعاء باشد میسازد سفاح سحر
جبار اوقه مخلوب کرده و در آب شربت حرارت یکبار و در تر نماید و با نش نرم کجوشانند تا اقدار آب بخورد و قند سیدر کل
در آن حل شود حل کرد و یک اوقه **ترتیب** سهال **ترتیب** سهال سودا و و بلغم کند و مکرر مانع بسیار دارد و سفاح
مکرر چند هم موثر منفع سه اوقه الوکلان تر نماید هر یک صارا و قند سیدر و دانه کیم خطی کم حرب کازمان سناملی هر یک
درم کل منفیه ثب درم کم کانی شش درم اهل السوسین درم رازانه سرده فلوس قند سیدر چارطل لطلو معروف
ترتیب **ترتیب** که مسج شربت مبارک و در قونجات و امراض بارده نفعات نافع و مسج و متوی اغشاء
آمده سفاح سیدر کثیر محمد در که بار یک قند باشد سحاه درم سحر بر موصوف موصوف دانه درم خود قاتی مرقوق
با هم باشد و نه موصوف درم ابر شیم خام زر صعل موصوف درم هم را یک کجوشانند و کلاب و عرق کاذب
و عرق بادرنجویه هر یک شکر و قند سیدر درم افافه کنند و نعوام آرند و مشک خالص و زعفران
رعد درم بفرایند شربت مسج درم تا سه درم آب کم **ترتیب** سرد تر است شکم نرم کند و بیست
شربت مرادمت بالکل سازد و در معده و امعاء را که از بیست ساج یا معده یا سوسن ساکن نماید و بیست
در دهنه و فراشید ان و دات الحنط و ذات البریه و ذات العدر و حمات صواد در حلی و خیره نفعات
نافع سیستان غریب به یک چهار یک در دهنه و من این کجوشانند تا سوم صحرانه بماند و جماند و قند
نکین امیزند و نعوام آرند **ترتیب** که جهت کیم بیست در امعاء داشته باشد و بدان سبب
فراحت نیاید چون بدین درامد مت نمایند بیست دفع شود از مرکبات این در دهنه شربت
تب مینه نفجر در غار لایق است دانه سیستان مسج دانه کل منفیه کسرخ هر یک هفت درم کاذب
پسیده و درم اسفند درم ادویه مطبوخ ساخته بعد صحرانه منتهی با هر حل قند تا تر کمال نعوام
آرند و در حاجت بر صاف بار و عن بادام منتهی بر بند
مصلح ساخته و در گان نشسته اند شربت حل افکند و بعد شش روز پیش از غذا مرده با گرم بنوشند

عمل که بعد از این کند کم تر طبع پاک کرد چادر حسن نمک سافه و در خرقه کتان بسته اندر بر قسط
نوبت بگوید غسل بر نماید و بدستور معمول اند **نوشیدنی** طبع نرم کند و تبها و گرم و اوجاع مفاصل را
در سینه طحال باب شش صد عدد نمک بگوید و در انقدر آب دو انگشت بالا بپسند تر نماید و سه روز در آب
بپزند و آب از دیگرین بپزند و دیگر آب بر سینه بکند و سه روز دیگر در آب بپسند و آب اول و دوم با هم
بپزند و صد حبه مغال ترنجبین پاک انجمه بقوام آرند و زرد آورده سفوف یا سوده بکشد و در آن حل کنند
در احوال سفوف یا سوده بپسند و بعضی بر کردن بلبله در آب محصور و بار غبار اند ملک الکاه که طعم
در آب هم آید بکند آب و بعد سه روز تبدیل نمودن جان بر می الکاهند شربت و وادقه ماسه اوقیه
در طبع نرم کند و اخلاط طبع سودا و محضه برادر و جرب حله و خیرام از نعیم و نخلین اخلاط و غلبه
که سینه بلبله زرد سرخ تر شد از کم و نفی پاک کرده هر یک سه درم بلبله کالی مرده بلبله کاه و زان
سناخ
سناخ اصل اسوس مقصر بر سیاوشان هر یک سه درم بلبله کالی مرده اسوس سه عدد غاب سستان
بجای دانه کم کسوت سه درم زرد و سرخ و الاقاع اسرار اس هر یک سه درم کل نفیسه بنقدرم بنفوذ از مقصر
زهره انجمه کوفی سه نمک سافه و اندر دره رطل آب شاترو بکشد و زرد دارند پس بپسند تا که
نصف برود و خا کرده بکشد از شربت از بنقدرم تا ثبوت و استعمال مایه الجبن و کاهی غسل خیارشیر و سفوف یا
اقامیسازنه کحوت و در سینه اقسنتین سه درم **نوشیدنی** سه درم و معده روید **نوشیدنی**
بنفوذ **نوشیدنی** زرد و دیگر اسوس بلبله کسوف و لع دارند و در ادویه سینه بکند **نوشیدنی** قانقش شکم
بدر و حکم اسود دارد حکم اخلاط و از بر کدخ دره رطل آب بپسند تا برع رسد و خود مایه خور
قد سفید بقوام آرند و اگر قویتر خواهند باز از هر یک رطل آن معطی و حب الاس صندل سفید و اردکنار و دها شیر
شیر خشک هر یک بکشد و در باره سینه انما و طبع این از زرد و سایر تقرقات بر آهسته و اگر اجزاء فافیه
باید اضافه کنند و اگر مرکب خواهند حاره و بارده هر دو معطی سازند **اسهال** و موی نفی **اسهال**
در اسهال رافغ بود و معده و حکم گرم را قوت دهد و انجمه بنفست مغال صندل سرخ صندل سفید یک
سایده بکشد و اقا قیاد و مغال قند سفید یک رطل شربت بپزند و چنانچه رسم است و در سینه انجمه بنفست

خزروت شامی به معشال خدین کم مورد هر یک و معشال سب و قند سید مکرطل
که جهت اسهال و زلوا المعاجیر است خصوص برگاه باسفرق قافله بنوشند آب گرم و داب آ
شیرین هر یک مکرطل بکنند و کم مورد و معشال در آن خسانیده بخوشانند تا نصف رسند پس صاف
اسهال نمایند و اگر اسهال بغمی باشد انشا و طبع خود کند معشال الطیب مکرطل که با هر یک و معشال فرب
ترتیب اسهال باز دارد و معده و امعاء قوت دهد و آب انس را مرد و خشک هر یک بخاه در
هر اسب یک ده درم آب آب با هر یک بکنن از دویه کوفه نیمه در سن اها بخوشانند تا شسته
بیالانند و دیگر باره بخوشانند احلاط تا قوام آید و از آنکه آب فرا که در سن شربت و در شربت بیالانند و او
اگر شربت در معده و معشال بکنن قوام مکر در سبیل رب مکر فرا که بعضی گفته که نباید وقت تا قند و او
بیانین غلیظ نمیکند و طبع بالا گذشت که اها بعضی مطبوعات را در شربت شمرده اند و صاف او
چنین نوشته و آب انس بکنند و معشال روز در آن بخانند و بخوشانند و با قند قوام آرند اسهال و زلوا دارد
در حسن اسهال قوی تر است و در قطع زلوا دم مجرب سرفه و امراض سینه مفید است از سب مکرطل مکر
کرده و باز و به چند پیچیده و پیچیده مکر که هر دو را معشال و زلوا آب بر دارند پس بخوشانند و قند
اب محلوله امینند و قوام آرند و اگر کجا و قند شربت یا شربت بکنند قوی تر باشد و نوع
هر مکرطل بکنند و تر کنند اندر سه مکرطل آب بخوشانند تا کثرت یابند و قند سفید و در مکرطل
انچه قوام آرند و اگر انشا و طبع قدر رفع ندارد و معده و معشال قوی تر باشد که شربت العقیق است بر
حب انس بر دو برابر بکنند و بخوشانند و با قند قوام آرند و یک شیخ را دویه معده گذشت
باز دارد و معده را قوت دهد بکنند و او که نیمه نباشد و بنیز تمام نشود و بیالانند و باز و در یک انداخته بنیزند که
شود و اسهال نمایند فانه معده معده کثیره زعفران قافض شکم اند و معده و قافض
بلا مواد کسب معده و امعاء و طریقی و طریقی همانست که در امر و گذشت
باز دارد و هر دو معار اناج است و جهت ضعف معده و امعاء و قیاسها مفید است هر گرم بر خشک و من بکنند
و نیمه انکور یک صره بر آن بنشیند و انداخته سه روز بر آن رسد پس عمل آرند عود تفاح

در این کتاب ریسایست به نام حضرت حصرم که در این کتاب
نظم اندر دویعه کذشت **نیم** خدایین خایس طبع است در ادویه دل گذشت
سحاق و سایر موه و ترش فاطمه قاضی معوی اخلاص و مسکن حرارت آمد و تربیت معلوم شده
که قوی بکناید و صفای و دفع کند و در وقت راناق بود شکم مقل حاو شیر اشی ممکنند سخم حظل
درین سقمو نیاید در آب سداب حل کنند و ادویه کوفه سخته بان سببند و شایانند
و در دم و برانند که هرگاه شافیه جهت قوی بسیار باشد باید که طول شده طول کنند مقل مقدار شش انگشت
م باشد و در امواج مستقیم استقامت قرارند و آنرا قوی که محل قوی است سر است کند خلاف شافیه که حصر
در وقت انسا سازند باید که مخرج بوند مقدم آن در موضع قریب علت طول باشد که قال اشیح فی القانو
که قوی بکناید و طبع ملام سازد و در رتبه کار توان و نجابت سرح الاثر است نفیقه و در دم
و ساملی سجد می بکند مقل خیار شیر شکر سرح هر یک در دم شایف سازند **شاد** قوی بکناید
در سقمو نیاید در دم بوره درین سرح هر یک در دم بر ادوت فانی هر یک شحال شایف سازند
قوی قوی بکناید بوره درین سرح هر یک در دم سخم حظل مقل شکم هر یک سقمو نیاید و در دم و سخم
سرح در نفیقه بوزن جله برابر نرم کرده سلف سببند و شایف سازند **شاد** طبع بکناید سخم حظل
سرح ساملی نفیقه بوره برابر نرم کرده بنا هف سببند و شاد کنند و سرح زبل و شک و ناطف
در ام اعطه شکر است نفیقه شکر در آب انقدر سببند که سرد شود و سکنار و در **شاد** که سخم حظل
و سخم حظل سرح زبل الحار مایع عجم شکر سرح با سوبه بر آتش نرم معقد کنند و مانند خرافا سخم
در سخم حظل سرح زبل خوب کرده سببند **شاد** طبع الحار که عجم در حبت لمس بعد از شکر سرح معقد
در قدری نمک بر آن باشد شاد بکنند **شاد** که در قوی ضعف اسعال نماید و مسیح است
در دم در حقه شیر می افند چنانچه گفته شد بوره بان ده در دم سخم حظل سقمو نیاید و در دم حل کنند و شایف
نظم بکناید و امعا را پاک نماید اینهم شکم حاو شیر مقل اسق حلیت تر بر سورخان هر یک در دم
سخم حظل در نمک سببند شکر هر یک بکند و لطف الطایف نفیقه سقمو نیاید بکند

اسهال نغم کند جابون بوره هر یک سید درم سه سودا و دو درم زنجبیل مقل نیم حطل حیدر سید درم یک درم سقونیا
و دو انگ از به جازاده کند و اگر قوی تر خوانند قدر تر بنزد و اصل عانید **حب الیل** و قوی قوی کشاید جابون
جاد ستر مقل اسونیک سندی بوده و این نیم حطل سقونیا سبزه بکیر و صغیرا باب سداب حل کند و با دو درم سقونیا
در آن بپزند و نیاف سازند و بعضی مغسول بخیزد و فانیه افاده کرده و اگر خوانند و اگر خوانند دی قوت دهنده
بود باز به کاه و بپزند **حب مسهل** کند اگر در اسهال کفهر واقع شده باشد و گرم مرا جابون است
شکر سرخ هر یک سید درم جابون نیم حطل سید درم یک درم کوفه نیمه نیاف سازند **حب مسهل** که تسکین صبح قوی کند
خید سید ستر با سبزه بکیر قدر ستر فرا حرو سداب سازند و رشته باین محکم بنهند تا محلول سکون بیرون کنند
مر قی محم بود و در صبح قیض باید که از چنین صرف سافه کند و اگر کفایت نکند شکر سرخ مقوم کرده عند الحاجة
مستحق است نیمه نیاف سازند در کاسایه شکر ستر ستر حاد و سازند بالجملة تا که اردو ای ایس کار کشاید بدو قوی تر داند
حکایت جابون بود و قوی ستر حاد اگر آنکه سبزه بکیر و ستر ستر و ستر ستر و سازند بالجملة تا که سداب
ساده بردارند و بداند که اندک شافا و گرم و صحت بلوغ قوی تر باشد و دیزه جابون و دیزه ستر از شافا از
بردارند کفایت میکند و قلیل الحذر است شافا گرم بسیار استعمال کنند که محذر است ستر ستر بعد استعمال او بر و غش
وزن و صفت دیار و غش با دام با مسکه ستر ستر لازم دانند تا از آن محفوظ باشد و در حرف الفا قابل مسهل ستر کفایت
ز حر زعفران قیض مرا فیون کند و ستر کوفه نیمه نیاف سازند **حب مسهل** که زجر را سباده و صواب باشد با نیم بود سودا
صوف سوخته کل منق اقا قیض ستر ستر درم کوفه نیمه نیاف با ستر ستر لب حرفه نیاف سازند **حب مسهل** که زجر را
خرد و کل زعفران فیون ز ستر ستر اقا قیض صبح عید کوفه نیمه نیاف سازند **حب مسهل** که ستر نیاف اسکندر
رشدید و صبح قیض ستر ستر محذر کند و زعفران مرا سبزه نیاف سازند **حب مسهل** که زجر را سباده و صواب
نقد در صبح عید اقا قیض فیون ز ستر ستر ستر کل از صبح بر یک بریان با سبزه کوفه با سبزه ستر ستر
سازند **حب مسهل** که ستر ستر اقا قیض صبح عید که راجع بلوط در آن بیان ستر بریان با سبزه کوفه ستر ستر
نیاف سازند و در ادویه مسکه صبح قیض و راجع زعفران ستر ستر **حب مسهل** که زجر را صبر حاصر النفع
مر یک یک زعفران فیون هر یک نیم حطل و ستر ستر بسیار با ستر ستر نیاف بنهند **حب مسهل** که زجر را
نافع کند زعفران صبح هر یک یک زعفران فیون ربع حطل **حب مسهل** که زجر را ستر ستر حاد

[illegible]

باب مورد خدا کند **اسهال** که سبب ضعف قوت فم و دردت حکم است باز دارد و سبب
افتش قنطور کند مصطک **از** دن برک مورد و کلسخ ضدل ترکیه درم پوست انار ترش آله هر یک نروده **اسهال**
نخه تشرب کننده نماید **باب** زجر صرور و دمی حار را نافع است کلمه را بنزد و بر دهن کل نروده **اسهال**
و غرضش رخت اشک است **اسهال** نماید **باب** حبت اسهال حار و در ب و تقویت معده و **اسهال**
کنگ ناره که کسب نماید مردم سکه کلسخ **اسهال** که در برک مورد کرم خورد برک حار درم اقا قیاز از حصص حار و برک
مصطک برک در درم کافور ندرم **باب** در برنزد و برنشد و شکوفه انور اگر هم نرسد شاخ زربدل کند **اسهال**
و تقویت معده و حکم را معاناف است کفک تیدرم فحاح از خورشونیر سوسه برک حار درم شب عانه دم الاغ و **اسهال**
ترج کادر برک حار درم **باب** در برنزد و هرگاه حبت تقویت اشغال باشد بکار بر
نباشد باید که صبر نقت درم بفرایند و غرضش در و عسل کند **اسهال** در قطع اسهال مجرب است کلمه **اسهال**
کندر سرخ برک مورد کفک برک درم اردو جو سدرم **باب** با طبع او برنشد و خدا کند **اسهال**
زرد و برک اسنیره کشیر کند پوست انار ترش کوفه نیمه بابت یا سماق خدا نماید **اسهال** که حبت
و غیران و حبت تقویت معده و امعاء اطفال و غیران لغایت مؤثر است **اسهال** او قیاز اقا قیاز شقان
روغن سوس سدرم در خلط معده خدا کند **اسهال** حبت حب القز و حیات اطفال اخراج کند **اسهال** سوس درم
نوده درم زهره کاو و کبود بر جوانان **اسهال** حبت حیات حب القز سودا در اسنیر حبت **اسهال**
علاج ترمس تخم کنان نبراسج با سوسه بکوبند با ب و عسل سرند و سره خاوی طلا نمایند **اسهال** حبت
نقدار در اسهال عصاره معاد الحار تقویت باز کاد شحم حنظل برک کبیر و کوفه نیمه بر و عسل که موم در و که **اسهال**
طلا کند و بعضی برل تقویت این شرم و عوض موم شحم عمل میکنند **اسهال** باز دارد و طباشیر درم **اسهال**
نیمه درم اقا قیاز کله راز پوست عانه جز اسر ضدل سرخ ضدل سید برک مورد عدس یک درم **اسهال**
اسهال بر شکم و معده و نشت طلا کند **اسهال** که اسهال دمی باز دارد و طباشیر و درم سدرم **اسهال**
نمای جز اسر ضدل سرخ ضدل سید برک مورد عدس یک درم کل رقیه کاو و کلسخ سرخ عدس **اسهال**
بر شکم و معده و نشت طلا کند **اسهال** که اسهال دمی باز دارد و طباشیر و درم سدرم **اسهال**
نمای جز اسر ضدل سرخ ضدل سید برک مورد عدس یک درم کل رقیه کاو و کلسخ سرخ عدس **اسهال**
بر شکم و معده و نشت طلا کند **اسهال** که اسهال دمی باز دارد و طباشیر و درم سدرم **اسهال**

[illegible]

مقرص **قرص** را متاعل سازد بنفشه تر بر موصوف هر یک در دم رب السوسن بخردم کوفه حب
سازند شربت مقرص همراه این مطبوخ انجیر زرده عدد موصوف سرخ خنق ده درم در یک کف است
بنفشه سد بیالاید واجب شربت بخردم در آن حل کنند و روغن بادام مکدرم و قرص بنفشه
امتیخت نباشد **مسهل** در آن تواند مکسج ده درم اصل السوسن مقشر شل بر یک بخردم سقونیاسه درم کوبیده و در
موازنه مکدرم قرص بند شیرین مقرص و دیگر نسخا و قرص کل و معده گذشت و در حیات شیر باید شربت و حواصا
که کمی شربت بعد از درخت حیات ذکر کنیم **قرص** مسهل و عذیر که در امراض طاره و تپا و گرم و رفع قویج نفلی بخت باقی
و متعالمه و شربن اصنام و قهقهه مسهل بنفشه کم خرفه هر یک بخردم کم کاسنج کم خیار مقشر منقوش کم هندوانه مقشر هر یک سه درم
مصلک اسیرن مکسج ها شربت نشاء و کسر هر یک مکدرم حب الملوک کرده مشوی لطولو حکا و بند که در خانه باید ده عدد و یک اصل اقرا
بعوا اسبعل ادراس سازند شربت هم متقال یا کنگفال یا شیره و اسبا و مناسبه و در شنبه اخرا و قرص مذکور هر یک بخردم نوشته اند
که این در مکدرم کمر شده و بداند که حب الملوک که پاکیزه و اسبعل و مصلک سائیده و دوسه روز در آب لیج کهنه انداخته اند
بر آب بریم چند مجید قند را در آب نیله کرده قدر هست و بنم و صلا و حاره و اسبا زافع سه بلبله بلبله
مقشر هر یک یکم تر بر موصوف بر آب بریم مجید قند را در آب نیله کرده قدر است در آن برنج نموده در آن حبش گرفته اند و در
خوب است هم موصوف غایت بعد از آن موازنه متقال قرص سائیده سازند شربت مقرص یا یک در و شربت خشک را حواصا
حاف کرده باشد و انقرص زده یا رتج و از سب مکر اطلاق میکند و اگر علاج افتد که اخراج مصلع ها و خونی و کل خرم
حاصل ریح حب بلبله زاده سازند **مسهل** مسهل حب امراض حاره که با بنفشه استند نافع است کل بنفشه منقوش و مصلک اسبعل
تخم خرفه سقونیاسه مشوی هر یک درم مکسج کم کاسنج بر یک بخردم رب السوسن کسر هر یک درم مصلک اسبعل
کوفه بنفشه یا شربت بنفشه قرص سازند حسب حاجت بدند **مسهل** که معده را قوت دهد و حرارت نباشد
عصاره زرشک بر یک مکدرم سقونیاسه مکسج کسر هر یک مکدرم کوفه بنفشه یا کاسنج کسر شند و این بنفشه است
قویج کلبا و سرفه و تب محرقه بنفشه را بعد از بنفشه ده درم تر بر موصوف مکسج هر یک بخردم رب السوسن
در دو نیم درم با حلاوت بند و در قویج با طبع موند و اگر فلووس ها حواصا اند شربا اصل با اند شربت بنفشه
که همان مکدرم بنفشه بخردم تر بر اصل السوسن هر یک در دم باب اراض سازند شربت سه درم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

دما که هست ریش روده و بول الدم نافع است که با صغیر بر یک تخم کدو کل از مرغ عصاره
لحمه السوس که بر مغز یک کدو شیرین معرکم خیار هر یک سه درم کند و دم الاغون یا خون گاو کز قش طبع
دو درم با دوت سبزه که خون رقیق از شکم باز دارد که با سبزه درازند با سبزه تخم خرفه بر یک تخم کدو شیرین
کوبی سوخته پوست بخته سوخته کثیرا صغیر بر یک سه درم کثیرا تخم آن صحناس سبزه سیاه هر یک سه
درم دوز معوضه نبرال سه هر یک دو درم کوفه نیمه بلعاب استغل اقراص سازند شربت بکثقال و قوتش تا سازند
با قیست قرص اسهال دم در خون بواسیر و خزان قطع کند کم لسان الحل طباشیر طس سرشته طس مجنونه
یک درم کند را بپزند که تا صدف سوخته سبزه تخم الاسود یعنی شادانه معسول مروارید با سبزه هر یک دو درم برتر درم
یک درم چهاره لحمه السوس سه درم بار یک بسایند و شراب سارما سبزه یا سیب سرشته و اقراص سازند و با آب کوبی
خفک نماید و قدر حاجت با یکی از شراب مذکوره بدیند و حلیم علی در شریع قانون ده درم شربت اسهال در آب
نوشته و عذرا که قبل از بنفشه الدم سماقیه در مایه و حصیر میراست اگر نافع نبود قرص که اسهال دوی و از در و در
و خضرا نافع شرب که با صغیر صغیر هر یک دو درم زعفران دو درم کوفه نیمه بلعاب استغل اقراص سازند شربت در آب کوبی
با شیر کم خرفه قرص اسهال دم و از اخون بواسیر و بول الدم را نافع است که با صغیر عصاره شادانه کثیرا معوضه
کدو تخم کدو خیار هر یک سه درم کلارا قاقیا هر یک یک درم و نیم کوفه نیمه بلعاب استغل اقراص سازند شربت در آب کوبی
با شیر کم خرفه که اسهال دم و سبلان اداز هر موضع که باشد باز دارد که با سبزه تخم خرفه برمان هر یک
کثیرا تخم هر یک شش درم صدف سوخته نبرال سه شادانه معسول کل از مرغ بر یک سه درم کوفه نیمه بلعاب استغل
دکلار اقراص بندند که همان عمل دارد که با صغیر صغیر بر یک سه درم صغیر خیار درم کل از مرغ
سبزه طباشیر بر اسوس کلارا هر یک دو درم اقیام کند و نیم بر آب اساقراص بندند شربت بکثقال
که بهتر از قرص است است اسهال و طبع خون از صغیر اعفا و حیت تبها و مر که و کثیف حرج
اسک نغایت مفید است شادانه دوز محرق نبرال سه هر یک یک درم کثیرا بریان صحناس بر یک شش درم
که با در جان کم خرفه بر یک تخم کدو کل محوم ساخ کاو کوبی سوخته پوست بخته کثیرا صغیر بر یک سه درم از در
شیرین بکثقال و بدل شادانه مفاطیس محرق است و غرض محوم کل از مرغ که است اسهال در آب کوبی

و اما در سعالان خون نافع است از هر صفوی باغی و جهت تب دق و شل و تبها و رموی سرفه
 و تب شاد و مغسول کثیر از آب سوسن صمغ عربی اکثرا زنجار کادو کوی سوخته هر یک سه درم کم خرفه
 یک خماش سید نشسته کلسترخ طابشیر کل ارمنی مغسول طس ارمنی طس شیرازی هر یک بخیرم سرطان
 سه درم بر راس اخون زعفران هر یک یک درم با عاقب اسفند قرص سازند **قرص** حب اسهال
 اتم از آنکه دو باشد موصوفه کلسترخ ترب مطبی کرماند کند راز و هر یک یک خمر افیون صمغ عربی هر یک
 هر تاد درم قرص سازند **قرص** نوحه اسهال و موباز دارد کلسترخ کل ارمنی سلنخ صمغ عربی هر یک یک درم
 صمغ اقا قیا هر یک سه درم کسر دو درم کوفه سیمه یا کلسترخ اقراص کند شربت بکنتال **شربت** اسهال خون
 در درونند چینی کم گاشی زرشک مفتی حله برابر کوفه پنجه صمغ عربی سبز شند و اقراص سازند شربت بکنتال
 اسهال حله دهند و اگر تب نباشد مودع اسهال **شربت** راز و نوحه که اسهال باز دارد و اما هر یک
 سود در دراد و به جگر گذشت **قرص** بقیه مغوط و اسهال دق مغوط عمل مسهل باز دارد و مغوط
 در خواب در سک قرفل سعد هر یک یک خمر افیون بر راس سروج هر یک نصف جزو بقدر یکدم اقراص
 سازند شربت نیمه ص صمغ صمغ و یک نشسته و دراد و به معده گذشت **قرص** قاض حب اسهال که آب
 و صحت و عطش بود و لدع در معده دارد طابشیر سید کلسترخ هر یک درم کم حمص سماق کم خرفه هر یک بخیرم
 در درم مویک و قیرت باب سبوی سحر و از حب شند بر خواجه یک مغوط افیون در یک شربت افاد
 کانت اسهال که با حرارت بود قوی الا شربت و مسه است بقص طابشیر کلسترخ کم کادو کم خرفه کم
 سماق هر یک یک درم کلسترخ افیون هر یک یک درم کم حمص کیم درم کافور و آنکی شربت تاد درم باب سبوی
 که حب اسهال کند و سکن غدا خون نماید و تبها و رمود موصوفه رافعه طابشیر حار درم کم خرفه
 بران در درم کلسترخ حله سید سوده صمغ عربی بران کسر بران نشسته بران شاه مغوط
 بران آب سوسن کم حمص صمغ بران زرشک مصر هر یک و درم کلسترخ اقا قیا هر یک یک درم باب
 سید در محلول سازند و بعد باب سید یا به باز زرشک اقراص سازند و در سایه جگر غایت شربت
 بکنتال و اگر اسهال دغده غنچه باشد و خون صرف بسیار آید و روند صحت که با سید هر یک یک درم سماق

نخدرم انجیر سه درم افاده نمایند که اسهال دموی باز دارد طباشیر ناسته صمغ عربی هر یک دو درم
سرخ کچم حاصل هر یک نخدرم بلعاسنبل اقرص سازند شربت بکیمقال که اسهال دموی و صمغ
خون از موضع باز دارد در صمغ و سرفه رطوبه و بواسیر لقا مجرب است طباشیر ناسته صمغ عربی کله
سرخ کسر شام کاد کوهی سوخته هر یک نخدرم زعفران فیون هر یک یک درم کچم مورد آب حار
خوب بطنی اردکنار هر یک سه درم مازد کچم حاصل دم الاغون هر یک دو درم بابک رنگ قرص
شربت بکیمقال بادیه موافقه هر مرض که شکم بندد ورم صلب مقده و حکم رانافه آید طباشیر جارد درم
سبب درم حاصل شش درم ناسته صمغ عربی هر یک سه درم زعفران یک درم کوفه صمغ لقا اقرص
هر قرصی مفایه در سایه چک نمایند و در انامی نهند و وقت حاجت استعمال نمایند که خون شکم
و جهت شیر مفید آید طباشیر سفید کچم حاصل هر یک سه درم کلرخ شش درم صمغ عربی ناسته کسر
جارد درم کوفه صمغ لقا اسفل اقرص سازند شربت بکیمقال داسن مسه است بقصر طباشیر مقدر
بند و خون زرد در تشنگی نشاند و بیا و صمغ در انقعه طباشیر سفید سماق زرنک مقفی هر یک
کل سرخ بانزده درم صمغ عربی ناسته کچم حاصل اربینه هر یک درم کوفه صمغ لقا اقرص سازند
عمل کنند طباشیر کلرخ سماق پاک کرده هر یک درم کچم حاصل کچم خرفه کلدر هر یک نخدرم مشک درم صمغ
کل اربینه هر یک سه درم سرخ درم با شربت به در بعضی نهما نهاده بود و درم افاده شده
که مسه است لقصر طباشیر کافور و جهت اسهال خود دقت ایدم و کرب و عطش و سل و دق و صفقان کرم و
بجاده بعد از دق و صمغ شفاء الاستقام چنین نوشته اند انورص مبارک مسح حر لاسهال است
فیها سایر الادویه و عجب غنما الاطباء و هو ما اذا کان مع الانسبال بعض و حرار و فلما نیف
غیره فهو مکرر لکن فی کونه اخر الادویه المسعده الاسهال الحار و الم منفع غیره مکرر لکن
فی کونه اخر الادویه الاطباء صمغ عربی کثیر انفا ناسته هر یک دو درم کلرخ شرفه رطوبه
هر یک شش درم مغز کچم خیارین و کدو کچم خرفه هر یک حار درم کافور صمغ یک درم زعفران نخدرم
کوفه پنجه بلعاسنبل اقرص سازند قرص درم مابعد صفاف خود درم نمایند شربت بکیمقال

نور قور طابیر خاص محمد که شکم بند و صده صفا شکند و حرارت زایل کند طابیر حب الاس زرشک
نشانه بران نبر خاص صغ عرب هر یک سه درم زعفران بنیدرم کوفه نیمه لکلا خالص اقراص بند
موسوم نور طابیر حب که حب قطع اسهال صواد و دمو و منع البقا نوا
نور و شکم جمع امعا و رفع سحر محرب طابیر کل ارمنی صغ عرب کونا هر یک یکدرم کلر صغ
نم حرف بران هر یک درم نشانه درم کمر و درم زعفران یکدرم اقراص سازند عا از سم و دقت
اسفل بکوبند و در شربت عدل انشربت و در اس انشربت بنیزند و بوی کند و بکوشد و طابیر دوقه
که قطع خون شکم و نرف الدم جمع اعفا کند صغ عرب بروغن بادام بریان کرده کل از می کم
نم حرف بران هر یک درم طابیر کم خاص بر زرد عا حب الاس طابیر کشنر حبک بران کم صفا
نم حرف درم اقا صفا اسید سوخته شام کوزن سوخته هر یک درم سماق یکمقال کمر اسید کبریا کم
نم حرف هر یک یکدرم ادویه کوفه نیمه باب بارک اقراص سازند و در سایه خشک کنند و با شربت عدل انشربت
نم حرف درم استعمال نمایند **نشانه** که حب اسهال دمو و صواد و سحر و بواسیر و دفع عفونت و شکم
حرارت و ادحاج امعا محرب است پوست صفا شمس کونا کل محوم کل ارمنی طابیر صغ عرب نشانه
نم حرف درم الاغوس سه خمر مصفا و خمر لویه کافور یکم زعفران نصف حب که با یک شربت است **نشانه**
نم حرف درم و نرف الدم را نافع است کل محوم کل ارمنی صفا طابیر حب الاس بطوار در کنار هر یک درم
نم حرف صغ عرب کلنا هر یک درم نشانه کلر صغ عرب کم کفش سماق مصفا هر یک یکدرم
زیر کما در سر که نکرده و بران نموده هر یک نیمه متقال کوفه نیمه لکلا خالص اقراص سازند شربت یکمقال
نم حرف درم حرارت و باراج و در اقراص سود دارد و نیز اسفنج کم شربت کم رازانه هر یک یکدرم
نم حرف درم افیون سه درم کم کفش ده در شربت یکمقال دبع زعفران و درم اقدام کرده اند
نم حرف درم طابیر انشربت و در حاکر کسر نوشته قدر عا حلو کسر الخلف حرف سد بران اسفل بران
اسفل بران هر یک درم زره را کم کند کم شربت کم صفا شمس انشربت کم کفش نذر صغ عرب هر یک دو نیم
درم یا یکدرم ادم تبرک را و طهر را از مکه انگ تا کنیم **نشانه** که حب سحر و اسهال خون محرب است

[illegible]

عروق شکر سرخ هر یک صد مثقال سفوف نیاده و در قاقلین زنجبیل در آن سه خرده ارشک قرقر فلفل
هر یک یک درم عمل ماف قدر جا شربت و دردم که همان عمل دارد و ترید ششتم مقشر شکر ساقی شکر
خند یا سوسه شیرین به درم که امعا را پاک کند و در تب ربع بلغمی که ماده دی بخند باشد هر هفته
یکبار دهند نفقاص دهد ترید و دردم زنجبیل که آنک نیم سفاح کنیم درم قلقدرا کلکین سه درم حله یک
شربت است که اسهال مفاو و بلغم کند ترید است درم سفوف نیاید درم بیاب قرطم شکر ساقی هر یک
درم کنیز مقشر مغزا دام هر یک سه درم زعفران و دو دانگ عمل قدر امرا شربت بخیرم یا شش درم و در
سحاب شکریم قویج را در یکسایه فلفل و در فلفل زنجبیل زره که باشد بخیان فلفل
که درم سفوف نیاید و درم عمل یکصد و هجده شربت کثقال قویج حار و موسات
را پاک کند و جمع عمل مفاو را با عاید فلوپس حار شربت عمل هر یک درم نفقاص ترید هر یک عمل کند
نقد و درم و نیم رازانه و اینون مصطک هر یک یک درم رب اسوس سفوف نیاید زره درم زعفران با دام با در
که عمل درم بطرق معروف معجون کند شربت بخیرم یا درم و در شربت بخیرم و در شربت بخیرم
است درم سفوف نیاده درم **محرر** لاشه قویج صعب الکیاید در زمان حر و افره صابون هند فلفل و در فلفل
بزرگ کالی مقشر لکه مقشر فلفل هر یک کثقال کم کفش سنبل زعفران مصطک هر یک نیم مثقال ترید سفوف نیاید
ده مثقال کوفه نیمه با سه حیدان عمل بسیند شربت و دردم **محرر** که همان عمل دارد و زبل اندیک حار دردم ترید
بخیرم کم کفش اینون هر یک سه درم کوفه نیمه بعسل معجون سازند شربت سه درم یا چهار مثقال **محرر** قویج را
کلیاید خرد و آنه بیرون کرده مغزا دام هر یک سداب یک شفت درم زنجبیل سفید هر یک است درم سفوف نیاید درم
را در سرده خیسانیده گیشان روز بکوبند و با اودیه کوفه نیمه نیم من عمل فاما معجون سازند شربت سه درم یا چهار
درم و یک ششوی درخت کله بیاید **محرر** قویج را با عاید باشد شکر کم کفش حیدر شربت هر یک یک سفوف نیاید
در دوش با دام بسایند و شکرینج را و عمل کل کنند و پاکد که با منزند و اودیه کوفه نیمه نیمان بسیند شربت یک
درخت شقیقیدن از طریبات حب اسل شش مثقال فلفل سیاه فلفل سفید و در سه و در فلفل
قره سلمی سعدی کالی مقشر جوز و اینون مثقال ترید و صوف شکر سفید هر یک است و چهار درم شربت بخیرم
شش درم تا صفت درم و جهت بر عرض و فو قوای کثقال قویج کلیاید و اسهال بلغم و مفاو کند

مغز اذام هرگز درم مصطخراب سوسن هر يك بخورم سرد و موقوف است بر تمام ترنجبین با كرده قند
فلو جی شرب هر يك سماه درم شربت چار شقال تازه دوم **منقشه جلد درم اصل السوسن**
هر يك است دوم كلسترخ ده درم كسر از زانیه هر يك بخورم زعفران دو درم و نیم قند عمل هر يك
شربت چار درم تانج **دیگر منقشه** درم تریب جلد درم شفقو یا سفدرم كوروده درم رازانه كند
هر يك بخورم زعفران دو بخورم قند عمل هر يك عدد درم سرت از جارتا بخورم **مسئل مرکب محم**
صفت نه تفاد و ریح و خاصه که با خنثی بود شفقو یا ریح درم تریب و صوف كدرم مصطخراب دانی زنجبیل صوف
فلو دار صهری بخورم عمل كلفه انقدر که ادویه دران بیامیزد بنوعی که بتوان است و آن
ست **هم از دی که هست** شست سودا نافع است بلیله سایه اسطوخودوس استقون سفاح
هر يك بخورم غار لقون یا سبند محرار منقسه مفسول هر يك نصف جزیقینیک قرل سل ساج بند هر يك مع
کوفه که شربت آنکه که معوم لعیل بود سیر شد شربت سه درم **قوله** بکناید در درام و در درم
تواند استقو یا ریح درم تریب كلسترخ مصطخراب سوسن هر يك دانی کافور یک خده ادویه مسحق غما
و آب سیب و آب به شیرین با سوسه و قند سید و خند بزد و لقوم آرند سن با قدر از تقو
ادویه سیر شد و بند کثرت است و در شش مصطخراب یک **بر مایه حب الفرع** نزارد و در کثرت
گذشت **امعا و معده و مفاصل و جمع اعفار از رومات و بطن پاک کند** اما ریح
فقو استقون افراط هر يك ادویه غار لقون سید نیم ادویه سیم حنظل كدرم و نیم ادویه او کوفه
بنجیه لعیل سیر شد شربت دو درم با یکم **حت** حفظ صحت در هر وقت طبع بدن نرم تواند معطر طبع نشکند
مغز اذام مغز هر يك نه درم انیسون كدرم عمل انجید ادویه که هست **قوله** نجایه غلیم النعم است معطر طبع سماه درم سکه ده
قند سید بر سر شربت بخورم که **قوله** در در مفاصل راناقه است معطر طبع و در جاز خیز زرد کچرا اخست که بکوبند سیم لب مرط
سماه درم سکه ده درم قند سید بر سر شربت بخورم **قوله** در در مفاصل راناقه است معطر طبع و در جاز خیز زرد کچرا اخست که بکوبند سیم لب مرط
وزان سده بخورند که معده را از انقال بطن غلیظ پاک کند معطر طبع که بر طبل و ده حسیان زده درم کچرا زرد معطر طبع کچرا مطوح سازند
چون غلیظ شود ادویه دیگران سیر شد شربت قدری که هست بطن طبع مشاح و قانون مسطر شده لب اعظم کچرا کچرا که در هر
قدر **تین** پاک طبع نرم کند معده و امعاء قوه و در از مفاصل نه بود است معطر طبع شفقو یا ریح اصل زنجبیل و در شش سلی و زعفران

فلو سایه

[illegible]

افزودن اندرم کافیت بعد از خوردن
دما کاشتم زنجبیل در حبه دار فلفل با سبزه با عسل سبزند
و با بریز که معده مرقق باشد شربت مثل جوز
فلفل با کوه خورده کاشتم مثل هر یک اندرم کاهنده درم ادویه باریک سبباید و عسل سبزند شربت سه درم
و اسهال من خنده افزون مثل سرالیه معده سبباید در حبه بلبل سفید زنجبیل با زهره درم با دود و قهوه مع هر یک اندرم زهره
عسل دو حبه یا سه حبه قافض پاک کرده یک عسل یکم فلفل در فلفل زنجبیل هر یک محال سبب قافض سبب قافض در
هر یک شربت متقال به را پاک کرده از پوست و دانه مهر سبز و از عسل درشت سبز درم دارند و با عسل مقوم سبزند شربت
رحم و اسهال کن را نافع است افیون چندید شربت معده زهره زعفران اسارون مرهم کرفش سبباید سبباید
از عسل معاد کوفته پنجه با سه چندان مثل معجون سازند شربت کدرم باب و یا آب
وز حر را نافع باشد افیون چندید شربت معده سبباید زهره زعفران اسارون مرهم کرفش سبباید سبباید کل را شربت انیسون
مسکوک کوفته پنجه با سه چندان مثل سبزند شربت نیدرم رت یا آب سرد یا آب ساقی که اسهال صفا و باز دارد
و اما راقوت و به سبب حل پاک کرده هر یک سم من امرو و پاک کرده ده استار حمله رانسان سبباید شکین در آب ساقی
سبب در بان چوبین و بکوبند با چون مرهم شود پس قد سبباید یک با آب اندر پاتیل بعد طبع فواکه مانده باشد کوبه شانه
بعد فواکه مرقق بان امیزند و زانی بر آتش نهند تا قوام گیرد شربت سبباید سبباید خاص هر یک اوقه زرشک دو اوقه
ساخته دران سبزند شربت از سه درم با چند درم باب سرد حبه الحیدیه قافض شربت در حبه معده کدشته
و قهوه بود بقدر در مداومت دما و اسهال به سبباید دران هر دو در دوسه سر گذشت
را کلل کند از معده و اما قهوه یک سبباید و در مطوحات کتب معده فرزند
مسکوک در حبه سر گذشت شربت معده نیز از شیشه جبهه رفع و در دوا خفا مجرب
معده کدشت که طبع نرم کند و قهوه را فصد خروس سبباید و اندک که مانده شود پس در حبه و مهر سبباید
بجای خورش ساخته نبوشانند و اسفاح چاق متقال با یک ساخته بر آبی باشند اسهال خط سودا کنند و شوره را
اسفاح عسل دارد که طبع نرم کند آب شیرین یک قطعه و در عسل دم با روغن کدو و قهوه یک قطعه در اقیه

[illegible]

[illegible]

کرده و نمانه بر سر انداخته بقی با فواید دیگر در کتب دیگر آمده در کرده و نمانه بر سر انداخته
النیوس شیک کرده و نمانه را نافع است و بسیار بول که اگر سرد نمانه بود سود دارد و در کتب سر ذکر یافت
عربول کتبیه در در ادویه معا کذا شد در در صیف صفت کرده و نمانه را نافع است و در کتب معونه ذکر شد
که در در یزیدین مسلح است بنبره بود بر بلسان تخم ترب و قوطر اسامیون پوست سیح کسر پوست سیح بادیان
جایز خادام حب الفاراد و فرسود سبل سلیقه استوفوند ریون خرمل زراوند مدح حطانا اساردن قر و ناما رقی
سلیقه نرا صیف فلفل مقل و ج حلا بر حبس کما حل کنند و ادویه را با یک سیاه بر و عن بلسان حب کنند خبایج حب بسته شود
بسیار آید و هر روز یکدم با طبع سرد در دهند و اگر خاکستر کرم دانی بر و معاف سازند نیک عمل کنند اگر شک نماید بریزد
خاک لادن بر یک کرم حب بلسان و در دم مر حار در کوفه بنج شیر آب بر نهند و قدر خود جدا سازند و هر روز سه مرتبه بنهند
چون از حرام و بالا او شراب بنهند و همین سان حل روز نمایند که در دم صلب و نمانه را نرم کند و تحلیل نماید مانده
حل ملک سوس کند و طبع بنزد و ها کنند و روغن سوسن و حاشا صافه حقه نمایند که پس عمل دارد و صلب کم کران
هم انچه حقه نمایند که تحت خربالت بول را نافع است بعد بر در روز عمل آید با بونه اکل ملک در طم مخصوص کم
ان شک فوق صلب سوسن حشمتیان عشا حج بنکوفه بر یک کفی افران افران اسید بر یک و بحال صلب را در جسته
در روغن سازند تا بقوام و افسر اید پس حاف کنند از روغن من از و یکیزند و روغن بنفشه است در و شکسته در و شک
مدرم اخافه نمایند و در بول حل سازند و حقه نمایند که تحت بر و نیک و نمانه در و حام است روغن بادام و غیر
چون روغن الحار ازت بر یک که ادویه روغن کا و نیم ادویه کشاک از کند مغز ساقه باشند شفت درم افندی متوالا در حقه
که پس عمل دارد و معرفت حقه الا دمان روغن بادام روغن ارکان روغن البطم بر یک نروده درم روغن
مدرم آب زن مجموع را بجز نشاند تا نصف رسد و در قبل دیگر حشمت اصاح حقه نمایند و هرگاه بر و دلت باشند روغن
از بخور نش و زو اضافه نمایند شک کرده و نمانه بر سر انداخته بول کشاید و در کتب سینه کذا شد و بسیار
بسیار صغیر کبیر و صغیر حبه اخراج شک کرده و نمانه نافع است و در کتب حله کذا شد که اگر در بول و را
و مجاری بول کشاید و ماده را که فرید یک کرم بود و در عدد یکون جهاه باشند اندر کرده و نمانه بیرون آرند و بول را دمان
و مع ذلک انداره حرارت و حشمت بنکیند و تخم خرزهره درم کم فتن و قوطر بر یک مدرم شکر لطف حله نش و حشمت
صفا و صفال کبیر غذا و یک مقدار بعد غذا از هر دو سا که اگر در بول کند و تخم خرزهره مدرم شکر بخند

او اسفاف کند نیز است مفت جهاه که در محرزین و درجات حذوف و حرارت استعمال تواند کرد کم و
تخم خیار صغیر و کم کاسه السویه کوفته نیز به مقدار یک اوقیه شکلیجین که بمن عکسند و تخمین هر نذر مغرادر
و مقدار و نیم همراه یک اوقیه صغیر بخورند که مفت جهاه و مفتی شانه و مخرج بول غلیظ است کم خمره یک کرم کرفش نصف
حب العلب القویر پوست سی کبر یک رطلیم سرتبه و مقدار که بمن عمل دارد پوست سی کبر حب العلب
ذو قطر اسابون سحر حب الجلب و ح شربت و در دم بمول اوقیه مصره ترب که قوت سرت در آنست
حروین بسانید و در دانه حب العار یک حروج پوست سی کبر یک حبر اهل فوه اشوی یک نصف خمره
طبع مشکط مسیح و قح و نیم مقدار و قح شب بهمان طبع که نف جهاه حب العسل است و بالانی حب شربت
کر دم حلاک حمر الیهود حمر الاسفنج یک و دو انگ و این بکثرت است مع شراب ماء العسل بنهند که اگر اول
بادیان انیسون یک و درم کمر شانند و خاک کنند تخم خیار و نازد یک تخم خمره یک درم باس طبع
کشد و عاف نمایند و عمل سید شیرین کرده بنوشند که عسیر بول کشاید با اول تخم کرفش یک و مقدار
آب نشاند تا به نیمه خاک کنند تخم خمره مقدار طبع سحر نموده و خاک کرده و نقد سید شیرین بنوشند
که حبس بول را قح انیسون کم کرفش یک سه درم قند سید چار درم سه را کوفته بخورند و نیم بهار شیرین
بالا نشین بنوشند اودیه نموده که عسیر بول کشاید و اگر اول بول نایز حب بر آج تواند از مسیح خطه
آب نوشیدن و کم اودیه سوز حبان خوردن بسن طبع نفع نوشیدن خشک خوردن هر چه که بود
و خاک کردن و حوز بوا خوردن انور سید بسل از معاصر خوردن با جرم او خورده شود به عصاره او خوردن
تخم خوردن و در غیاد خوردن و حقه کردن قبل مرگ و خوردن شیر نوشید محمول کردن ناخواه کوفه با سبک
سرسشته خوردن زعفران شاخی از آن در احلیل نهادن خمره کعبه با یک عانه کردن سدران به حب شیرین
نمکیده خوردن طبع بر ساد نشان نوشیدن مسیح عصاره ابراج سائیده نوشیدن و برق طلا مکیده خوردن
کافور راجی در احلیل نهادن سبب زنده در احلیل گذاشتن با حلی که ممر سرد به سائیده بر ناف طلا
شورده قلم سائیده بر عانه نهادن و قدر آن بر آن باشند و زبانی همچان مسدود بودن سائیده
که نوشته شد مناسب حال قطع باید داد که لفظ بول ملا حرقه را نقد هر یک به بلوط هر یک

در حب الحلب سعد مر اسن خولجان قرفه و ح یک پیچدم کوفه سحره درم بخورند اودیه هدیه کرسک
و منانه بر سر کوبار یک لبانید و بنوشند بوی بیاب و موحده ناز سیت و ان عسری سیت که با و موحده فارغ
که من عجله از کلهی سه درم بادان ده درم هر دو را بمکوب ساخه در خار ساداب بخوشانند چون یک یا سه بار بخورند
کوفه یک درم شک و دو درم رو عکا و امحه تخرج نمایند که شک را نرم ساخه بیرون آرد و سه که سار سحره
نیز و مغرم او کوفه بنفشیند و موازنه سه و نیم تولد از آب می بنوشند و پوست او را بر عانه بندند که شک بریزد
بسیکند شکر سنج خالص مقصور نباشد قدر نیم انار شاخک که سه و پنج تولد میشود در سه چندان آب حل کنند و بخان
سبب خام بنوشند یک دفعه باید فحاش تا سه روز همین سان عمل آرند که شک را بغیر اند شکر که درخت اودیه
سورب و بیار سه کل بلس کونید قدر کبیرند و در آب بنیزند و بخار او بر کرده و منانه رسانند و آن در محل
روغن ریزند و نقل و می خاد نمایند بول کشاید و شک را بغیرند که حشفت شک نشانه مجرب است بخان اودیه
خواه کسبای و دو تولد کبیرند و می خاد و شکر امنجه تا سا بخورند بابت آنند که همین آله و دو کونه سبت یکی که اودیه
که میان دو برک غلا دارد و دویم آنکه غلاف ندارد و مستعمل در می غلا و است که سوزش بول را
کوبد و آله بلبله بلبله زخیل بلبله و در نقل سیک سه درم موته یک درم کوکل منقدرم کحت خا خشک که کوکل در شش چندان
بخوشانند که چهارم حصه بازید نشین مالانید و در کوکل بگذارند و بنیزند که چون حلوا شود فرو آرند و اودیه
ان بنیزند و قدر نیم یک کالم و زیاد خبثال مر لطف میهند سوزاک را بر قسم که باشند و در شود خاصه گفته او که حشفت
سوزاک و سلا ریم از قفب لغفدار در نقل عاقه قرقا کوکل و کافور حشفت کوکل افرون خالص سیک قدر سه مانده و نیم کوفه
در حب بنزدیک حشفت بنید از نه با چهارده روز بخورند یکی صبح یکی شام و شبها آب بنوشند و غذایان کنند شک را
که سوزاک کشته لغفده کبابه یک درم یک کشته یک درم هر دو را بار یک بایند و هم چندان نبات
در درم لطف منقدمانه ازین دوام خواب امنجه حاج بخورند و از باد و ترشیه بر بنیزند که سوزاک
و سلا ریم حشفت و مختلف نمیکند و اکثر نشوره قلع دانه الاچی کلان سیک یک درم کحت لطف و یکمانه با
ساخته شش حصه کنند و تا سه روز بخورند یک دفعه و یکی شام همراه آب در روز چهارم یک صبح که اهل بند از
سایه کونید قدر دو درم و در آن تر کرده باشند بنوشند و در نیم و ششم نیز همین آب بر ج باید و غذا درین اثنا

سه روز دیگر هم نانک و نم سوزد عجب الانترست است که خفت آدرار بول سبب مجرب است شوره خفیه و خفیه
هر یک خدرم خفیه مسوق ساخته آب با سبب و طب فرست نوشته که اگر بادشاه را بول سبب بود و سبب و دوا انترست کند
اخر حکم مقرر شود شوره در آب حل کرده خورائید و نفاصله و کثیری که نوبت دیگر داده شفا شد که در آدرار بول
قوی الانترست در سه آلات سبب مجرب و اصل اند انتر چهار گویند بر یک سبب بگویند و قدر محمد دم است
بگویند شوره قوی داشته انچه بدین سه روز که خفت الدم مجرب است رافع مضی رونق صفا کلام کوه کوه
سه حصه کنند و هر حصه که منفی باشد با سبب سبب مع نماید و بالا او نبات خدرم اندر قدر آب حل
که شربت عطا باشد و بنوشند و همین سان سه روز عمل کنند که خفت حراشانه و احلیل بول الدم
خاکشیر خشک بیره سفید امل اسوسن کم خیارین کم کاسنی بران گوگرد و سوزن صحت کل حکمت نشانه هر یک از این
کیتوله کوفه نیم بر آب نیم شکر سید انچه نیم تولد هر روز بخورند و از ترش و حراش و کرم برینند که بول الدم
نافع است ترش بول آب قوی کلام بگویند و با کلام کلاب انچه بنوشند تا سه روز عمل آرند و از عرق
کرم برینند هرگاه بول الدم سبب دم باشد و مانع نبود بلا توقف صفا با سبب کنند که حراش و
راکب و داکشوده باشد و روغن بید انچه سه درم و از آب گرم انچه بنوشند که بول کثایه حرکت نکند
بر ناف مریض مالند فوراً عمل کنند که سبب بول بعد در وقت کباب از میان شق کنند قدری در حاکم
و حل نمایند سبب که ایا از آن بر آید و در ظرف آید و تمام شب بگذارند پس بر قدریکه آب جمع آمده باشد
و صحت اند که از آن بنهند که خفت سوزاک کینه بول الدم مجرب است ز چرب بنمونه امل کیتوله ز چرب
مکوفه ساخته هر دو در آب تر کنند کیش و علاج آن غذا بگویند و بول دو تولد در آن انچه بنوشند و عرق
دور اما سوز کوفه نیم بر آن نیم تولد شکر سید انچه بخورند سوزاک کینه سالها در دوا معوق
و حدیث العبد در خوردن مکفقه و اگر مزاج موافقت کند سفوف دوا با کیتوله نیز میدهند با مکفقه شکر
رافع است کندی سایه ناخواه ماسوره کوفه با قند سیاه انچه بنوشند که سبب عجب است که بول سبب
دور و عفا و بران کنند و سائیده کلام هر روز بخورند که انچه عجب دارد مومنه که تباری سعد گویند حراشانه
بخورند اگر او معین اندر کشت او و سیلان باید کرده و خفیه سرد و کرم کندی

و ایشان رحم را با نفع دهم کل سوس یک عدد و سیصد و بیست و یک قطره بر یک درم و نیم قهوه و نعل مصحح هر یک محمد درم و نیم
از عن کعبه کل و نیم کل را از زرد پاک کرده و دیگر ادویه مدقوق سازند و سه درم و روغن انداخته اندر شیشه
از یک صاب اندر سایه تا جمل روز به از نفع بعد بکار برند **عسر السبول** را نافع است بخاک ده مثقال تحمل
در کوفه بخوبی شایند و بیایند و یک چهارم و نیم روغن کنجد اضافه نمایند و باز بخوبی شایند تا آب برود و در عن
شک کرده و مثانه را با زاره کند و بیرون آورد و روغن سحرده خایا پوست سحر کبر بر یک اوقیه
روغن دام تلخ یک درم و از روغن کوفه در شیشه کند و روغن سر سران ریزند و بکفقه در آفتاب بنزد و بعد بیایند
عزیزه در آن اندازند و سر شیشه بنزد و بکفقه در آفتاب گذارند پس بیایند و در قطره از آن در تحمل کنند
در فوج از این زن **ناروس** که چون در احلیل حکانند امراض مثانه را نفع دهد در کفک سر کنند
در کفک سر و کفک مثانه و او را در خوردن بول نافع است و در ادویه سر کنند **تشراب معوی** کله
در بول است و در کفک معده کنند **سیر حبت** قطیر بول بعد از در ادویه مجموع سر در آن بیاید
شک کرده و مثانه را بر نازند بکبر نه عقرب هر قدر که خواهند و اندر بوماد شیشه مسلک کل حکمت کنند
کام ساخته اند و نور نمک گذارند تا شش ساعت پس بیرون آورند و کوفه بخت که انگ اسعمال نمایند و بعضی مرد جوان را با
مدام و غرور در تمام تجویز کرده اند **معروف** است جهت تقویت کرده و نفس مثانه نافع و نسجه و در
حبت قطره عسر و سلسبول نافع است و مقوی و مسخ و معار و دست در
در معده کنند **شک** بر بر اند پوست سحر کبر پوست سحر کفش یک اوقیه پوست سحر کفش یک اوقیه راس و عسل
نور سالیون و دو قوس یک نیم اوقیه سر که سر رطل شکر سید کله افراسه روز در سر که در اندر پس با شش نرم بنزد
نار و صیف رسد و شایند و با شکر بقیام آرند و بعضی عوض سحر کفش سحر با دمان نوشته اند **نذر السبح**
در مثانه را تسکین دهد نذر السبح و انگلی افون قیرامی مغر کم خیارین سه درم کم کاهو کم خرفه هر یک یک درم کوفه بخت
نذر السبح شش ساعت کسر رب السوس هر یک سه درم نذر السبح و دو درم قند سید بر سر نیم شربت سه درم نذر السبح
در که در او دم کرده و جگر نفع آرد مغر کم خیارین مغر کم خرفه هر یک یک درم کم کاهو کم کسوت هر یک
سه درم کم کفش که زایه انیسون رب السوس یک درم و روغن تمثال زرشک معی چار درم کله و نیم

کافور زشت درم سنبل عرقان انقشین مصطکا هر یک یک درم **خوف** که درم کرم نموده رافع است معرق خیارین معرق
خرنزه معرق که هر یک یک درم کرم حرف جبار درم کرم حلال کرم حصارین بر سیاه و شلای هر یک سه درم سه رابار یک
شربت و درم معجولات شربت سفینه **خوف** و صحت لغت و اخراج شک کرم خرنزه کرم خیارین
نچدرم کرم خرنزه و درم کرم کدوسه درم نشانه و کرم الحبل یک یک درم حجر البه و جبار و انک شکسته پنجه هر یک
شیرت سه درم باب کج و سیاه و طعام آنها امده که اسفیداج بود و داده روزی هفت و دوا غذا بسیار نه فانه لعل الحفاده
شکل بدن **خوف** که شک کرده و نموده را که با مراح جبار بود و فقه معرق خیارین بنزد و خانه و کد و در یک حله
را زبانه حجر البه و هر یک درم باشکین بنشیند و در مثال اشکین بنشیند که معین عمل را در معرق کند و آنه در خرنزه
و کرم کاه و خارشک یک سه درم کاه را زبانه کرم کرفش هر یک یک درم حجر البه و درم باشکین بنشیند و آنه سیاه و کرم
و امثال ان استعمال نمایند **خوف** که شک کرده و نموده را باره کند و برون را در حجر البه و دقت یک
معرق خیارین معرق خرنزه معرق که هر یک یک درم شک مرطاب جبار درم کرم کرفش سسالیوس قطعه حله
که درم معرق خیارین معرق که درم صمغ عربی کمر هر یک یک مثقال کوفته نیمه شیرت و درم باب کج و سیاه
که شک کرده و نموده اطفال یک کند علت معرق خرنزه صمغ عربی الوان سه کوفته نیمه شیرت یک درم
کند و صمغ سخت نیاید در جهت محروم و حاحان جبار کرم نافع است معرق خیار معرق خرنزه هر یک یک
کرم کاسین هر یک نیمه شیرت و در مثال مالک اذقیه شکین **خوف** که او را رول کند و مجاز از ابل کند
را که قریب حجر باشد برون ارد کرم کرفش کرم خرنزه هر یک یک خرنزه حجر و شک سفید حله کوفته
مثقال قبل از غذا و یک مثقال بعد غذا الحاح و ده سب بخور و استعمال ان و در ابر سبل و دام وضع میکند و لکه حله
احد ان حرارت و حدت **خوف** که او را رول کند و داده شک متکون شدن نه است و قند رویون معرق
زجاج سوخته و قلع هر یک یک درم کرم حر سه درم رازانه دو درم سه رابار یک سیاه و باره بنیر کند و قد حاجت هند
محر در مراح مع شکین و در مبر و موالا و احوال **خوف** که بول الدم بلا مجرب است شاده معرق دم الاغون
که اطفال زشت یا کرم خرنزه کل قرنیه ماسوه کوفته نیمه شیرت و درم باب کج
سرفه کرم نافع کرم حصار کرم خرنزه صمغ عربی کمر هر یک یک درم کاه کمر هر یک سه درم قلع سفید خرنزه شیرت

[illegible]

سید شغال کجوشانند قد سید سید شغال کجوشانند با قوام آید و در اینجا شغال کجوشانند که لکلا شغال شده باشند و بسیار شغال
روغن ارکان حرکت کرده داخل کنند و از ده شغال است شغال اسهال نمایند
ماهیون اگر تازه هر سه بگویند و شیو تازه وی بکینند و اگر بر نیاید قدر آب باشد پس اگر آب مسغره که حل بود قد سید در محل اغیزه و قوام
آرند و اگر خواهند جو شده ده سازند ماهیون تازه بود یا خشک محلول بکینند و با شکر شنانند که کشته شود مانند و صاف کنند
قد و در محل منته قوام آرند پس عمل را که افزوده در فرط ریزند و اگر از حبش شربت سازند حبش را در وقتیه بود
کیحل باشد و بعضی در محل قد او قیچ میکنند و طریقی همان شکر گذشت و در بعضی نوبت مرقوم شد مطلقا مطلقا که مایه
منقال در دمن آب کجوشانند و بیالانید و قد سید بکینند منته قوام آرند برادر او را بول کنند و بعضی شکر
و نمانه بریزند و در پیها ساید
بیا شند با عصاره وی بر اند بر محل از عصاره در محل قد و دو اتمه عمل مانند و قوام آرند و اگر خشک بود که در رافقه است
از جفت کنند و باید که از انیکر که بکینانند و در آب بکینانند و با شکر نرم بنیزند و صاف کرده و قد منته قوام آرند
سرو شربت با عدال حبت لفت شکر و عسریول و قروح و نمانه و بعضی نافع محل سرور سو احل مایه بکینند و با شکر
کل در سینه پس در آن یا صلاه خام بگویند و انار کوفت قدر آب باشد ز سر که کھیل قلیل اما شربت است و در کجوشانند
کوفه شود و بنیزند و آب مستحرم هر قدر که باشد نصف می قد اغیزه و قوام آرند و اگر خواهند از قتل وی شربت سازند و با شکر
ببازند و حل وی کنند و در محل و کجوشانند با قوت می در آب بر آید و با نمانه و صاف نمایند و عمل محلول قد سید در محل
اغیزه و قوام آرند محل الفح خون و کسر حرم و سکون کجا و اخلام که در احلل مکانند حرقت بول انقدیم کجوشانند
نشار السوسن با سوسن سازند و اگر حرقت شدید بود و تسکین حاجت آید قدر افیون مانند را سه سفید آیند
که بول سبب بکشاید کل خاف کافی که عصاره باشد در سر سر بنزدیم و شور اغیزه و بر عانه نهند که چون عصاره
نهند او را بول کند مرطبه سداب بود و بر کجاشف شمل مز کجوشن خطمی خام شلیم برک ترک سح با بونه
اینها در آب بنیزند و در طبع و مرض بنشانند و نقل او صاف نمایند که بول بکشاید قرح طبع بر عانه نهند
که بول را بکشاید کل از مین کل محرم قطع عرق خرفه کنگر شنان کوزن سوخته عصاره کجوشانند و در
ماز و یکدم کوفه نیمه آب محب و صفا سازند و با شیطش لعنه الحما و غلبه الشعلی صفا صرا دره کدر کلام

[illegible]

مقاله دریه کوفه خسته نامنه سرشته اقرص سازند که قروح کایه نمائند و بول الدم و بول المده و جرب نمائند نافع است کایه
صفا اقرص در معزخم خورده سه و شش مقال اخون بنف مقال کشیر خشک انیسون هر یک دو م مقال تخم زرا زانده مغز بادام
مغز حلزونه بریان و عرقان نذر السع سید کم کرفش کم محاص هر یک مقال یکونند و عرقان کور برشند و اقرص بند شربت از یک
مقال است مقال که عین عکله ارد و عک کایه بجایه عدد کم کرفش کم زرا زانده هر یک بنف در السع مغز تخم خورده کم محاص بر انیسون
نشاسته مغز بادام مغز حلزونه هر یک دو م به زرا زانده یکونند و اقرص بند خاجه شربت نشاسته است مقال
که عین عکله ارد کایه دو عدد مغز خفاش حساس سید کشیر از یک هر یک در دم کل قشر نشسته شادانه مغسول رب السوس صمغ عربی
دم الاخون کند کند هر یک دو م کم کرفش یکدم شیرین دو م اگر شادانه نباشد مقاطیس محرق مغسول قرحل و کده کشا
قرحل کایه بسیار آنچه که هست نسخ که مجرب بود نگاهشته شد که با جوی ل الدم نافع است و در جرب المعالک است
بول الدم و بواسیر زانف است یا شانه کوزن سوخته کل ارغیه کراکله هر یک سه م کم خورده با سوسه کوفه جوی
اقرص سازند شربت دم الاخون کله هر یک سه م کشیر اشش در صمغ عربی دو م در صمغ اقرص سازند با
حب السون بند که حب ل الدم و بول المده عجیب تر است معزخم خورده مغز کم که هر یک است در کل ارغیه
صمغ عربی کند در دم الاخون هر یک دو م کم کرفش دو م اقرص سازند هر قرحی دو م شربت کفر صمغ عربی شربت
و ما بطل شربت رب السوس از یک در دم کم کایه است در دم کم خورده بازده در دم کلسنج کشیر خشک کل ارغیه هر یک یکدم افاقیا
صمغ عربی قرحل تر کله هر یک دو م کافور نیدام اقرص بند شربت سه م باب انار ترش مالکاب و در نسخ کل ارغیه
و دو م قرحل طابشرده در دم کم کایه خورده هر یک یکدم کشیر خشک کلسنج کل ارغیه یکدم کله ارد و دو م صمغ عربی است
هر یک یکدم کوفه بوی بلعاب است قبل اقرص سازند شربت دو م بداند که دما سطنش مضی است که ادوی سمجاک است
تا ما السع و کله همان است بول کند و عطش شدید لازمه و غدا از عقیق عس و سرکه دغوره و قلع اخچ مخلوط و نبت سازند
نافع است مغز تخم خورده در دم مغز تخم خورده در دم که در صمغ مغز بادام شیرین کشیر انار رب السوس حساس سید کل ارغیه کم کرفش هر یک
نذر السع یکدم شربت سه م با شربت بنفشه که در اصل کجاست قرح و شورش بول زانف بود سفید کند زانروت نشاسته صمغ
دم الاخون کوفه نیمه کله لها سازند و وقت حاجت قدر از ان شیرین خورده ای کشید و اگر افت در دهان بود مروره بران
سازند تا نماند برسد و مروره که با نیکو آید معروف طلا کردن بر عانه سلسل البول مار در انفع ۲ و دو در جراثیم معده

شند امیر نیریت سه درم
بسیار بول از سر بود و دفع کند خبث الحیدریت درم قشور کند و سر که تر از بول
کرده و خشک نموده بخورم طبا شیر چار درم کشیر خشک سه درم شکران دو درم نیریت به ساهه نیریت شربت مایه
سه درم و نبالقاه سه درم نیریت سه درم
هم درم کوفه نیمه عسل معجون سازند شربت مختلف
هر یک کدرم کوفه نیمه عسل نیریت شربت یک درم
اینیون کم / فز خبث طبا ن هر یک سه درم کسر دو درم کوفه نیمه عسل نیریت شربت
سه درم شربت اسهال میکند درم وقت از زمستان و تابستان حرما و سردن عمر صان وانه سردن کدره
درم را نیشانه روز و خل غیر هساند پس نیریت و از پر و نین فراخی سردن کند عده سفوف یا وساد حبک یک درم
فلفل ساهه و دانه زنجبیل سه مثقال لوره ارمنی یک مثقال ادرام شیرین مقشر از هر دو پوست عدد کوفه نیمه عسل مایه خورده
وزن ادرم عسل کوفه نیریت قدر شربت چار مثقال ماکرم
پایان درم حرف مرکم سداب هر یک کدرم کند حبس حش زبوا صابسه ز فلفل ملیده سیاه هر یک دو درم سعد و سر سلسله
سه درم اکبر حبک یک درم کوفه نیمه عسل نیریت شربت از شیشه مثقال اسهال
خوانند شانه نشانه کتا ز کحل کرده و نمانه باز دار دافع است و بول براند در کتب معده گذشت
و نمانه باز دار دافع است و بول براند در کتب معده گذشت
که و نمانه گرم راجع است و در کتب سینه گذشت
را بر نراند و در کتب سر گذشت که شک کرده و نمانه پاره کند و سردن آورد و بول براند اکل الملک
کلسنج خطی حبک یک درم پوست حریره خشک بر ساهه شان کم قلت بکوفه هر یک شکر درم انسان اهل
پوست رازانه هر یک یک درم کالنج حلیه هر یک چار درم بر کاسف سفینه هر یک سه درم و قوهر ک نیریت هر یک
مثقال و زده من اب کجوشانند مایه نیم من آید و ران بنشیند و چون برون آیند و سه قطره روغن عقیق بر بول
احلیل حکانند که همین عمل کند مایه و درم تر که مر خوش برک کرکین کونتر کجوشانند و در آب نشیند
تقل و می بر خانه و حوا ان خاد نمایند که همین اثر دارد درم تر که بر کجوش شرب شربت سداب یا نمونه
الاف

بر کشف سبب مرز نکوش خطی نام ششم شست کربن چو شنانند نامم شود و باب بی نشینند و لعل ان بر عالم سبب
که این خاصیت دارد و نبضه کلسر نیز فر خطی هر یک بخورم خشک بونه پوست بره اکلیل هر یک سه درم
در آب نشینند و لعل دی بر عانه و کرده حمام کنند **که سوزاک را رافع است** بر کلسر سید کوفه چو شنانند و بعد نیم گرم
نصف درم از زعفران و سیس از ان ها بخوابول کنند و سه مرتبه اس عمل بکنند از غایت مدبر و حقیقت بول در حواله دارد و بول کردن
بر معده و ریه و قاعه و بواسیر که داغ کردن مائین جعفر و بنفشه و قطع خون بکند
در معده و ریه و قاعه و بواسیر از مجرب است **که شکم احوال کند و راج را تحلیل نماید** مقل از زعفران سی درم پوست
بلبله المی هر یک درم تریب درم صوفی شکم بخورم انسون مصلی هر یک درم کوفه نیمه جعفر بنفشه شربت سه درم
که جهت بواسیر عظم النفع است مقل سه درم پوست زرد آله مقل هر یک درم مقل در آب کندن مائید و صفت
مقل اضافه کرده قوام آرند و ادویه دیگر کوفه بخت بان بپزند **که طبع نرم کند و بواسیر را سود دهد** مقل از زعفران
بلبله کالی پوست بلبله سیاه امله مقشر افیمون اسطوخودوس هر یک درم مقل و فلو
کند یا حل کنند و با عسل قوام آرند و ادویه کوفه بخت بر دغن بادام چرب بان بپزند **که عین عمل کند**
مقل از زعفران بادام شیرین هر یک درم پوست بلبله زرد پوست کالی بلبله سیاه المی هر یک درم تریب
سعد مقدم مصلی سه درم عمل نیم من اکند یا بقدر حاجت مقل در آب کرده حل کنند و ادویه کوفه بخت بر دغن بادام
چرب یا مقل در آب عسل قوام آرند و حمله با هم بپزند شربت بر شربت مقل **که جهت بواسیر رافع است**
کبیر بواسیر رافع است در رخت عده گذشت **که بواسیر را سود دارد و بادام شکند** در
که عوض مبر جعفر در ان بود که جهت بواسیر و جفن سود دارد در رخت سرد کنند **که جفن**
خون بواسیر کند سلیمه عود بلبلان مصلی کسنبل اسارون قرقل دار چینی عصاره خافت جوز بواسیر هر یک کندن
زعفران نیم مثقال جعفر مخدله **که فرزند در شکم کاهد و با قبل از ولادت بیرون نیاید** کلسر خنفت درم
ماز هر یک بخورم هر یک خشک حار درم شست مائین پوست انار هر یک سه درم هم را نیم کوب ساخته درده من اسب سنانند
سج بماند قحط کنند و در رخت ریزند و جامه را نشینانند **که خون بواسیر و خون طفت مغرط باز دارد** بر
بارک سنانند مقل در ان نشینانند و در طبع قوافض دیگر بدستور **برودت رحم و احباس طفت**

کلسر

نافع است و در کتب معده گذشت **خبر** که در دوا سوزش نایز خوب است که کم کنند تا شش شکست سوزش و در ظرف
و در دوا معده رسانند که جهت ساقط کردن دانه با سوزش کوبیده و در اصل سوسن سبک کوبیده
با سوسن بروغن زیتون سرشته چهار ساعت نماید و در آب جوشیده و عمل مکرر کنند که ادرار حاصل کند جایز
کنند که پس اطفاط الطیب معرمانه سحر کنند رحم به رانها با مجموع که جهت رفع احتباس محل صفای نافع است
ششم حفظ شهونیز کنند پس معده علی الرغم هر یک خبر وی عطر شنب نیم خبر و مشک عفوان هر یک مع خبر بر وزن
زیتون یا زیتون سرشته بقدر قندق سوزند که این عمل دارد سداب کوفه بانوم کوفه و شنب نیم کوفه
و سحر کنند که در استسقا استفاد تسهیل ولادت محبت متقل از زو مر اسل با سوسن کوفه بجه بناد و سازند
و سحر کنند که جهت اخراج جنین ممتی نافع است سر کن انسب سوزند در رحم و بخور پوست مار بشتور
عمل دارد که بر آستین یا در دهن مسیه سالیله صفا را بر رو با سوسن کوفه بجه بجه بشتور و بعد از آنک
شدن سه روز متواتر هر روز یکدم از آن سحر کنند و بعد مابشرت نمایند که شنب نیم کوفه مرده را بر وزن
و جهت احقاق رحم و عسر ولادت بسیار نافع است مرار ورجا و شیر کوکر و مساک کوفه بجه بجه بشتور و کاه
و کله با سازند و سحر کنند و در شنب نیم حفظ شهونیز قوم شده و طلق سحر با سوسن و امراض رحم انت که اگر طفاط
سوراخ کنند و انرا از کون گذارند و زیروی و و سوزند و محادی لعه عضو از و ف نهاده بشتور و سحر رحم
احسن الیک در آتش دان لوله دار بود تا دود بر کنده شود و تا معقبو معهود رسد **باب** در حصین بر اند
بو اسیر و باد و عسلطه اشتهار دفع کند و در سر گذشت **باب** در اخراج جنین کند و تسهیل ولادت
نماید و در کتب شوم بیاید **باب** ادرار حصین کند و در کتب معده گذشت **باب** در حصین بر اند
که جنین می معیف نمیشود و بعد ولادت بمیرند و جهت تسهیل استفاد باشد بعد از شش طه حار است و در اخراج
غالب نمرد و در این با سفسه عاقر قرحا هر یک یکدرم زنجبیل مصفا هر یک یکدرم زبانه باد در روغن تخم
کرفش سطح قاقله جوز بوا بسا سه قره هر یک دو درم بهمن سپید بهمن سرخ فلفل در فلفل هر یک سه درم
و اگر نمرد تخم سیدیم چندیم بازاده شربت یک ملعونه فانه فلفل احوال الرحم و حال المعده و در حفظ استفا
جنین مذمت شرط است **باب** شش قسم است از آنکه شهور رویه زنان حامله نافع است و در کتب معده گذشت

سپاسه بواسیر رخی زانج است و سرد معده و بد بضم و باد و غلظت و مفید سپاسه فرو قاطع صغار رخی و از غلظت در
در آن یک درم قاطع کباب درم قفل و درم قفل یک درم و نیم قند سید است درم کوفه سید سبیل سبیل شریک است
استفاد با سور زانج است در رخت معاذر کاف **مقلد** ساو اسیر زانج است در امعا کید
ملا در جنت راج بواسیر مجرب است و در ادویه بایست **جنت شفاق** و سور و ادجاق مقعد
سپاسه سیاه پوست لبلله کابی هر یک درم شکمچ سه درم حنظل بیض بریان و درم مقل نم صبر پانزده درم مقل زرد
از حل کند و چهار ساند شربت و درم اجار درم **که خون** بواسیر کند لبلله لبلله آمله هر یک درم سید کباب
سرخ شاق کوزن سوخته هر یک یک درم زنج سید و درم ناخواه سه درم مقل است درم مقل آباب کنب یا آباب کنب
حل کند و ادویه بان سببند و چهار ساند شربت و درم در شنبه ناخواه و زنج است مع از دیا و بنجر درم مروارید
از شرف سوخته و لبلله سیاه و لبلله و آمله و مقل هر یک یک درم سید سوخته که با هر یک نصف خربست **جنت شفاق**
سود دارد و طبع را نرم کند و مخور و راج را موافق باشد پوست لبلله کابی است درم مقل ده درم کسری
شربت عسل و انجیر را در آب سبز تا ماهر شود و بیا لایند و مقل و کثیر در آن حل کنند پوست لبلله کوفه نیمه
ان سببند و چهار ساند شربت و درم **جنت** بواسیر و اعحال طبع که اندر جود مجرب است آمله مقشر
لبلله زرد لبلله سیاه پوست لبلله کابی پوست لبلله کم کند با هر یک یک درم مقل از رزق جابر مقل را عکوب
در در آب کند تا نشسته بخسباند و روز دیگر در آن بکوبند که مقل مریم شود و ادویه در آن سرشته و در
سازند و هر روز در حلا و مواد و یا پانزده عدد فرو برند و از خرب می سودا که بر سببند و یک شنبه سبیل
از نفع جنت مقل که معده و امعانی سود دارد در رخت معده کشت **دندر** که چون شنبه متوایا نباشند
بواسیر را سکین و لبلله لبلله آمله مقل هر یک یک درم شکمچ سور خجان اشق نیز از سفید شطیرج
هر یک درم سبیل زعفران و از صبح قاطع سبیل هر یک است درم صبر مقطر است درم شکمچ و درم مقل
و شاق را در آب کند تا لکه از آن و ادویه کوفه سبیل بان سببند و چهار ساند شربت و مقل **که خون** بواسیر
سببند لبلله کابی هر یک یک درم کاد بریان کرده است درم کبابه مقل مقل بر سبب آب حل کنند دیگر ادویه
نیمه بان سببند و چهار ساند شربت و درم **که خون** بواسیر را جسن کند و نفع راج را لبلله

بلبله گامی بلبله زرد بلبله سبز ده درم صدف سوخته شکر کوزن هر یک یک درم ناکخواه شسته درم مقل درم
از ویه مقل باب کندنا حل کنند و جهانند شسته کتقال وقت خواب در شفا و الاستقام حسن
بلبله سیاه و گامی و بلبله دانه و صدف سوخته و کمر یا سحر درم ناکخواه شش درم مقل ارزق سب درم مقل
باب کندنا کنند از زرد و دویه بدان سرشته جهانند شسته درم بر سار یا کمر **د** که خون بواسیر کنند
سیاه بلبله آله هر یک یک درم کندنا شسته درم سب کمر یا صدف سوخته هر یک دو درم و نیم مقل ارزق دانه درم
را کوفه بخت مقل را باب برک سر و آب برک کندنا حل نمایند با هم سرشته جهانند شسته درم
که این نافه دران سر کرده باشد که هست بواسیر و مودر کجی قطع خون رحم و بواسیر مجرب
و آله و حب اس هر یک درم صفت ملو طراش کفنا مقل حب الحیدر هر یک دو درم مصفا جوز بواسیر
هر یک یک درم کم کندنا سه درم بلبله کندنا در روغن زیتون بخوشانند و مقل را باب برک سر و حل کنند
بان سرزند و حب سازند و د و مقل یا کمر بنوشند مانع انشین بود که در کفنه قابل العفاد شود
انسیون تخم کرفش از زبانه فودنه حاشا مشکه امشع هر یک هر دو سنبل الطیب در چینه سلیقه حب بلسان جوز و اسهال غلظ
قطره هر یک نصف خرز کوفه سی حب سازند و هر گاه اراده صحت باشد قبل از آن خوردن زن دهند یا کمر
سب که تسکین و صبح بواسیر را کند و قلا درم رحم و صبح انزال عقده موم دو درم به بطا بویه افزون
بالتوبه دو درم قردی سقا لعوده خول کنند و در محل معوض **د** هر یک سه درم معوضی خری بر اندود
و قشر شنبلیله آب پیاز لعوده زبانه کاه و بر دارند تا انرا سائل سازد که باد از رحم جذب
بادیان بر سداب انسیون کم کرفش صغیر هر یک یک درم شنبه جار درم شنبه را گرم کنند و ادویه کوفه بخت
انیز در نمک کفنه خول نمایند مقدار حبه خراشا فاسا سازند و بر دارند و این دوا اگر معوضه در کج امعا مسام
خون که حوض خور و در کتب آمده که این دوا زوده شده بر کسانیکه نفق سبال حوض انشان
بسیار کشاده شود و مودنه کوی هر یک درم اهل سب درم سب ششک دو درم مودنه سب
کوفه بخت زبانه کاه و سرشته به ششم یا به بندالوده خول کنند و بپزند که بخوبی بر قرح محض ناهج مد طفت
آن در معوض قبل در محض رطوبات و مانند آن از معوضه حل مانع وی و حاقه خنق سقوا و در سب

بسیار

از ان

نرم جان شود و جایانید که جهت برودت رحم و اجناس طفت حوض نافع است و متعلق کم گرفتن هر یک در
ناکواه را زان به سسیالیوس با و به حله چند بند بر هر یک و درم جا و شیر شنبلیله یک یکیرم با آب شیر تازه که یک
چند داشت درم باشد بخوشانند تا نصف رسد و محل درم بود و بار و عن کاف و گویی و غسل کافه هر یک
درم روغن کنجد است درم در قبل حقه نمایند تا محکم باشد اما آن کند که آب حقه رو و دفع شود و حقه نافع از
هم درخت کلمه و نهانه گذشت که راجع بواسیر را نافع است چهاره شصت درم چهاره کنده است درم غسل
روغن کنجد و الحضر هر یک نصف شکر و قند سید است و شست درم سه را بخوشانند و نیم حقه کند که
بواسیر عاير که وصول و جان و دوايد ان نتواند شد مغرشته را الوانج بگویند و روغن دخی بگیرند و عمل
بویا که بکیند در آب حل کنند و از س آب بکسوب بفقاد درم و از روغن دخی باینزده درم با هم
زده حقه نمایند **دوا** بواسیر را نافع است و درخت سرفراشند **دوا** که حوض کشاید سلیخی شیر
یک دو مثقال چند سید سراسل هر یک و درم کوفه پیچیده و چند ان غسل کافه بکشند و هر صاع از
مثقال باد و مثقال غلوه کرده فرو برند و حله درم عرق بادیان با لاله و بنوشند که ادرار حاصل
آب سد آب سد آب ده استار بگیرند و یک دقیقه روغن جوز بار و عن نور و مار و عن جرد و عن امیرند
و بنوشند و همان الدمان الاجران ابلغ و افعی **دوا** که ادرار حاصل کند و در درم و در شست
که بیش از حوض سید آید دفع سازد کم گرفتن مثقال حلتی مثقال کم خیارین نمکونه چای مثقال بادیان نمکونه
سوزن حواکم شست رو یا س یک دو مثقال بخوشانند و شست مثقال قند بگوام ازین و نهفت روز ببرد
که در درم بنشانند اذخر بخوشانند و آب و بنوشند صغر نوشیدن همان عکله را و تر خوردن
طبخ دی حقه کون و در درم که بیش از حوض تو که کند ساکن سازد سلیخی چاشنیدن و طبع اذ نوشیدن همین اثر دارد
اما آن چاشنیدن و طبع ان حقه رحم کردن و دفع رحم بنشانند است جو خوردن و در درم که از حرارت باشد بنشانند شیر
دو خرازم حقه که در درم سید را بکند مغر سراسل که ادر کیند آب یا بیک بخوشانند و با لاله و بنوشند و در درم که از
بناست سید آید بکین سازد و دوسرادی سوزند و دوان بر هم رسانند و بنشانند خیار و آب دی حقه رحم نمایند و در
رسن عمل کند و با لاله همان عمل کند **دوا** که متعجل کند فلفل و حمه زن بر دارد و فلفل قبل از حمه هر صاع سازد و چون فلفل از

۲۰

س

۱۳۳

اول فرزند باشد و تمام بدن زن بماند در عروق و نسبت نشود و عظاما ماضی است و دست بر آن احصا کنند خفین باز دارد و منع هر گاه که
قبل عمل کردن و منع حمل حرمت و سرگین مویش باشد به سبب اول است و آب کتان مانده در آن سر کرده باشد و اگر زن خفته شود از آب سبب
که کجاده و زنده بماند و شوهر از آمدن آسان کند و کجی در آب کجاده کیشک صاف مانند آب و می زن نباشد و حال کجی نباشد و اگر
یقین نباشد بکشیاید شک این را مبرر آن نباشد و در میان سبب بر آن نباشد و این عکس محمود قدر آب سبب کجی و در آب و قفسه
و حجام نباشد و اگر کجی نباشد از او قطع از کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد
ست و در دست اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد
اسارون حرکت و جوشانند و زن را در آن نشینانند کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد
اینفل فلفل یک نصف فلفل کوفته نیمه بعلبل سرشند و در فلفل بر بند و آب که بجا می آید و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد
نرف خون در فلفل و آب که بجا می آید و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد
کوفته نیمه در نه نیمه خول سازد و خون مغرور می بندد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد
موسیر کاو خام زرد چوبندر شک در او نخل سوزند و خاکستر از او سوه نهاده اند ورم ریم و بعد خون به بند و آب که بجا می آید و اگر کجی نباشد
را لکم نوباب سر زرد چوبندر کوفته استی خن بود و سرهمال زرد در حرکت آدمی در حجام می شود و هر روز سازد و چون هم نباشد و اگر کجی نباشد
در فلفل این را کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد
سر یک و یک کوفته نیمه آب کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد
نباشند و خفین نفاس کشاید و موی آب یک کتان بهر دره کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد
کجی نفاس کشاید و موی آب یک کتان بهر دره کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد
کیم نباشد و کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد
در کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد
درم ریم می آید و در آن کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد
روغن بادام شیر که حل نشد پس خول سازند و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد و اگر کجی نباشد
نیم در کجی نیم کوب کرده خوش بند و ساه امی نباشند که خفین مانند اجوانی می بخان تا آب کجی نباشد و اگر کجی نباشد

[illegible]

باز در کوزه

درین سال
باز در کوزه

باز در کوزه

باز در کوزه

باز در کوزه

باز در کوزه

باز در کوزه

بیم ترندی کوفته خسته در قروح بالند ضیق تمام آرد گفتار کف دریا مغز کرم اما سیوه کوفته خسته در قروح بالند ضیق تمام آرد
دوا در سوراخ رجم بالند فرام آرد بر شو که می ست سرخ کحل که درایم بر سات بر دوز می کند و در بند شهرت دارد بار
کاو و بسیارید در قروح بالند آسید در ضیق آرد و لذت افزاید که اگر در سر را که از آن بکارت باشد بدین حله که اگر در کوزه
باریک کوزه را از خون کبوتر محو سازند پس در سخی باز و شک و موته و صر و شک که هر یک کف باشد و قفل نیم حله اوده درون قروح
سازند که وقت طبعی هم در دویم خون ظهور می کند که دستور را بعد از آن که از کرم کتان لعاب کبوتر و روغن کبوتر
در رجم استعمال کنند خایج معمول است که عشر شنبه تولد اسبان سحر اندر ایشان بسیارید و روغن کافور و انجبه بر فرم رجم کنند
که استقامت کحل نماید و این عمل بفر در نشاید و در وقت انقباض که عورت صغیره بود ماماده و بدانند که چون حمل کتان خواهم شد
هلاکت خواهد شد مغز از بدن بر سوسه می مغزند خیر مغز که در پنج مغز از این سیاه وانه مغز کرم خیره پنج هر یک کتان
بسیارید بعد بکیرید هر روز تفرقه که چون ادویه بدان بپزند خلیه بپزند پس ادویه بدان سرشته خلیه بپزند و یکی در فرم رجم
نویانند که زن مانده و در بالین بلند داشته راستا غلطه باشد و آکامی درون رجم و روغن کند و اگر در کوزه
کتابیه روز دوم قلیه دیگر بر سر نه و خیره پنج اگر هم رسد دیگر ادویه کافیت و مشوره نیمه کتان یا شکر بخوراند و فرم رجم
اگر چه مرده باشد شام شد کبوتر روغن سدا کبوتر اوده در دین رجم گذارند و در استقامت کند و سحر شکوه لغو کند
بهر طرف او بر مسحق آب بیا لایند و بهما لغو رطوبت را در دین رجم گذارند که اگر کس را از رجم
بدانیز را که کبوتر بر کدوخت جامن و بر کدوخت انبه و بر کدوخت کونبه و بر کدوخت سرج حله بر سر بپزند
و اندر آب بسیار خوشنانه تا که از خشک شود پس این اجزا را خشک سازند و در آفتاب و بار بسیارید و باشند
بردارد که قروح رجم را سود دارد غسل را در شیر کاد و بنیزند تا شیر بسوزد پس بنشیند و غسل اوده بردارند تا
منفصل شوند و انشعل می کنند تا قروح از رجم تمام پاک شود بعد در آب زرد و لسته سر کرده بردارند آنرا انداخته
و محول از کف سرج مسحق همین عمل آرد که نفید کاشف قبل از اخلاص کفایت با عسر و ولادت منیو
بنشیند که در سود دارد و موم سبیدیه کرده بر مغز ساق کاو و ماسود بگذارند و فاکتور هم انبیزد و فاکتور
حاجت و مراد رنگ سوده در آن محط سازند و تا که انبیزم بر شقاق بر نهند که کفایت و اسیران
و خون نیکند اگر خرمین شد بر سر کبوتر بلبله سیاه سه دایم در دراجه اجده بسیارید و در خندان فیه سیاه بپزند و در کافور
بپزند و کفایت کبوتر روغن و کبوتر شام موه آب و در قروح من شکر یا پنجه روز مرده و کافور و در خندان فیه سیاه بپزند

باز در کوزه

[illegible]

[illegible]

در رحم باز دارد کشید حرکت بران ساق پاک کرده چند بند شتر عذف سوخته که با سبب هر یک دودم باز دبا سوراخ بلور
 بران که فلفل کلهر یک بخندم شترت دودم آب سیر که **کحت** که حوت جواطل سبب رافع حوت و در از ان شهوت و به
 حوت کتبه مقترز به کران از کجیل هر یک دودم دار فلفل فلفل هر یک بخندم دودم همبل قاقله هر یک
 فلفل سیدرطل که با دودم راسبه و در زمان استن با سوده و جگر قوت و دودم و در عذف قرقه حاکم
 دودم زنجبیل مطهر هر یک بخندم زرباد در دودم کچم افش و جوجو بود در بلور و در کجیل و در کچم دودم بود و به
 بایان هر یک بخندم و نیم شکر نیم خندم دودم تاسه دودم **کحت** قاقله و غیره که حوت شهوت رویه زمان
 است در کجیل معده که **حوت الحیدر** سود با سوراخ است در کجیل معده که **حوت**
 در کجیل خون بواسیر و از هر حال که باشد از عظم دارد و خاصیت است که قبض شکم نمکند که اگر قواض دیگر داشته باشد
 است سبب دودم سبب نمایند در کجیل آب و حاکم جوشند و چون نصف عاقله و نبات نیمه طل منحه توام
 و نیم در کجیل معده که **کحت** کچا خون بواسیر نمکند کلهر باز و سرفه شب اقا قیاض مع ماسوره کوفه نیمه
 عدوه اقا قیاض کلهر صبح و کوفه نیمه عمال بلاط همانند و وقت جماع در دیر بند و قبل از جماع
 که کجیل و در ماسک از غایت پاک شود و اشیا را قاقله استعمال نمایند و عدله مرصه که وقت جماع است
 بعد بر کجیل احسا سیرون آید و عدوت کسبه و مرض مذکور است **کحت** که خون بواسیر کجیل کند و اندر
 دم الاغون کلهر صبح راج سید هر یک بخندم ز کهار دانی کوفه نیمه بعل سیرت و شیاف سازند **حوت**
 دخی سوسن اندر دوت احتیاج هر یک کجیل عصاره الحیدر کلهر نیمه مار و نیم مثقال ز کهار دانی
 شترت و شیاف سازند که همان اندر دودم لیس کلهر نیمه مار و نیم مثقال ز کهار دانی
 بالسان الحمل مال خربزه شترت و شیاف سازند که نفقش مع است عصاره الحیدر اقا قاقله دودم الاغون
 هر یک بخندم مر سفید از زیر عذف سوخته هر یک عدام با آب لسان الحمل شیاف سازند که معن کلکند قطره
 دخی سوسن اندر دوت هر یک کجیل مثقال مار و نیم مثقال ز کهار دانی بعل شیاف سازند که زن بکره شود
 شب یا سود حاکم از دودم الاغون هر یک سوسن اراد شکم هر یک نیمه کچم فلفل سیرت و شیاف
 دودم شکم عذف صبح دانی کوفه نیمه شیاف سازند برادر و نبات است با دانه که در رتبه حاکم
 از دودم در دودم و در دودم که من زمان که مع است بران کرد و باز دارد و احلام زمانه است و دارد

کحت

سیر

کحت

[illegible]

[illegible]

حل حق در فرج مشید درین رم بعد چهارم ماه است سه مفتوح میفتد و در پنجم یا ششم ماه سقوط حمل میشود و پنج دوا سودمند است
این دروشن احوالت باسن دوا داده و تدبیر دیگر می دوانند تا مکه ^{مکمل} می آید که حضرت بر انداختن آن بکرم سداب
نقدیم رازیانه و در رم و بیا سنج بخورم عمل ده درم بخوشانند و ده کند سه روز متوالی باز فرزند که همین عمل در واقع
روانتر از هر چیزی است و اقسین در مته تر کاتر من سداب رازیانه کم که نفس هر یک و در رم و کمره عدد کلفه شغال
بخوشانند و پنج رسه است ده کند سه روز متوالی بخورند و سه روز دیگر استراحت نمایند باز سه روز دیگر بنوشند تا ادرار
تمام واقع شود که همین اندر دارد و بیا سنج حله اسنبون فوه هر یک چهار درم سداب درم در سه رطل آب بخوشانند تا بطن
آید و ده کند و قدر تر شکر افاده کند و هر حاج چهار درم بنوشند که همین کار کند و بیا سنج سه درم و اسنبون فوه هر یک چهار درم و درم
درم در سه رطل آب بخوشانند تا نیمه آید و قدر تر معصع افاده کند و هر حاج چهار درم بنوشند که همین عمل کند اقسین کشتن در مته
ست و در مکت حیات بیاید قرص حب اوردن حیفه مفید است و با عدال مله ادراب قرطم کا در زبان کم خورده با دانه
با سوسه نخل کوبیده و هم از بر و قدر تر درم ارد در یکیم رطل آب شربت بناید و حاج بخوشانند چون نیم رطل نماید مانند و وقت
سازند و شکر شیرین کرده بنوشند و اسیران نافع است و در جوارشات معده گذشت ^{نایا} رحم را قوت می دهد و با دانه
و با دانه دفع کند و استغراغ خون از هر موضع که باشد باز دارد و محافظت حسن نماید سیلاطی را باز دارد
و در دانه بنیانند و این هر دو در اردیه سر کفشد و یک نسخه فلونیا فارسی که هست حصر و رطوبت رحم نافع است و در اردیه سر کفشد
اعاذا کردند که رحم را قوت دهد و قروح را تنک سازد و خوشبو گرداند لسانه سبل الطیب بر زنجبیل مسا کند و صحران
هر کل سرخ پوست کثیر تر من مسا که فوه می بر و غنایان سبز شد و به ششم باره بردارند که همین عمل در واقع
سعد و در فلفل یک یک درم و عدد دیگر مشک دانه ای آله نند که فوه می لکلاب سبز شد و به ششم باره اسحاق نمایند که در مته
را تنک سازد و وزن را خواصش معالج سازد و شب بانه در آب حل کند و باره بدان الایند و ان باره در سه رطل معده
سلجیه باز که چون سرمه است باشد ملون سازند و دو ساعت قبل از حمام برداشتن فرمایند که سه راجون
باز که سازد کم حاصل بگویند و مانند سرمه باریک کند و در سه سازند که همین کار کند باز و سبز با سوسه را پوست
قر فلفل با سوسه باریک ساخته با شراب سبز شد و ششم بدان اوده بردارند و قرص کنند که فرج را نرم کند و غایت
مردار شک ایستد با شیره نرم ساخته و شراب می آمیخته بردارند با ششم تازه که سه راجون باز و سبز در کین کثیر تر
بقا در آن

بهره دوزخ بسیارند و درم از آن در کتان بسته به ششم باره بردارند و زهره خرگوش محول کردن چنین تمام
دارد که مصفی سنگ سرمه درم فلفل مکدرم شک قمر طری سر یک اوقیه شراب گرم کند و او ویه کوفه سحر در
بهره دوزخ کتان بدان الوده بردارند دست نیکر کند شب عاید سعد قحاح او خمر یک خوشین کوفه سحره بردارند و این
او ویه بوشانیده زن راغبانند و هر روز که همین عمل کنند بکسر شک قمر زعفران اندر شراب اصل بخانه بپوشانند و
چند خوشین بکسر شک قمر کتان در آن تر کنند و خشک ساخته بردارند و وقت حاجت فلفل از آن کوفه یک شانه ز قبل از و طری در
که مصفی بستر صبح نسوزن فانه عجیب که همین عمل کنند را که افقیا سعد نیک مار یک بسیارند و مسوف شراب خالص او و
این او ویه بپوش کرده بردارند که در طرب قمره را نافع است بر دوزخ اکیله بر دورا مار یک بسیارند و بردارند تا پو
قمر و شب سعد در شراب سبز و دوزخ بدان تر کرده بردارند تا ماز و دوزخ بلوط و کلار در آب بپوشانند و بدان استنجانند
بهره دوزخ بسیارند و بردارند که در سنگین قبل کند گرم دانه مقشر بکوبند و کبر سحره و بر دوزخ بنوعی انچه بردارند
که محقق و مصفی قمره است گرم دانه فلفل سعد در شراب سبز و دوزخ بردارند که در طرب قمره را نصف کند و از
دو وقت قحاح مانع آید از دوزخ محاصر یک درم سرسرد حب الحیدر یک غدرم بکوبند و در طرب قمره و کلار
تر کرده و برین الوده بردارند که لذت زاده کند کبابه و در حبه با عاقر قرحا بخانند و زلق آن بر صفت اند که
لذت آرد حلیت مکدرم بکسرند و در دوزخ بنوعی ده درم برارند و زهره دوزخ بسیارند شراب با سر و صحر که لذت آرد
عاقر قرحا بکسر در حبه با سر و کوفه سحره با صحر عباد در آن محلول او دوزخ سحره چهار سازند و وقت حاجت و درم بکسرند و چون
محل او در استعمال نمایند که منع محال کند قحاح کرب حرف برد و در القطره آن امیزند و در آب صحر بر تر کرده بعد یک
ندان از حقیق بردارند و اگر بعد هر مجامعت قطران بردارند و اعصاره سداب فلفل بردارند مانع تحلل آید و اجود انکه بخیر
از بقیه طلا کرده جماع نمایند که مانع البتن کند حکم حد قمره سر کین قبل دخول حب فلفل استخوان زعفران مساوی
و قمره سحره سالیه سیریند و به ششم باره بردارند هر کز البتن نشود و اگر البتن باشد بپوشانند و کله ای بر زن که در آب صحر
بعد از آن حکم سید الخیر صحر کند یکسال البتن نشود و از دانه دو سال و قمره را تقاضا که منع محال کند و حاجت کرب
درم او ویه بعد پاک شدن از حقیق بردارند و محول الصحر خرگوش همین عمل دارد که منع محال کند و از
سکاو کوفه سحره با کرب است و سحره سحره قبل از مجامعت که معین عمل است شب عاید دو درم سماق

زعفران هر یک یکدرم کوفه پنجه برشته تازه افشانند بر دارند و محامعت نمایند و که بر جل اعانت و در چند سیدتر معوی
فرق سبز و هر یک ربع خرد و شیر آب نمیزند و قرحه سازند و قرحه که بر لبش ببارد و بر سر کهن کبر تر کوهی مسرانه هر کوشه
قدر کوفه پنجه نعل کرم برشته و پنجم باره بردارند و پنجه بر سر کوشه و عصاره نبات ماسوه کوفه پنجه کلاه بر سر دارند
ما بر آن سوزنجان صبر از زبانه زرد البهر هر یک انگلی ناشکر سرخ قرحه سازند و معی سائله چند سیدتر حاد شیر قسط مار
مقل شک کوفه پنجه بردارند بعد از چند نوبت و بعد چهار روز عت سارت کنند و سرایه خروشن و سر کوشه نعل برشته
بردارند بعد از حصین لیس آن محامی معیت کنند و در کف عوفیه خروشن زهره خروشن است زعفران
قره ما سپه مایان همان عکس مصلک هر یک روغن نار دین هر یک نقایا بکینند و حاجت برسم است باید با هم امیزند و قفس
از آن لبانند و در صوفه نهاده لب تخم و ششم و هفتم از پنجه حصین بردارند ششم با سر جمع کردند و نعل شود و از
که کحل مجرب است یا زعفران انصاف هر یک یکدرم خرمای کینقال عدد ربع مدم مشک معدوم کوفه پنجه نعل برشته
حصین بردارند و شش محامی معیت نمایند و حبس کمال مقوم است ما بر آن سر امون زعفران حما سنبلی
هر یک سه و نیم اوقیه به اردک زرده کم مرغ هر یک و اوقیه ساق فرمانا هر یک اوقیه روغن نار دین نیم
ماسه کبود نه بردارند و هر روز شش تازه کنند و هر روز شاره علاج کینقال با سبل آن نبات تامل نمایند
معین بر جل و مسیح است چند سیدتر معوی فرغون سر زرد و حاد شیر لیسان قسط سنبلی مقل کوفه پنجه شیر آب پنجه چند شش
پیش عاشرت نمایند و قبل از حمام چهار ساعت بنیر بردارند قرحه که کچم رده و زنده بیند از آستان فارسی عاقر و حاشو شش
فرامیون ماسوه کوفه پنجه بر روغن زیت سرشته بردارند قرحه استقا فانوسا در سوده درم اشق و آب حلاکه
درم با هم سرشته بردارند و در حصین قرحه اصل که تمام شب با ساق و رت برایش بلند باشد و سرشته قرحه که کچم رده و زنده
از جو حاد شیر خرق سید ماسوه کوفه پنجه نبره کاه سرشته قرحه سازند که اخراج مسیه و کینال مقل اهل زار و زرد
ترس شرف هر یک هر دو کوفه پنجه نبره کاه سرشته بردارند که همین عمل اردکم حجاز خردل سید مقل از رقی هر یک هر
کوفه پنجه باطلان سرشته بردارند که همین عمل اردکم حجاز خردل سید مقل از رقی که حصین از آستان
عاقر و حاشو سیدات هر یک یکدرم افیون یکدرم کوفه باطلان سرشته خلد بردارند قرحه که حصین بر اندر و خود نه هر یک
درم اهل شش درم سداب درم مؤثره سبت م کوفه پنجه نبره کاه سرشته بردارند قرحه که حصین بر اندر و خود نه

[illegible]

۴

دم الاخوين دودرم که خفص بند کلک از دودرم آقا قیامت نماید یا سرمه کوفته بنیچ با شنبان الحبل
بردارند و انصار بنیت و عانه طلا نمایند که حسن عمل دارد و کا عذ مشرفه آقا قیامت کلک منخ
سوخه با سوه کوفته به سیر که سرشته بردارند **قرص** که اگر رحم که انرا انبه انسا کونند باغ سداب معاج بوست اما عین مقدر کلک کوفته
و قدر سیر که سبزند و به شیم باره بردارند و در جایی نیک که بطنج سد سبزند و بردارند **در** عمل دارد زعفران کا خون بار شک
یک یک انگلی مردانک دوزانک حب انصار سد ام کوفته بنیچ به سیده کم مرغ در روغن دروغن کل سبزند و بردارند **در** انرا
که جهت رفع حله و اصلاح قرح و رحم از مجربات است ناردین نفع خشک کل سبزی خشک کل سبزی خشک کل سبزی خشک
برک سداب حرد و سوه بر روغن زیتون سرشته کنتقال قرص کند و کنتقال را باب باونه مطح بر شاخا کند و انرا
شراب صبا بزم است تا دوا کنت نماید و احسن آنکه در چنین خوردن خصل انید و استعمال نمایند که باعث کنت
کرد و بر تبه که از نزار نماید باید که تا کفقه استعمال نمایند و در ایام استعمال انتری از حکم بخوابد و در هر که ترک قرص کند
و نامت شاه انرا میانه امحوان اهل انشه بخندان سج و دخت فندق استان مرز بخوش و با جو حوث با سوه از
کنتقال را با شیر حوانات سرشته تا نه خول نمایند در کاه مجموع اسن اودیه هم سر سده بعضی از ان کاغی است
حاره و باره در هم سب کفجه کوفته بار روغن کلک منخ خول نمایند و قدر از ان تر کرده خاد نمایند که جهت ارم رحم
سبک سبک سبک کوفته بار روغن کلک منخ و انکه زعفران و موم قرص نمایند و به ستر در هم و اطبون را در
کرده باب بار یک شیر و زعفران موم نموده بردارند **حب** کلک ادرام حله در موم به اردک به مرغ مقل از رقیق
سه در خط کم کتان هر یک مانده در موم غسل مالک خا شنبه سبزند و بردارند که ادرام رحم رافع است
کند دم الاخوين الاس کل رنیه آقا قیامت بنیچ با شنبان الحبل سرشته به شیم باره استعمال نمایند که مره و حد در
سلیل بود و نفع دارد بشرط که از موضع قریب اند و عصب و عصب بود و دم الاخوين کند و اندر دوت مبارک ساخته بردارند
اما کن بعد از آنکه در اصفه کنت و در قبل حقه که در باب قروح المعاند کور است شافها که در باب ل ادم و اندک
نعل آرنج که در موم بار و صلب هم را نافع است کند و مقل السید سر در یک دودرم زعفران با شیر انشوی
مصطک معجمه با حله سبز روغن سوسن به لطر روغن باونه هر یک به در هم صومع را شراب غسل کند و شمع
حله با هم انیچ قرصها سازند که ادرام مطح از تا سرب بر صلاه اسرک که در موم و عسل غلیظ شود و در

[illegible]

رانایح است مردانک سید از زیر موم سپید هر یک بخورم روغن کل نشسته در موم را در روغن بکند از آن روغن
 بنیجه اضافه نمایند و در آن باندن یا بخور شود بکند از آن تا خشک نشود پس سیده کیم مرغ و کافور قدر داخل کنند و در
 دیگر که بعلل مقعد و رحم سودمند است در غما و فصل گذشته و انفا در علل ظاهر اخفا در اخرا کتب برام کسر ذکر باید
 حیض مردار که هم خمره نمیکوفه منف در موم کیم بادیان کیم انیسون هر یک سه درم و دو قشکله انیس هر یک و دو درم سنبل
 افسنین هر یک چهار درم نیز اسپند اصل هر یک یک درم و نیم حله نمیکوفه اند نشسته کند و بکنیم آب آن ریزند و سه روز در آن
 بنهند و شب خانه گرم بسپارند و جارا دویه با یک درم روغن بادام شیرین بنوشند و اگر بخوشا نند و به نیم من باز آید صبح
 باشد **نظر** که اگر اطفال رانایح است کل سرخ برک مورد هر یک درم شب بانیاز و دیگر کوفه کل را هر یک یک درم بپوش
 نمیکوفه جوز اسود کرم مارح هر یک سه درم اقاقیا و درم مجموع را بخوشا نند و در آب بنشینند و قرص کبر با در آن
 بنوشند و طول در بنجامین انبرکت که محافظت چنین کند و بکند و در آب بنشیند و وقت بیرون آید کل سرخ
 کل را کرم مارح هر یک یک درم برک مورد و خشک حار درم شب بانیاز و پوست انار مار و هر یک سه درم نمیکوفه و در ده
 بخوشا نند و در آن بنشینند که حبس در موم و صلا و انایح است مرز کجوش سه نام کیم کربن محصوم
 تخم کتان بابونه اکلیل سرزند و در آن بنشینند که همین کار کنند حله کیم کتان بابونه اکلیل انرا کرب
 که از حبس در موم و صلا و انایح است کل را پوست انار حفت مرز مورد تر کل سرخ مار و هر یک قری نمیکوفه و بخوشا
 و در آن بنشینند **نظر** از حله امراض حصه بر موم کیم خاق الارض است و دوی از عدم عایه افتد امر کجای
 بشرط امکان و الا اشیا و مقلاتین در نیم شهرت جماع لکار بر بند و بنمایند قابل را که با کشت یا کجری دیگر دخی
 درم کنند نهج مناسب و اگر احصا طمست افتد در ارت طمست دهند و در وقت نوبت انعت بهر سبب باشد حله
 انرا بر بندند و حبس را خوشتر خول فرمایند و اشیا و بدو بویانند تا رحم با نقل میل کند زیرا که رحم سالی بر طوبی
 و متغیر متغایب و انهار ناف محمد آمد و کندی بار یک سائیده درین و دهند و دم حرارت و تنه بر ش
 غایت دار طمست است و با اشیا و مسقط احسن و حبس دادن تا جید روز دیگر امراض که در رحم افتد
 بر آنچه در مملکت این کتب گذشته تواند جمع درم در اکثر امراض نفع تمام دارد
نظر و انست و سحر و باغ و صلا و انرا کتب و صلا و انرا کتب

از روزه ماه انبري قومي دارد الله تعالي مقوي باه اندر ادويه سرگزشتند **اعراض** ماه زاده کند در رخت
 موه کند شست **حائض** پس حب باه انتر تمام دارد در سرگزشت **منی** مفید ریه
 زین دهم درخت داده محکم سازد و بامر مجامعت منیع النفع است کم کز فش کم که در کم شلیم کم شبت ناخواه را
 موم خمره مغزاد یک سج کز فش حب فلفل موجب البرم مغزاجل تازه مغز حلزونه هر یک تخم مال سیاه قه فلفل
 به عاقره قه حار خلیل کم اسب کم صبر کم بیاض حب انتر شاد انجیر کم کند ناخونجان جوز بواکل قرنه و اید فلفل
 در دم زنده بخوان کند مصفا خود هر یک در دم کم بلعون بوزیدان بهمین سرخ بهمین سید نودین ستاقل لسان
 انتر دم اصل الفار بران رده حصه اشعلب فب کا و سوده معرطه کنجک خشک مراکش با هم که متقال صبر
 در متقال مشک ترک نیم متقال فلفل خمد ادویه غسل مصلح بوزن مجموع لطوق معبود معجون سازند گرم مزاج و متقال
 زین شیر تازه ده در دم دشته در دم دران حل کند و بنوشند در مزاج نگیرد خورد وعده یکماه و العسل با شامند
 دیگر معده ای که حببتیه معده باه و اعضا و ریه دارد و در ولات بول ناخ و در یک بجو از شستفور
 است کم بلعون ستاقل کور ناف ستفور لسان العاقره هر یک کدر کم انجیر در دم زنجیل کم شلیم کم کدر کم شبت کم
 بر کم صبر کم بیاض کم کند ناخونجان جوز الطیب رصه دار فلفل بوزیدان هر یک در دم کوفه بنجیه با فلفل معوم بنفشه شرب
 بنفشه و متقال در از ناف ستفور هم سرسبدل دی حصه اشعلب و دوزن او و قدر خردل کند با نافع تخارفا کشف همین است
 در شنبه حببتین سرفدی چین نوشته کم بلعون ستاقل نمین نودین ناف ستفور لسان العاقره هر یک کدر کم غسل کم
 ملیم کم بیاض کم حله کم شرب کم صبر کم کند ناخونجان جوز وادار حببه دار فلفل بوزیدان اسفیل شوی پریم
 کم انجیر ده در دم خند بر سریم کوفه بنجیه عسل بنفشه شربت سه در دم و یک شسته زرعون در رخت عده در ظرف رخت
است در نایح بواسر و تقویت باه و ضمضم لغایت نافع و میرورین لغایت موافق و خلد ده استار
 عسل استار شطرح هند و استار ستاقل سج استار قند چهار عدد و بنجیه متقال مغز کدکان سفید کرده کنجد
 متقال بلاد رده عدد بلاد را کوبیده در سه اذیه روغن کنجد سمانیده از دست آمده صاف نموده ادویه را با آن
 نموده با فندک کور که بلوزن و نیم اجزا است تقویم آورده بنفشه که باه و شبت قوه دهد و در شنبه شرب

دینم محبت ز خیل قرقه دار چیه شغال هر یک بکدرم دینم حب اسنه جز خنیم بو بران حب الففل هر یک بکدرم ز غفران
مغز بادام مغز قندق ارو بر کج شکر حبید هر یک نیم من مغز اصل کثیر ادر با قلا اید و خوردن کج هر یک نیم من
لیکن موافق مبر دین کثیر الغدا و مولد خون غلیظ حبید حبید باه و اعدا ب در دکنافع کیم
در آب حیدان حبسانند که نیم بر دار و بسیر رکیه کرده در افاب گذارند و هر روز قدر آب بران باشند تا
کند سبز شدن بسیر و افاب شک کرده ادر کهنه نصف با مسک و ادر بکنم مخلوط سازند و آب کجوش ادر
انزک اندک رختیه برسم زنند و بوشانند تا ادر هج مانده بسیار عطر ادر و بسیر قدر روغن طغارا روغن کجوش
نمایند و بعد از حید شدن روغن شیر یا شکر مار و شات الیور تقدیر شربت که معهود باشد اضافه نمایند
حبیدان کجوشانند که روغن جذب کرده شروع بدفع نماید و بعد مغز سبزه مغز دکان مغز اصل دار حبید اصل
مغز لواقر فلفل بقدر اضافه نمایند تا ادر موافق آید **حب** که مسک کجوشان آید معنی بخوابد و باه را قوت
بر آن فرم کند سر کج یا کثیر نشسته مکرر در آب کجوشانند تا خیم گردد و مغز بادام بکیر حل نکند و باه در حل قند بسیار
در کجوش پخته کلاب الفلفل نرم بنیزند و کجوش زنند تا زانیکه خیم شود و بسیر شک بکدرم و کجوش بنیزند و کلاب درین **حب** قوت حاصل از این **حب**
و معنی بخوابد و بران را فرم سازد که و تراشیده لیکن بنیزند و در بادام چوب نیم کنند مغز سبزه مغز بادام مغز دکان کجوش اصل
مغز اصل کثیر قندق مغز سبزه دانه مغز حب الفلفل کجوش شکر حبید هر یک یک استار کبابین اصل و در آب کجوش
فلفل در این حب مغز جز بوا بسیار زرباد هر یک سه درم محو و رانیم کوفته تا نیم من اصل و قند نیم من رانیم در
رو عسکاد و پنجاه عدد زرده بنفشه مرغ با تشلایم بنیزند تا عا خیم شود و ادر خوانند شربت زاده کنند و کلاب در آب کجوش
کباب زاده کند و جامع قوت دهد و بران فرم کند ادر بخورد و سبزه در کیم شسته هر یک اوقیه برو عسکاد بران کنند و کلاب
من آب بکیر انداخته کجوش زنند و بسیر در بادام ریح شغال و زعفران کیمشغال شکست بکیر انداخته کلاب کیمشغال در آب کجوش
آخر اضافه نمایند و در علاج یک مکرر بخورند **حب** که من عسلکد مغز بادام مغز دکان مغز سبزه مغز قندق کجوش شکر حبید هر یک
مغز کجوش مغز اصل مغز چغوره هر یک شش استار کوفته درم نموده یا بکیر حل از سده کیم و در حل رو عسکاد و کیمشغال
و آخر کلاب شکست کیمشغال زعفران و کلاب اضافه نمایند و با تشلایم بنیزند و کجوش زنند تا عا خیم شود و ادر خوانند شربت زاده کنند و کلاب
در نیاب کشت سبزه فرم بکیرند و مانند سر شود و در قند اصل بنیزند و رو عسکاد اضافه کنند و با تشلایم کجوش بنیزند و ادر خوانند

بعد از آنکه شود بر نشسته و در آخر قدری غریز بادام نرم کوفته بر او افکند و بمکند و زعفران معطر ساخته و هر صبح یک
بجورند و اگر بعضی مریض بر او افکند و بمکند و زعفران عصاره مفاتیح نماید می نماید که در تقویت باه و
سخت و دشمن بدن عدل ندارد و جهت در دل و ضعف کرده و فتنه مجرب است و این در پیش تالیف آورده
در یک سرخ رنگ شیرین از پوست و حریری سخت که در وسط او می باشد پاک کند و لیکن از وی و نیم من خرد
از بهر معطر خسته و در آورده اند شیر کاه و بنیزند تا بهر نشود و پیش بر آورده و در دهن و حویلی بگویند تا همچون مرهم شود
ندارد و خود بر آن دهنده گندم هر یک نازده درم قدر روغن کاه و بر آن سازند و قند سپید بکنند و غسل نم من
حل کنند و قضا ساخته بر آن ریزند و بنیزند تا بقوام آید پس هر یک را در زردک مخلوط کرده و دوسه جوش داده و در آن
در دهان کم مرغ در آب شسته و ده سبب عدد مرغ کرد اند و حمله را نیک امراض دهند و بعد موم بادام معطر
و جوز امرو صندق و حلو زعفران اصل هر یک درم حصه انقلب کس خراشک و ادویه و حبه زحل
یک سدر درم زعفران مشک یک کدرم باریک ساخته بنمایند و هر صبح ده درم بخورند که در ام
در حصه و فخر را فاع است و بادام شکسته کم کفش سر را اسپند انیسون معطر زعفران هر یک کدرم
بسیار با آبله شکسته قلع هر یک درم قطر اسامیون بودند و از هر قطره زرباد و روح اساردن هر یک
و زعفران با سداب حب سازند و هر روز کدرم بناد و نمایند سهی سر راه خرگوش با شراب انجور سازند
و فحاجت در دهن دارند و آب خود بریزد و معود تمام دارد قرص افی که در تقویت باه و حجت است
و لیکن هر یک سه مثقال سر راه شتر اعلا از خیل قرص افی کشن خراشک بکنند و خردل سرخ و معال
طاب سازند که معود تمام دارد و در بط انزال اثری تمام دارد و کاه استن او در دهن اساک
در دهن مجرب است و در دهن معده که است **در دهن** حبه کبک عاقر نو در از لکارت خواه از راه سستی
عصاره خرباه سبب و غلبه که اول شب قادر سازد و اول در شب نیم با سیوم مجرب مغز خشک تر که
چنان گیرند و شفا قلع معر تازه کم نیاز سپید کشن خراشک کنده و فاع صبر محرم و در سکه عده جمله بر سر
و نه نیم میل یا باب حبه و چنانند که حبه در خور و شربت بکنند با کدوم و بنماشته بهانه شراب یا آب
یا با سکه خود در دهن تر کرده باشد که هر گاه بعد جماع خورند باز تقویت اصلی آید که با جماع نکرده اند

جوده که از چوب خود سندی گیرند و از جلد طبعها معرود کنند و مصطفا هر یک سه درم کم با این آغوشان به ازل
یک درم برود و در بار یک ساختن با چوبه شش نه چوبه شش نه قدر فلفل شش درم و درم یا چهار چوب و این در تقویم
بیر انتر عام دارد **عشیر** لغزش ساجت لغوی ارد در داشتن ارد در دکان موجب دانت لغوی طلب
این و مغوی و مع در ادویه سرگزشت مع در صها مسوط و موی و ممک فالطرمه حد در در جوی
انتر عام دارد در کجبت معده گذشت **حبت** امساک منی مجرب است افیون ده درم فلفل دار چینی
کثیر اصح عریض زعفران لباسه به یک سحر هم لباسان مرصا عاقر قرحا رب السوسن رنبا دروغ عویا
بید ستر حد در صفا عود خام مصطفا هر یک دو درم قرنه کم کرش قر فلفل فلفل و در فلفل صفا نام
سه درم یک خالص یک درم نبات پانزده درم کوفته نیمه لکلاب ستر نه صها ساز نه بقدر خود و بداند که در
امساک حرص لباسه یا به کمر و کبابا خره فرمی ارد **مسک** بسیار صنف مکرر کننده و در
خالص هر یک سه درم برود و رباب شیره برک شبول سخی کنند و در سایه خشک سازند همین سان خشک
ارند پس سازند عاقر قرحا در صغ و خرمحان جزو در فلفل هر بار یک یک درم کوفته نیمه هم انچه صها بند
نخود و وقت حیات از روز زمان کندم بار و غن کاو بخورند اما بسیار شکم سیر نیاید خورد چون لباس
از بالا و تناول بگذرد یک چوب از سن فرود و بعد سه که شروع محام نماید امساک عام ارد و صحت که بد
خوردن جو صحت فراع نشود که افیون ندارد عاقر قرحا یک درم کم ریحان شش درم قد سپند درم کوفته نیمه
جوب سازند و یک درم بخورند اما به بخند انزال نشود **افیون** یا قر فلفل جزو از عاقر قرحا مصطفا
صفته شعل یک یک درم مشک نیم درم افیون رومی چار درم باشند معوم قدر نیم درم صها سازند شش یک
که متعاد تناول افیون باشند و ان کثیر باید و **مسک** سمل الوجود که حبت امساک منی لغایت نافه است و این
سه چهار روز در آب جسانیده پوست دو ر کرده و مغز سیراباد و خندان قند بگویند و صها ببنند و
دو چوب بخورند اگر انزال متعسر کرد آب بهو میراوست **مسک** منی عقد سمار داشتن ارد و در
جماع با امساک منی است سحاب بخورم با سر که تند در دمان لباسینه تا منحل شود پس یک سندی متعال
ادامیزد و ظرف این را بر که تر کرده سحاب کوردان کجوشانند و او بر صحت مستحق سه متعال

در رخت بدست آمدن بسیار ناممکن شود پس در کمر اسب پنهان می کنند و آنچه در کمر اسب مانده باشد
باب مرد کشوند تا چو کسی را بیل شود محو را یک غلوه کرده و در وسط آن سوراخ کنند در میان سوراخ
سوراخ گذرانند یک شبانه روز در آب بپوشانند تا محو شود پس روغن یا توره انداخته با تشنم می کشند
در وقت حاجت در دهان نگاه دارند که دشمن برون دهن با تشنم غلوه بکشد و فرزند و عذر داده از آن
در دهن بر کشیده و اگر غلوه نه کور بعد تب شدن تا بکشد کاهی در سر که کاهی در روغن و کاهی در روغن ام
کاهی با بر کمالی آن موی کشیده و در دست بماند چنانکه چون تشنم خامی آورد و مطلق کرد در دست
در وقت حاجت در دهان نگاه دارند که باه ارم فاعل را زنت و در دست مفعول را سبب که حدت و اعراض عفو
در میان عاف و خام و در چپ و بغض که با به نیری امیزد جمله برابر کوفه بسل رخیل می کشند و قدر خود چنانکه
در وقت کار یک در دهن گیرند و آب دهن بر زردا در قیل مانده **در دهن** معویه است و در سر که
با ساسما یا ساسی تعویذ دل دیگر اعفاء و رسیه باه را سیر قوت دهد که سبب و بسیار
نوعت از اسب که دیا تو به ازاده از قلع لبوب گیرد امثال آن در بغض امر چه بدید و در وقت
ضعف باه را که سبب و ارات باشد نافع بود تر کچین کلان باک کرده مس در دهن
سرازه کوشانند تا انجم عمل آید و در شب در مطلق بخورند و در بنجا چار مثقال و سه قندی کوفه که هر حال
در بخورند با لاله ای تازه بر مان کرده و کباب خورده گرم گرم بخورند با بنار و با لاله و شراب بنوشند
در تعویذ باه لطیف است خشک خشک که بنزد دیا چه بنزد خشک هر سه شبانه روز در اوقات بخورند
هر روز آه می کشند چنانکه تر خشک خشک لکار و روز پس خشک کند و سه درم از آن با ده درم شیر تازه
در نبات بنوشند و در مزاج قدر زخیل کوفه نیمه رخا نه نماید و عدل وزن چهارم حد خشک است
عذر حاضر زخیل قلیل در شیر تر کنند و خشک را با شیر نه کور بخورند قیل عجب نماید و بداند که خشک در به به
توت تمام دارد و مع سحر ارات نیست اگر صرد و گرم با دنا باشد **در دهن** تو بید می کشند و غوط
تمام آرد و متعاقب باه است و غیره و در مناسبت باه با کور و عمل در به کوشانند تا با بنار
سوزد و عسل که مانده و وقت خواب معوضه تعویذ است معالی بنوشند **در دهن** با عدل از او کت

آب بار یک شکر کاهانه و در زیر آن عسل شود یک اوقیه از آن بنوشند **در اسهال** حبت باه نظیر آن در اسهال
بزرگ در آب جرم کسانند و آب جرم تا نقد باشد که خورد در آن ماسده شود زیاده نماند پس در اسهال کمد
و بدو عن حب الجفر ارب کند و قد سید سنجید خود تقویم از آن و با هم بسینند و پیش از غذا وقت خواب رقیق
باشد و با آن ادرسه اوقیه بنوشند فانه **در اسهال** در اعطاس ربع الاثریت حلت عسل مغز که آن اسهال
از آن قبل از حمام بدوش بخورند با یک اوقیه شراب **در اسهال** که در امر باه عجب الاثریت عسل ملا در حمام
کاه سه برابر یکدیگر نزنند و آنرا که خوشایند و قدر احتمال بنوشند **در اسهال** که معود تمام آرد و با صواب امر به بار
بسیار مفید است شیر تازه کاه مکرر ملین و در چنین درم چون سرمه ساکنند و بر آن اندازند و یک
بدارند شکر بنوشند بر فوات تا به شیر خورده شود همچنان که گفته عمل آرد از حمام بر سر نزنند و اثر تولد
و صبح اباه شد **در اسهال** حبت باه مجرب و کثیر الاثر است کم جز کم شلغم کم بار کم ترب شلغم
حب الغفل هر یک مانده درم حلتیت طبخ فلفل کم جز کم درم روغن ناچل روغن جالنفه الماسویه الف
ادویه آن ملوث شود عسل تا قدر حاجت شیرت درم صم و شام با شیر و شکر که هر واحد یک اوقیه باشد که نقد
دنی کند بر العقد درم نر العوسج نر السد هر یک درم معط کلن هر یک درم صم و شام یک کف بخورند و در
قاطع العسل کونند **در اسهال** فلفل کند و اجرات توان داد کم کاه کم خرفه هر یک درم اسفنج شکر یک کاه
طل نوز کلنج هر یک درم شربت مسه درم با قدر کافور چند روز بر بند و حاقه اسازند **در اسهال** که
ما کوه خزان **در اسهال** که در نفوت باه مجرب است مالک کنج کم زرد ک عا در حاکم یک کدرم و فلفل زخاں هر یک نیم
انید نیم توله خنسا کنج هر یک درم روغن کاه و شند خالص یک حاکم درم زرد صیفیه صم عدد ادویه کوفه نیم
روغن شند زرد صیفیه بنوشند و قدر حاجت بنوشند و پیش از حمام یک حب بخورند قوت تمام آرد و اگر
آید و حب بخورد و اگر از کوبه شود باشد صیفیه در آب کجته زرده از آن گرفته مرده سازند **در اسهال** که
خود بر بایان مقتر شکر صم هر یک کدرم وقت خواب بخورند و اگر ختم قوی باشد زیاده نماند و اگر
الوجود کثیر الاخره بخورد بر آن ماسویه کوفه نیمه با شکر نشیند و قدر چهار مغز یک صم و یک
شام بخورند و با کاه کم کونند تا مافقر باشد **در اسهال** که بیاض است که کونند شکر کم کوفه
بار اسهال

باید انداخت و قیل از محبت نبوتند و باک که گفته بود حوایا هیچ او بجاوند و از هیچ کسی او آنچه در وسط
خلفه
نشد و اینها را نکند گویند بکیرند و بقیه و مدقوق ساخته شیر و نمیدام مع قدر روغن بنفشه ماه تمام ارد
ایسر و مراح رافع خنجر مجرب است انگیزد و چهار ماهه بلع نمایند و بالا سیرکادجر نبوتند خراجا جاد
کوب کرده در قدر آب سازند و شام نبوتند و اگر اندک بخورد تمام نیز با خرماتر سازند و خود بخورند و آب
نبوتند بنفشه لقمه مجرب است **دوستی** است که کاه کوفه نیمه نمیدام یا به محبت و بالا شیر خوشانیده و
نیم کرده نبوتند قوت بخندد که شیر در ماه قوت بدن از تمام دارد شیر طعمه مراح و معده و اگر مراح کشید
در قدر در اجنه باد و عدد در طفل با قطع از زنجیل مجذبان ثابت بنام شیر بنام او طبع دارد و سه عدد در شیر
بازند در طبع شیر است که روح او آب مروج کند با نش نرم در ظرف قلع در کوشانند و چون مقدار آب شیر
در قدر شکستید امی نبوتند زیرا که شک با مع بخت سیر است در معده و قد نبات به از شک باشند و اگر اصل
در شب مرقم نمیدانند لکن از ابله اهل زمان منع کرده اند بنسبت که اکثر وقت صبح باشند و چون بپزند
در قدر و فلفل است ان یکم است استرمان غذا بخورند مالم مفرت باشد و بعد از آخر کندیان بشاید
از زور اذ اقاله طب فرستد و غالب است سبب دل برکت تنبول عفت شیر خوف باره شدن شیر و غذا
حرکت تنبول که از جمله غذا است رطوبت به اشتیاق دارد و صانع باده او در گفته که معول سلیمان
بجز غایبیا علیه السلام ریفه مراح جاد عدد مخرج حلو ان یک عدد و آب کوبت سبب خوشانیده قدر حاک
در آب بود و نه آب نیاز هر یک فاضل حله را با هم بریزند تا یکبار شود پس بر و عطا و گرم کنند و اگر
سازد انداخته خاک کینه بنزد حله که معروفت و وقت فرو آوردن در فلفل در اجنه فلفل هر یک اندک
بسیار و اضاف نمایند و موافق طبع بخورند و بالا او قدر را خواه تا دل نمایند در مداومت بخورند
تمام میدهم که در هر ماه نفخ کثیر دارد گوشت تنبول خالص که معده صحت عمل گویند قد نبات
در ساله در روغن کاه و هر یک نیم سیر که هر یک و یکبار به هر یک و سیر زنجیل نیم باد و کشت صفت باد در روغن
برایان کند و بر آورده نمیدوب نمایند و اگر کوفه را با ریح سازند پس قدر القوام از ریح
پس بقیه عیون آب و مسجود روغن در او میزود و سبب نبوتند و اگر خواستند نبوت صفا کینه

[illegible]

روز هفتم تا نهم روز حل نمایند و هر روز نیم گرم روغن بفرمایند تا چهارم تمام شود و ناست و یک روز
تا نهم شش روز بعد کند و نمود تمام ارد و عاقل از از آن بجا آید و قادر سازد و آنچه تغییر میداند در غن
بزرگ انداختن و ناست روز هفدهم کردن محض تا بر نشان و در است سحر باید که تا از آخر امتحانی
عن اگر کم باشد قدر زیاد کند که با به دار حسنی عقیقه گوشت پوست بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
و ناست و در یک انار آب تر نمایند یک شب از زینب کوشانند تا آب بسوزد و روغن مانند باران بماند
در جلد و شندی لطیف نماید و پوست کبر سید پوست و دهنوره پوست و پوست بیک پوست و پوست کبر سید
ساخته کنند و از شیر برکت دهنوره بپزند و چهارم بپزند و وقت حاجت از شراب از بول خود یا آب بیت
سایه طلا نمایند و چون خشک شود در کنند شروع در کار نمایند که سمن علفها به پوست کبر سید
بر یک و چهار با شراب بپزند و طلا نمایند و بر یک بپزند و چهار کبر بپزند که در قوت و عظیم
تمام دارد و سحر کبر سید به کوزه چنناک که کوزه سید خراطن خشک مالک کنیم دهنوره ساه ماسید
از دهنوره کبر سید بر یک بر آب جو کوب سازند و در روغن کبر سید از نه خاجی تمام شود و بپزند و در بپزند
که چون بزرگ نمایند اسحق کام تمام آرد کافور سهام بر یک کاشنه و فلفل دارد و فلفل سانه عدد و بار یک سانه
بپایند و آب سانه و وقت حاجت طلا نمایند حر سید پوست و سحر کبر سید بر یک تمام
در تمام لکه دو عدد بان که که قسم دل تنبلیست حل بر یک ادویه کوفته و دهنوره و چرب که اخته بران سرشته لطف و حقه
در هم حصیه را سود در کبر و سونبه سونبه مع سیرانه کعبه ساه جلد بر آب نرم بپزند و در بول و کاد و کاد و کاد
بپزد و در روز و در تمام در شود که در از حصیه که سبب بود یا سبب شود در دهنوره کبر سید بپزند و از
نزد کم نمایند و در شب از حصیه بار طلا نمایند که اگر روده در حصیه زد که منفع کرد اند و روزه خشک
در آن که اخین در آن محلول بود سرشته و بر آید نهاده بر حصیه که از نه و تا یک پاس در افتاد بپزند
تمام روز تمام شش موضوع باشد و علاج از آب شش که سازند و دیگر طلا نمایند که روده مار تمام لاف
که در هم حصیه محبت اما سحر جانب است باشند بر شش و دهنوره و در حصیه باشد بر شش
در شش و نهند و شش که شش این حصیه و دهنوره و دهنوره بافته که فیداره بر عضوی نهند و شش

بایک لرد در این کشته نیز دست اسر ملاکلف است **در** مسیح است بدن را به دست
تالیف یافته که کشیده شده بر خونی شده عاده یا به نوشتن میگذرد در جمع امراض بازده محبت و نه به عادت
و به اسیر و عطیر و دل در سرخ کردن رنگ و صاف محراب موده چون در رستان استعمال نمایند محاج بدندان
بیکر در خرمین عاقبت حاکم است خبر فلفل کشاید یک ربع خرد و غن زیتون نه خرد و بوشانند تا مثل رسیده
کرده استعمال نمایند **در** سخت سرت انزال طبریز دارد و چو کلف با آن خبر کشند تا توره بندازند
کشند و بکوفه در شیشه در آن در آن کشند و سر شیشه را محکم میسازد و شیشه را از آن سوراخ بردن او نیزند
زیر شیشه پیاله اند و کاسه را بالا سر پیاله اند و از بالا شیشه آتش کشند در آن در آن کاسه روغن که از آن
نفاذ دارند و لکابر بند **در** مقو به است در کتب معتدله است **در** اقواق اصل با نود و نه ماست
مور در این وقت در بار و غن زسی در شیشه کشد و سر و محکم کشد در سر کس که پسندد و غن نماید کشاید و ز صاف
که که محبت در او مت آن عظم ذکر است در سیاه بزرگ حد و عدد که در کورستان می باشد بکشد و زینه و نه می
نمید در غن زسی که عبارت از روغن زیتون نیم اوقیه بر آن ریزند و سر شیشه بسته بپخته در اوقات از غن زسی
در امراه قوی آتیز در جو آتشی محبت کشند **در** که سیلان کشد و قطیر بول و خراج مذی را نافع است
سرخ هر یک درم انیسون بزرگ کسر سیلان به هر یک درم درم خرمالیدرم خم کاسوخم سدا بلوط کشد و سر یک
خم خرفه چار درم کوفه نیم درم جلا کند و نیمه بر حلاج محرم تا نفع درم بخورند و اگر سیلان کابی و لعل و المهر یک مقدم
سازند حوال اند و اگر غرض قند عمل اند و است **در** که قطع احلام کشد کشید خشک و قدما سوسه کوفه نیم درم
بخورند **در** که قطع سیلان کند و سرت انزال نافع باشد محم سدان به درم محکم سوسن هر یک درم کلان
هر یک درم کوفه نیمه درم از آن در روغن یا غر غره حل کرده بنوشند **در** که سرت انزال که سبب آن است
قطر ندارد اسفول درم خم خرفه کشید خشک بکشد و نیم درم سوسه کاه و درم افاق نماید غیر از اسفول
کوفه نیم درم انیسون یا سا بخورند **در** که سرت قطع در روغن و در محراب اصل اسفول درم کلان چار درم خم کاس
درم کلان خمدان محم فلفل یک محرم کوفه نیم شربت به درم **در** صوب کلج بر صفا صفت روغن سوسه
کرده پوست ج کثیر خم کاشنه یا خواه بند ز درم خم کاشنه هر یک شش درم سوسه مدبر به اوقیه انیسون کل
۱۵۰

در کوفه بار عتیق با آب سیمین و آب حلزون بر کند در سایه خشک نماند و چنان سه سعه دهند و هر روز سه دم
در کافور بماند با آب کتان از سر حبه و شکر کوبیده **در در و سرد را نافع است** قطع کند کم باد بطن رخ
در القدر هر که درم ابل سرد خشک هر یک بخورم کوفه نیمه شربت سه درم با شیر بخورند **که شیر زاده کند**
در نیمه ای که شام کم حله کم تر بکم کند تا کم باز دارد و جو کم را زانیه کم و حله بر آب کوفه نیمه صحنه و شام
در خوردن و بعد از خوردن شیر زاده بخورند و شیر بنوشند **در قطع حله از حال دستان سه درم** کم
کم کافور کم شبت هر یک بخور و کل تلوز در دهن شربت سه درم با شیر کم خرد کم خرد کم کافور کم حله کم شبت
در نیمه با آب می خوردند **که انبه را زایل کند** کلر خردم و اسفند درم کم خرد کم کافور کم شبت هر یک سه درم
در نیمه درم غیر از اسفند را بگویند و حله کم امیزند و سه درم مع سرکه معراج باب کرد و ادویه بود کوبیده
هر که کرده دارند اسیر کافیت **انجیر ماه را نافع است** در رخت کرده کشت و در رخت اموات
در حله مفید بود در کرده کشت **در نیمه ماه را زاده کند** و نشاء آورد و حله و دل و احشای قوه
سه درم بکافور و حله امراض بارده را سود دهد **در آب انجیران حساسه سه بار در روز** سنگین کوب
شامد مانده آب کافور کند و خوشنجان و معطر هر یک سه درم زعفران مکدرم حله بارده از خانه غایت و با کم
در شربت بنفشه سه درم **باده را قوت دهد** در درخت را نافع است زرد شسته با کینه ده من خرد
خورد از درم درم کند و در یک سنگین انداخته و آب آن رختی عمر یک گشاید و سنگ عاقلند و آب آن بماند و حله
درم خندان غسل امیزند و در نفل و سبل و خوشنجان و در حله هر یک مکدرم زعفران نیمه درم مع حله کوفه در کینه
بند از درم در خط بر عاقلند و اسهال کوبند تا کف و آید و بوی نفوس و زرد شسته مطبوخ زرد شسته را تلوز شیر امیزند
و باشند طبع میوه در غصه شربت کوبند **سرعت انزال را نافع است** آب انکور خام شش درم
ساق و از کف کلر خرد کشتیر خشک کند و صغر سه درم درم زعفران مرشبیان هر یک مکدرم حله
در شحال کوبند تا غلت رسد و عاقل کند و استعمال نمایند **در رخت ماه را دافع است** در شربت
و امراض ملغی و سودا و آب نافع است و شیر از اموات باشد آب انکور در من به شیرین سه من صفت
دو من کلاب نیم من آب خالص ده من در حله نفل معطر کلاب به غیر نوا خوشنجان

بهر درم جو خام بسیار و دانه سرکه درم زعفران دو مثقال مشک نیم مثقال سیب را در آب کمر شده
پزاشیده و حاف کند و مشک در عروان و عسر در کلاه حل کند و وقت جو شامیدن کبیر را بنیز در ضم آنرا از درم
ششماه استعمال نمایند **در استن** که معروف است شراب الی و شراب بر در نیز جهت سیرجست
نفس و تقویت کبد و دماغ و قلب و جمع الحشا با طهر و تسهیل شهوت جماع وادرار و اول و دفع قرح نافع
و جهت تقویت معده و زما ده کردن حرارت و سردی الطوار هم و تقویت افعال و کفایت آن بران و توفیر درم
و تقیه فضول روده و تعدیل طبع و کسین یون و تصفیه جواس و کوبیدن ضم مفید و بیدار منافخ کبیر و حوصه
را سن خشک در خرده بندند سیس است سوره الکورر سده مقدار حل بر طل بغداد بران رسته و سده در آب کمر
کذارند و بعد برارند و حاف کند و استعمال نمایند **باده** را قوت دهد و قی ضعف فانه را و سلول
رنا فاع مست فرغین خندید شتر هر یک درم مار حل حب القوی حب المحب قشر مغز ادم تلخ گردانه حب البردیه و ساربار
هر یک درم مقلده درم باب کبیر را ساسازند **که** مقوی است فرغین است هر یک مکر درم مشک کبیر درم
نسخه فرغین و مشک هر یک یک درم و حلیت مکر درم کوفه نیمه شیا ف سازند **سقوط** که سیه بیه کند
را قوت اصل اشق کم حرر کند نام / فتن کم تر بیه اند زدت کم بد کبیر هر یک استارنگ اند را مقل
شکلیج هر یک یک استارنگ مقلده درم قندج استارنگ بیه و سید سیه ترشند و بردارند **که** مقوی است
مغزیه دانه موزنه بگویند و شاف و ساخنه بار دغن نار دین بردارند **که** مقوی است به سوسمار زخم
از حب الفطن عاقره حباب سوسه کوفه نیمه بر دغن سبل شیا ف سازند **که** مبرحت نمودارد و سیه سقور بکینند
موسع مکرارند و در اول شب بردارند و اگر از قیته شام سازند کنند نیز همان عمل دارد **که** شیر زاده کند از دبا فلا
ده درم کم بادروج سحر درم کوفه نیمه شیا ف بادروج حاد نمایند **که** بمن عمل کند کم بادروج اردج و اردج با قلا
نفع قوی سدر حاد کند **که** درم سیانر اسیس و سیرود تقیه کم کتانر بگویند و بیه که سیرشند و حاد
و اگر میل لعلارده باشد از دبا فلا و اکمل ملک بر دغن کبیر شسته حاد کند **که** درم سیانر اسود و سیر
اندر ششنجین اب سیرند و برشند و اگر درم متهب با سدر حب لوانا شبت الشفت و در غطل اغیز و حاد نمایند
و درم بارده مزی زره کوفه برشند و اگر در انشین نمایر لکار برشند **که** مبرزیه که سیانر از نهایی

[illegible]

خدا کند و سخت بند تر **که** حکم حصر را ناف مست ثیاف یا میا اقا قیام یک جا در دم استاق و در دم نوحه و در دم کوفه
طسوی کوفه نجه بر دغن کل سفته و سر که کرده **طلا کنند** **که** حکم حصر را ناف مست ثیاف یا میا اقا قیام یک جا در دم کوفه
صبر یک جا در انگ نشاسته مکرر **طلا کنند** **که** در دم حصر را ناف مست ثیاف یا میا اقا قیام یک جا در دم کوفه
طلا نمایند **که** در دم حصر را ناف مست ثیاف یا میا اقا قیام یک جا در دم کوفه
سفید هر یک سه درم نغشته درم کوفه نجه یک لکاب یک کاسنی **طلا نمایند** **که** در دم حصر را ناف مست ثیاف یا میا اقا قیام یک جا در دم کوفه
اش مرز کوش کوفه بر دغن یا سمن و اشال ان سرشته بر خانه و شب **طلا نمایند** **که** استبداد و در دم حصر را ناف مست ثیاف یا میا اقا قیام یک جا در دم کوفه
کالنج کوفه را در عدس حله مسا و باز رده کم مرغ و در عدس **طلا نمایند** **که** قفیت را صفت کند و فو حق یک عاقر و حاصی است
یکاشته بر دغن زنبق و دغن یا سمن **طلا نمایند** **که** حصر تقویت حقیق اثر تمام و در دغن سر کوش کوفه
در شیر تر کرده چار عاقر و حاصی و در دغن سر کوش کوفه درم مشک مکرر یا هم انچه نجه نجره کاویانه
طلا نمایند **که** در دغن سر کوش کوفه درم مشک مکرر یا هم انچه نجه نجره کاویانه
در قفیت **طلا نمایند** پس از دنگ و نجره خسته و یکشت بر اند بعبه بشویند و بمانند و سمن مکرر عمل آرند فایه عظم
که نغظ و نغیم کند بکیر نغیمه نجه ر بود و نازل که لب ی در د موجود باشد اند از نند و در جانی محفوظ کند از نند
تمام خشک شود در دغن سر کوش کوفه درم مشک مکرر یا هم انچه نجه نجره کاویانه
آب نند قد ر شیر انچه نند و اگر قفیت بمانند تا سرچ و پس شیر منس که کند و بر بوشند باشد **طلا سازند** و بکیر از نند
شود بعد سمانند و تر کند و در دغن سمن صان ص و شام می کرده باشند عظم تمام او در د و بمانند که دنگ
و عقیق دنگ و دغن البیدن یا نجه نجه نجره خسته و نجل نند و باب گرم شطیل نمودن و در دقت **طلا کنند** معظم حصر
اگر حاصی حصر استعمال است **طلا کنند** و انفا قفیت بر در دغن یا سمن بر دغن که سرچ و در دغن سمن بران رختن و بکیر
دغن البیدن عظم می آورد و اگر دنگ شیر منس در دوزده بار استعمال کنند **طلا کنند** **که** قفیت را صفت کند و فو حق یک عاقر و حاصی است
که بران رفت بول ماده میرفت و درم کرده گرم بر قفیت بمانند بعد از آنکه دنگ کرده باشند و چون سرد شود حصر
و در دغن سر کوش کوفه درم مشک مکرر یا هم انچه نجه نجره کاویانه
و مشک بکیر از نند و در دغن یا سمن بر دغن که سرچ و در دغن سمن بران رختن و بکیر

[illegible]

در چینه پوست به خزره سید قطره بایر هم رسد بوفته نیمه کواکم بر آلت نمائند روزی چند بار
شراب سرشته در باره لبه دارم غوده نیکند راست کرده را گرم کند وقت به و منس و باه بخورید
و باغ را قوت فرماید و نشاط آورد و بدن را رفیه سازد و در کنگر انداخته اسحاق بخشد و در امر مجامع
نزد و غریبه مغز قدق مغز الجفر مغز کدبان مغز حب الظلم ماهی رو بیان خولجان سقاقل سمنج
بود در سرخ و زرد زنجبیل کنجد مقشر در چینه هر یک بخورم سنبل الطیب سعد کوفه لعل حب الفلفل کرم کدر
نیم ساز اسکن بلهون لسان العصار در درج خزره زرباد هر یک سه درم جوز و اسبابه یک درم در طلق
حصه المغلب یا حیل ماز غر سر کنجک صخاس هر یک سه درم قصب کاسوده سورنجان بوردان یک لعل
هر یک چهار درم ماه شتر اعجاز عوان مصطک هر یک سه درم عودام و مثقال ورق طلا سه عدد و ورق نقره سجا
عشر شنب کشمال شک سبطی نیم مثقال عمل سه وزن ادویه در بعضی نسخها دارد و که با و مرجان و عقیق
یا قوت را هر یک حار مثقال مضاف شده بطریق معروف معجون سازند صغیر قریب النفع یکسیر است
و باغ گذشت که چون مفع کند الفقاو آورد حقه که تا از دکان بر نیارند فرو نشود و از اسرار حقه
و عمر طوبان بکینند ملا در مقشر کدس و تسابند و انچه داخل است بنید از قفس را مقراض سازند و خور
و یک اوقیه از در زمره یغ در یک شکی اندازند و بالا آور و غن نظم القدر که اورا بنوشانند صبر یارند و باه
باریک سازند و اخافه نمایند و زیر یک آتش نرم کنند تا که متعقد شود پس محموده زرنجید یک سه اوقیه از در و
امیزند و چون العقاد تمام نبرد از آتش بردارند و در ظرف یکینه برارند و عند حاق قطع از آن وزن یک درم
و در دکن برارند و بخانید تا که خوانند و عند اراده زوال نفوذ از دین بیرون آرند و این قطعه سه مرتبه استعمال
تواند و بعد لکار نباید بعمل آرند و بسیار باشد که نفوذ القدر آرد که بعد بیرون آرند و نیز فرو نشود و در
وقت حاجت میان مسکن افتد مسکن که نفوذ شد و فرو نشاند لبان سید مسجوق ده درم روغن کنجد یک لعل
درم قد سید شاد درم کافور سرد اوقیه از در و لعل یک حله بر آتش نرم متعقد سازند و برارند و منصف و حقه
فولاد در راه جوالا نرسد نوم حب الکحنت ماه انوشین فلاسف حب تیه باه نافع
بر قصب یا نند نفوذ آرد و اس بنجها با یک معجون اسم که در امر باه انتر عام دارد و ادویه سکه نشد

در منبه و شرفات کسر معویه به سب در رکن دشت فلفله تمه
 حوزة السقواء ملوک معویه اند و در معده گذشت معجون کندی
 سرعت انزال لغو دارد ماسک البول حب سلاخ مفید و انبساط رکت کرده و مثانه زکرافه
 کلب النیسوس است شفت منفوت دارد و قفب اسبی کند و ادویه منی بکنایه و شهوت زیاده کند و اعصاب را قوت دهد و
 زخون بوعظم مداند و معود بسیار آرد و دوستی مرد در دل زن بسیار بفراید و در ازین اسفله سید هر یک متقال
 سون به سید هر یک سه درم کاکج سه کلا هر یک یک درم فجاج اذ فرسعد کراچ سکنه دار چینه اسبار دن مصفک
 سیم متقال صمغ عربی کثیر هر یک یک درم کوفه صمغ عجمی ان غسل بپوشند و دقت حافت خواب و در دیک متقال
 حکام بخورند و در کفحه المومنی چنین نوشته مروارید سید هر یک شش متقال انیسون هم سید هر یک چهار متقال کاکج
 انیسون یک سه متقال و جابه اذ فرسعد کراچ هر یک دشتقال سکنه اسبار دن دار چینه مصفک هر یک یک متقال و سیم
 در تقویت باه به نظیر است کم گذر کم شغم کم سار کم
 کم بلورن کم است کم حر حر ب الخفل مغر حلوزه مغر حر ب البرم بوریران قسط شیرین و در زکحل آرد
 ان العفایر سقافل بهمن دار فلفل حرف حلتیت حمله برابر با بعسل بپوشند و شربت سه درم با یک ادویه شربزه یا شرب
 و شیرین معجون باه را قوه دهد و سرعت انزال در رکن دشت و در دیار انافع بود و معده را پاک کند و
 در سید سازد و سودا دفع نماید کلسنج عاقر و حاسعد و فلفل سنبل مصفک زرباد زخون حوزة اناقص
 در غسل المناصفه و در چینه قدر در کلاب بخسباند و با غسل بقوام آرند و ادویه کوفه بنجه بان بپوشند
 کیف در جمع صفات مذکور قوت میرسد نشاء تمام آرد و در کلسنج کاو زبان هر یک یک درم
 باه و فلفل سنبل قاقله جزبوا از خنک پوست ترنج مصفک انسان العفایر سباسبه هر یک سه درم انشه چهار درم
 در ازین اسفله سوادج سعد عنبه اشید یک درم درم حصیه الشعلب درم درم قوه و درم زرد مشک هر یک
 یک درم بل کرباسید و از فلفل زکحل هر یک یک درم روغن قفب متقال غسل دو چند و یک سنجه معجون کیف دارد
 در معده گذشت معجون غیاخ منی زیاده کند و در معده گذشت معجون سقواء باه را قوت دهد و در
 ترکیب عاقل الدین شیراز جهت تقویت باه و معده و دل و دماغ و جگر کرده و مثانه

در برخی زنگ و رنگ و شکل و ساختن بودمان مجرب است و دیگر منافعی بسیار دارد چو حسن اعیانها و متعالی مراد از اینها
ناصفه صلابه کرده بلوط جوز و اسبابه در چینه تر فل فل نخل زنجیل هر یک و متعالی ریزند صفا فنیون در سنبه
سمل هر یک سه درم معطر یا به شتر اعلا خود خام زعفران مشک خنجر نوریدان سرور بخان سعد گوهر یک درم در متعالی
سمکه صد لای رویان در دوح عویذ زینا یک کد و سلیم کم تر ب کم سه پنهنج خشک میا تو در سن یک درم
متعالی حصیه الشلبیح متعالی سقا قلده درم درق منبط سدس سه ط اودی مجموع را کوفه سه برارند در متعالی
بکیرند کاو زبان و در دلاک کل سرخ باد رخسره هر یک و متعالی در درو در طل آب کجوشانند جو چهارم درم در متعالی
حاشانند بعد سبانه کم خرنه کم کاشع کم خیارین کم خرنه هر یک و متعالی و از شفا خیر بکیرند و از شفا خیر بکیرند
به شیرین و آب و آب سیب سه من و آب انار شیرین و کلاب یک صد متعالی سبانه و حله ایها یک صد متعالی
و قد و غسل مناصفه سه وزن اودی امیزند و لقوام آرند پس مغز بادام و مغز فندق و مغز حلزونه و مغز انار و مغز
گردان هر یک و متعالی نرم بکوبند و در غسل و قد و مقوم بپوشند بعد اودی مسجوه امیزند و باید که زعفران و گل و متعالی
لکلاب کنند و چون دوا سرد شود و مروج نمایند و باید که مشک و صندل و دهم کنند یک حصه را اول داخل
سازند و یک حصه دیگر عقب امیزند و بعضی اهل انساب و حد لیل و کل محتم هر یک و متعالی اودی
شیر بر درده و حشاش سبب هر یک و متعالی افاده کرده اند و اگر درق منبط از روغن کشیده بکار که مود
داخل کنند لطیف باشد و بعضی انرا جوش داده طبع اودی در قوام می آرند نیز الطیف می باشد و سمک
مروارید و کشنده لفظ فارسی است و وی قسمی از جود و سبب و اکتاف و منجور و حروف ل او کند و دریا
در نشو و چون از اطراف بسیارند مختلف الاوزان یافته میشود لکن پنج صحت و لیا و حبیب تر و در غسل
انجام قوم شده نافع برای کسی که عاقر باشد از ازاله لکارت زنجیل و در حصیه الشلبیح و در
سالمی انبساط فیض عروان شیان العواقر و در فلفل بوردان کلسنج پنهنج کم بلون کم کند هر یک و متعالی مشک
هر یک و متعالی حب الفلفل و در آن طرح سه درم زرد الفلفل و محمول عملی نیم من تر کنند چنانچه معطر است
تائیف است لعل صحن سحر بلور و در قوتیاه و جگر و معده و دل و مغز قوام اتر تمام دارد و قوت لعل و صحن و جگر
ریاده کند و دیگر نواید بسیار دارد سنبه و متعالی سبابه جوز و قاقه صغیر زنجیل و در چینه تر فل فل زعفران و در

[illegible]

[illegible]

ماهر بزرگ شیر از همین فعلت شفا فل روغان هر یک سه درم طایفه شیرینش درم مغز بادام منحلوزنه مار حل منوم خیارین
هر یک نوزده درم غسل ثنات هر یک یکین روغن قنبر مع من بطریقی متعارف بپزند شربت بکدرم ناکیم درم دو کاستن
از دوزن روغن قنبر حسب مزاجها متعارف مع **محرور** محسک با شربی کورند انزال شود افزون مصری جوز و اقترقل مشک غوغا
فعل زنجبیل مرده حله برابر غسل تمام چند ادریه شربت از نیدرم ناکیم هر شب ده حلق باشد وقت عصر این بخورند و بعد غذا
مستول کار شوند درین اثنا باید که طعام نخورد و همان نظام که قبل از عصر نگذاشته اند باشد کافی است بعد از آن وقت
عام خوردن باشد البته باید خورد و الا قدر شیر کفایت دارد و این در شش بعضی احوار که مبتلا بر سخت انزال بودند
در یکد از این در کافیت خوردن فرموده و بعد وقت چند روز علت نه کور از ایشان زایل گشته و اکثر مسکینان
چوب گشته **در ادریه استعمال** باید شربت که عذائیه مناسب باشد و اگر درین خلطی زایل بود و سخت انزال
سازد و ایضا خنان است که در هر مزاجی بهر مزاجی شربت باشد و بسا بود که با وجود اتحاد مزاج یک در شرف موافق آید
در دیکر ملک همان دو ادرج که شخص با وجود عدم تغییر مزاج آن شخص وقتی نافع آید و وقتی نه و عقل در کند این بصورت
بهر مکنیز و از نجاست که در مطلب احدی و معده و مقوم مشهود و طالب را باید که اگر احصا ادرج حکم دانا بخورند و اگر
منفع نشود بدو ادرج دیگر متمسک گردد و بدین روش خصوص در امزاه که ادریه اینکاء بعد از اعانت شربط بسیار خوش می آید
ماه راقوت دیر و نود تمام آرد و نمانه را سود دارد و شفا قل تازه در آب صبر خیسانیده بکشاید و در
بخت نمانه ماه نوبت بچین کند بعد مفسر سازند و کوشانند تا نیم بخت شود و اگر کاه غسل قاسر بران کنند و با شش نرم
بکوشانند تا بگوام آید و در فرقه کند بعد از چهار استعمال نمایند **ماه رازاده** کند و شربت راقوت دیر
در رخت بند گذشت **زنجبیل** که در کان مقوی یاه است و در ادریه معده ذکر شده **حقیه اشعلت** من
بغیر اید و باه برانند و وقت شربت زیاد کند و شربت راقوت دیر و دماغ را تر سازد و نشاء آرد و بیازند **نعلب**
تر و در آب خیسانند و شربط از آن خشک بود و از ده شربط بعد هر واحد راده بسوزان بزنند و عصاره بسوزان
پاک کنند و دیگر بار خیسانند و همین بیان مکنیز تا به تعالی در دمانه پس هر یکین نعلب و من غسل حاف بر سران کنند
سه شربط از یک از ده معده بالا آتش معتدل بپزند چنانکه اصلاحش نزنند و غش بکنند از ده معده بالا آتش
دارند پس از سه روز دیگر بر آتش نهند و همین طریق حل مکنیز تا غسل بگوام آید و بعد غسل روز استعمال نمایند
من غیر اید و قوت شربت دکره دیگر بدو باه رازاده کند قوت معده و دماغ دیر و نشاء آرد و در شش معتدل

سه شبانه روز آب بخسانند و هر روز آب تغیر دهند و روز چهارم در هر ساعت قدر نموران کنند و یک شبانه روز دیگر آب بخسانند
 بعد از میان آب بردارند و بنفشه تا آب آرد و براید پس بر یکدیگر بین یکدیگر مخلوط و در من آب اصل کنند و باقی
 نرم بگویند تا بگویم آید از آتش خود بپزند و بعد سه روز دیگر بر آتش بنهند و اندک زمان بگویند و در ظرف صاف بکاه
 دارند بعد جمل روز بکار برند **در تقویت باه مفیدی** در ستم قندی عبارت از آنست که بپزند
 چون او برود قدر شکر با حسل بنمایند و در نفس شفته باشند سبب و معون گفته که شیر انگور که چون بپزند
 تاریخ بماند منصف سازند مانند **در جمهور اهل عبارت** است از آنکه آب انگور بگویند تا مدت بماند و مصلحت بسیار
 است لکن بلی در شرح کلیات آنکه نوشته که مثلث است که شیر انگور سه جزو آب یکجزو انگور بگویند تا مدت
 و این را شراب معشوق نیز گویند بالجملة و تقویت باه قام مقام خمر است این در ویش در شرح کلیات قانونی که
 حقیر است بسط عام دارد و صحت است معراج القلوب است مثلث و اخلاقات که در آن وارد است و سان آنکه
 امام اعظم الحنفی گفته که حنبله علیه ثواب مراب شده اگر بر اوقات عبادت باشد و شکرانه آنجا مشروط باشد
 مذکور است که هر سه را با فواید بسیار فایده دارد **در امر باه لغایت قوی الاثر است** و در قلب گذشت
 جراحت فقیه سود دارد و تو بیاست در موم بخواه در موم بر و عن کل که اخته مریم کند **در موم** که جهت صفت فایده
 است مردانک چهار دام شک جراحت کات بند کند و شکر ف هر یک شک لقمه بپزند و تو بیاست که در موم روغن کل
 با کعبه کا و هر کدام باشد انقدر که ادویه در آن سرشته شوند مریم سازند **در انگور** تو بیاست که بپزند و حقیر
 بر آن یک ساخته چار حرد و عکاد و کفایت **در حبت** رخم آتشک و دیگر جراحت و زرع مرغه و حبت
 نافع است شکر فاسح مردار سنگ سبیده از زیز تو بیاست سوخته بوسه مرغه سوخته با سوخته کوفه بپزند
 و لف اس خضر است حبت تلخ و تخمیل در دام حله حصیه و خزان مجرب است حبت کیم کتان اردو کل حطی هر یک سه درم
 کوفه بپزند و آب شلغم یا آب قرط بپزند و تقویت بکن رسد خلوس خاشاک در آب گرم حل کرده و صاع غده اضاف نمایند
 و بپزند تا غلظت آرد پس روغن کنجد با روغن زیت با سبب انجیر قدر حاجت امیریز و پرنهند و در اخده آتش بپزند و درم
 انشین مشروط گذشت و مرا هم نیز رخم اخده مرقوم شده **در تمام** معوی باه اند نشه موافق در کف
 ادویه سرد و مفصل ذکر یافته

دو اما در اقل و در صاع الساقین و در صاع العقب و در صاع کف از هر یک در شیه

در مذکوره کاه را عا لا مطلق وضع المفاصل گویند هر جا که باشد مکن در اصطلاح خاص وضع المفاصل سر در و بندگاه و کپش
مان کند که اقال الله و در اقل اقل از چهار قبیل در مفاصل نیست مکن بنا بر اشتراک بعضی تدابیر در بنیاد
مفهوم علمه و در افراب میخواند اجاع مفاصل را نافع است و در حرکت هر گزشت **لوعاف با** ارکا
سوس و مفاصل و عرق انسا را مفید است و در باب ادرام میاید **وضع الظهر** نافع است و در او ویر ستر
اجاع مفاصل و در هر دو قوع را نافع است سقمو نیاده درم خیر و اقله دار چینه ز کحل فرغنا مشک فرغفل فلفل
در گرم تر تبید فلفل درم کوفته که بر شند بر شغشا قدر بخور یا زاده هر روز بزم نامند نفوس و در مفاصل اسکن
در کف سر گزشت **فقد** و بقون در دلبست را نافع است و در کف معده **در کاف** که در دلبست را نفعا در
در کف **در کاف** اجاع مفاصل و نفوس و عرق انسا را نافع است **که اجاع مفاصل** و عرق **انسا**
نایت نفعا در و در بد و علت و در ان علت تواند و صبر کحل درم سور بخان سید بلبله زرد و هر یک درم معافه
بنا بر نزد شریحه و درم و نیم که مسیح است کب سور بخان کبیر و با مضاه مذکور خاصه صوس نفعا در **در**
درم **درم** فلفل فلفل سور بخان ما هر برج بوزدان هر یک نیم درم فرغون و درم زنجبیل سطح فلفل خردل خندبیه شتر
یک کدرم شربت از یک درم و دس حب معتم الرمن نیز گویند و گاهی درن نمی سقمو نیاده و صیت و فلفل و خاوی
هر یک کدرم زاده میکنند تا قوتی باشد که است نفوس بار و وضع هر العورک در مانه نافع است سور بخان موریدان
فلفل سور بخان و قوی هر یک کدرم فلفل شحم هر یک درم فرغون خندبیه شتر جان شیرین فلفل هر یک درم سقمو نیاده
زنجبیل خردل سطح فلفل هر یک انکی اراج فلفل سیر هر یک کدرم و حلیله کثیر است و شربت بوعی و شربت موسوی
بودانست که مسیح است سور بخان صوس نفوس بار و نافع است سور بخان صبر هر یک کدرم سقمو نیاده بعد درم کمر
انکی و این کثیر است که حب کا و مطوح نبات است سور بخان صبر کدرم سقمو نیاده بعد درم کمر خ و انکی
که حب وضع مفاصل و عرق انسا و نفوس نافع است فلفل سور بخان و قوی سکجه هر یک و در مفاصل تربید چار درم سور بخان
بمقتال صبر تر درم شحم فلفل غار فلفل هر یک کدرم و نیم کوفته چینه ها سازند فلفل مانند شربت زرد و درم ماسه درم سقمو نیاده
که در امر اضر اشارت رفته که حب کلان سازند تا کثیف در معده ویر بود کحل وضع المفاصل که در بنجا خورد سازند تا

[illegible]

هم منجه همانند و اس یک شربت است باب کرم بر بند **ج** که بلغ خام را از درک صغیرین بردن آورد و اخرج
معه قوت نماید تر معروف دوم و نیم هم مغلط و دو الک مغلط و بعد هم صوبت از بند کثرت است **ج** که مغلط که
مغلط شود و او باشد سودا را اخرج مغلط السفاک هر یک نیم مغلط تر معروف ملت مغلط سورجان نوریدان
یک بند شکلیج هر یک بعد هم کوفه همه بند کثرت است **ج** که صحت عرق الساقوی الاثر است و سح کبریت
مغلط نیم مغلط و نون و قیاس هر سرج سورجان حرف نوریدان هر اسفاسفید شطیج کم ترب جبر و واحد یک
نیزه و ساسانه و مریط و زرخ بند کثرت است از بند کثرت کند تا که اعمار اخرج اند و سح ارد و سحر خد بند
سح سحر خد بند کثرت در زرخ قطا کل کند و حقه نماید و هر چند امساکن شود و سحر است **ج** که حقه
السا که ص در درک مسوا باشد مریط یک بند و بوز دران حله حقه نماید **ج** که صحت در مغلط و عرق
امثال آن حله مریط و ام مغلط و نه بند کثرت است سورجان حرف سید مریط و نون
یک مغلط است و سحر خد بند کثرت است هر یک مغلط و نون و سحر خد بند کثرت است سورجان حرف سید مریط و نون
مغلط و سحر خد بند کثرت است هر یک مغلط و نون و سحر خد بند کثرت است سورجان حرف سید مریط و نون
که استعمال نفس کند کما در یوس کاتطیس را و نه خطایا قوم و قطر اسایون برک سدا یک
نفس فوه الصبح اسارون ناخواه اهل اسویه کوفه بخیه کلام بخورند سفوف اوجا و معجا با ادا مغلط
که صحت الیور کند البته و اسهال نماید و عرو و اندروت سید سورجان سید هر یک و مغلط است
و زرخ جوز و صحت است که هر یک ادویه بود و امیزند و بنوشند که مریط است بیحی من خالده و سحر است
و مریط سورجان ده درم سنا و یکی بخورند زیره کانی و ارفل هر یک درم عسل مریط و سحر است
باب شکرم و ابر سبیل سفوف یا صحت بند کثرت است **ج** که غنشدت و صحت استعمال کند کم کما هم
سید هر یک درم سطح و قیون هر یک درم هم منجه مغلط و سحر است و یک حب بند و ابر سبیل سفوف
و بند سحر است که غنشدت و صحت بخورند کثیف به نسکین کنند سورجان سید و نبات هر دو برابر کوفه
سحر درم باب سحر سورجان کدرم شطیج و دو الک شکم بخورند و کثرت است **ج** که شکم شکم درم باب
ادنا کوزند حسا یا شکم کوزند که شکم اوجاع مغلط کند استخوان سحر سید خا که از انسان بود بسیار

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در سینه سرشته قدر خورجهها بندهند هر روز یک پاد و صبح بلع کند در طریقی که التیام بخشد و در آب شیر
مانند آنکه گرم شود بعد مفسر سازند و از کار خور و خور و سرند و خشک سازند بنی بگویند تا کوفه شود و فواید
در او در سردی و سردی بسیار رفع دارد و اشتها می آرد و جفت او جاع باره مفرغه مجرب است **روغن زیتون**
کنند و در کنگریت یک قطره که خورده یک قویه سردی و با هم بنشیند بدول آب را بنده و فواید بسیار
جفت بماند و صبح استحمام نمایند و اسفند جاع غذا سازند **دیگر** که عرق انسا را بار در سردی و غرض
در در قدر فرغیون و چند ستر و معی حل نمایند و بماند و لازم دانند محل خوره **روغن زیتون** جفت در
در معده و جفت سینه در کنگریت **روغن زیتون** جفت عرق انسا و در اسفند سینه
جفت در زانو محو است **روغن زیتون** با بونه **روغن زیتون** شونیز **روغن زیتون** فرغیون **روغن زیتون** سینه
اجرد جفت او جاع مفاصل سود دارد و در کنگریت سر این که گفته شد **روغن زیتون** عرق انسا و او جاع مفاصل
در انافع است و موی سیاه کند بر کف خا مال سور او بر کف بماند و تر باشد بگویند و قدر آب سر باشد
آورده بگویند و لطف آب کور و روغن کبوتر بماند تا روغن بماند و تر باشد **روغن زیتون** جفت مفاصل
جفت سینه محو است سوره بخان معده متقال قصب الی سریره سینه مفاصل سرد و در انیکول سینه در انیکول
بماند و در کبوتر بماند تا مده شود و بماند و آب که فتن تازه و در متقال روغن زیتون سینه متقال اضاف کرده بماند
عظم **روغن زیتون** جفت در مفاصل و عرق انسا معده کنگریت **روغن زیتون**
جفت در مفاصل و عرق انسا سینه سوره بخان مصری درم سنا کمی غف درم پوست سینه
درم سوره بخان درم زعفران درم سقونیای کدرم قند سید درم درم درم بانه سینه سید سینه متقال اضاف
بماند و سقونیای کدرم زاده کند و در تخم کدرم بلیغ عوض سقونیای کدرم کند شربت و متقال آب سرد که همین عمل کند
سوره بخان قند سید هر یک درم سنا کمی غف درم زعفران و انکی کوفه نیمه از درم تا سه درم بخورند و قدر آب سرد
عقب آن بمانند **دیگر** جفت عرق انسا از مجربات قدماست و فواید بسیار است و سوره بخان سینه درم سنا کمی
شش درم سطرخ درم زعفران درم شربت سینه درم که لغایت مجرب است او جاع مفاصل و انسا سوره بخان
درم زهره که بر آن آورده فواید هر یک و درم فلفل کدرم قند سید درم زاده درم کوفه نیمه شربت سینه درم که محو کرد

مفاصل را تخفیف و تسکین بخشد سوربخان سید شکر یک برابر کوفته نیم شربت سه درم در آب سرد در تخم
دو درم شکر بخورم زعفران مکد آنکه شربت بکمال آید دو درم کف و این نسوخته سوربخان صغیر خوانده
کنسان نسوخته سوربخان صغیر خوانده **نسوخته** نفوس منقول از محمد زکریا جهت دفع نفوس دارد در مفاصل با
صفت و همون گفته که بالعلیه قطع میکند ناخواه اسهل برک سداب کم کفش را زانیه دو قوریک و جرباد اقسیم
شیرین را در دهن سرج هر یک نیم کوفته نیمه هر روز یکدم استعمال نمایند و اسید از زستان نمایند یا وسط بهار
برند و بعد این نسوخته با چارست جبر بخورند از اکول و مشروب و باید که بعد تنقیه بدین استعمال نمایند **نسوخته**
سوربخان که ادجاء مفاصل حار را نافع است سوربخان سید دو درم سفوف یا مشوی یک درم و نشت نرم کباب
شکر سه درم شربت سه درم و اگر سفوفها مشکل بود در حرف ال این بخت گذشت **نسوخته**
بلع سکنجبین و صمغ المفاصل نافع است و در معده ذکر شده **نسوخته** اقوامی است ادجاء مفاصل و سبک
شربت و طبع گرم کند بلبله زرد عدد دباب گرم شسته نیم کوفته در هر کوزه نصف و وسیع و آب سران ریزند و چند
بند کنند بالا آید و سه روز در آب نهند و بعد آب بگیرند و بکشد و باید که آب بر سر بلبله ریزند و با قدر سه روز
داشته این شیرین باشد و آب را دو درم با هم اغیزند و شربت صندل و نافع در آن عمل نمایند و شفا سخته بر آنست
توأم آورده فردا کوزه گیرند و سفوف یا مشوی مسحوق یک مثقال اضافه فرمایند و صحت نبوتند
سود دارد و بادا نسلند و معده و جگر نافع است پوست سح کاسنی پوست سح را زایه کم کاسنی هر یک سه درم را در خان از
تخم کفش هر یک درم کسوت در گمان تبه محرم کوشا نند و بیالانید و یکم من قد توأم آردند مفاصل پوست سح
پوست سح را زایه هر یک یک مثقال کم کفش را زانیه انیسون ناخواه ماسیره سوربخان هر یک درم پوست سح
تست درم قد سید یکس لوط معلوم معجون سلانید بنیزند **نسوخته** تر بر ادجاء مفاصل را نافع است اسهال بلغم بغیر از
و در کتب امکا گذشت **نسوخته** مانع و صمغ الورک در حرف الال بلطف دارد و ذکر یافت **نسوخته** که در صمغ الورک نافع است
انتر قوی دارد و صمغ غلک شیطح خردل پوست سح کسر کوفته نیمه شیا فها را زینند و بعد کحل بر آنست او هر کوزه یک
خراش و باه درک را بنابر اخذات بجانب قلع آردند **نسوخته** که در دشت و صمغ انواع مفاصل را که سبب سردی
بلغم باشد نافع بود شکینج جاو شیر مقل لوره ارنی انشق سوربخان شفا قل شحم مقل کم کفش را زایه انیسون
فصل

اندر این کتاب
درم دوم

اندر وقت خندید شیر زربا و با سر سحر سدا شک سعد و سدا کوفه نخت با سدا تاز سبزند و سیاف
سازند که هم کار کند با سورا نافع است شکینج جا و شیر قتل مار و دهم خطل سدا کجیر با سر سحر نوزد آن
کرم بند السحر مکررم و نیم سور بخان ترید سید هر یک سیدم خندید شیر مکررم با ب محرم کند با سیاف سازند
معاصل کرم و نفوس بغایت از موده است خندین اکلیل الملک هر یک دم سیاف با مسایح مثقال
درم و عفران مکررم افیون سفاح هر یک کثقال و نیم **هار** نفوس لغایت مجرب است مزر نخوش کل خطی اسفل
در بخان با سوسه باز رده تنفیخ و روغن کل سبزند و خاد نمایند و اگر قدر زعفران و افیون نیرافا کنند اثر
کثقال کرم که در وقت بخان بود که نفوس کرم را سود دارد در جویست درم افیون سه درم
سکند خاد کنند که نفوس کرم مکرر اسود دارد لغایت منجات خطی تخم مراد و جو سور بخان با سوسه بر روغن و درنگ
خاد نمایند که جمع انواع معاقل را نافع است با بویه خطی اکلیل الملک هر یک است درم اسحاد شیر قتل
درم و سوسه سید هر یک مکررم روغن سبب است درم خاد کند خا نچه رسم است **سکند** در معاقل
درم و از سکه که سنگین نامند رتن همکست مثقال با بیه سائیده آب بن تر کنند یا سنا کنند شود حابون
خاد معاقل در آب حل نموده خاد کنند **سکند** حبت معاقل مارد دافع و امراض عصبان و معالج
درم و جاز حاد و سمان از عجم بدست و خا کخه گفته که تخم کبره نموده است و امت خاد و ادب هر یک است و معاقل
نجات جمع کنیز را ستر خاد تشنج خند سلا سده ولی در دوزخ معاقل کم اکثر است بوزیر آن بوره نوسادر
خام خطل عکس العظم هر یک حبت فلفل در فلفل عاقر و حاشق هر یک حبت معاقل فردا ناکند و عود و لبان مرص
ساح زاج استخوان سوزن ابل صبر زرد آفتابین سوزن و زعفران سور بخان هر یک حبت سلاطین شش موم حمل و
روغن سوسه و مثال آن با نوره معاقل صمغ در سکر که حل کنند و غسل بقدر که خاد نمایند و موم در روغن که در سکر
درم و ساخن مودت **سکند** حبت معاقل که قرب کج باشد مجرب است مکررم سدا کجیر سحر
درم و زاج کاد و غسل هر یک حبت و لای سکر که بوزن غسل بعد از سحر مجموع هر یک شک کادی سائیده انقدر که خط سازد
خاد کرده بنمیکم استعمال نمایند که محلول با نمک خاد در معاقل حار اسود دارد لغایت کم گمان لغایت حار
در دوزخ با بویه و موم زرد سبزند و بر نه **سکند** که حبت شکینضای معاقل در دوزخ مراد مجرب است معاقل

با فوده روغن گل سرخ سیخ فرفنون یک زعفران سه **خام** که نفوس و اورام حاره را نافع است ضد اسهال و سرخ
قوی شاف امیسا گل ارمنی کوفه نیمه لکلاب آب کاسنی خاما کند که عرق انساده و صحرانورک نافع است
سیخ کبر فوده کوهی عاقه قرصا هر یک درم عصاره فناء الحار حب العا هر یک یک درم کوفه نیمه شراب عمل نماید
که سمن خاصیت دارد نظرون عاقه قرصا هر یک درم قسطه کمره تیرک هر یک یک درم زفت نخل درم زفت را در روغن
زیت کند از زرد و بادویه کوفه نیمه اخافه نماید و خاما سازند **خام** که مفاصل گرم که در وقت بحال شکست ایم کند قبول
ماسویه با شیر برآمده بر عمل نماید مشک الا و حاح در مسکین در مفاصل حاره و یارده مجرب است حبوبات سرکه از زرد و بادویه
مسویه طبع نماید با منهر اسود و عمل محلیه اخافه کرده بگوشتاندا غلط در دگر خاما نماید محلل حبس عمل مایه در مفاصل
سبب عرقا سوخته با عمل در کعبه کفایت ماسویه طبع سرشته خاما نماید محلل مفاصل و اورام مرده است معده تانان که فله
بوره دلی اشق امک ب نادره اسویه با سرکه عمل مایه نافع بر نهند مفاصل حار و نفوس در آخر مجرب است
وزع لایا وادی نماید بر زعفران و خاما مسویه با کلم بر نهند و اگر بر حرارت زیاده بود با کاسنی کاه
حب اورام حاره مفاصل و درم قروح و کج ران و حبس سایر اعصاب از مجربات است اسفیل کونیا که در
کوفه نیمه باب بنیرا کونیا هر اشود و روغن گل سرخ انور که کینجی نیمه بر نهند و احسن آنکه اگر مسکین حرارت
باشد اسفیل را کوفه نیمه بحال داخل نماید زیر است با هنی اورام است و بگوشت از او بریز و بکند و با کوفه نیمه
مسایه اگر اعلاج ایم باشد کوفه عمل از زرد خاما که در **خام** که در زرد خاما که حبس و اسیر بودیم رسد جامع و
از مجرب است فلفل و جز قاطله نوسادر هر یک سه زنجبیل سور بخان هر یک زده دوم روغن ارگمان است موم زنج
جنت حار که مازده برک و فلی بگوشتاندا و بگویند و بر غنای گرم امتحین بگویند حبس مفاصل و دیگر اورام
ارد و بیا اسفیل زنجبیل کل خطی سور بخان لکله امک بر که مفاصل خوب بحال شاف امیسا ارد و جوهر کبریا
تلع زعفران ایون هر یک در مفاصل کوفه نیمه اقراص سازند و وقت حاجت حبس و حاح بارده با سینه
حاره و حبس حاره کمره بارده استعمال نمایند که در تحلیل لقا با اورام بارده و نفوس بارد کند مقل به حبس
اشو اسویه کبریز و مقل اشو را بلل شراب حل کنند و حله نیم انیجه حاد کند و در سینه عوض است کند رست
که بعد تنقیه کفار بر نند قایم مقام شراب بود استخوان سوخته اسفیل هر از اسود هر یک یک زنجبیل شبت هر یک

[illegible]

مکرر گذشت که در حق مفاصل را که سبب صفا و بلبم باشد با سهال دفع کنند تر برده درم کلرین سه درم سقر تا بکشد
سبب تقدم کوفه بجهت بعباره سبب نایه سرشته قرص سازند تر است از لقیق صا داد
مفاصل را نیز و تنقیه بدن می کنند بلیله زرد یا زرد درم تر بر موصوف سفاح هر یک سه درم سنا که می شایسته هر یک درم سه درم سقر
سید کیم کاشنه را زبانه کم کفش کلرین هر یک درم بطریق معلوم در سه درم رطل آب جوشانند تا بکشد بلیله یا بکشد و ببالا انداختن سه درم
ده درم سکر بنوشند که جهت در حق مفاصل یعنی قوی الاثر است سحر بخان سید و بریدان هر یک سه درم ما سیر سه درم سکر
تر بر درم فوه کم کفش انیسون پوست حنظل هر یک درم درم حله را و روغن نیم رطل آب جوشانند تا نصف رطل بماند و در رطل
کنند و بنوشند و بود و او قوی صحران و حوس که جهت قیاسا و در مفاصل یعنی را اثر قوی دارد پوست حنظل حنظل نیم رطل
موزیر دانه برادر ده مک کف هر دو را سبب رطل آب بنیزند تا دو رطل بماند و بکشد و بنوشند و دست تنعم در رطل پوست
خند قوی که در در زانو را سود دارد انجیر سیاه است عدد اصل السوس سحر بخان هر یک بنجدرم ناخواه را را یا با انجیر زرد
قطر اسالیون هر یک سه درم بنیزند تا نصف بماند و بکشد و روغن کلرین درم انجیر بنوشند که اسهال صفا کنند
کنند و اعدال بلیله زرد درم درم یا بلیله زرد درم تر بر درم تا سبب رطل آب بنیزند تا دو رطل بماند و در رطل
شکر بنوشند ادعای مفاصل را دفع باشد کلرین بلیله زرد درم سحر بخان یا زبانه پوست سحر را زبانه بکشد و بنوشند
انیسون قطرون دقیق هر یک رسا و دشان کا در زان با در بنجدرم هر یک سه درم جوشانند تا بکشد و بکشد و در رطل
تر کفین است مفاصل دران کرده حاج بنوشند که عمل دارد سحر بخان سید بکدرم پوست بلیله زرد درم درم تر بر رطل
کم کاشنه کم کفش هر یک درم را زبانه بنجدرم در رطل آب جوشانند تا نصف رسا یا برنج بکشد و بنوشند و در رطل
تر کاشنه درم افزایند تر باشد که جهت در حق مفاصل که از صفا و بلبم باشد سحر کفش سحر کاشنه هر یک سه درم
تخم کفش درم کسوت انیسون و بریدان روغن هر یک بکدرم سحر بخان نیم رطل کلرین مک کفش شایسته درم درم کم کفش
سه عدد الوس عدد خا بکسر سه عدد حاف کنند و در رطل از ان بکسر و فوس خا بکسر و بنوشند و بنوشند و بنوشند
باک کرده هر یک درم شربت حله درم دران حل کنند و بکشد و سازند پس تخم کرده یکی تر بر دو رطل مفاصل دران
نیم رطل کف بنجدرم و اک کاشنه درم از دره بنوشند و طبیب دانا حنظل در تقدیر ادویه مختار است
جهت ادعای مفاصل که از بر و بلبم باشد پوست سحر کفش سحر کاشنه را زبانه هر یک درم

خواه سورخان نوردان ماسر هم کفش کم رازانه بوست حطل سطح قطور یون دق هر یک مخدرم درسته رطلاب بنهند
فرد و دحاف ستارند شربت ده درم مع کافور روضن بدخبر **ادویه** که من عکله اموال نه کور زرد اوتوب
اصل السوس مقشر هر یک درم فوه سورخان نوردان هر یک درم غاب سببان انجیر سید موزنی هر یک کفی بطری
که در حال کردن نعوس و دوح البورک عجب الفعل است بوست مع کفش نوس
درم بوست کمر بوست حطل قطور یون دقیق سطح هند ناخواه انیسون سورخان نوردان ماسر
درم دوسه رطل آب کجوشانند تا نملت رسد دحاف سازند و هر روز یک لقمه از و بگیرند و روغن بدخبر روغن **کله**
حار نعوس و ادحاف معاقل بلغمی و سودا و رافع شربت مع رازانه
کفش بوست مع کافور اصل السوس خطی هر یک درم کم کافور رازانه کم کفش زهره کما سورخان
درم انجیر زرد موزنی هر یک درم دوسه رطل آب کجوشانند تا به نیمه عاف کنند و هر روز
ادحاف معاقل حار رافع باشد غاب سببان هر یک عدد بوست
رازانه هر یک مخدرم سورخان سه درم غوطه رطل آب کجوشانند تا به نیمه عاف کنند و هر روز
مع درم کفند بنوشند و کفش **ادویه** که من عکله اموال نه کور زرد اوتوب
اصل رافع و در سر گذشت **ادویه** معاقل رافع است و در مطبوخات معده گذشت کشر و معاقل
کجی بن جلا حبث ادحاف معاقل لغایت مجرب است و حسن الاثر است سورخان ده درم سنا کجی
راون زنجبیل زهره کمانه دار فلفل هر یک درم فوفه نخی لعیل بسزند شربت و دق اواب بکرم **ادحاف**
اصل و نعوس و عرق النسا بلغم و صودا و رافع است سورخان سید شش درم نو هر سره مع کبیر زهره سطح هر یک درم
زرد شفت درم کم کفش رازانه فلفل سید صغیر یک بند برک حنا زهره البجر هر یک کدرم و نیم کلسنج حلا زنجبیل سونا
درم درم تربید سید یا نه درم غسل کله و پنجاه درم روغن بادام دو استار شربت مک ستار ما بکرم روز یک دفعه
در دشت دوام سه درم و مراد از حلا ششتم است بعینه کجی **ادویه** معاقل لغایت مجرب است و حسن الاثر است سورخان ده درم سنا کجی
اصل البول و فالح و قطع عادت فیون لغایت مجرب است و درم که هند کله کوبید شش معاقل کله کوبان
بسیار و اسطوخودوس کتر از اصل منزه پنوزه شفاقل هر یک سه درم معاقل اصل و دق اواب بکرم روز یک دفعه

هر یک کنگفال آمدنق علیه سیاه هر یک بختفال عمل سه وزن ادویه همراه از کنگفال و دو شغال مداومت کنند مایه که اگر در سینه
پوست جدا کنند و سوزان ریزه نموده بگویند و با صندل و بنفشه و زین کزده بکار برند **فبا** الملك حبث فص المفاصل
و عرق النساء و سکن در آنها و حبث منع حادث شدن آنها نافع است و در کت سینه که نیست و در قانونی مرغوبه
از قبل از نشانه بخورد بکنند پس اصلاح و در سوزانند و در کت سینه که نیست و در قانونی مرغوبه
صح المفاصل قدر خود کافیست و هر روز قبل از طعام باب گرم بخورند و اگر گاه گاه خورند مالم گرم شربت و بخورند
اجاج و ترقیه مفاصل قوی الاثر است و در کت امعا که نیست **بلادر** من هر من کاسه ابراج حبث و اجاج مفاصل
دارد و در کت معده که نیست **را** بهمن مقوی است **اکثر** بر سوزان کت ماه که نیست **عرق** النساء کاین
را سود دارد و علیه سیاه است و دم افیتون بخورد و علیه بنکوب کند و هر روز در کت اب گرم بخسانند و در کت ماه که نیست و در کت
سینه روزی یک بار بخورند و در کت سینه که نیست **اجاج** مفاصل معده و کرم را اجاج که محبت
معدن باشند سود دارد و اب از ترش که مع کم او افشرد و با شکر و جلا شکر هر یک سه خط یکی کند و پوست زرد کلان
سعی کرده اند و گیسو در سینه سیاه سازند و بنوشند که این عمل از معده و سینه و پوست زرد کلان
یا بنوشند و در کت سینه که نیست **اجاج** مفاصل معده و کرم را اجاج که محبت
و روغن که حبث عرق النساء و کرمی آید و مانند بعد از آنکه مصل کند با من طبع کرده باشند مر خوش سیح قوی بخسانند و
در کت سینه که نیست **اجاج** مفاصل معده و کرم را اجاج که محبت
احده موافق حماد سازند و در کت سینه که نیست **اجاج** مفاصل معده و کرم را اجاج که محبت
خروج خون که مانند کور را میماند ماده غلط بر آید و مرطبات استعمال نمایند غذا و دوا و اما آنها را هیچ دارند که ماده
نقب محفوظ دارند باشند **دوا** الفل فهدا سلیق کند و حبث 20 لازم دارند و اسهال نیز حبث سبع بخان کثیر
کاهی اسهال و کاهی مکرده باشند تا هم قوت کجائی مانند هم ماده تبخیر منفع کرد و بعد فیه قیاس **اسطوخودوس** بکار برند
عصاره حبث سیاه که نیز طلا نمایند و خوشک شود با افعاب برینند و حرکت خامه منقش کنند باید که با سینه
بوصف طلا که روز و میان آرد نباید و هم برین لازم باشند و اکثر عمل آرند و حبث کلل ماده در ماهی سه روز این
برین فانی کلل سنا که هم کت شوره هم اینج باب جدا کنند که همین عمل کند تا کت سینه که نیست و در کت سینه که نیست

[illegible]

در حق مهر و اس و احسن انکه کت در اب بکرم نشانند پس بر آورده در فایر بر اوراق نشانند تدریج میان
مکنند تا باب سرد باز دارند و سر د اب بنشینان ان بنایه که آب تا سنا باشد و نشانند انز آب سرد و حق بناید که
بیمار را باب فرزند و در حال سردن از نمل لوقف و معقل در طب لاکبر که تالیف احقر است
در در نگویند بر ست و در کت بر مفصل گفته شد با فواید کثیر که دل و دماغ را قوت دهد و حرارت بنیاید و در
گذشت که که نمیدان محقق حدیث اگر باشد حدیث و کل سرخ و برک مورد بسوزند و اگر سرد و بر کت
سوزند و بحر کفایت معالج بر ارض است **فایر** فاروق حیات بلغمی و سودا و مزاج است یک تر من
یا شراب است **کافور** تب و عطش و اسهال را نافع است **طابشیر** بر سوز در کت امعا کفایت
حیات حیات بلغمی سود دارد و شکر او در تب و اگر حرمان شکم به سادل مر شده باشد نافع است و در سادل با ن
وی بر حال مفید و دکت معده مفصل گفته شد **شکری** عموصل شکم است و مزاج و بر ست و در سادل با ن
معده صلابه مسهل در حرف میم لفظ ماء الشکر ساید با فواید کثیر و اسهال بر کت او در کت بر کت در کت
تیهام و مانیه در مزاج است **شیرین** از نوبت تب باید داد و دکت بر کت
را سود دارد و ملل زرد و متروخ عصاره عاف بر یک و در حرف یک گرم و نیم او و به کت
باب حها سازند و خشک کنند شربت یک گرم با یکرم **که اند** رتیه و کرم و اندر سرفه کرم در دانه الا که
تشنه نشانی خاصه اگر بر لبو یا ر غره باب را و مانند ان سرشته باشند مفید و شیرین کم خرفه پاک
هر یک یک گرم با نیم رب السوس ربع خربزه و بلعاب اسفنج بر شند و باب که خرفه جها بنزند و در سادل با ن
خشک کنند و باز بگویند و بر لب مو سرشته صوب سازند **سعال** در تب نیز بعد از دانه کت
که در تب سود دارد و در کت سرد الفادر کت امعا کفایت
تب ربع و کربن عقر رب ملا و مانند ان مزاج است تب ربع و شکم و چند بعد از آن که چند در کت
و ربع در راه راه یافته و حبت گردن جانوران نیز بر هار و شراب و دند حلیت سدر است
مسک و کوفه بنجته لعسل معجون سازند شربت قدر جز و جز را که در کان گویند **دانه** انقالان
حبت ربع بلغمی محرب است نوم یعنی سیرنم منقال قسط مغر جز و یک و منقال بنشین از نوبت محرب را

[illegible]

و میزنند تا آب عسل فزوده شود پس آن آب را در ظرف سفال یا چینی پهن کرده بزرگ ظرف
پارچه بسته مالاز کرد و غبار محفوظ کرد و در اما بگذارد که خشک شود و اگر کجوشانند شیرافزود
مذکور را با عسل نرود و شیر را است و انیت مطبوخ در حرمت بارده است و افتاده و چاره است
و اگر خواهند و رعایت نکات حاصل شود و کوی را بعد نشستن دوباره کند و بپاکها سازند بقدر دوسه انگشت مصحح
پس بکشد در آب باران تخمیانند و صبح بدست مالند چون اخیری دقیقه در آب جوشانند و قطعه کوی را پس از آن
و آب بگذارد تا که اخیرا دقیقه که است عبارت از دست نشین کرد و پس آب صافی سرور اندازند و در است
نموده بکار برند که تنها و گرم را نافع است ضدل سرخ پوست و خست نیم مغز کنول کله کوی کشیز هر یک در آب
و نمیکوب سازند و جمله امنیجیه حبه کند و یک حبه را اندر یکسره کجوشانند چون حبه بماند فضا کرده نبوشند فله و قطعه مثال
سحر ماز و در نیم سیر است و در ده حبه چهار حبه بماند فضا کرده نبوشند مراد از دام شیر شاه است و مراد از شیر
هست و حمل شیر شاه را یک سیر شاه را یک کلوید می باشد و سر شاه را یک کلوید می باشد و سر شاه را یک کلوید می باشد
که کند کند گویند که تنها و حار عقیقه کتبی و نامی را سود دارد و کل معصوم کلوید ضدل سرخ زرد چوب
همانکه کشیز است است گشائی حله برابر بگیرند و نمیکوب سازند و با هم امیجیه کتبی را بکوبند و در نیم است
دند و انشا و جوشند عدد هر یک نیم امینند چون آب حارم حبه بماند سیالانند و نبوشند و اصل می بدستور مسطور
باز جوشند و فضا کرده نبوشند و همین نامه و زانچیز لعل آرنه و لعل اگر لعل باشد وزن و موافق ازان باید کرد
که تب لوزه را که سببش صواب باشد نافع است اسجیل مرند شکر سرخ هر یک در دم بگیرند و غرندی در آب گرم بماند و
کرده و فضا نموده بپارند و کحت اسجیل قدر آنرا فضا فقط نبوشند و چون یک گرمی بگذرد شربت مذکور نبوشند و عسل
و خشک سازند و سه روز عسل عمل آرنه و حبه است و لعلن طبع بداند که خواست اصل از حبه است و لوزه مفید است و لعلن
پویان اسجیل نبات در حیات من کرده اند و فقیر عرض حوات شربت مرند با حله و گاه مایان افزوده نافع تر است
موند و خشک دانند آن نیز مجوز است که تب مرند و در کند بر است که عبارت است از چربی خنک در پارسین انسان مرند و حبه
بگیرند و افیون یک سرخ و برک نیم و در نیم عدد حله را با هم امنیجیه و رقیق سیاه سرشته حبه سازند و شربل از آردن تب سبب هر یک
چون تب شروع کند حبه بپارند و غلبه کج سوم حاجت نیفتد و اگر بر لعل قوی باشد از تخم و حبه و افیون را

دو سحر باز آده اند از نود و نیم بر یک نیم بگیرند باید که در طول باشند در عرض **۱۰** که تب ربع را محجب است بر یک متوجه سياه
بر یک آن گنگری فلفل کرد هر یک دو سحر عدد باریک ساخته قدر فلفل سبازند و یکی صبح و یکی شام بدین باب کرم
کتب ربع را محجب است اهلک یعنی نوره قدر سه چهارم باشد یا کم در زاده در آب حل کرده و یک لیمو بریده در آن
سحر زچون اخرا و عظیمه نشین کرد و آب قاف که است سبخت شند و این دو ابوقت باید داد که اثر نوبت سحر
باشد و اگر در یکبار کفایت نکند یکروز دیگر بدین **کتب ربع** را نافع است بگیرند پلاسین پره و پوست سرخ از و
باشد و مقدار مغر که کجوه با سوره ستاسد و نرم بگویند قدر آب انداخته و قدر فلفل حساب سازند و هر روز یک بخورند
که تب ز که از آده سرد باشد دفع کند گنگی شامزده نوک شش عدد اجرائین و دهنه هر سه را باریک ساینده و سه شعله
بگیرند و قطعه شغال آب دیده در آنش کرم جانند و در قدر آب سرد سازند بجه یک حبه دو اند کور درین آب انداخته
بنوشند چنان سه روز بعد از آن عدد کرم سبک و سیر و عن بخورند که تب صفراوی که کوز در میان می آید دفع کند و از
فلفل مغر که کجوه هر یک نوک زره سید بر کفیلان هر یک نیم توله و در نیم بگویند و با حساب سبخت فاسه سه و یک حبه قاف
و یک شام بدین غصیا سه روز کنند بر از آن تب و محجب است که تب ربع را نافع است بر حال یعنی یک و گناز
دور از بر بگیرند و کوفه سخته **کتب ربع** در دالکت بیاید گرفته بخورند که تب زه محجب است افیون مصر
در حبه ل و عفوان هر یک و درم و در حبه یک درم فلفل دو نیم درم کوفه خفته بدین زده او م کلان که کف از زده
کلیک سرخ بدیند و کف را و نیم سرخ و فلفل را نیم سرخ کافیت با یکرم باید داد که تب ربع را در دادن یکبار
دفع کند نو شاد و سه سرخ فلفل دو دانه کوفه خفته بدین زه نوبت **کتب ربع** در مسه است **کتب ربع** و مغا
مدر اخف است سیاه عینه که از آده بار باشد محجب است و درین ق و حمیات صفراوی احتساب از حبه کدو آب
کتب که کربک و نیم باشد و غلبه با بود و بی حکم یعنی سبک بر فلفل فلفل کرد و فلفل در از سبک سحر حله از
کوفه نیم یک پلاسین نیم حله بلیج کند و مقدار دانه حوا حساب سازند و فاسه یک با شکر بدین و یک سبخت که بناد از آده
خار و متاد بود زاده تر تواند هرگاه طبع خف باشد سخت مهمل دهنده این استعمال نمایند و اهل هند در تبها احت
تعبیه که هر جری میدهند و مراعات حرارت مزاج و افعال آن هم جانشین است و ادویه که بخور میشود تا که
را اقل سه روز نشده باشد باشد باید و در طریق بر کهنه است که یکی بر آب و یکبار را حل کرده بیا

کتب ربع

در آن نوعی که گیسو در آب شده و یک نرسد الکاه یک کپری جوش داده بیرون آرند و بدانند که چنانکه زده قسم است
و دو قسم هم قابل است اگر چه بد باشد اما آنچه مستعمل و بعد تر سرخ فرود و غایت شست قسم است و سرخ آنها نوجی بود که بر
سیاه درون پیدا باشد و از این سرخ چنان که گویند و معرا از غفرت است و خوشترین بر همین چنان که آن بود که ج او سپید
باریک باشد لطفی شاخ کوزن پس در احدی و احاطه وادانند و دو اسکله چنان که او را که خود دسانه نشود با عالم این
نکته باشد حرارت در ساول می نمایند اگر معمار که نظمو میرسد از عدم احتیاج چنین مورد است در دو اگر بر چنان که هم رسیده باشد
تندبا چنان که بر بند انهم بعد تر برادر آنها دست نه موقوف دارند که مسیح است در غایغ فعلی باشد
جوز تقیم هم عود و سکون و او در رفت بندت گویند و اندک سیل سحاب معصی کند یک مغسول چنان که بر یکم دهنده باشد
زنجیل خلک مغفل در از سرخ در هم را بگیرند و تحت سحاب کند یک سازند یعنی چنانکه حاکم کرده مادر سیر صلابه کند که هیچ کجاست
پس در او و یک کوفه بخته امیر نه و باب شکوه مادر و در صلابه کند مقدار فلفل حب بندند و یک حب زده موافق مزاج بخورند
جهت باشد سید نرم آرد و باید داد و صحت شکم و اسهال حاصل و طریقی عمل کنند که در او دیده کدشت که مسیح است
و صحت تب لوزه که از آرد سرد باشد ثنابه تبریف است و کند اسهال هم افراغ سید خواه از روی کجی که کاس
که عبارت از که تو تیاو عری است و در خبر در مغسول سازند و کوفه بخته در آب است که در معده کند و مقدار از آنها
سازند و طریقی شش هم افراغ است برک را من و طریقی کلین کنند و آب بنمایند و چون برسد یک گذارند و هم در کرده
بدان خود و نیز نوعی که در آب نشود و سید یک ترشد بدین طریقی یک کپری کجوشانند و بیرون آرند و طریقی
نشتن که بر است که در آب کدوشی یک کجوشانند طریقی مذکور در بنحال برک را صاحب شد و طریقی
حب است که بیرون و در طریقی بر احوال یک حب باید و حب صاب بندد یا بشکوف آرد و اگر در اول مرض است
فهماد و در دیگر دهند اغلب است که از او مرضی باید باذن الله تعالی و محدود و از اینها ممکن نباید داد و اگر در اولان شود
زاده باز یک حب روان باشد و مع ذلک اگر کرمی کند قدر شیر خورده یا نبات یا حب است که در او دوشید
و است فزلی رحمی است غذا یا کیفیت کجوشی نمک و خشک یا صبر بر عن خیزی دیگر بخورند و مطلقا از حرمت
ور و عن دگوش است احتیاج نمایند از هم خور باشند و اگر مریض شیر خوار باشد این حب باید داد و اگر کفایت
نکند در طفل نرسد و بالا نه شد اگر طبع نفس باشد تحت مسهل باید داد و فواید این جهاد و الفا بسیار باشد

[illegible]

[illegible]

ت و در مزاج گرم و فقل که اکثر که نصف شریک برابر کند تا خوفت لب تر بود و در وقت
که شکری سازند و شکری سید و لطیف تر باشد که از قوام اس شکنجین بر می دارند تا بر عدم غلبه
در حال که بسیار ترش کنند زیرا که اگر چه فقل او در مکان اسحاق قوتی تر است خورشید سرد در محل تقریر و در تر
ت ترست و هر که از شکنجین ترش بود دفع شود با وجود مسی بودن و دلیل آن باشد که علت با خطر است و از اوده
در طیف ترست تحلیل باید و مایع غلیظ میگرد و در مزاج معتدل علت مرکب فقل ریس و خریف سر که سوم حصه
بماند تا خللات و خوفت معتدل به مرعیات از او حاصل آید و افضل اقسام آن است بنابر تقدیر از
در اعتدال حلم و مناسبت با صاحب مرض **ناید** در میان حالات که شکنجین در آن ضرر دارد و بیان
در اکثر در افتاد احلاس است و از حالات مذکور یکی آنست که معده سرد و ضعیف باشد اما شکنجین سبب خلوص
نمودن ترنجبین باشد از کجاست منع خارج است زیرا که جانیوس زمان کرده که وی جمع علل معده را که بسیار کم
دفع دارد و هم اگر اسهال باشد و شکنجین را در دفع و قطع سبب در مصلی نبود و این تا قیاد از اندام که اگر مثلاً
سعال انصاب باشد از حکم باره و نیز مودی که در معانی که با اسهال و رطوبات بود در محل معده و اعصاب
سبب ترش نشاء در حین ترش نشاء و کد اهر گاه اوده قافیه با مروج کند انما طبع از
مکان نیست بوم اگر رام نزل باشد مادر نشاء خوفت باشد و با چنین حالت اگر حاجت ضرورت داعی میبود
لشکین قلیل الحوصت با بعد از مثال آن مخرج کرده بر بند و ترش نشاء اوده انشعرت در اسکی که در
و شکنجین را با وجود بی اسهال و در مود حل او قریب که باید به سده جدا چارم که سرفه خشک باشد و حاجت
نمود که چیزی از سینه زود و زود و در وجه منع در آن ظاهر است اما آنجا که سرفه تر و با اوده باشد سینه زود
شکنجین خاصه که ترش میگرد و عشا باشد در اعانت بر نفث و ترقیق رطوبات در مع المعلن است و شکنجین
در میان ترش باشد و بهر حال که اعانت شکنجین بر نفث موقوف است بر قوت رقیق است که اگر قوت
نشد خوف اندازد که چون ماده لطیف نبرد و بنابر ضعف منفع مفت نبرد و خان ارد بنابر انقا
و بخار نفس پس بر طبق واجب است که در حال قوی و حال ماده و کمی در منفع و غلیظ و رقیق وی نگاه کند
ماده و بهر ترست و اندر بیمار اضطرار خلاص است یا نه اگر بنید و ایام سر با باشد شکنجین معتدل دهند نیم گرم

کرده تا نظار اینرا اند و لطیف ساخته بیرون آید از وقت و اگر سر به شکافت ندادن شکنجین و مقدار اصلاح کرده و این منسبت
چنانچه در حالت زمام عقر کثیف است سمح یعنی رسوده باشد باز در دنا اشراف بر آنها ماز سهال باشد از سکا
که بعد بر سهل استعمال شکنجین و سر که منع شده تا علاج امعا حل آید اما اگر امعا کس قوی باشد باین آید و کذا اگر
ضعیف و کذا اگر سهل قوی قلیل المقدار خورده شود در اینجا سبب کفا و خیره در حیات یعنی کفا که وقت حرارت
تبرید و منکمال او در اکثر طالع زاده از رفع قرض عمل نمیکند اما شکنجین خوراندن را اگر سهل قوی است
مقال او در اکثر طالع زاده از رفع قرض عمل نمیکند اما شکنجین که با خور سهل تر است و ده جهت استعمال میند و تبایه از آن
حاجت است اصحاب اصحاب منع لغو است از سهل کفایت و معص در معا فاده باشد و عجب ان شکنجین دارد
خلاف که ابتدا باد و سهل خورده شود و مع ذالک اگر کس ضعیف الا موا باشد در حواله استعمال شکنجین سهل
داین بر علی متور نیست ششم که اشتقاق معده ما و اسیر باشد و مراد بواسیر در اینجا دست نه می زیرا که شکنجین
باسور رخی بنابر کلل راجع و قطع اده سود دارد و هرگاه در سقاق باد بواسیر و کذا عبارت از ظهور
است بر مقتضای شریعت شود و جهت استعمال شکنجین است لکن قلیل الحوض و قلیل المقدار باید داد تا سه
نه بدینهم که قوه یار به باشد در حالت سه المقدور در شرب شکنجین جهت سبب است اگر عارض گردد به
که شربت نیلوفر است قاعی باید کردیم که در صعب باشد یا غصه فاح و امثال ان بود و در اینجا اگر چه در
تواند در فاح که بابت کب شود آب شکنجین اجازت رف لکن معدال الطعم باید داد و غرض نمایند هم انکه ص
بول یا در میان صعب یا علی باشد و اینجا نیز فایده گذشته مرعی است تا نزد راجع شیرین ان آنها
کرده شود هم انکه غشایان و نفقت نفس باشد زیرا که شکنجین با صعب معیست است از سبب کثیف است سهل
قی در امیدند اما اگر معویه نفع یا آب بنفشه تر است یا فیه در کثیف منع خارج بود با غشایان و بنفشه
که منع شکنجین در حالت غشایان بر بعد است که سبب غشایان که باشد که در حوض او بقی متوجه نبود
مانع باشد اگر نه بر دفع غشایان خاصه که شش الفار میده امده نبرم معده با اصحاب و امعا
بر ان باشد ستوده نبرم نبرم نبرم شکنجین و قی در دشت مار دسم که حیدر و صعب باشد عا
قال ها کفحه الموشین و قی انفودات حسب ذکر انکفست و سبب منع و سایر من غیر ازین

که چون دمی محسن بنسبیه و مصف امواج جمع احوال دست داده جد و حصه اکثر نسبه و اموات و ممکنه در در
اده در عفو ضعف شده منزه بر در حواهد بود پس اگر حرف این امر نباشد بالقویات ترکیب باید راحت
من بردن باشد از اینجا است که گنجین می آید و جبران حجت صوری و حصه موضوع گفته خیابانید و بداند که شکلی
است خاصه در مبرودین و هر چند ترش تر مضروب بر سر که صرف از ضعیف تاز سبب شکلی این فروتر است
در طبع شکلی این از آنکه وی عیال باشد یا شری انقباضه و فوریان **قوله** اول در طبع شکلی عیال که کجا
پس منسوب بگیرد عیال چند برایش نرم می کنند و در طرف نیک ساده و کف بردارند پس سر که قدر حجت بران بر
نشان نمری باشد تا هر دو با هم مخلط از این جای باید و سر که خام مانند پس در آید و بداند و عند حاجات
زند و قدر برادران سر که غسل کجاست معوض بر را طبع است چنانچه گذشت و بداند که احوال طبع در
در انتفاع مدخل تمام دارد لهذا شیخ در قریب این قانون در بیان شکلی فرموده و واجب ان علم ان اول
من تبادل هو الاغذیه و من اجل ذلک یکون نفعه اکثر و اکثر مادی به هوای لغا و نفعه و شکلی که از
و عمل مرتب گردد با امواج آب بر روی گرم ترین اقسام است و انقی انک آب نیز مروج باشد تا ساقه
اصل آید یکی شدت حرارت سر که با عیال بر اطلالت زمان طبع دوم الکسارت و واحد را اسیاب از مجموع
الذال بینه امدن سوم جدا شدن کف عمل خاطر خواه از اینجا است که معوض مروج شده و مقدار آن مناسب
الذال و معوض بر عامل نیست لکن آنچه با اکثر اوقات مفید است و معوض بران اشعار کف باید
و عیال باشد سر که خواه بکشد و نام و زاده عمل از در خود آب حیات بکنند و بیشتر تا در مع مانند و کف بر
و عمل خف کف کم دارد و در بیشتر انداخته محار طبع نیست خلاف **قوله** دوم در طبع شکلی شکر در
در شکر سالیان او کرده و بخود نسبت نموده صفت آنست که تحت شکر در یک مستوی سازند بعد سر که تاز غامه که حل گردد
ان ریزند انقدر که عوان او بشک ظاهر شود و شکر در ریزند پس برایش نرم جبر ملک خاک کمتر گرم بر نهند تا بشک
علمان کف که بر لید بطریق معلوم بردارند بعد آب ان ریزند تا که در انکنت بالا آید و بتدریج همی جو شانه
نقوام از انده انتهی کلامه و بعضی شکر در آب حل کرده میجو شانه و چون تقویع ام برسد سر که اندک اندک میریزند تا لوام
و بعضی سر که و شکر آب یکجا امیزند و نقوام آید با الحله که در در عند رسیدن نقوام قدر طالع شکر افاده نمایند
و عیال باشد اگر عوض آب کلاب نماید در تقویه معده و دل قوی و نافه تر باشد و که اگر عرق میزند

بجاء آب کند در عرق نیلوفر با عصاره برگ سلوک او بدل آنکند و تقویت باغ دفع شهروز را در آن کمتر تر باشد
و این را شنگنجین بنام فرخوانند و اگر مضائق کانی شیر عرق وی مقام آب کند در دفع سده و جگر و ریح برقان نافه
و این شنگنجین بنامی نامند و کند از سر به بران معرق شود بران مسج کرد و از سران کتب مفضل باید و شنگنجین که از سر به
سازند لغایت لطیف و مفید رنگ و سریع الاثر می باشد و از مضرعات محمد بن سنت که جهت معین ساخته و بداند که اساطیر
شنگنجین اگر خنجر بر کف نواح تراشید در تقویت معده و رفع خشایان که لازم شنگنجین است سودمند آید انفا در ماند که علاج
مضائق شنگنجین است و مصلح همه جوهرات است اما در آنچه جهت معین سازند نتوان نیست و کند از آنجا که سر را درون قی
و بهترین طرف جهت طبع شنگنجین در هر جهت شری در طرف شکلی است و بعد از این اگر باشد در مسج قلعی باشد تو گوشت
در میان نادل مقدار نادل شنگنجین در طریقه استعمال و ذکر بدل او بداند که تقدیر وزن شربت کوبیده و احوال
بودن شارب صحیح و در بعضی قوی و ضعیف معین است مکن هر چه که باشد شربت ساده او از شربت حر که شربت برجات خاص
حالت صحت و مکن بر امراض کسب و قوت و حال آنچه مشاهده و احکام که تو انداد و شمع در محرقه اشعار کرده که از سبب بخند
و احسن که او را آب یا مانع دیگر آنچه مناسب است باشد از منتهی بر شند که آنجا که رطوبت بر خم معده واضح باشد و علاء و منظر بود که
تیمای بدن بهتر است یا شربت بران در قلع مایه و احذر او را مفضل مکن که شنگنجین در مسج قلعی او باید که جرح معصوب
کند تا صف سار بران قروح در ریح نادل غایت را سمیع تر معین کبر رطوبات و تحلیل آن باشد و احوال که شنگنجین اول بران
که عشا و بر شل و دافرا مقدار خوراندن مطلوب باشد و در بر بند و مکر در نه اند شمع حبه اند گفته لا شرب و اما ملل مواد و نام
لا بلا امر انهم بلعده فانه نفوذ المرحل و محله المرس من الامعاء السفا و محلل الرطوبت من البدن و آنجا که در نه اند و
شنگنجین انغ باشد شربت نیلوفر بدل او است و بعد از حلاط در بعضی احکام و الامایع که موی اخصاص در ریح
از آن مقرر اما لا خفی **شنگنجین** در دفع اضماع شنگنجین و شفا در معده پوشیده نماید که اضماع شنگنجین در معده با ما و شمع
لغایت بدست اند آنکه بعد شربت شنگنجین تا دو حبه مکرر دما و شمع بنوشند اما اگر بعد نادل و شمع خورند
اتفاق افتد که فاعلهها جار سا ماندر که شربت و شمع در معده و بر تر از سبب شنگنجین نرا باشد لا محاله و اول
بهی اضماع آید بهی که شست متفق علیه است و حال آنکه مصلح شنگنجین با شمع گفته اند و ما تحفه المؤمنین و احصا
خود در بیان ادویه مفوده در فصل اسهال کتب شنگنجین معص بران کرده و شمع در محرقه شمع
نموده و خلط شنگنجین با ماء الشعیر سوس در مسج مکن باشد جراح منع اضماع مفید کالتی است که شنگنجین

[illegible]

کرم که قش بر احد کافیه اود و نیم کوفته بر کرد آب تر کند کشا بر زور و سبزه تا که سدس بر و زین فرد آرد و یکد از زین
 تا سرد شود و هاف سازند و زن نمایند و اگر قند خوانند میت یکجور قند و زعفران آب معفی مذکور امیزند و باران
 نرم بنیزند و کف بر دارند و قوام آرد و اگر خوانند و خوان معوج نمایند و است و محار را که از عوالم از خمر است
 بعد از آن کاف صفا سازند تا صلیح و بعد طبع امیزند و بر تقدیر اقبال و در الطاف باید که سه درم باشد
 و در ابریزان می مانند تا قوتی کانیغ میسر شود و بر تقدیر الحاق او بعد طبع و درم کافیت
 جارب که هرگاه شکلی بر روز مطلق الهان کند خاچم ذکر اندر روز از آن بر در حار است و غیر از آن بعدون تقدیر مایه ماعدل
 که اگر الجوار و غیره که کما جدر را در اول ظهور تواند اخل و کمر نیم کسرخ نیم بر هر دو منته قدر حاکم یک
 نمابر و زبانه پس بگویند تا نصف سرد و صا سازند و قند سید بر سر که امیزند و قوام آرد که در اخر عطر خالص حطیف
 بعد طراش تا غ سب آب حارین شیرین تازه آب تر بر هر یک درم حل الحرس درم قند سید یک درم و نیم که از کون
 کانیغ در صود درم کحت کما سینه را در سر که و قدر آب شش بند و صا نمایند و جمله با هم امیزند و قوام آرد و اگر کس
 نیز ظم نمایند کما اود و بعد سده قوتی باشد و اگر عوض کما سینه آب و ق کانیغ بر کند نیز در است بعضی مایه و قوتی
 ام امیزند که رماحت حمایت و کسک عطن تا غ سب آب را بر کلا یک یک و یک درم حل الحرس استار است
 و بعد طراش قند سید یک و نیم شیرین سبب درم شکلی ها جان الهانیج جدر را کما و خرب کدر لعل کما باشد و حلا
 و با و محرقه و در جمع خلل عار و در طنون سودا در اخل الحرس نیم آب تر شرب آب غره آب تر شرب کما و بایج
 قوس بر سر نیم جام بعضی سماق عصاره زرشک بعضی عرس طبع غایت یک نیم شیز کما و شیر طرخون هر یک است و درم کما
 سید جارب بنیزند تا قوام آید پس کافور و هاشیر هر یک و درم باریک ساخته امیزند و سبزه شربت کافیه
 و دنیا که سر که باد و شتاب مایه و باشد شربت شکلی غشای دفع کند و ساکن سازد و معده را قوت دهد
 بجا سر کند و با سر کرد آب هر دو مساوی امیزند و با قند قوام آرد و هرگاه آب صحر عوض سر که باشد و از آن صحر
 شود و الهان شکلی بر در از قبل حار است او را که تر کبیاست و کب از خل سر که درم است و در او و به رفع شود و قوام آید
 شربت مغفه و در شربت ارج و شربت اوجیت تها کرم نافع سب و در کدشت شربت غایت و شربت مغفه و سایر
 و هر درم در شربت عدل مفرد و مرکب شیرین و شرب و دیگر اثر به خیر میسر که حشمت سودا در در اول
 شربت فواکه شنبلیله متعدد و شربت سبب و شربت به و شربت انار کسب اصنامها و شربت ریاس و شربت کما و از آن

[illegible]

آب سفید از زرد آب لوب طبخ عسل طبخ عجب سبیل هر یک یک رطل نصف جلم امیزند پس بکوبند و الکور مسوی می یابند
چوب دشت که یک نیم رطل و فصل سید و فصل سبیل هر یک یک رطل و بکوبند و در آب کجوشانند و قوی باندن آن سبیل را بکوبند
و سد پس ملائمه و قد سید امیزند و قدر که مراد است در طعم حاصل آید و تقویم آریزد و کافور زجاجی سه معال طباشیر سه
کوفه نیم در آن اضافه نمایند **دفعه** منقول از شفا و الاستقام که در دفع ضرر و باد و صمغ نافع سرست چون در طبع
خرامندی از دانه و لب پاک کرده هر دو احدی رطل سه رازیانه عجب حاصل سید سبیل هر یک ده معال
سبیل الطب کلسرین خشک متروحه هر یک دو معال بکوفه در چارچندان ادویه اب شیرین تر کنند و بعد خوشامیختگی بکوبند
تا که چهارم نصف باشد صاف نمایند پس بکوبند اب ترش اب بار شیرین و سرکه که گفته ها هر دو احدی رطل و در طبع نصف
ادویه مروره یا میزند و قد سید یک نیم تقویم آریزد بعد کافور زعفران هر یک سه درم باریک ساخته در آن
نمایند در طرف صفت الکبیه اندان بگذارد و سرش از کفخال تا که ادویه و در نسخه عجب مطبوخ است و حکم رازیانی را که از
جواب هر یک نیم رطل مرقوم شده نسخه شربت بکند که شرح نوشته و حاضریه اطلاع آن کرده چون مستحضر **الصفت**
نسخه مؤلف کور کفایت داشت نه نوشته است **دفعه** ماء الفواکه قاقم مقام شربت که در صفت جمع امراض در موی
و خاق حار و طاعون بعد از حل الحمر بکند معال آب غره لوب اب ترش اب جماع اسرج آب سبیل عصاره
لحم سماق عصاره زرشک هر یک مع من عصاره کله العصاره طرخون لیسع عسل طبخ عجب یک نیم در موی
سید چار من جلم امیزند تقویم آریزد بعد کافور زعفران باریک ساخته امیزند سرش که ادویه باطل یک رطل
که حد است و موعدا و عسل و حبوبات معاد نافع است ابو شیرین بزرگ حد و در موی رطل هر دو در آن نوشته است
آب کجوشانند و با یک رطل بماند و خاکنه پس اب مراد و آب حاصل اب هر یک نیم رطل اضافه بر آنش نرم است تنها
ما نصف سد بعد قد سید یک رطل و کلاب سبیل رطل امیزند و بنیزند و تقویم آریزد و هر شب بنزد درم با صفت است که کام
صحیح در درم یکم خرقه که بسیار باریک ساخته باشد و اگر حرارت قوی و عطش شدید و درم نیم شربت اب طباشیر عدم من اب الط
استعمل قدر حاجت امیزند و بنوشند و دیگر نسخه است **دفعه** اب بکند شربت که اب بکند شربت اب بکند شربت اب بکند
حکود و موعده نافع است شکر سفید رطل در آب حل کرده بکوشانند و کف بر دارند پس اب کاسی مروق که در غیر عصاره
و تقویم آریزد و قوی تقویم رسد اب لیمونیر اضافه نمایند در موی الکاسی سه رطل در در خاکی در دانه انداختن مایه

حکمت بیاید و هرگاه خواهند که شیر باشد مایل حضرت بهین طریق سوم مروق باید از **شیر** قشر
 علی بن ابی طالب در تینار بعد دو هفته تواند داشت قطع عونت از عروق خاصه از هر که قوص ز رشت راوند خورده شود
 بر بعضی سده و نفوت موده و تخمین بون نافع است پوست کاسه نمخل کم کاسه سه اوقیه بر در انکونه در
 قدر آب که مطلوب باشد تر کنند و جوشانند و خاتماند پس کلاب و عرق کاذبان هر یک یک رطل و الکاسه مروق
 در دم و قد سید بحر حل امنیه توام آرند **در علم** که تصفیه سده و لعطع احلاطه غلیظ و کلل راج سود دارد و پوست
 کاسه نمخل نمکونه جوشانند و خاتماند پس جگر در یک رطل بران اضافه نمایند و با یک رطل قند سید توام آرند
 در تریب توام آب کچو سر قدر و الاقه بغیر اندیزند **دور** که در حیات حاره استواج بران کنند و مع ذالک
 است کلن کنند و اسعال و حدیریت مکرر و جوانه حرارت بران غایب شد شیر شربت در دم و اگر بنا شد
 بچین عوض از کند آب سب آب هر یک درم آب کشند و درم شیر شربت در آنها مذکور حل کنند و بر آتش
 توام آرند پس سقویا و منو مکرر کم کا فوراً مکرر کند یا هر قدر که حال و احب کند میانزین بعد فر و آوردن
 رانش و میل تقور کردن و اسهل شش شربت است در او قیاسه شربت هم تواند کرد **شربت صغیر** شربت بلغمی
 فابره و واقص شدید باشد نافع است صغیرا خواه و کحل کلنر و خوردن کشیر خردک یک درم موسر و سرخ
 شربت عید در دو عدد درم آب بنزین چون نخل رسد خاتماند و قد سید شربت درم امیزند و توام آرند
 در آقا شربت آب شربت شمارند و بفع فی طبع استراج قند سه درم مبدین علم بر سبیل مطبخ و مع
 الک در اشربه نوشته اند و گفته شد در حکمت اشربه سر که نقطه شربت بر طبع نیز اطلاق میکند ما بخار مع کوب
 شربت تنها و گفته دادار اول و صفی و در برانید نیک ده و شانه و رفع سیرقان و بعضی سده و
 بر رافع است کم کاسه رازیان کم خمره کم که در آب غوطه هر یک بمقال پوست کاسه نمخل عافت کم خطی
 کل السوس قبل الطیب شفته کاذبان هر یک سه مقال آنچه باید کوفت مخلوطه جملدر در سح من آب تر نمایند
 و بر بفع شربت درم امیزند و جوشانند و در حل بماند خاتماند و قد سید یکم اضافه کرده و توام آرند شربت
 اشربه غیر خامه اگر در راج کرم مستعمل شود ای کردن مکرر شربت مخلوطه که مع است در آب کشیر المقدار در
 شربت امینین مانع استماله آنهاست بنابر اسلا است بر صفا **شوم** که درها و صفت تیره دماغ و نفوذ

آزادیم و در کمال
 در ۱۵

دیت اسعال صفا نمایند لغ تمام دارد در ادویه سر کنندشت و نمیدان چنان سر سره غا حل النفع و دوسر که در
مصلح غفوت **براشاد** خوارشبر و خزان که در تپها و حبس ملین طبع توان اسعال کرد و در رخت امعا دارند
که در رجات حبس صراع یا حبه تبر سینه دل با حوا لطیف حرارت جگر کاراید در رخت سینه و سرد دل و جگر
و برانند که در رجات محرقه عمده ترین تبر لطیف محل دل و جگر است و احسن آنکه مار حاکمان بادیه خطر باره و کرم
بر دل و کلنند و چون از حرارت بدن گرم شود بر دارند و در سینه دخانه را بنوا که در یا حین تا رانند و آب
و هو سرد سازند بر آب شسته و الا نوار کلان بر آب به بنش و گذارند و هر چند حرارت فروتر باشد شسته
وی اسعال مبردات نیز شسته باید نمود اما هر گاه در تپها و حاره خاصه در حمی و باشی سیه ملو که سر اسف کونید و سیه
هر کده شود و سینه سرد کرد و در اندرم زن سینه بر می فرایند و خواب به نیاید و فیض از خوشین بخیر نشود
باید که بدن کامه گرم بنوشند با حرارت نظا هر یک کند اما اسسحاق هو باد و در و راح باره مغبر بوده باشند و هر گاه
با حین را تسکین باشد سنجوب اخفا و سینه اگر فیض از پوشیدن متغیر شود و خوش کنند و گاه سینه وی از محل از مغر
نکشانید و دیگر بدن پوشیده دارند و در عرض حاصل آید که در رجات غیر حاره هر گاه معده و نواحی آن باشند
یعنی سیه ملو بنهند خط را بر و معده را قوت به از زن سیه درم بگیرند و در غن سوسن و در غن کل سینه
باشد حل کنند و کل سرخ سحر دم و سک و راک و مصطک بر یک و درم کوفه بچه در اردن محلول بر شند و در خلوص
نمانند و اگر در حبه داشته هر یک و درم اضافه سازند سینه کلند **در** رجات بلغمی و تب راح
افینو که تب سر عام را نافع است و حبس درون خواب نافع ندان و تسکین خلط نافع و در رخت سر کنند
ضمایق و قرص ضدل مطیع که به تب سود دارد **در** سرطان تب و در نافع است قرص سل و قرص صحاح
دیگر و قرص ذات الحجب و قرص نفعه است تب سود دارد و این هم قرص در رخت سینه کنند
تلین است بنها و محرقه و سرفه و خشونت سینه و تشنگان است و طبع نرم میکند طبا شیو سفید چار درم تر کین سینه
منو خیارین مغر کم که در تشنگان صغ عریض حاشا شیرا هر یک یک درم نرم کوفه بلقا اسفیل اقرص سازند
منو کم خیارین و کدو درم است شربت بکمال **در** که حش شها و صوا و دمو و علبان خون و عطش نا
سینه طبا شیر سینه کسرخ هر یک سحر دم ضدل سید سوده منو کم خیارین منو سده رب اسوس و شک
له انان

علا کثیر است و درم ترنجبین سفید هر یک سحاه درم یک لمعاب سبعل اقرص کند شربت بنفشه آلودم
که شیرین سحاه طباشیر تلخ است و حبس چهار حاره و حبس و الم و تب و دق و حرقت البول و تشنگی و البسه
علا و سوال و ذات الحجب نافع طباشیر کم خرفه نشا هر یک بخورم کلسنج معرکم که دفعه کم تر ترنجبین
شیر خشک هر یک سه درم کل بنفشه ترنجبین هر یک ده درم خندل سفید که درم کثیر ارب السوس نیلوفر یک
و درم زعفران خندم با شیر جو اقرص سازند شربت از کنگفال آلود و متعال که هم نافع بنفشه اول
طباشیر خار درم ترنجبین بانزد درم مغرک و فضا صحرای هر یک سه درم کثیر اصحاش هر یک و درم لمعاب
اقرص سازند که هم عمل دارد طباشیر کثیر اصح عذرا زعفران هر یک دو درم بنفشه نشا هر یک سه درم کلسنج
ترنجبین هر یک شش درم رب السوس که درم ترنجبین را باب حلکده خسانند و ادویه کوفه بنفشه بان نشند
اقرص بنزد و هر گاه قوی باشد زعفران مطروح باید از البسه حلا قرص کافور و انسته باشد که اگر چه
در اجازت مفرط باشد قدر زعفران باید انست یا مندرق تبیرد کافور سوده سبوق لب اظهار
باستوار رفته اند که تا سرد تبیرد قرص کافور زعفران دارد در جلد و بنفشه از ان است که زعفران
طباشیر مصل که حرارت متبانه و معده را قوه دهند طباشیر قاصد انسته که در تب اسهال را سود دهد
اصحاص صاف غاف نیافه و بعضی بافتا موصوف گفته چو قرص طباشیر حلا که انسته مع قرص طباشیر
در کتب معاد کرشد **در کتب** حبس سحاه و محرقه و دق سرد دارد و بهر تبیرد دل و جگر غایت نافع است کافور
ماهی خندم کلسنج ترنجبین بکیره هر یک ده درم کم خیار طباشیر اصل هر یک بخورم کم کافور سفید کم خرفه درم
کم کلسنج دو درم مغرک و چهار درم رب السوس خار درم کوفه سحاه لمعاب سبعل سرشته اقرص بنزد شربت آلودم
که هم عمل دارد کافور بنزد درم کم خرفه مغرک و شیرین مغرکم باد رنگ مغرک و نه به شیرین هر یک بخورم
خار رب السوس طباشیر هر یک سه درم صحرای خندل سفید نشا کثیر ارب یک و درم کم کافور درم لمعاب
سبعل اقرص سازند شربت آلودم که هم عاده با بر قانرا نافع است زرنشک طباشیر کلسنج هر یک
کم کلسنج کم خرفه مغرک کم کافور معرکم خیار خندل سفید هر یک دو درم اقرص کند وقت شربت درم ارب
اقرص یک قیراه کافور همراه اب را از فر به بندد که حبس حیات حاره و عدل حکرا نفع است

دباز را که متقول کافور خندل سید کم خرفه کم کاسنی مژگند و هر یک مکدرم ملسر خردم طابشرده دره دار بر تار
لبا لب سبغ اقرص کند و نمون گفته که اگر بر اسب سید و دمثال ارفاده نماید جهت تبیز جگر و لطیفه حرارت
عجیب اثر است **در** جهت حاره و حرقان حار نافع است کافور و صندل و نیم مثقال طابشر اصل ملسر
سید مغرم خیار مغرم با درنگ کم کاسنی کم خرفه کم کاهو هر یک سه درم نرم کوفه باب معاج اقرص مندر سر
کمثقال در جهت تب اعفاء و شمس دارید یا سفه کمثقال در سن میو ایند یا فخر اید و مسه میگرد و بقصر کافور کور
و کند ابر قریصی از اقرص مذکور که در آن مردار انداخته که حیات و است از انباشت و دوق و دسل در وقت
و عطش را عوار کافور کمثقال طابشر جادرم ملسر شکر هیزد تر بخین بر یک شغدرم مغرم خیارین مغرم که در افر
خرفه کراسر عوار رب اسوس عود خام فاقه هر یک سه درم زعفران و درم لبغا سبغ اقرص سازند سر به قور
کمثقال **در** جهت حیات محرقه و مذهب و مطبوعه و دوق نافع است و سکا زایل کند و حرارت صرد و موده نشانه قور کافور
نرف دم نماید کافور سدرم طابشر سید و درم کاهو سه درم کم خرفه پانزده درم کشیر خشک بچندم افاقایم سید و درم
عوار رب اسوس کلندر کل ارنجی هر یک و درم لبغا سبغ اقرص سازند سر به کمثقال **در** جهت قور کافور
محرقه جمع شهاب حاره و برقان نافع است و سکا نشاند و مسه است بقصر صاگر کافور کمنیم دانگ تر کحک کل
سرخ هر یک سدرم طابشر مغرم خیارین هر یک و نیم درم کاهو سه درم و نیم مغرم که در درم و نیم
مثقال اقرص مندر و در نسخ قور کافور که کحفان نیز شود دارد و در کحل ذکر افاده در نسخ دیگر می
بقصر طابشر کافور و کمی معروف است بقصر طابشر افویا در کحل امعا ذکر شده چنانچه عقوبت نیز بدین است
رفته و طبیبان و محال و موافق حدوث اعراض محارند یا سفیج سه است لهذا اهل در کمر سرچ و کل سید
غودم **در** است ابر کحل حیات گفته شد که زعفران مندرق یا سیر کافور کجانب دل است و بقدر حاجت
کرمی ویر ایدل رسیدن مخدیه قوت وی با قوت کافور و حون قریب ل میرسد قوت کافور در دل و
در آید و قوت زعفران هماغه متوقف همانند و تحلیل میرود و کذا اقاوا و بداند که مدت بقا و قوت بسیار
کافور تا همان زمان که را که کافور و حقان گفته از سبب اقرص کافور را در محل محفوه از سبب
تا کافور رود و هوان شود هر کارا که او مانع و مدت ششماه نگذشته باشد باید که چنین اسماء و قدر کافور

استی لقا بر سر تا مو بر آید و اگر در جمع و قوا ص شربت است که در سایه چنگ سازند و مبدل همی نمایند تا مکه
نشود مکن در قرض کافور مراعات این شرط از همه ضرورت و استعمال اقرا کافور در نسوان و صبيان
و حصان مجوز نیست مگر آنجا که حرارت مغز باشد و ضرورت بلیغ داعی کرد از انسان از کتب مطهر
باشد لهذا شیخ در حاره مغز اطفال رحمت بران داده این در و لبش نیز کجوز میکند خصوص در صوف
زنان که حرارت مزاج ایشان بمراتب فرودتر از حرارت مزاج مردان باشد و کذا در حصان و
حصان چهار مزاج و القادریانند که در سنجای مسطور که بر کافور کمر بر شده با عصاره انتر امر به شرب
در بعضی امر به القدر کافور که در تمام نسخ می افتد در یک شربت داده میشود و این امور بر حدائق او
بجارت موقوف است لهذا هر واحد را عصاره در آن نشاید مبرده که قرض مردار بر سر نکند
تمام مقام قرض کافور است و جهت کسانیکه از راکه کافور متفر باشند موصوع شده و بر احمات حاره
و عطش شدید یصح تمام دارد مردار را سفسه طباشیر ناکثیر اندر السجید بر یک و متقال حدیثین
نخیر خنک کلسج کم حاصل کم کاسنج کم خرفه مغز کم که و مغز بر یک سه متقال کاسنجید
و متقال او دین را دقت بانی که اسفعل در آن خروج باشد نه شربت و اقرا ص بنده ندمع و انهار اسفعل قرصا
در وقت حاجت در آب در سیر حل کرده بدیند و بسیارند اسفعل مستحق نشود و اگر بلعاب اسفعل در
زرد است **و بعد** که شربت دایمی و دق و بواسیر و اسهال الثابت فاقه مردار را سفسه عصاره
السجید تخم باریک یک درم طباشیر کلسج یک شش درم کلار منی چار درم مغز کم که و مغز تخم کله باریک
سه درم حنظل سپید یک درم آب مردار اقرا ص کند شربت بکثقال مع شربت تخم کلسج و در بعضی امر به با سیرا
در بعضی مواد سرطان خرق سه درم بغیر ایند و در وقت کافور یک درم در عوفان بخیرم متقا سازند **و بعد** که
تند و دق و متعلی عنین طبع نافه است طباشیر کل ار منی هر یک چار درم کلسج شش مغز کم که و مغز تخم
مغز هر یک سه درم اقرا ص بنده شربت یک درم و نیم معده درم و نیم صیفی و باید که وزن دونه هر دونه را
نمونه ناسج رسد و اگر سرفه نباشد قدری صمغ در اخرا در قرض بسیارند و در کفرها مفید دق و مسل در
شربت شیمی المعاد و معا کد صفت ذکر شد فلیس **علیه** که شربت چهار باغی و در معده نافه است

سرخ نمیشود در رب السوس عصاره غاف هر یک چاردم سنبل الطیب یک طباشیر و دردم کوفه سنجیده اقرص کنند که حیات
حیات بلغمی و اوجاع معده و قلب و نفوس و سوز و غم مفید است کل سرخ دودرم سنبل الطیب یک دم معک کینیم دم شربت دودرم **نوع دیگر** که لغت اندازد
و چهارم که باغ است و معده را قوت بدکلسرخ اصل السوس هر یک چاردم طباشیر افسین سنبل الطیب یک دودرم سوسن سه دودرم عسل از انار
اقرص بنند **نوع دیگر** که تب مرکب که ضرا و بلغم غالب باشد سود دارد کلسرخ ده دودرم اصل السوس نیم دودرم کاسه مغرم خیار یا در یک
چاردم سنبل سه دودرم اقرص بنند شربت سه مقال **نوع دیگر** که حیات تبی ضرا و بلغم در آن برابر باشد کلسرخ دودرم سنبل دودرم کاسه
نیم دودرم معک کینیم اقرص بنند شربت یک مقال **نوع دیگر** که اطفال حرارت و ازاله حیات کند و تشنگی نباشد و اوجاع معده گرم کند و در
علل حار سود دارد و حیات تب گرم که در ایام گرمی عسل باشد نیکو عمل است کلسرخ ده دودرم مغرم خیار مغرم که در یک دودرم کاسه
رب السوس دودرم سقونیا مشوی یک مقال کافور در عدم نرم کوفه عصاره قرقر و عرق نعنه شسته اقرص بنند هر قرصی مغفای شربت نیم العبد
قرص سنجیدان سکه در سنجید و در قرقر و نعنه و نعنه **نوع دیگر** که تب بلغمی مفید است و در راقوت دهد و سده را بکشد کلسرخ اقرص
کادو زبان کرم کاسه هر یک سه دودرم غاف مقال رب السوس یک دودرم ادویه نرم کوفه با یک رب السوس در آن محلول باشد نیم دودرم
بنند شربت یک مقال **نوع دیگر** که حیات مختلفه نافع است کلسرخ ده دودرم سنبل الطیب رب السوس هر یک یک دودرم کاسه
مغرم خیار هر یک دودرم نرم کوفه کلاب اقرص بنند شربت یک قرص **نوع دیگر** که حیات طغیه را سود دارد و در اوجاع
تب از چار سفته تجاوز کند باید داد کلسرخ ده دودرم عصاره افسین سه دودرم عصاره غاف شش دودرم معک کینیم
کینیم دم سنبل اسارون افسین هاه از خرد واحد یک دودرم اقرص بنند هر قرصی سه دودرم شربت یک قرص از انار
مطبوخ اصل کثیر ایک اوقیه شکب و مطبوخ مذکور در حرف المیم همین بحث بناید و یک نسخه قرص کل که حیات
بلغمی و از ان که مرکب از بلغم و ضرا باشد نافع است و در رخت جگر گذشت و اکثر نسخه وی در معده و یک
که حیات نفوس الدم و اسهال و در ایام تب سودمند است و در رخت معاذ کر شد **نوع دیگر** که حیات
عاده و علس شش و جگر کند و معده و شش زبان که از قوه الجبره ضرا و کوفه باشد نافع است و در شفا و
کفته سوم در و لطیف عرب و جدی النیر و خذل سید سرخ رب السوس نیم خرفه هر یک دودرم کلسرخ
قد سید هر یک چاردم مغرم خیار یا در یک کافور کند و بعد هر یک نیم دودرم کوفه نیمه با عسل در کلاب یا در
مستخرج باشد شسته قرصها بنند هر قرصی در می و در سایه رنگ کند شربت یک قرص مع آب یا سرین

چنان و اگر ملین مطلوب باشد مع نفوس مریخی که در جنبین باشد در آن مخلوط
باشد بخورند و اگر ملین زاید مقصود باشد بخت خوارش در آن نیز امتیاز باشد که جهت سهال صفاد تسخیر
مسو و سقویا منوی بکیرم بفرایند و عمدتاً تحت قدرت حالت باب ترنجبین یا شیرست آلوکار نیز بند
و دیالک لطف نسیم چنان ساده دارند و در نصف سقویا کنند تا هر کدام در کار شود بعمل آرند **در عاف**
امات عقیقه و ضعف حکراف است عصاره عاف شترم کلسخ شدرم سبل طاب شیر هر یک و درم مصطک بکیر
افراص بند شترت متفای شکلی **در عاف** که جهت حمایت کنند و در حد ویرقان نافع است عصاره عاف لک
هر یک بکیرم کم خرفه و درم طاب شیر بکیرم رب السوس ربع درم کوفه خبه باب کاسه افراس کنند **در عاف**
ست سطرالعوب و پها کنند محرب است عصاره عاف شترش درم طاب شیر درم سبل الطیب درم کلسخ
بکیرم باب افراس بند قدر درمی شترت بکیرم **در عاف** که تب با صوفه را نافع است بنفشه مغربا و ام
شیرین مغربم که در مغربم خیار کثیر الکلسخ هر یک بکیرم رب السوس کل از منی نشناخته هر یک سه درم مصطک
نقال سبل بکیرم کوفه همه افراس بند شترت بکیرم **در عاف** که تب ربع را که با صوفه و قبض طبع و در سوز
بنفشه درم مغربا و ام مغربم خیار هر یک بکیرم رب السوس هر یک بکیرم شتر سنی و درم با جلات طاب شیر
در عاف که تب غیر جانصر را نافع است سابر اخراج کردن وی صفاد بغم و بنفشه احقر را و درم ترنجبین
بکیرم رب السوس بکیرم سقویا نیمه یک سمره بکیرم و بکیرم بنفشه شترت بکیرم نیمه یک سمره بکیرم شترت است
در عاف که تب با صوفه و بنفشه است بنفشه و درم حسان سفید کم کاسه مغربم خیار هر یک بکیرم شتر السوس
بکیرم درم شترت بکیرم لکافا و اگر خواهند مسهل قوی باشد سقویا منوی چار درم ترنجبین و صوف سفید درم بفرایند
درم **در عاف** که تب حاد را از ایل کند و صفاد بغم بر اند کل بنفشه سه درم پوست لیل کالی بکیرم رب السوس
بکیرم درم نسیمون شیر بکیرم درم سقویا دانکی و در نسیمون درم است و انجلیک شترت کامل باشد و در نسیمون
بکیرم درم نسیمون شترت و یک نسیمون قمر بنفشه که بذات الحنف نافع است و نسیمون بکیرم الشرح سینه نافع است در کف
در شترت و در نسیمون در کفیات محرقه معده مفید است در کفیات معاد که شترت نسیمون و مسوده و از در اکثر
کفیات چاره و بارده که با ضعف حکراف باشد مفید و نسیمون شترت و در مسوده و با کله و کله و کله شترت **در عاف** و

[illegible]

اما بعد نیت که بسیار کم را سود دهد و ترش تر و معده نماید فایده که خام بود و سرف سرد کرده بنوشند که ترش
 صورت نسبت به نفع که بطبع بند بود در ترش کردن و کمتر حدت می و دفع حرقت ثمانه و سرف سرد
 معده و جگر انداخته ذخیره در کشت تب کفرا کفا که حبس علی در در طوبت حلاب ز راه از
 و اشعیر باشد و در بحالت باید که عوض شکم بر همین امضا داد و در تنها حاره
 قوت قوی باشد و سان انکه انهد در خم خواند بود بنده باشد غیر از حد صبری نماید و اد
 هرگاه صفرا غالب باشد و خوف اسهال او در معده نصفه شود حجاب در او امنیزد که غلبه آب او تا بر
 صفرا نماند نفع یابد و سکا نشاند و حجاب ستر از آب فقط باشد اگر زود در گذرد و نقل نماید البته
 علامه و در کفحه المومنین ارقام شده که حلاب حبس تنها حاره یا سرفه و حبس حله و المومنین
 و در احتیاج نافع و هلاکت نفس و مصلح و ادراج و او در اربوب و عرق قوت اعفا مفید و حبس
 کتاب مصطوفان در صاموده لکن احب انکه در حیات و او رام نفع و مسوده بدان سازند
 آب بسیار مسود باشد که ذکر اله و حلال که از عاب استغسل و بید مشک و حلاب نهند در سیر و ترطیب را
 حیات حاره الفع است و قدر قی کتب الراس **القیام** در حیات بارده سود دارد و در کفحت
 حتی بفع بعد ظهور نفع سود میدهد و در نول است که کفش سه رازانه سه از سیر سیاه و سیاه
 انیسون هر یک کف کف کفش سه رازانه معصک هر یک و درم اندر یک رب سبز یا سفید و در
 درم بنوشند حکرم کلقد در آن حل نموده **اول** که اهاج اخلاص حاره بوست که کاسه محکوم است
 درم خم کاسه محکومه بخم کسوت شش درم غاب است درم سبب ان شانه دانه هم را در حارین
 سبز تا که لکن ماند صاف کشند و حلا اند سه روز بنوشند مع شکم سرف سرد کرده و مقدار شکم هر روز
 درم یاست درم بابیه **دو** را یار سه کشاکش بنید و اتفاق اهاست که اندر تنها درم سه عدد انکه در است
 سبز داشته باشد و نافع کثره و صوف بود چون ما و اشعیر است زرا که سرد و ترش و معص اخلاص حاره
 و شفع اخلاص محرقه و معده و سهل انفع در پیران و زرد و معده العدا و در ممکن **عش** و حله
 خونی و مرل درم هال و حبس حکر حار و سل و دق و قر و اما و سوال حار یا بس نافع یا حرم

و مثالی بحال احلاط فاسده نمکینه در معده زانرا دفع نمی آرد و خاکر حوضیه باشد و از عده صفای
وی نیست که قوت او قوت گمان است و قوی مفاده بخلاف اعزیه و لکن مثلاً عیسای کرم ادا قوت
در آب و مهمل و بند است که هر چه گرم از قافض باشد طریس یکسان باشد بر مراح سب آب و بغیر از آن رو نماید
الفا با وجود در حجت لغیره سب و بدان سب از زکهار و کذریده و احلاط را از زکهار و کذریده و احلاط
دلیل بر حلاط و عمل وی است که از شاخ جلد یا یک میگذرد و احلاط را به نفی بر می آرد و بخلاف آنکه
که اگر چه از القیوم شکایت سازند و در حجت وی سرمی و هموار قوام پیدا نمیکند لکن بر فرم معده و
استد و زود اند که نزارد و برین وجه از عده مستغله و اشعیر ممتاز آمده لکن در حجت مراح
معده و مفر احصار آمده و نفاج است و مصلح آن کلفزد و طریقی وی نیست که شعیر نیز بگیرند
سازند و در شیرین ها با تش نرم بنیزند و در طرف پاکیزه و شیرین طرف دیگر سنگ است
کف بر مکسرند تا که نخیه شود پس آن آب جاف بنوشند اگر لطیف غذا مطلوب باشد و الا سنگ
نماند اگر مکرر غذا مفصود بود و نباشد خیاخ میفصل گفته شود و در مقدار آب حلاط
بعض گوینده چند جو مانند و نرد و بعضی بخت چند شاید و مختار شیعیان است لکن جمهور اهل بایستند
چند یا نذر چند باشد و نشان خنده شود است که غذا و طبع معده و بعضی بکرد و آب
سرخ رنگ بر آید و قرمزی جو سر غلا جو دت طبع است بر سبیل انزری در زخمیه نوشته
که از کشفیات یک نخیه شود نه غذا را شایسته و دارا و شیخ نیر در قانون گفته و ایما کون که شکل
فی العلاج و مصلح ادا کان قد اسویا الطبع و احوده ان بکون اما و در خوشتر شکریه
اشعیر شکریه و احوده و قدر صحتی قریب من الحسن و هرگاه تب خارجه بود و سبب طیف
باشد و پس شکم و در از بول بیشتر مطلوب و باید که جو را بیشتر سازند و کم است در آب اندازند
و بر تش کنند و چون آب گرم شود آب را کور سردن آرند و آب دیگر که گرم باشد
و مطبوخ می سازند پس کور سرد کنند و شکر انجیر بپزند که اقال اسمر قند فی خسته بیان خواص
الجبوب **مسلمه** بیاوردانست که هر چه از اشعیر در معده جمع شود و متعفن او باطل کند و شب

این هر آنکه هرگاه چیزی با او جمع قوتها و محال میداند و طبع اندر مضمون تصرف کردن اندران متحرک
در طبعات و از دو قوی مختلف اضطراب اندکند و بدترین چیز با کشفاب در معده شکنجیست هرگاه که کشفاب
بنا کند و هموار فرام باطل سازد و از اینهمه نایافته از معده بیرون بر دس ضرابان باشد که چون کشفاب
بندد و از قبل از او بدست شکنجی در ابتدا خط را لطیف کند و مستعد دفع نماید و معده را درست سازد و
بدان از ان ماو الشعیر دهند تا معده تسبب لغات را شک قول کند و زود مضمون گرداند و خطی که شکنجین
طیف کرده کرده باشد پرورد ماو الشعیر منفع گردد و در کما و محار باک شود و باشد که با دابول دفع شود
ند و اگر بعد از ماو الشعیر جو خا عت مکرر و شکر شربت دیگر از شکنجین دهند تا هر چه ماو الشعیر از او مقدر کرده
باشد و صبح داده رود دفع شود و از سر روی و نری که از ماو الشعیر حاصل آمده باشد بدرون شکنجین
تن رسد و برین کشفاب و اذن جانشان که اندر ابتدا و رخت دهند از ماده حاره بود و حاجت به
بشدن قوت نباشد و سردی که اینها کشفاب نیز با کسر با طفت مسؤل شود بقذا نشود و کلی موی
در موده باشد و از هر حاجت آید کلمات با شکنجین قناعت نمایند و اگر حاجت نگاه دانستن
بود کشفاب عذرا دهند و در انحطاط کشفاب مع لطفه مالشک باید داد هرگاه روی یا روی باز اعر
صفت عصب باشد و جو کشفاب بر جلاب با شکنجین قناعت کند و هرگاه سطح حاجت نکرده باشد
فعلی دیه موی جمع مانده باشد کشفاب باید داد و عذرا و دیگر هر آنکه بنا و گذر یافتن امتلازات شود
و بخار زیاد کرده و بدین سبب در عظم تولد کند دوم زدن متواتر شود و سبب متواتر الهام
در آن شود و خشا و تشا تولد کند پس در چنین حالت ضرابان باشد که کحت کفیه یا انشاف یا ملل طبع
مانند و بعد غذا دهند و هر که ماو الشعیر در معده سرنش آب کحت می باید داد و اگر حرارت شدید بود
در رخش اندوی بنیز باید که لعل با کشد با عمل قضا معروج نمایند و کل قند نیز معلا او است
در معده محرور یاو الشعیر بقدر امتراح حشر قلیل نافع او است **ناید** بداند از کلام بعضی اطباء
نده که ماو الشعیر معلا شکنجین است و شمع در می بلخی فرموده که هر دو را با هم تلفظ کرده دهند و مع ذلک شمع
اطباء اتفاق دارند بر اینی اصحاب بهینا در حق منافق این هر دو کلام در آخر کت شکنجین کفیه منطرح
و خلط پاک منبجی اصحاب در معده و اگر در خارج محل فضاحه باشد از کحت منع حارم باشد از سبب

ما و الشغیر حب حب حیران و انچه می بیند در انرا ما و الشغیر می نامند چنانچه حب سحر و در دست غماض انرا سحر
سلیمان و انچه بر سیاوشان با و مطبوخ سازند اما حلو و تحت اخراج بلغم لبر و دفع سده و قرحه را با و در
نماند و حب صواع حار و سرد و حب انات الحن و دات البریغ غاب بنی و در سستان و انقال ازین ترش
مطبوخ کنند و حب غشیان از مکرند و در محو فوات میامیزند **سورق** قاضی شکم است و دخی چنان سازند که
را مقشر سازند و بران نماید و مطبوخ کنند و اگر حبش نثر امیزد اعانت در قرض کند و در بایند که
نسبت مطبوخ او در سرع الاکثر از معده و حب محروم با مقشر در تسکین عطش موثر است مطبوخ در
افزودن تر است و در لیم کمتر و برانند که اگر در کف در حبش سحر قوم شود که شک الشغیر جوش است
قول از روکت معلوم شده چنانچه مستفاد از قانون و ذخیره و حران میشود که شک نفس جوش است که مطبوخ
باشد و آب لطفی در اما و الکسک و ما و الشغیر نامند **سورق** حب حب و عطش و اسهال مواد نافع است
بست جو بگیرند و در آب و بر سبز تا غلیظ شود و جلد دم از ان مع طبا شیر و صمغ عربی که هر دو جدا گرام با زاده
باشند بنوشند **سورق** حب حب و دمود مواد نافع است و اخلاص محرقه و سرد و چهار حب حب و دق و طب
مزاج و رفع عطش از ادویه جلیل القدر بگیرند که در از که تازه و نرم باشد و بلغم نبود پس بر او جو خمیر کرده بر
در گیرند و بالا را و کل با گیرند و در پنجه در سوز معتدل گذارند و نرطاق یا خشت نهاده تا نیک شود و پس از
کل و خمیر بر دهن آرند و زیر او سوزان کنند و بدست بپختند تا آب زلال فرو ریزد و از سحای متعال تابانود
منقال توان داد با قند و آب یا روغن کبکب شیر خشت و قطوس حار شیر و کلکند اما و شکنج و سحر سحر و کلکند
و مانند ان و هر چه مناسب وقت باشد و محتاج اند بود و در شفاء الا شقام گفته است که در از از حد جانور
کار در نرسد و معده ملغوف سازند بار و خورد و کسیر که هر دو را یکی خمیر کرده باشند باب شیرین و گلاب
یا کل فقط اقرار و در تعریف است هر چند که باشد صحت خلاف العدر باید که در انش معتدل
چون نمیند شکم که در نه تمام باید نه سوز شود و حب استیمین بر خلاف قدر و عرض مد است کافیه
که خوا غالب باشد لازم است با محو فوات و ندر تا مسهل صفا نشود و اگر از ان محو فوات مناسب باشد
سرد و خزان یا دیگر چیز که لطف قوام کسب شد سازد و انچه دهند و سوزی جوهر انگار بنوشند **سورق**
نماف آب که و منصف است و مع ذالک مسهل لخوا میشود چنانچه خیار ترش و اکهار رسیده در و سحر
معتدل

و منقال اگر بنوشند تنها یا با شکر یا با شیر و دیگر جهت اطفا حرارت دم و صفو العظام دارد و در وقت
 حال نمودن باد و بی یکه علم الدوا حبس تنها و مود و هواء و هج سده عک و عرق و مصلح سالت از انا
 نه با فخر بن ترین انشیاست بکیرند بر کاسنی منبر و باره مسج کنند تا از کمر دو غبار پاک شود و با عمل
 طالع بکوبند و آب بپوشند و همچنان با مروق نموده از جمل و نه منقال با سرطل همراه انشیا و مناسب حال شود
 در دریا بنی اگر صبح سده جگر مطلوب باشد مع شکر بنیاده یا نیز در وقت جهت تلین مع ترنجبین و شکر
 است اسهال صفرا و بلبلنا و جهت لطیف مع شربت نیلوفر و شیر که جهت دم جگر و سیرقان شدنی مؤثر
 یا شکر و دیگرانند که سر و نفی نوعی لطفا آب کاسنی بر چهار وجه است کلی که آب افشوده او را کتب کنند از دنیا
 جز و رقیق از اجزاء غلط محاسبه کرد پس فلو انرا صاف ساخته بکار برند و دم آنکه آب بی را در ظرف نهاد
 انرا خفیف گذارند و کف بردارند چون آب مذکور را سده سده کرده و در وقت درازند و در کرباسفت
 یا لایند و بکار برند سوم آنکه همان وقت که بکوبند بپوشند و در بارچه سفت بیالایند چهارم آنکه در بارچه بین
 از غزال رفیق نفت صاف گردانیده و هرگاه حرارت قوی باشد غیر مطبوخ بهتر است و الا مطبوخ او
 بکشد جهت رفع هواء مجرب است و با شکر مینمای گند و تقویت معده و از راه غرض رطوبات نافع
 هرگاه با قدر از بانه و کم کسوت بخوشانند و در هج و اسهال قوتیر باشد **شده** بدانند که کاسنی نرم کرب و
 در سبب یکی ارضه نازده و اسه مستوره و دم جوهر لطیف لعل حرارت که مسط و متعین است بر سطح ظاهر او
 نسبت ان هج سده میکند از نجاست که سرخ و طافتشتن کاسنی ممنوع شده زیرا که عمل مرمل اثر او
 در سبب لهذا مغسول او توید راج کشیر میکند و در بایند که کاسنی سرفرا که از سبب دم محب حک
 نده حد دارد شکر مصلح او است و شربت بنفشه و امثال آن بهتر اند و کاسنی بسیار به از صحر است و هر
 کاسنی تازه هم نرسد پوست بخ نازده و زیزه کنده قدرت منقال با کمتر اند عرق کاسنی و مانند ان
 مانده با سارید عوره تبند که قایم مقام رب کاسنی تر است **و الله** که معمول قدماست و جهت مؤثر
 هج و هواء و سودا و دمود هج سده و لغویت معده و آلات بنفس نافع دانسته اند و بهتر از ان کاسنی
 با شکر در مورد مکره و حمایت مختلف است و سرفرا نیز هج دارد و هر که سرد که نرم و تازه باشد کوبند
 با شکر و شکر دارند و روز دیگر از سبب منقال تا سبب منقال او را با محسوس و شکر بنوشند

چهار حمایت دموی با تریب غایت اتمال آن و صحت حمایت سودا و در حرج با سنگین افشون و جهت که لعل سده
و لصفی خون با سنگین سرور و ساد ملل مور و شاه تر و تازه بگویند و آب حاف کرده بکینیز و بقد ر پوست ملل زرد
صحت رع سیر یک شب گذارند و در دیگر حاف او را بقدر سی متقال با سفت و در متقال او دوی مذکوره بنوشند
جهت امراض سودا ویه اگر با صوب مسلیم بند قبل ازین بدوشت صوب دهند و بعد آب شاتره بنوشند اگر خور
اضرا و مسلیم مثل بلکی و افشون و ترید و غار لقون و اتمال آن شب در آب مذکور حسانیده و حاج فاشورده بنوشند
صحت حمایت حاره که از دم جگر و معده باشد و بایر قان و در با فقرین حیرت است و طریق ماضی او و ترتیب اذن او
دیگر همان و تیره است که در ما و اندک یا ذکر شده و واجب است که عجب الثقب ساه نباشد که وی محس و ملک است
نت و گرمی جگر است قال اصفرا نافع است و در کتب حکر گذشت **و این** جهت حمایت سودا ویه لغایت تعداد و سها و کرب است
تا چیزها و دیگر آن انجبه و ترتیب و در کتب حکر گذشت **و این** جهت اظها و حرارت و تقویت جگر است تمام دار آن را
و اگر مع الشحم بفقیرند خواه امار شیرین اسهال صفا کنند و تشریب امار عقب طعام موجب کد و غذا است و اندک است
که صفا غالب باشد امار شیرین تنها باندند که مسهل اصفرا مکرو **و این** جهت پها و گرم نافع است و شکم می
و حرارت جگر فرو می نشاند لکن ناسد که در مزاج صفا و اسهال اصفرا میکند پس لازم است که با محضات
تا مکفته از ابتدا است بگذارد و اسهال وی و دیگر فوا که رطبه کثیر اما نیت جائیز نیست که معده سده
سنگین صحت سده و او را در بول و سیر قان و مواد محرقه و اعانت سرهم و اعترت جهت براد و صفا
حرر جگر و سرح اتمال آن جهت سها و حاره و رفع غلط وی الکسیف که کم مقدار باشد و معدوم و بول خون و قنطرب
و بلغم سرین ادرط بدن و مصر سر و ز معده بارد و مصلح مقلد و عمل و قند و اتمال آن در سر و حرج
تر و طرق کرفش آبی است که بنویسند و هر چند مغر و اربابت مار صرا صبر انشود پس آن آب را
کرده بنوشند **و این** که در تب بلغمی همراه قرص کل دهند و در کتب قرص نرا اشارت رفته پوست کینر که
رازیانه مرکب درم کم کرفش تخم رازیانه انیسون ناخواه کسوت سکاچی باد او در زهر یک عدد هم را در و در
جوشانیده تا نصف آید پس یک ادقیه از و یک ادقیه سنگین بکینیز و با هم امیزند و قرص کل تا امیزند بخورانش
او این را بنوشند که لطیف العمل است و در تب عجب جهت رفع حرارت و ملل شکم توان داد هرگاه
ضعیف باشد و زمان که باور و تشریب جگر و تریب چون ملل و سقون با مقدار نباشد و بخار است و سده و در

سر

در در وقت آب بخوشامند که نهرا شود پس طاف کند و قد سید و درم امیزد و بنوشند و وقت خواب
بگذرد و زبان مداومت کنند و در وقت جمع اوجاع کرم مفاصل را نافع است الی آخر است
لعل قدر و عذاب ده دانه موثر است و دانه پنج کاسین کلسر ر بویض صبح مجرب است و در وقت یکساعت
ماشو بخورم غلبه درم کاسین کچم کسوت هر یک سه درم کا و زبان تیتو فر هر یک چهار دانه
برای خوشامند جایگزین است و ما کند و تمرندی از سه و لیس یا ک کرده یا نروده درم فلو س حار شیر
بست درم شتر شت ده درم معجون در و ده درم دران حل کند و حاف سازند شتر شت قدر قوه
و ربع مجرب است گو کند را قدر مزاج و عادت هر کس با ده دانه فلفل کونیده خوشامند
صغیر که حبت ربع نافع است بلبله کابی ده درم کچم کسوت کاسین هر یک سه درم الو عذاب
بست عدد پوست سی راز یا نه شاترو مفت درم تیرید جایگزین است و ما کند لیس فلو س حار شیر
بگون و در هر یک یا نروده درم بیا میزند و حاف کرده بنوشند و حاف حبت تیرید یا ک کرده و کشاد
ده و در اندن بول سودمند است افستین رومی راز یا نه انیسون اسارون کچم کسوت
در خرچک برابری حاجت بکینند و خوشامند و ما کرده بنوشند قباد الملک حبت سعاد کز نام
بست و در وقت سینه گذشت معنیان انکه با ششاه بر سن معجون بگذرد و اسهال نکند
سزا حبت تب بلع و تپهار بلخی لعدارد و در وقت سر زکریا حبت که حمی با بر قانرا نافع است
در وقت حاکر گذشت کور مرید غبر خالص و سیر العت است و مسهل صفرا و بلغم
ادام شیرین یا نروده درم مغر کچم قرط مجوده هر یک ده درم قد سید است و سحر درم زعفران
درم لطر ق معلوم سیر سید شریع بکمال و بداند که این دو املو کانه و تناول رو سح کر است
دارد و هرگاه حبت اشمال دیند و بعد از کار احصای بود القدر بار که طبع اجابت کند سما قدر
ایام هست داده باز دیند و سمن قاعده و جمع مواجین مسهل و خزان هر سه مسهل مرغی دارند
مرا که حاجت در برنجیل با اصل باشد مسهل منقر یا از تیر که حبت حیات مجرب است
و معجون خیار شیر و معجون بنفشه نافع است و در وقت اموا گذشت از مجربا عذاب الد

محمود چون روز نوبت قبل از پید و ساعت مقدار دو خودیام متغیال تا اول نماید البته در سه نوبت قطع کند و
بجای نوبت حلتیت از صبح قمر لعل شو نیز صاف مساید هر یک سه درم افیون سداب فلفل هر یک یک گرم عسل بر آب
مستقل از دگر بار از وی تبرک کند که زاده از سه چهار نوبت اصباح می افند و قدر شربت بدستور معجون ساقی سبزه
کنند نوبت متغیال و عفران خمر هر یک درم سکنج حلتیت هر یک دو درم صندل سبیل هر یک صفت درم فلفل
عسل بوزن صبح که عین عسل دارد و وقت استعمال قدر شربت بدستور معجون ساقی اسارون کند در یکی چند بدستور معجون
افیون با سوسن عسل کفکند مثل جمع باشند **در حرایات** تقویت اعصاب نفس نفقدار و کسب مزاج و بهمان در کسب
و کسب قلب کمر شده خصوص مفرجی که از تالیف شمع است جهت تب و دق و فانیان نقصان دارد و در قلب
بلبله و مراد از جهت تبین طبع در حرایات مناسب منفی که استعمال بلبله اند از ابتدا و حیات مبرده اند محض بلبله غیر
چو غلت می به پوست است و در مرابا با بر ترتیب به پوست مذکور مانده و قدر نیز با بر امتزاج اصلاح او نموده پس در معجون
را ز کحل چهار تلخ را سود دارد **در دانه حرارت** رفع کند و گنگنه باشد **در خردی صفرا دفع** کند و تب
زایل کند و مجروح مزاج را نفقد **در عین عسل** از دگر بریات در کجای ساقی کزنب و ترتیب نافع شهرت
الوجه تب مطفی و عسل برائی اسهال لعمام دارد الوسیاه غلب هر یک درم سبیلان عدد و نوبت معجون بلبله
هر یک است سبیلان کلر خمر برک شان هر یک است درم کل نقیصه کم خرفه کم کسوت هر یک درم کم باقیان
انسیون هر یک درم پوست بلبله زرد بانه درم جلا در سه من آب جوش سنگ بند عبود اندر شیشه فراخ
و در زرد و اصاب شب در جاکرم می نهند و پس از سه روز هر بار درم جلا درم یا بانه درم شکلی درم شربت بنفشه
بلبله تب نافع است و معجون و اسهال صفرا میکند و است زرد است درم انوراج شان بخساند بکلیان روز پس سال
صاف نمایند و سرخین است درم و ران کل کند و صا ساخته روز را بنوشند اگر قوت مساعد بود و عسل باشد و اخین
تا اینکه بگذرد استعمال بلبله نماید و شربت اگر عوض سرخین کنند تر باشد زرد است و خیز در خب خالص گفته اند
آنها شد که در پنهان گرم دست از سر بکوبن کوب ماه دارند اگر حار و فانیان تر شمع نهند **فواکه و نفوح** جلود
نفوح حامض و نفوح مهمل نفوح کشنیر جهت بهما و کرم سود دارد و در کسب سر کزنب
و معجون دماغ نافع سر سام در کسب سر کزنب **در حرایات** لعمام دارند خاکه در حرایات

[illegible]

در حرف ال مستوفی ذکر شده بلفظ **دوا** **اگر فعل** اما ان منقول از قرابادین حکمت الدین است و برضای خیر
سیاهی موی که با در دوا مواض یعنی زایل کند خاصه که بعد هفته مستعمل شود پوست لبلله کابلی ببت درم پوست **اگر فعل**
آله منقعه استون بزرگ مقشر هر یک ده درم تربید سید با نرزه درم اسطوخودوس سفاح هر یک سیف درم یک
غار لقون محرم کند سعد قسط زنجبیل زوفا هر یک سه درم سطح ساج مصطکا انیسون قر لعل حاشا لایم غلق
دو درم فلفل ناشک هر یک چهار درم کوفه پنجه لعبل سیر شد شربت سه درم اگر بر سبل دوام خورد و جهت
حشاک زاده توان و کدو و حاکمه الو منین حسن نوشته لبلله کابلی لبلله آله هر یک مثقال بزرگ مقشر
هر یک تخمقال غار لقون کند انیسون مصطکا قر لعل سل حوزو او هر یک شش مثقال سفید رطل سفید
هر یک چار مثقال شربت سه درم با چار درم و در بعضی کتب سنی مذکور حسن مسطور است پوست لبلله کابلی سیف
درم پوست لبلله آله مقشر هر یک ده درم بزرگ مقشر با نرزه سطح سوز رطل هر یک سه مثقال ساج سیف درم
بنخفقال اسطوخودوس سفاح هر یک هفت درم غار لقون شش درم قسط سه درم مصطکا کند انیسون هر یک
قر لعل حوزو او هر یک دو درم فلفل دار فلفل مار یک هر یک چهار درم کوفه پنجه لعبل سیر شد شربت لایم
با چار درم **اگر فعل** که عرق بذر اناج است مسهل و اناج ماده انبساط است و هر گاه که در ده روز و
بیای بی این بخورد از و سالم ماند و ماده اسهال پاک شود پوست لبلله کابلی پوست لبلله آله
منقعه تربید موصوف زنجبیل مثل حله برابر کوفه سحر روغن بادام حرب کرده لعبل شربت لایم
سه درم و در طلایه گفته تا بهمچند سیم فایند سیر شد و بعد تدبیر روغن بادام نکرده **اگر فعل** که در این
سالم را اناج است باید که بعد فلفل و حجامت ساقین و عرق و عرق حبیب و ارینه بکار برند و
زرد و دازده درم لبلله سیاه هفت درم لبلله آله هر یک محرم سنا ملکی شاتره هر یک شش درم کل
کل نفقه کم کاسی هر یک دو درم کوفه پنجه بر روغن کل حرب سازند او نیز نفقی بر قوق سیر شد شربت
اگر فعل پوست لبلله کابلی سه درم پوست لبلله آله منقعه هر یک ببت درم سنا ملکی ده درم کل
درم شاتره بخاه درم کوفه سحر باب بر قوق سیر شد و بعضی این نسخه را چنین نوشته لبلله زرد حله
لبلله کابلی شاتره هر یک درم لبلله سیاه آله شاتره هر یک ده درم و در بعضی حرب کدر نسج کاه هر یک

در درم کوفه سحر بود غل کاو بادام صبرت کرده با کشش مدقوقی سبز شند شربت از دو درم تا چهار درم
 عذاب شانه مسهل ملد زرد لبلله گابی لبلله امله سرید موصوف هر یک درم مصطک انیسون
 از بانه هر یک مکدرم شانه مست درم محکم کاشنه سه درم کشنیر خشک گلشن بنفشه هر یک و دو درم و نیم
 سبزه مکدرم عمل قدر حاجت روغن بادام روغن کنجد و د استار کوفته پنجه سر شند لعل معلوم شربت
 عدو حجت خار بر نافع هست لبلله سیاه پانزده درم لبلله امله سرید هر یک مقدرم انیسون
 درم سفاح اسطوخودوس عدد خشک در گردن کوشند میباشند هر یک بخورم سماکلی چار درم غاریون
 رساد سطح نو سادر هر یک سه درم انیسون فرفره منبل قر لعل کر خوز بو اخیر و امصطک هر یک و دو درم کوفته
 غسل مصغی سبز شند بخورم و در شیشه لبلله و آمله و تربد هر یک بخورم و سفاح اسطوخودوس و سماک
 هر یک بیفت درم ست و فرفره مطروح و دیگر هم مثل سابق که بقا ایضاً نافع است لبلله لبلله
 بزرگ سنابر یک درم ذوق مست درم وح دو درم مصطک سه درم افستین بخورم موثر منقی درم
 قدر کفایت استخوی به جدام که جمع عمل شود او را نافع عظیم دارد و سیاهی مولع دارد
 در رسید شود پوست لبلله گابی پوست لبلله مله مقشر هر یک ده درم سماکلی ترید موصوف انیسون
 بخورم سطح اند سه درم سفاح فقط مکدرم انیسون یک بندی هر یک و دو درم کوفته پنجه غسل
 از کیفیتال ناچار شفقال کسیر که حجت یق و بر ص نافع است و اطرافل ضفر حجت نصفه
 ان مغیره و این هر دو در حجت سر کند نشاء اطرافل کسیر که سمین بدن کند و تخمین لون نماید و عرت
 از نافع است و در حجت معده ذکر شده لون را بسکوند و عن خریش سازد و هم سخا و ادوشت
 سیاهی موی را محافظت کند و مشایخ را بعد از بلبله سیاه پوست لبلله امله مقشر
 و شش درم بشوئیت و چهار درم طباشیر سفید عمل ملا در هر یک شش درم قلفل و اطرافل
 قفل فلقونه انیسون هر یک و از زده درم فند سید شش درم فند ار آب گرم بگذارد و داد
 و عمل ملا در بدان مخلوط کنند و بعد شش ماه استعمال نمایند و کسخا را فریاد رسوا کردند
 در دیگر نافع توغار باراج قریت سم خطن سقمونیاه از هر یک ده درم اصل الفاسق شست درم

غیاظیون خرق سیاه اشق از هر یک درم حاشاد و درم فراسون بسفاح سنجی از هر یک درم درم درم
فلفل ساه دار فلفل بنبل زعفران دار چینی قطرا سالیون از هر یک حارده درم حارده غیر سنگی عصاره بنبل
اسطوخودوس کاردوس اسغور و لون هر یک نیم درم زراوند طول حطما رومی هر یک سه درم کوفه نیم درم و دوا
بعل بر شند شمشاد استعمال مانند شربت چهار درم ناکند نمک طعام در طبع افیتون بر ص و دهن و حذام
و تخم باد سفید و دار التعلب و دار الحیمیه در شهاب کهن و در انافع است و صرع و مالخو بیا و فاج و سکندر
و بقیع و سح و صراحی و سفید و در درم و شربت کلیه و عصاره النفس در درم و دانه و بوم و عصاره
در دوش راسخ و در درم و حقیق کشاید و مهمل مارک است و اسهال ادیاز حمت باشد نیم خطل حدرم سالیون سالیون
مشق عانه لولی سقویا خرق سیاه اشق اسغور و لون هر یک چهار درم و نیم افیتون کاردوس و حطما
سقف و هر یک سه درم حاشاد و لون سادج هند و فراسون حده سنجی فلفل سید و سیاه حاشاد و درم
زعفران دار چینی بسفاح حیدر بنبل قطرا سالیون زراوند طول عصاره افیتون فرمون سنجی حاشاد
هر یک درم حطما اسطوخودوس هر یک یک درم و نیم کوفه نیم حیدر بنبل شربت چهار مثقال است
و عمل بعد شمشاد استعمال مانند از کاغذ تقصیل معروف است و صحت و عوامع طبع شمشاد
دادن حبت در ده معده و شکم درم اندر طبع سداب مع سه قیرا حیدر و حبت در دشت یا اندر
کرفش حبت عرق انسا اندر طبع و طریون خاصه اگر چار قیرا عصاره قیرا الحار یا د شربت که هر یک
جبه ض سیک دیوانه مع یک درم سرطان کهر سود دارد و همه بیمارهای بلیغ و سودا و دانه و درم
الما و شکلی نفس و کوفه کارداز مفید است نیم خطل درم فراسون اسطوخودوس خرق سیاه کاردوز درم
فلفل ساه هر یک است درم اصل الفار فرمون صبر زعفران حطما قطرا سالیون اشق حاشاد و درم
پایزده حده دار چینی شکب مر سنبلیله و خرو و دانه حار را و دانه صرع هر یک درم سقویا درم کاردوز
خندان عمل کوفه سنجی شربت چهار مثقال حاشاد و التعلب در شهاب کهن و در انافع است
و در جمع منافع از ایاج نو عادی بهتر و در کثرت عرق و درم سالیون سالیون
اوست و با تمام اعصاب مفید و در منافع کثیر دارد مع نشو در باب سرد که شاد با فواید

خست امراض سوداویه خاصه خرام مغنیام قائم مقام لحوم افغانی است در معام بلبله ساه سطح بند ترکه
درم دار فلفل محترم مسر سد و درم و نیم کوفه نیمه بر وزن کا و حرب کرده بغسل سبزند شربت کیمقال آدوم
بعد معین و احواله انکه شیشه و طران هر چه پیش دارد و چون بدین میخیزان دواء المسک نیز امنیه با حرم
نفرت نباشد زیرا که دواء المسک قادر بر ترس است که اقال السمر قدیمی فی قرابادیه فی دونه قراب
و حوائط **منافع** شربت مفروض بل شرب در بلبله بلبله آله سطح هر یک حار درم جوز ابو خیر و انور
کدر موفوف فلفل دار فلفل ناشک کنش عصاره اسفیل سادج هر یک جهت متقال شربت سید حار متقال کوفه
نیمه نقد چون سازند شربت یک متقال **مصحح** لون است **مصحح** حوام و برص و حرب
و حله رانافه است محرم زاندر اء الحسب دهند و میرض را بماء العسل یا شراب و ادویه ارمع الا محال
در جنب سرد را فست **نافع** حوام و برص جمع انواع سود المراج ما در طب و امراض عقمه
رانافه است و در باب برگشت **حالیوس** قوا و هو رانافه است و بیای می رانافه
دارد و در منافع بیکار و در باب سرد را شد **کبریت** جهت صوف و قوا رانافه است و جهت
نیز است **دواء الثعلب** که از بلغم باشد رانافه است ترید موصوف المراج قوا هر یک درم نیم
حطل سید درم شربت از دو درم تا سه درم **دواء الثعلب** که صفا باشد رانافه است بلبله در طلخ
هر یک نیم درم صبر یک درم سقمونیای درم حب سازند یک شربت است **دواء الثعلب** که از صفوا بلغم
باشد سود دارد و انقیون جابر متقال سیم حطل سقمونیای یک شربت اقسین هر یک در متقال صبر سقوفه
متقال اندر دوت سقوفه فستق هر یک سه متقال ترید موصوف و دازده متقال کوفه نیمه باب حال صبر
نیز شربت دو درم **خیار** سرد و دوسله رانافه است ایاره قفا سه درم غار نقون و دو درم و نیم
سیم حطل یک درم و نیم انزروت جابر درم ترید موصوف بیفت درم جابر شیر یک متقال نو ساد و دو درم سقمونیای
متقال کوفه نیمه باب کنده است سازند شربت هر روز یک درم **و اصلی** صحت دار و سبل سیم
حب بلبلان اسار و زن عود بلبلان مصفا دار چینی زعفران هر یک درمی صبر سقوفه شانزده درم اسطوخودوس
سیم حطل هر یک نیم درم ترید موصوف نقتدرم یک شربت دو درم سقمونیای جابر درم شربت جابر درم

که ای در صرع و دیگر امراض مغنی و سودا و زانفع است اما زانفع فقر احمد در افتقون و در دم و در خون سردی
مغسول افتقون در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی
سازند شربت و در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی
ستقونیا هر یک که کوفه بجه آب کرفس سازند که حبت حق بعد از در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی
غار قون افتقون هر یک که در آنک لبلله سیاه سطح عصاره افتقون هر یک که در آنک ستقونیا سه خود مقل و در آنک
انسیون هر یک که ای باب حب سازند کرفسون بر صرافع است و حب شکلیج بدل مفید و اس و در آنک
حبت سرگزشت حرب و قوا و سوده زانفع است لبلله سیاه پوست لبلله زرد هر یک که در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی
نفق در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی
کرت منجن کتد حب بندند فو تیر باشد شربت و در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی
ستقونیا نیش هر یک که کوفه بجه آب حب سازند کثیر است که بدن فربه کند بکیرند کلی فر مشف و در آنک
باک کنند نس نرم بگویند و بعد بپارند البته بعد و نیم هر طل و شیر در طل و کندم و خود سرج و در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی
رفع رطل و نیم را باب کسر المقدار بنیزند که در آنک شود عین از آن که صبح او قیه بکیرند بجه آب و در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی
ممر و اندک اسرو باشد و دروغ جزا لوز که اوقیه امیزند دست بعد سر حقه کنند و در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی
تا از در اعاب دارد و خواهد و صبح سب باز کرده عمل دارند که مو را سیاه کند مار و در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی
در حبت کنند و در طرف انبی بران نمایند اما ز و معشود پس بکیرند و صبح و شب کثیر هر یک که در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی
انرا و در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی
شونید و خشک کنند بعد از آن این حفات سر کنند و بر کپا بران نهاده بر بندند و شش ستا بکیرند و بعد از
نیکم نشونید و در شش ز سر و دست و کثیر هر یک که نرزد و در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی
سیاه کند و اسلک ایک کل ملان هر سه مسا و بکیرند باب یارنگ لبانید و بر موی طلا نامش که در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی
و بر کپا بجه بران بندند و شش کثیری بندند و کپا پس زیاده بر سر بکیرند که خوف خلق شود و در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی
سپ آب کرم نشونید و دروغ بکشد و بداند که ایک اگر آب نیمه باشد قوی انتر است و در دم و در خون سردی و در دم و در خون سردی

خوف سترون کمتر دامن و معمول و مجرب است **غالب** که مویر اسبیه کند و شترن نهج است باقی
آنکه مجرب دانیدن با آنکه بر بندن عمل میکنند و حاجت تدبیر متین ندارد و در دو کله اثر میکنند و رنگین
میباشد و حلد را سیاه نمیکند و مجرب است از و حاحه سنگ را سح و ححه نوسا در یکجمله شب غلام نیم ححه
از در آرد کسر کرم که خود در آن بر مان میکنند اندازند تا صوفه سیاه شود و هر دو را جدا جدا باریک
سبایند و وزن نمایند پس یکجا کنند و در ظرف این نشیند و طبع آله انچه بدستور این صلابه کنند یا
خوب آئینه کرد و پس مویر آب آله نشیند و بدو مالانند و در کیم و حاحه است پس ندارد و بعد
کری با آب آله نشیند پس آب کرم نشیند و باید که آله را کحت در آب کجوشانند پس آب او داخل
دو اسازند و در شستن موی لقا بر بند که عمل قوتیری باشد که مویر اسبیه کند و سیم جلد روم خاچد روم
بر و عن کل جرب سیازند و آب کرم بر بند و سب مالانند و حاج آب کرم نشیند **دگر** که مویر اسبیه کند و
سج ایک آب نادیده هر دو برابر بکنند و شش حیدان هر دو آب میزنند و در آفتاب نشیند سه روز بر روز
خدا بر حرکت سیمیند پس صاف سازند و صوفه در آن اندازند اگر سیاه شود فیه المراء و الا مراد است
ایک ششم ححه آب مصفی دیگر اندازند و در آفتاب گذارند که صوفه را از آن کند و بعد از آنکه مدکور مسعود
نیز دقت خاچانند و آب کور بر بند و بر بند تا مویر اسبیه کند و بعد حفت سوبه چهار موی همان
آب مصوح تنها کافیت بعد سه چهار روز صوفه در آن تر کرده بر سجا مالانند **حفا** که مویر اسج کند و
اسفوسازد و سجد زم تهر سه روز تنج و باعث مع سورج و در دغیر خشک کرده و بر مان نموده هر یک
سه روز هر یک جدا جدا کوفه پنجه وزن کرده یکجا نمایند پس بکنند خاکستر خوب و رخت آنکو و آن
رینزد و یک نشیند و مویر آب خاک مدکور کحت نشیند و عفت آن دو او مرور باب مسطور سرشته
کند و مکرر مالانند تا رنگ دیر **غالب** که موی سید کند ررق الخطاطف را اسج خشک باشد کم
سرب کم شترن خشک معاج آنکه خشک کوفه پنجه بر صوفه کاد و دخل حر سرشته خاچانند بعد
بیشتر سحر کرده باشد مویر او پس از سه چهار است حماد و در کند و ممکن مویر او سبایه
در سبایه فصل داده مانع میکنند بکنند و عاده خاچانند همان سان که در غل

سازند که سید جوی پدید آید پس درم بروغن یا سمن تدریس می کنند **خفاب** که چون استعمال می کنند مویر
سید شدن نبرد و سید شده سیاه سازد باز در حله مثل گشتر خشک را در پوست جوز رطبت کرده اوج
شقایق اسفنج است احمدی تا بهر بار یک سبباید و شراب جفص سبزیند و اقراص بند و خشک کنند و یکی از آن بکنند
در رطبت اش در حله کرده طلا نمایند و در ماهی و در سبب بار فانه کفط السعور و سودا و بعضی و نفعی سبب از خفاب
روغنهای نیر میاید و در او مسودا لون در حرف الطاف **در شد** که درم رخور اناج است بکنند و در عن کل
خلی الخمر و کلاب با برالداس از سر کف قری که خوانند و با هم مخلوط سازند و خرقة بدان اوده بر درم نهند و
را طبر بنیز بپختن سبک باید که از وسط درم بپختن آغاز کنند و بریقا قدر چست بپزند پس بطریقی بپزند
بپختن است **یک** که درم روح بلغمی را معده و معده متفرق سازد خوب گرم بسوزند و بر خاکستر و آن اندازند
و یک شکله از سر لعل صافی دی تپانند و سر که بان امیزند و خرقة بدان تر کرده بر درم نهند **که ترا**
میل سازند شدید را سودد نمک در سر امیزند و بر عفو مسوئل مانند کرات و تصحید سبک طرفایه بر کاش
یا سبک و لب لطفیه لعل ازین و سر که سمن عمل دارد **که** چست ترسل سودد از در هر جا که باشد صبر اقا قفا
نیاف نامشیا سعد زعفران جفص کل ازین کوفته بخرق مبادق سازند و دقت صاحب سبک کلیل و کل **منه**
الکرم که درم نرم که بعد پیا سیاه از از بر پست با و چشم در پدید آید سودد صبر اقا قفا مرعی سعد شیا
ما میار عفران جفص کل ازین طلا نمایند **یک** که ترسل بچوب و اخفانرا نافع است طاب الکاسه تر و قدر
سر که با هم امیزند و بر رو مانند **که** درم بلغمی را سودد از در سعد کل ازین سبب در دوجو حدس کوفته نیجه
باب کتر و سر که سرشته بر نهند هر جا که باشد **یک** که دامیل را نافع است کچم گمان خلبه هر که درم منو
سایه جارد درم موم سید سبت درم بروغن یا سمن قضا و نمایند **که** دمنیل و سایر اورام نصیحه
حله کچم گمان خسته سر کین کپوتر اردو کندم با السوره بروغن کنجد و موم خاد نمایند و اگر از اجزاء و باب شیر سبزیند
الانتر است و مکنر نند تا سبک عمل کنند و اگر اسفیل را آب دمان تر کرده بر دمنیل بنند با مع سبزیند و مسکن و صحت
قوی است **یک** چست انصاف دامیل خسته تر سس و در ای فیه کچم و کوفته نیجه اسفیل صحاح لبعه تا کوفته و عکا و
هر یک یک از قیود و صفت سس لهن لبعه قشیر کچم سره اذ قیوه کچم گمان هر یک یک درم بهر او شیر سبزیند

موتیغی تخم کتان انجیر حردل نرم کوفته که باء العسل نیز آمیزند مصحح قوی است **در** حبص و امیل و مریضه زان
بک کرده بگویند و نمک بآن آمیزند و برینند و شام **در** الهام سرع الاثر است انجیر عسل کسر العسل شنبلیله
برینند و از قدری حردل و اندک روغن سوسن اضافه نمایند لغایت قوی باشد مصحح و امیل ارد کنند که حصد
از کوفه باشند باب و زیت بنیزند بحسب معتدل و برینند و از صبر و اسلیم و زعفران و زعفران و زعفران و زعفران
نمایند قویتر باشد **در** کیم عمل کند کتان کیم مراریک ساخته و با جیر ترش آمیزند و سرکه کن بگویند و ترش ترشند **در**
نفع و محل ادرام و مسکن و حجاج سوسن کند محل عطی با بونه کتان کیم سبب با نسو کوفه و عصاره کرب انجیر
در آن دو جهت ادرام اعفاء باطنی نیز نفوذ **در** که چون دمل کخته شود منقح سازند و آن بر سر کیم متعال
و امیل بگویند و با هم آمیزند و برینند **در** که دمل و درم بکنایه خمیر با آن یکجور پوره از منقح نمک سرکه کن بگویند و سرکه کن
در یک یکجور بگویند و زیت سرشته برینند **در** که همین کار کند و از شقاقین با منقح سازد ایک اسب نادیده بانه
موتیغی کرده برینند **در** حبص الهام اعراض و معده آن معرینه و آن کیم کتان کست بخیله کخیله سرکه بر سر
نیز از آمیزند و عصاره کنند **در** که جمع ادرام حاره را در آب انفع دارد و ماده را از جمع لادن منع میکنند
امسان خاف قل حذل سرخ با نسو با عتب الصفت صفا کنند **در** حبص ادرام حاره و درم فرج و قسط و کتان
و سایر اعفاء انجیرات است گوشت را بگویند و بارک و در آب بنیزند که مهر شود پس هم چند گوشت را سفید بگویند و بخورند
در روغن گل بوزن هر دو یا کمتر اضافه کرده استعمال نمایند **در** که در درم تسکین و صحت کند کیم حساس بگویند و در شیر بنیزند و باز
بگویند تا مثل مریم شود پس بگویند و کسرخ و قدر زعفران و سبب و سر و روغن که موم مصف در آن که اخه باشند آمیزند
و عصاره کنند **در** که در شیر بنیزند تا نفع دارد و اندک ادرام با نفع الهاماده میگرد بگویند اسفنداج و با سرکه و آب کاسه حل
کنند و طلا نمایند و بر آنند که بر معانی فعل و سن ران و پس کوشش که درم به بر آید استعمال در روغات نشاید **در**
خوف اندر که ماده سر عصاره ریشیه مشهور شود **در** که کلل و درم کند و اعفاء را محاط کنند از آنکه سر شود و انما
کرد و در جو یا تب از سرکه داب کشیده بنیزند و برینند و از روغن خدیو باشند و ساکن بشود و از روغن گل و
روغن قیر و طی سازند و از آن با سیمان سرزد و در سر با یکدم برینند حبص درم حلا با ت لغایت نفع است
اما مشحوق مطبوخ در سرکه و سماق و حی عالم با نسو کوفه و عصاره کل از منقح آب کشیده هر یک نصف یک

کافور قدر بر وزن کل حاد کنند **در حکمت** درم حارند اگر آرد در جندل سید یا مسوه کوفته سحر باب کانج و بر وزن
کل سرکه و زردیه پیچیه امین تر تا آخر شوند و برینند صفت حاره مدر که در دم مثانه و استرخا اعظام صفا بر وزن کل
مغرساق کا و موم سفید و عسل هر یک نرود درم سه حرکت دازد درم سه بار در وزن کل مکرارند و صفا بار
ساخته حله با هم امین تر **در حکمت** درم حله که صفت درم کرم افند مقل اخذ مقل بود اسحق هر یک بخورم مغرساق
سه درم سه بطه درم مقل و اسحق را در آب کرم حل نمایند و با و یکا دویه امین تر تا چون برین شود **در حکمت**
درم حله که در الفاسق و او بود خواه از تولداده در عصمتورم اسحق مقل بار و دالعه و در آن سحر کنند مع
پیه بطه و اکیان در وزن کل باز وزن سوسن تا چون برین شود **در حکمت** کهنه درم سه خواص فرج باشد که
بفرج بود مسده ضربت نباشد یا مسوه بر وزن کل و آب حرفه و آب عنب الثعلب با عاب کرم حله و آب کدو
خیار هر کدام که حاضر باشد امین تر و برینند که صفت سرطان منفوح و جرب و حله محرب است و منع سحر نماید سحر
را با یک سینه بسیارند یا علفا شود و بر وزن کل را در وزن بادام یا مسوه خا و در آب کهنه و آب کهنه بسیارند و
تمام دارد که در بطن او را مصلح و تحلیل صلابات تا فقر است و قوی الاثر به یاکیان مغرساق کا و موم زرد
هر را بر وزن کل مکرارند و بر وزن کل نشانی در فضل از دفع دوا باشد که بر وزن کل خطی با آب
نیکم تفصید کند نمایند و هر با حمت مقل لازم دانند و هرگاه رخاوت و سستی در درم بدید آید محله برینند
صفت نفع دهنی که کتان به خطی هر یک یک حله نصف خبر نرم کوفته با نه با و به انچه برینند فانه نفع
تکین درم حله که کتان به خطی ازین هر سه لقا بگیرند یا به لظ امین تر و برینند که نفع دهنی که کتان
مقل از رزق نیکو فته در آب کرم تر کنند و به خطی هر یک کوفته نفع دهنی که کتان به خطی که درم
بار در آب کهنه باشد سود دارد مقل سه بگیرند اسحق یا مسوه بگیرند و در آن بگویند مع روغن سوسن
باید عنان تا که نرم و محلل گردد و بعد عاب حله و عاب کرم کتان مثل آن افاضه کنند و دیگر بگویند تا
مستو شود پس خیر علق نکیند و با دویه سار دهنی که برینند سحر خا که باشد و برینند که
درم ارم مرمه مفر که قام مقام و حد بدست و بر طمع و کرم ارم بقدر انفجار و درم لقا توان است
پایه و حاد فلو س که کجی او را نام نافع است و در حرف الفاد باید مع سی راحه و کثیر اضده او را در
۱۲۱

در معالجه کشت قال غنچ و انیس صردع الدنا مثل مل کلفه مناسا الاسمان و سحق الحلا
الحام المستعمل و اما دوا صبه که تحت خازیر و جمع ادرام طح الحبل سودا و روح سوسن اسماخ و
باریک ساخته با مرهم و اخلیون سرشته خاد نمایند که تحت خازیر شیک بز کشته بعمل و سرکه بمیانند تا یک
مخلط شود خاد نمایند فانه بلیع تحت خازیر کیم ترب بگویند مغر با دوا مل خاد نمایند تحت خازیر
و امثال آن سر کین کاو خشک کرده و خطی هر دو بار یک ساخته هم انجته خاد نمایند تحت خازیر کیم حله
مکنان کیم کرب کجا کرده خاد نمایند که خازیر را کحل کند کثیرا بدم ناکخواه و دو دم صبر بکرم
بریک ساخته آب کشیز نازه خاد نمایند تحت خازیر چاره مرضا کیم و حفیض و خرب آب کشیز تر خاد
نماید تحت خازیر که سحر است باشد و تحت سلوه موثر است فاده درم حلیت اشق بریک بکرم
تا و شیر فرون بریک بفت درم مقل ارزق حار درم شکب سه درم حله را در سر که حل کند و آب
کشیز خاد نمایند و بعد سه روز نازه سازند و مرهم انجیر سور بخان لغایت موثر است و مرهم
کحل خازیر و جمع ادرام حله و بلی النض و ملین صلابات مجرب است و در مرهم باید
انند که کشیز تر در کحل خازیر اثر تمام دارد و لکن با آب و ناستر کیف چون سوتی شویه و مانند آن
مخلط نشود تا نیز نمکند که قال الشیخ که ادرام حلیج ن خازیر و سلوه و امثال آنرا بر دست
نزه زنده بگویند و خاد نمایند تا سه روز بیاورد برکاتوره سیاه و نمک نج مناصف بگویند و خاد نمایند
در معالجه انشام و از شام تا صبح در سه روز کچنه بکند فاده بادیه معجونه معجرب سازند که خازیر را سودا
و اطلاق بلغم غلیظ کند و شخ گفته که اس درام مسوی سبت مسوی تر بر زنجیل شیکا سودا سفوف سازند
در سه روز درم دیگر که تحت حرب جک و سوفه نافع است و این دوا را فسمس نامند سمنه اشقی با مرهم الحما
تاب پوست بلیه زنده و شش درم ناکلی شنا تیره بریک دو درم اقنشتین بکرم و نیم کوفته
کش مذقوق سبزند شربتیه مقابل انجیر که حرب مرض روزی احوال کند صبر بکشتال هر روز بخورند
سه روز و باز سه روز ترک نمایند و باز سه روز بخورند همین همان مکرر عمل آرند که حرب سودا را
انعام دارد سفال شود و حبر نمک بکیم تر که طلا نمایند که تحت حرب و حله مجرب است طبع برک

غالب بر کل با قدر شکر نهند **حبت** حبه گلابیت مفید است اما در شش مع پوست ریزه کرده **غالب** کله
بجوشانند که مصحح کرده پس بگویند تا دانه پوست گیاه شود و در حمام استعمال نمایند و هرگاه را **حبت** حبه گلابیت
سودا و صفا باشد و با حبت بود بکنند و معرجم کنند دانه با شیر و خنجران سائید طلا نمایند **حبت** حبه گلابیت
که حبه رطب را با غصه و مجرب سماپ گشته اقلیمها که کورد سپید برک دغلی کند پس دغلی را سنگ **حبت** حبه گلابیت
ما سوره کوفه که با قدر سرکه در و عسل طلا نمایند و شب بچنان بخوابند و صبح حمام رویند و سبزه با اسباب **حبت** حبه گلابیت
احصه زن را مالند و ده باب گرم عسل کنند و عقبی آب سرد بر چون ریزند پس رو عسل **حبت** حبه گلابیت
و باز باب سرد و عسل کنند و برون آیند **حبت** حبه گلابیت که حبت حبه رطب کند پس دغلی را سنگ بر یک **حبت** حبه گلابیت
درم یک حبه درم سبزه دروغن کل انچه در حمام طلا کنند **حبت** حبه رطب معرجم دایم با سنا که بی درم سبزه
مردانک هر یک سه درم کخده درم سبزه دروغن کل مالند **حبت** حبه رطب ریزه جو به لوره از منی نمایند و در حمام
قسط کنند پس هر یک یک درم سه سائید حبه دروغن کل نکرده در حمام مالند بر سسل طبعی **حبت** حبه گلابیت
ست بدارند پس سوس و اکبرم نشوند **حبت** حبه رطب کورد در دغلی مالند سه سبزه دروغن **حبت** حبه گلابیت
روغن کل ده مثقال سه راد روغن مکر از نند و کورد ملا به کرده امیزند و شب مالند و صبح در حمام **حبت** حبه گلابیت
نشوند **حبت** حبه رطب سماپ گشته حبه درم کند پس درم زیاده و نند طویل بنقدرم سبزه و عسل سه **حبت** حبه گلابیت
نمایند **حبت** حبه رطب عاقر قرحا سماپ گشته موسر خردا خاک کورد موسر سپید یا سوسه بروغن و سه مروج **حبت** حبه گلابیت
و طلا نمایند **حبت** حبه رطب با سبزه مغز استخوان زرد الوان کرم ریاس هر یک است درم یک طعام **حبت** حبه گلابیت
سماپ گشته هر یک دو درم سه راد است درم ماست مروج بساخته و حمام طلا کنند و کیست **حبت** حبه گلابیت
پس نشوند و در شش کرم ریاس مغز زرد الوان زینس یا سوسه با سرکه بپایند و با روغن کخده در حمام **حبت** حبه گلابیت
نمایند و قوم است **حبت** حبه رطب و حبه مجرب است و نهاد اسماپ گشته سنا که بی لیل زرد درم **حبت** حبه گلابیت
سبزه نعلی یا سوسه بر و عسل دروغن بنفشه بنهند **حبت** حبه رطب دروغن انا قاطعه مکر کخده **حبت** حبه گلابیت
سماپ مغز بادام تلخ هر یک سه درم کخ خرنه غرقش را نند درم هر شش طلا نمایند یا یک نفع **حبت** حبه گلابیت
رطب و ناس و مواد سنگ از مجربات سبزه سماپ کورد در سبزه هر یک سه درم سبزه **حبت** حبه گلابیت

مستقال کند از سر و آرد و غیره بر انش از زمین کمر او میسوزد با هم در آن غم نمایند و حرکت
در ماه بعد از آن بجهت شمال نماید هرگاه مثل غبار شود استعمال نمایند هرگاه میگرد و ساینده طلا
در غیر محرم است **جست** حرب با بسن سحاب کشته حنا ششم خط اقلیم و نقره عدد سمن ماسوره کوفته نقره
سکه دروغ کل شیشه طلا نمایند **جست** حرب رطب و یا با بسن نافع است و آنکه در حرا بسن آرد و در آنکه نافع
در ماسوره بسن نمایند و بکینه در فاب گذارند بسن وقت حاجت طلا نمایند **جست** حرب نظیر خاوه سکه که کباب
در خاوه یک شقال سحاب کشته شیطح هر یک شش شقال فلفل و انکروغن و نه لب شقال بطر لمعده و یا یک
در سازه و شش نمایند و حجاج در حمام بسوس سکه و الیکرم غسل کنند **جست** حرب سخم خط بختانند و آب مطبوخ بر بدن
جست حرب عرس مقبر ساق سم اندرون انار سه کوفته و آب منجیه طلا نمایند **جست** حرب حاکم سم اسفنج تخم حاش
در سکه خسانند و حمام باند سکه و بسوس الیکرم غسل کنند **جست** حرب حاکم سکه و در غسل آب کرشم معطر بر سر با هم
در سکه سمن زنده مالکات کردند و در حمام باند و یک ساعت توقف کرده غسل نمایند و خیر در غسل از سر حرکت **جست** حاکم
در معده و خشم و قرح و در محل هر یک از آن و کمر شده **جست** شافه که در بدن صبیان و نسوان افتد نافع است و در
البوست انار زرد و زرد انک ماسوره بروغن کل سکه طلا نمایند **جست** سعه مرده که در آمدن مقصود ماسه
در این یک لاج بود سوخته که در تراب منق ر حرمه ماز و زرد و زرد انک ماسوره که دروغ طلا نمایند که سعه
استمال کنند که استمان سیر سکه که کرده خند زیت نمایند که سعه امثال سازه جابون ز کلکات بتد زینند تا
آرد بعد از آن بجهت بادام هر یک ری اخافه نمایند و طلا کنند و کشت گذارند بسن با کرم بشویند و سعه احم که در
در بعد از سوره سودا در خاصه که بعد از مقایله باشد **جست** شافه بر سر اطفال باشد سیده از زیره درم کلک
از زرد هر یک کرم کاخو طسوخ موم سپید و نیم درم روغن کلده درم موم را در روغن مکه از زرد با ادویه که
ان امیزند و طلا کنند که نمک کلک استمان سیر و انک هر یک بخورم کل در نیم حصص کاپوس انار هر یک سیم
کل هر یک درم افاقا شاف نامبتا غل هر یک و درم کلکات ساقه طلا نمایند **جست** سعه نایت
سکه است سکه در حمام و در سکه و درم بروغن و نه طلا کنند **جست** حاکم سکه درم کشتیر آب که خفتر
هر یک حیدر درم خوشانند خد الکاب بر دروغ باند نعه سکه و خاوه هر یک بخورم کوفته نقره با نقره سازه

و علامت سفع و حرف الف باینده سفع در ارم در اخذه که خنجر را باغ سفت و سنج سفت است
سلاصیه یعنی بول بز کوی که مکرر ادم محل شکستید بر یک خنجر بار و خفا و نصف جو حله هم امیزند و در شب سفت سفع و اسفا
نایق فال باینتر کاد که بیکر بود تا بد که اسفال این و العز ثقیه باشد و سنج و کاز مجون فزور که باینتر از اجزا حله شود و اطلال
در حرف الم باید که حبت جذام بضم جاد و در وقت سر گذشت که مصری الخدام است و مرق لا قاجی معروض و اولی و اولی
بکیر نذ افاجی حلی المز مضعی که سخی شود یعنی سلاطین زمین ملوح و سوره نباشد پس براد و مهابینند و شکم پاک سازند و اولی و اولی
بآب شویند و اینند و یک کنند و سفت و قدر از غولخان در آن امیزند و آب را حجت و اندک زیت بر نریز تا ماهر شود
شور با قدر مخدوم را و باره از گوشت بیک کور کور اندازند تا سه روز و سفع و عارض شود و اسفاج در آن جو که درون روغن
که بر لیس مذکور تا چند روز بپوشد فافه العقل همانند سر سبب این و از هر جا که گوشت نرم دارد و خوا کیده از اجزا
خوف کنند که گوشت فاسد و رنده گوشت صحیح خواهد بود بر آمد باذن الله تعالی و سنج و مرق لا قاجی معروض و اولی و اولی
نباد لطیفوس حنجر اسود دارد و در او دلی انبیاب گذشت حبت جذام بطرون اشق فرفون کبر و نوز سبب
بر کز انجیر یا سوسه بگویند و سبب که انجیه بر بدن انبیا طلائع اند حبت قلع و بر صحر است بکیر نذ کاف و سلاطین
شفا فافه و پاک کنند پس شانه سر را خشک در آن بر کنند و بد و زنده شکم و را سبب را بر کز را بر لکت کباب کنند باز نریز
شود بعد شانه بر بدن آرند و باینده بر صحر کنند در روز و در شب باذن الله تعالی و سنج و مرق لا قاجی معروض و اولی و اولی
که حبت بر صحر اطفال با فحبت بر ریح سرخ شنبک کور کور هر یک یکدرم زفت رومی ده درم زفت را در حسل
بکیر نذ و او دبه کوفه خچر بان سرشته خاد نمایند بر صحر اسود در ریح سرخ سبب ان سید یا سوسه نریز و اولی و اولی
حبت سق و بر صحر قوه کند ریس سطح خردل کم ترب را ررون سح حطل حلی سید حلو ساه موی سق و یا هر یک
و در خنجر کوفه سح در سر که خنجر نریز و در دیگر طلائع نمایند که سق اسود و ابض را فاع است کل سفای
سطح کم ترب خجل صحر الواسوسه کوفه خچر در سر که خنجر نریز و بعد از آنکه در حمام کسیران مالیده
طال کنند و نریز و او دبه سلاطین و ماسر که مالیدن هم عمل دارد که حبت سق ابض سطح فوه کم ترب کسیر
سر که نریز و او دبه در اقباب حبت کاتر ابض اطل فحل صغیر در دم ترب را ریح فقیرا هر یک یکدرم سح حطل
این در اکثریت است هر هفته باید که یکبار بخورند در ایام دیگر اطل فحل کسیر مداومت کنند و سبب
باینده

بمانند حبت حق انسود کم ترب ده درم کند سفسط هر یک دو درم سبر که بند طلا نمایند و در سوس حبت
نقیه سودا فصد و اسهال با اقیون بر سنبل کد از سلت و احب لند و دوام تربت کوشند حبت بر صطخ
سلسه موسی بطون الدراج با سوبه لطیفه قوه طلا کنند بعد از آن موضع موضع لغضل با سوس خاصه نقل
در سوس خوراند که کرده باشند حبت بر صطخ الحاصه لند و بکیرند بونا سابه و بمانند که سوس
و در در عمل بلا در طلا نمایند تا انجا را مفعول کند و گوشت مبعثر شده را بخورند پس علاج قرصه کوشند با پوست
یک پدید آید و اگر معجون بلا در تربت بر صطخ خورند قطع بر صطخ آید که **حبت حق** حبت حق تخم الان ترست کسرت یک
در دکان روغن تازه پانک هر یک دو جز بعد از ترکیب یکبارند و در حمام او نیز از کیه مایند
وضع که از افراط حماد نمایند در سه نوبت دفع حق جمع انار مجرب است **صدف** را بکوبند و در راجع
بازند اصل شود و در ریح سرخ و خردل سید که حرف مایلی است هر یک سه درم کم ترب محرم مغربادام
مغفر مغربه سیراب هر یک یک درم با هم آمیزند و برینند که حبت حق و بر صطخ موافق ترین مهلات است
است طلا کابلی مغفر هر واحد یک قفه قند سید یصف رطل قند را در آب بقوام آرند و او در آن
معجون سازند شربت باز سه درم تا بخورم با معال و سه فرموده که نرد من سیراب است که رکحل نریک
سید یصفرا پند و آن در روغن بر دوز ساخته و زنجیل دار افخه یافه هندی که در دفع بر صطخ
بسیار است از مجربات است قطعه سطح شیطخ نهد و ریح سرخ زکوار با سوبه در ظرف مس سائده
بازند و بعد از کفقه بمانند و در احاب بشیند و بر سوس طلا کردن نوسادر باروغن کل یا منف رود و اصل
حاله حمله که در بر صطخ حق لکار بر بند حبت سرحال در حرف حاد لغضه وضع ذکر باید **بیاض** را
در موضع حمامت پدید آید را بکند و اگر بعد از فراغ حمامت استعمال نمایند با مع اساض انحال شود
بر داسخ صیف طلا نمایند قوه سفسط که طلا نمایند قوه سیطخ باب لعم بسایند و طلا نمایند
از یک اسرخ کند و فایا لسه ده درم زعفران سه درم قند سید بر اسبر بر دوسیر ده درم زعفران
سه درم قند شیرین ده درم بر روز بخورند و بدانند که سادل خود و آب او و سادل اکثر دار
خیرین و شراب احر غلط و گوشت و اسحام **آب** سیرین از مجرب قولیت و تناول

نیمک و طشت با نخا صیت محرق و لیت و ستاد ل نوم بدستور داد و دیه موضعه مورد و نهضه و محرقه و مصعجه در طلا نمایند
در حرف العین المعجی لمعه غره و عسول بیاید و مسوده لون در اطلیه که کلف و تمسج و سرس و حلالان و انار و انار و انار
خروج و قروح و دوم لبت و دسم را سود دارد که سرکه سرکین کینور هر یک بمقدار پوست کچم مرغ ملج الفلک و زنده نودادام
هندی سبای کونید بوره ارمیغ زر و از نطویل نباره علاج از بخود هر یک و در زم رسر ساقط ملج شاخ کینور و زنده نودادام
سوخته هر یک سه درم مغز بادام تلخ بنفیت درم کوفه بنجه بار یک ساخته برکه طلا نمایند حلت کلف و تمسج و سرس
کچم ترب کچم خرنه طلا نمایند زردک اصغر فنی آب زرد معطر بگیرند و خوب شاستند از غلیظ شود و باقی بماند
قسط و در حین بار یک ساخته در آن امیزند و طلا نمایند بگیرند و در ل زرع البحر کونید و کلف و تلخ و انار
کرم تنطیل کنند تا بکشد و بعد از آن دوا بر نهند چون سوزش و احراق از دبر و از نو آب بکشد تا باز استحال
باز اعاده نمایند و همین سان بکنند و اعصاب و رزید که قرحه سار و حب محلب مغز بادام مغرم خرنه و سرکه و انار و زنده
انتر بنق یا نسویه هم امیزند و طلا نمایند بر کلف حلت محلب مغل سرکه سبایند و طلا نمایند ترنس کچم
کچم حرج قسط مغز بادام بوره فلفل مغل یا نسویه بگیرند و مقل را بار اصغر حل کنند و ادویه بر آن بر نهند و طلا نمایند
اندر دت بار یک سائیده و نیز بزه کاه سرشته طلا نمایند پوست کچم مرغ انسان باب خرنه و سرکه و انار و زنده
ارد و جوج بی پوست عدس ارد با قلا قلا کف دریا یا امیران حصه یا نسویه باب سرفف طلا نمایند
سماب دو درم بگیرند و در کف دست نهاده بمجابت دین انداخته تا بکشان دوام بماند تا طلا نمایند
شود و مقبول گردد پس بیاورند مغز بادام شیرین مقشر سه درم و بکوبند تا چوب نرم شود و بعد سماب کوبیده
در آن امیزند و باز یک هم امیزند و بپازند و قدر از آن باب حل کرده وقت شب بروی کلف
طلا نمایند تا چند روز و این دوا مخصوص بر آن است که مذنب کلف و محسن لون است زرد و سرکه و انار و زنده
مغز بادام تلخ مقشر سه درم سماب یا مغز بادام مقبول کنند بعد کچم خرنه نرم بگیرند و حله ام طلا نمایند
و تا بکشفه نشویند و طلا را بر سائیده کنند چون بعد بکشفه شود و خواست کلف نخواهد ماند
جهت برص و تحس مغز بادام تلخ بوره ارمیغ کچم ترب بگیرند و بمجابت حله امیغ بروی طلا کنند و بعد
تکمید آب گرم با جوار خروخ از دوا محبت سبوس و تحس برص مغز بادام کچم کرب بگیرند و مسح کنند و بعد

در سینه و طلا نمایند. عابون حماد کنند چون لید از شنبه در روغن بادام باز اعاده نمایند. انوشیروانی
نماید. متعل را بگویند و بلعاب حله و دادن که مسحل شود طلا نمایند. حبه کف غسار و در سینه دم کم تر
کم حبه قطعه غراده ام به بوق طفل هر یک و در دم و نیم استیق را حل کنند در سرکه یا حیران و ادویه کوفه نیمه بان
سپیشند و بنادق و دوق حاجت بپایند و آب بر دک بلیغ را بپوشست حماد نمایند و صابون بپایند کم حبه
در سوس و سفینه نشیند و قبل از وضع دو اباب که آب گرم نمکیده محل کنند لصفوف یا الکباب بر اکرم نمایند
در انوشیروانی سرخ شود و برقت کرد با حکام روز نعه استعمال فرمایند و انقیاده در جمیع ادویه و صمغ
در کف و انوشیروانی آنها بکار آید برند. در ادوات یا رعدا و قروح انترام دارد و در اسنک مرایح فی شک
در خود استخوان کشته اردو و قروح خرنه چنان قطعه کوفه نیمه بلعاب حله و کم گمان سرشته طلا نمایند
در صابون در حمام روز. حبه یا رعدا اردو با قلا محذوم کم حبه و در اسنک هر یک و در دم و نیم سفال
در سینه بر یک و در باب جوشانیده و طلا نمایند طلا و علی طلا و اباب که کحل محام روز و ماسر اکرم الکباب
در نعه دو ایند سس از آن با حمام روز و اباب که پوست خرنه و سفینه و سوسل خود مخلوط جوشانیده
نماید و باطله نمایند چنان می کنند تا زایل شود و استخوان تنها با سائیده در روز
در سینه یا طلا کردن نیز کافیت و بر کینه انترام می دهد که انترام قروح زایل سازد و در اسنک منصف
در کحل طلا نمایند. سمحط به سبیل دوام بماند بر ک حبه بران کھسانند و اگر نماند کم کافیه
در سینه بر نهند و اگر خرنه مع حبه بگویند و بر نهند چنان می کنند. اگر در عضوی خون مرده باشد سب
در سینه با سقط کحل کنند زرد حبه فلفل هر یک یکم کنند نیم حبه کوفه نیمه سیاف سازند و عذ حاجت
در سینه حله طلا نمایند مکر فانه بلیغ. حبه دم صفت است آب کربن طلا نمایند مکر فانه حله
در سینه آب بودنی ترقه او مکر با قوتی از آب کربن است. زرد تنها اموشیروانی
در سینه خورن مرده مکر در بر پوست که قطع و شتم کنند فی صرح موصع بکیر بطرون و اباب کم
در سینه و بر و سم مانند زبانی فویل و نعه عکس اعظم اندر عمل نرم سازند و خاد نمایند در سه روز
نمایند و ترمک نمایند مانند خند و پس از آن که در از آنه امار که طلا سازند در یکم و زده مرتبه و آ

روز نعل آرد و باریک نظرون بشویند و چنان بیان بر کنند که در سینه تدا بر از آله و تم بکند. منزل ششم کبیر ذیاب. در مجرب سما
یعنی اسجار که کینه ساجی گویند و باد سر کن خشک و صابون اغیزند و بر موضع و ششم همان نخ که موی باشد مرقوم سازند. و این در
فانه نعل و سر که بدرس تدریز ایل شود و در قوسه که قاقم مقام جبریت و ذکر شده در ارم نیز آید از شش کینه و جو
منلون را نیز و آید بعد محالیه فرض نمایند. جزار یعنی سوسه سر باغ است آب بر کفند محل بوره ارمیه و در دم
زیره کا و کدرم لعسل سرشته بر سر طلا کنند. حشمت ارز رویه بر کف خالید زرد ماز و در انگ انگه مفر سر که هر یک یک و کور بر کف
و عکس جاز مام اغیزند و طلا نمایند که قوای راغ است که کرد و در دم سپید از زیر پشت درم بر سر سرخ. کدرم
سر که طلا نمایند. حب قوای خرق سپید جاز درم سر صدف سوخته نظرون هر یک سه درم کوفه نیمه سر که سرشته طلا نمایند مدخل کور
حب قوای اشق سر سر یک کدرم بوره ارمیه و در دم سر که کینه سرشته طلا کنند بعد ساعت آب گرم شونند
قویا و نسجه یا سه و حر و مجرب است که کورده در صمغ علاج متقال و سه بارده بانزده متقال یا هم اغیزند و حمام صبر در سر که
بعد از نده طلا نمایند. حب قوای خاد الا ترح بالند بران یا اشق و سر که با معات و سر که بارید ماموم در صمغ
و کثیر یا سمین یا سه و حاج یا سه بطا روغن کندم. حب قوای انا مجرب است فردا ماموسر جاز
خود سر کن نیز هر یک شانزده و هم متقال اصل السوس که کرد و هر یک کدرم یا مسبر که دانفال ان
عقود عماره حاسبه سرشته نمایند. حب قوای بغایت یاغ است سیاف یا میا کند ریزید انجر سرشته یا غم
نخاس بوره ارمیه خرق سپید تر مسر اشق یا سوسه سر که طلا کنند و خاکشیر سوخته با غسل حب اطفال طلا کنند
سب و بدانند که اینهم اطلیه که نوشته شد بر انوائست که جدید العمد باشد و مزین متکلیف بود و داخل
کوست بود و اگر چنین باشد لازم است که کحت و عد کنند و لطیفیون اسهال مواد نمایند و اقبول
ماء الحنن مدتی بدهند و بعد ان بر قوای ارسال علو فرمایند مرآت و فماین ارسالات مطلقا
گرم مکرده باشد چون تنقیه عام و بعد تنقیه خاص عرض علو یا محام حاصل شود اطلیه که حب
شد لغار بریزد اگر ماده در غایت ردا بود تدا بر و در لواکا ان بر نهند تا مفرج سازند
کوست یا سه تبامی فانی کرد و دو صمغ ظاهر شود پس مژا هم مسدود علاج نمایند که قوای رو می
راسود دارد شیطاح را که کثیرا هم خرنه یا سوسه سر که سرشته و طلا کنند که قوای مزین را نمایند

سست و مجرب سحاب کثیر است الفول سار و سفار یعنی سها که سله بر سه برابر باب لمیوشن باشن حل نمایند و
در ظرف این دو سه است اینی که با لیل را نافع است بکثیر بر کراش مانند و بر کک لکاشند و مرار کثیرا
و در کک مکرر که هر روز حرارت یا بخار توت بنط رطب یا شنب یا نایا باطله کسر باز و بمن عسل دارد
که هست رفع مایل و حلالان مجرب است کوکر در زیر چشومر خاکستر عقیق با سوسه برفت با سرکه طلا
و بدستور بخور بر ک سفید از عجب است و بدستور حمام سوسه با اول مجرب و بدستور با سرکه مرده
و اگر با لیل بغایت کثیر باشد متعقبه و اسهال سودا کرات باید کرد و سرطند بر باید نمود و اگر با لیل
ببار باشد سحاب کثیر باشد استیصال او و نوزاد و حلو نمایند شیر روغن مانند هست سکین و ککر
میکنند تا که متوصل گردد بعد با نزال کوشند حبت با لیل اشق مقل بر یک و از ده درم بخور
با نبال و در سرکه خشانند پس حمل کنند و کل حطی سه شقال و حکم و حکم گمان و با بونه و نفثه بر یک
بنقال افاده کرده حکم حمام نمایند که حصف رافع است خفاک بر که تر سازند و در حمام مانند و
با نبال که از نرسن آب سرد و سوسه نشویند که قلع با لیل کند باز و شب با نبال حکم صحر کوفه بخور
و بدستور و چند نوبت طلا کنند حبت حصف باز و در حوبه سرکه سندر و عسل نیم امیخته در حمام طلا
نمایند و ساج صبر کنند پس غسل نمایند و سوسه و آب سرد بدن را بمانند و اگر در میجا که خرد و
منفع بود کلاب بر که بمانند مانع بر و زرد در حبت شری نافع در الحبه یعنی خوب کلاب استعمال
بر یک سه درم مع جلا نشوند کبابه دو درم کوفه و با پیچان قند امیخته آب سرد بنوشند که اگر شری
بسیار حرارت شدید باشد نفقه قرص کافور با نبال بنوشند راسل المعترتها کافیت چون بنوشند
با طلا نمایند و اگر حرارت باشد در کاه شری زرد چون صفرا و باشد و هو الا کثیر باید که معده کنند بغیر
بسیار اگر نفعی نبود بر که معده کردن در تخمیل مرض باعث خیزد و تب صفرا و مسیود و مالا
و بعد معده مسهل مرض را در طبع بنفشه زنیو فرشتانند و سوسه و حکم خمر زه بدن را بمانند و اگر کم بریزند
پس سرکه و کلاب در و عسل مانند و عنب الثعلب و کشیر و کاکج و قدر از در جویم امیخته طلا نمایند با سر
خ بوشانند و در شری یا پس بر و زرد سه مرتبه در آب گرم ماز و طبع ادرج که گرم بود در لعل را

تشنه فرمایند و نفوذ غایت الودش و شامته باشکین اثر تمام دارد از خردی بر نسل دوام نهند و
هرگز احدی از این علت هرگز متنبه نشود و بعد از سهال مکرر باید کرد و از محرکات ماده اخلاص
فرمود تا منقلع گردد و خاصه شری که حار است سرخ و گرم میباشد اسرج الظهور و بیشتر در رو غلبه میکند و بعد از آن
خلاف بلغمی که مایل بسید میباشد و اندر دست حرکت میکند در اثر دبه بنقیع دفع میکند و از کتابه هم مقال را نمایند
در ادویه شکم میزنند و بخورند شری بلغمی را از ایل میکند چون حدیث شری بدینگونه بیشتر است بطی در معده و نمودن آن در دهان
که غله و مار فارسی و امثال آنرا سود دارد کمال از منی سبک و آب حل کرده عا آنی طلا نمایند و بر هم سیده
نماند و در عمل سهال فرمایند و در بار فارسی فصد نمایند و تبرید در هر روز ضرر و در حره بنار فارسی
که لفاظات و نقاحات را سود دارد و ان عبارت است از سرک و نای که مشابه باشند با کجی از صحرای نهند بار
نار می افتد بکبریت و عسل و بارک بگویند و سبک سرشته بر نهند و در ابتدا ظهور خاغم که کجست شقیه کرده ببارک گذارند
و بعد از مراجع در حال واجب و هرگاه نقاط ظهور و بزرگ شود او را بشکافند بعد محققا نباشد و سید حار را
و بر سر اسج مر الکل است بر هم اسفیداج بر نهند که عرق مدنی را ففقد و انرا بیارست رسته گویند هم سر کاه
و مشهور است کجست تیره می باشد بعد مسقط میشود و مسقط میکند و در نشت مانند آن بر می آید هم سر کاه
نقاط شروع شود و بدانند که عرق بدینست صبر نهد هم بر نهند و روز دوم بکیرم و روز سوم بکیرم و روز چهارم بکیرم
صبر طلا نمایند فانه بنظر آتیه اگر نشت بیرون آید انرا بر قطعه سرک موازنه بکیرم باشند بچند دالرم بران رسید
بماند و یک نیز تا رسته بسبب است بر آید و هر چه بر آید در بچند و احصا نمایند که گسته نشود و شقیه بدین
و اینست اند فاده سوز و بکیرم بسیار اند که در بجا ذکران جدا نهند و در سبب و از آنکه ذکر شده درین
کجست تواند کرد که عقد عدوه فرد نشان کجست عقد را غمر کنند تا است شود و مشغول گردد و قطع
مستدیراه اسرب که مقفل بود بران بنیدن نشین شدید و سه روز رسته و او را بعد طلا بر نهند
سختن از آتش و خبر انرا نافع است باره گتان لکل است که بر نرف سرد کرده باشند تر کنند و بر کجا
نهند و چون نیم گرم شود مدل و بند و همی میان نگر نمایند و احراق از حقیقت است بهمن تند بر بارک
تسکین باید و الا از جانب مخالف عقد کنند و احراق از آتش که وضع شدید بود سید و در شقیه از هر چه

برو عجل مخلوط کنند و به بران الوده بر نهند حجت سوختن از انس که بهیو جمع شد بود و عذس متعش شده از زیر
هر دو بار یک بسایند بر که طلا کنند و با لاده و خرقة کتان الکلاب که بر برف سرد کرده باشند تر کرده بپزند و چون
نیکم شود بعد از نازند حجت معطر لوده و احتراق مرهم اسفیداج نام دارد انسک مرما روغن گل اسپید بقیع
سرشته طلا نمایند سریدن که از دگ لوده شود سرکه در روغن گل هم سرشته نیک نمایند حجت احتراق زردان
ورده که اما آن حورده شود بلعاج اسفل و سدهانه مضغه کند و روغن جوز سبک بماند و معرمانا بخانند و امیدن روغن
و سکه نیز سود دارد حجت سوختن از روغن گرم اسپید بقیع مرخ باروغن کنجد مالند و سیده از زیر بار یک ساخته
عجل کند و طلا نمایند و آنچه از احتراق انس گذشت نفع دارد حجت سوختن اکیم خاکستر جو بزرده نیم سرشته بر
هند تا که آله نند با بره سرد کرده بکند از روغن لادن و آنچه در حرق انار گذشت بعل آرد و با لاده و سطل کند و آن
خاکستر در آب گذارند و چیزی است شود و با لادن و خاکستر دیگر اندازند و با لادن و بنجرت مکرر نمایند پس لکار
حجت احتراق خواص هر چه در حرق انار گذشت سود دارد و حجت احتراق از آفتاب مرهم
موسی اوده دار اشعل و دار حبه که خوب رو باند و دار اشعل بفعده بکیر نیز قسم و بر سادشان و با
هر دو لکه یک و در آب نیز تا که مدها شود پس سالانید و هم حذاب مسجده روغن بان امیزند و بر
بیزند تا آب بسوزد و روغن بماند از آن نمایند که دار اشعل را نافع است زیر المهر سه درم بوزق جدول
سیریت زرقینا و سون هر یک یک درم موسج زرا رخ هر یک نیم درم کوفه بنجرت سرشته مالند و بعد از
عجل و هرگاه مسقط کرد دیگر و در میان بعل آرد و سم لاط و مرهم اسفیداج معالج کنند تا قاع ساکن گردد
پس عاده نمایند اگر حاجت داعی شود که موی حبه و حاجت و باند زرد المهر خاکستر قسم بار یک ساخته بر
نه نیز شود و با لادن و سیراب صرف نباشند و از تدا سیرا نچه مسجی با عدال شود بعل آرد حرار را شود
از خود و در دم آرد و کندم بوزق سهرس زجاج مسحق خردل هر یک اندر ده درم خطی حله هر یک
درم هم را بار یک ساخته بخل حورده در آب سرشته سر را به آن بشویند و نیک نمایند و هر هفته غسل ای
نند یکبار و بر حلق و گوشها قدر سر کرده مالند و حمام که خوب رو باند و نافع است اقطان کرد و بکیر نیز لاد

و در شرب حل کند و هم خندان روغن انشامینند و در هیچ صورت نشب بمانند و حاج در حمام ریزند و با گرم نشینند
که منع طبع کند و عصبانیت را ببرد و در سرد شدن برک اش محار دخت خوب کند و بر آب بکشد و بر آب بکشد
منو عکله لایح شود پس لادن و در هر واحد یک بفرماید و شیراب عسوی و روغن شرب بمانند و وقت شرب طبع
بمانند و حاج بشویند و مراد مت کنند مانع ساقط شود و ابتداء خلج را سود دهد و باز و مله برک اش و شیراب
ببیزند تا که مدها شود پس بکشد و است الاغای بکشد و لادن یک اذقیه و مصحک نیم اذقیه در ریت یکد ازند و بپزند و
شراب مطبوخ را حاکم کرده بنیزند تا که میل غلظت کند پس روغن در ان امینند و بنیزند تا که عظیم دست مطبوخ نمایند
شویند و طبع اش مویرا در سانس مانع آید اما برک اش در آب بنیزند تا که شرح شود پس شرب الاغای بکشد
هم صنداد آب مطبوخ مذکور امینند و بنیزند تا که آب بسوزد پس لادن یک دن یک اذقیه در شراب حل کرده در ان امینند
و بر سرور نشینانند که مویرا قوت دهد اگر ادا آن کس سیاه سازد برک لادن برک اس بر سیاه نشان مثل الطیب
کم حقد رحم کفش لادن و در هر واحد یک بفرماید و در سرد شدن برک اش محار دخت خوب کند و بر آب بکشد و بر آب بکشد
و بنیزند تا که آب برود و روغن بماند پس اقا قیادی و خوب بر واحد یک اذقیه بار یک ساخته امینند و کاه ریزند و بر سرور نشینانند
نیم تن ان نمایند تحت سبب ماسرعت کرده باشند مله سیاه ده درم مله کند در کاه شیر بر یک بخورند و مع انما
فلفل در درم و نیم زخیل در درج بر یک بکند درم و نیم فلفل کم کاسه بر یک سه درم کوفه تخم بعل مله کالی مراد
شراب سرد درم ادویه مسوده در حجاب ادویه و الطیب و ادویه الحلیه در حبوب دیگر حرف نیز موقوفه در کشند
که حقیق مو کند بر کسدر سید با باز و علف کنند که مو دراز کند و با سر و باز در بکشد بنیز حقد و کج
در طرح ادق در خردل امینند و موید ان شویند بعد تدمین کنند که مویرا دراز کند بر سیاه نشان حدیث
مر برک از اد دخت بر یک بعد بکشد و در هیچ لادن تر کنند و علف نیز نمایند و بدان شویند که سقراط
شور اسود دارد بکشد آب روغن و بر در ابام مانده تا که مکر شود که در پس بر مو بمانند و الیها بعد
نرخه جو لعاب کم کنان و اسفل بر کنند و مانند ان مویرا شویند پس اگر کفایت کرد فساد و الاد در
و طعام و حمام زیاده نمایند و اگر بدن فریب و ال تنیک باشند و قشوق اطراف کمو قلیل بود بعد علاج کنند
اگر با مرض مذکور مغوط باشد اسهال متواتر و فصد و فصد و فرمایند و بیکوترین تدابیر و تشقیق اسهال متواتر
صفت ان است

پن هفت که ساقط موثر نافع است و عجیب الانرست خانه بعضی و مجرب لادن سه درم مار و مصطکی کند یک درم
مرد و اما هر یک دو درم باریک ساخته و در روغن حل کنند و به قول موبالند در روغن نافع بود در حرف الراسی ملید
سید زنگ که در حلق موثر است بکسیر از اهداف مختلف مکلس هشت صبر در سه زرد مسخوف یک درم و در
والند را دن جانند و در ساید از سبب طلا نمایند و اگر زید البحر با حصص مکلس کنند و در او نیز سید آید که موی را
باریک کند بکسیر ندر ما و لکم با دوره از منی و در دوره امیند و بر بدن انرا هم بکند و اندک بکند و بعد غسل نوره با در
جوابی و کم ضرره و نک نمایند عانه حد که الطال شمر کند و سبب حلق نمایند بکسیر از ایک قوی تازه و بر و نشن
آید از ندر و سه روز بدارند پس حاف نمایند و لغده و ریح اخضر و سدس دی ایک بکند از ندر و بعد سه روز
نمایند و بعد در ریح اخضر ملت آن اند از ندر باریک ساخته و در اصاب بکند از ندر و سه امتحان کنند پس لصفیه
مانند که زرد و حلق میکند و بعد بر روغن کل نمایند که موثر ابلاک کند و باطل نماید موثر بکند اسفند و سیر که با
نیم طلا نمایند با سبب و افیون و سرکه با حوض صفا و احامنه با حوض سلطفا با روغن که در آن عطایه بکند
که منع شود با روغن که منع در آن بکند با حوض سیر و غسل بکند طلا کنند که چون الطار عانه و
وقتی نمایند مع ایسات موی نماید و موثر با سفید ابر حاض هر یک یک درم سبب هم حرام رطب طلا کنند
که اسباب کنند کم سبب که سبب ندر طلا نمایند و بر آن اوان فرمایند و باشد که منع ابراج مو کنند که قطع
را که نوره کند بر کسفا و اخضر و حاد و در دو سنگ و سنگ مفود و محو عت باریک ساخته نمایند منع
حرقت کند نوره کند ابر و ز سبب از ندر و زرد و نشیند و سبب رر طلا روغن حل نمایند که منع سبب نوره
ند بعد سو سبب ابر کرم غسل کنند تا پاک شود پس مدت طویل در آب سرد نشیند و آب شکر ابر و ز
بر آن ریزند خاصه که معاد کرم بود و با وقوع عرق باشد از نوره و الا سرکه در روغن بعد تنویر مانع سبب
سبب و باید که بکسیر عیس مقشر و سرکه و کلاب بسایند و بر روغن کنجد بر نهند بکند تر کرده که چون
از نوره مسقط شود با علاج آرد مرجم و سفید ابر با مر داسک برابر و غسل و سید میف نمایند و بدارند
از دویه محقه اکثر در حرف الحاکدشت و در کرا دویه نافع بود در هر حرف مناسب نیز متفوق گفته شد
از روغن نارچیل محف و در حرف الراسی ملید پسین و بهر نیل که بدن را فربه کند و مسیح است

[illegible]

ده استافانید را بگویند و با علل امیرند برایش بر نهند تا مخطط گردد پس خود دارند و ادویه کوفته هم غریز عفران
امیرند و عفران را در کلاب حل کنند و باشند امیرند و برایش نرم بنهند و روغن اینک اینک امیرند و بکنانند
خود شود پس بن را با ساق بسینند و هر روز بخورند و بعد از آن اسهال نمایند که در تسهین
در مجرب شمرده اند کثیرا مفرا دادم نشاسته شکر حل به برابر بکنیند و قدر لایق تناول نمایند و در وقت فرمایند مجرب
حصص که بعد از آن شیرینی که در و ناحل طبع یافته باشد بنوشند و بدانند که فریبی مغرطه بسیار دارد و لدا فالو ال
مغرطه پس اگر کسی متلا مغرطه سم باشد بدین لازم باشد که بدن را لا غلظت ناکو اه بم بادیان سداب
هر یک در دم مزه بخوش خشک کرده از مین هر یک یکدم خوب یک مغسول و در دم کوفته بخت هر روز یکمقال بدینند
و در دم است یک مغسول سدر و در دم هر یک در دم مزه بخوش بنیدرم زاج زراوند که در خطایا هر یک یکی و نیم کوفته
یک مغسول یکدم با سر که چند روز با بنها بخورند بدن لا غلظت کند و در یابند که هر کفیف بدن
در سرات دهند و تغلیل غذا نمایند و بر عطش معاشرت فرمایند و کثرت لعاب و اسهال با بعضی لعل نوب
در عرق آوردن در و غنایا کرم محلل حرن روغن سیب مانند و اطرافلات بر سبیل و دادم
و در و غنایا سحر سادیه ادویه کرم خشک بخورند و خواص بدن بزرگ سخت و اسهال نبود و اعانت میدهد
افطار و افطار را فاع است رفت رطب عکک انباء خاکستر سم سرخ فی هم امنی حاد نماید
در سحر نفسا و ریح سرکه هم امنی سرشته حاد نمایند حرا سر و ترس سرکه سرشته مادر و سرکه امنی سرشته
کرم حله هم گمان کوفته و غسل سرشته طلا کنند و اگر حاجت تنقیه باشد استفراغ بدن را مقدم دانند که صفه
افطار را فاع است کرم جبر سرکه سائید و بزاج طلا کنند و تغلیل صفا نمایند که در حح افطار را فاع است بر کرم
در سر و کوفته طلا نمایند و از آن رسیده شراب امنی حاد نمایند و در هم و شیم با سرکه سن کا و سرشته بر نهند
افطار را فاع است و انرا انسان افطار کونید جبر و ریح و بطا و لعاب کرم گمان حله
امنی حاد نمایند سرش سرکه با عصار و روغن کنجد با سرس و یک با در و سرکه یا مصطکا و نمک
نمایند و کبر احراف و نمک کوفته طلا نمایند سرکه مالیدن و دادم یک ستن شود دارد و با بد که یکا تنقیه در
ان کوشند و عاوا الحس و افطار آن در صفت سود نمایند که خیرام و لعصف افطار را سواد و در هم و

اجلیون جاو نمایند و افکار غما بر بنیه و مغز ساق کا و در موم و روغن بر نهند و تنقیه سوکانند و فصد و مسهل و اصلاح و زیت کاج
فرمانند و غده لطیف حد اکثر شش و جذام الاطفا عبارت است از آنکه ناخن علقه و جمع کرد و چون بخرانند از دفع شود
که قلع الاطفا را سود دارد و موضع قلع بر آنکه شدت سبب اگر استر خا باشد و نشان او اسحاق و صبح بر آنکه زرد
ایمان در کرم و خشک جا کند و تنقیه بلم نمایند و نشا اگر خون باشد و نشان او بلم شد و دست خنجر و سر و حنجر و کمال لغات
بر نهند و فصد ها فاض کنند و بر ساق حجامت نمایند و اگر ناخن بدست باشد رنگ سلسون زنند و اگر در ناخن پاشی بود اول کمال لغات
اکمن به سلسون بخران کنند که اسحاق و خارش الاطفا را نافع است آب یا آب عجم س که با آن نمایند کلا
جوشانیده باشند تا چنان بشویند و رفت و اگر حصر احد المومند حاد نمایند که رص الاطفا را نافع است و رص که اگر حصر
را گویند بلم بر کاش و بر کاش و اندر ابتدا حاد سازند و بعد از آنکه رص ساکن شود و اردند و زیت باد و زیت باد
کبریت نمایند که طایفه را نافع است و و است که ناخن یا سدا بر کسید و بر اق و مسهل الکمار شود و آب کبریت
رقت و بوی محلی و بادام شیرین کوفته و به تازه بر سر نهاد نمایند و تر هب غدا نمایند و بعد هر روز عسل و افترج بخران و
فرمانند که جهت بخت الدم حب الطوائف است اردند و رفت با سر طان نیز بخت مار و سرخ کوفته فاضل و تنقیه
و غلبت بر روز چند دفع بشویند و گاه گاه کم هر خبر و هر که طلا نمایند و فاضل مذکور را چند دفع عسل که با آن
که در حس را سود دارد و روان درم کرم است که در ناخن پدید آید و بادر و شدید صراحت و بعد در موم باشد
فصد کنند و مسهل و نهد و جهت تعدیل مزاج ارجح و امثال آن نوشانند پس اگر ماده کثرت شد و حرارت
اندر ابتدا بار و سردی که ماحک این و سر که با استی و سر که طلا کنند بر پرف سرد کرده و انگشتان
نهادن پس عمل دارد و اگر رص مغرط بود و رص و افیون سیر که طلا سازند سکن ازین سیر و رص سکن
والا روغن زیت کنند و انگشت در آن نهند تا ماده تحلیل رود و اگر بدینهم دفع نکرد کم نشان و کم
و فضا نمایند و درم بخت شود پس اثران مرص میروند و آنچه در دست بر بدن دارند بعد از مرص
معدیل گردانند و بدانند که ماده بشویند استعمال بر ف و در موم و سیر و دیت ردان باشد
عرق سیوی از اعتلا و اخلاط غده تنقیه نمایند و اگر کثرت تناول غذا باشد تغلیل غذا نمایند و هر
و بافت سود دارد و اگر ضعف نمایند و اصلاح منام بود و غوی از فتور قوت و ضعف

حاصلات کفار برینند و اگر از بسیار حرکت در می بود و راه ریاضت و امثال آن بود قطع سبک گشت کند
و اگر از دفع طبع بود که ماده مرض را منقطع ساخته بود و سبکی و قوی و قوی تب در روز معلوم شود و خورق کثیر
رو باشد مگر در وقت ضعف که حس عرق کند و مسام بندد و در ریه کشید و غشای و آب بخسایند با نوبت
و آب در معات بنوشند نه با یا با شربت صحرای که عرق بند کند و با قدر رسیده از زیر بار یک ساخته
بر و عن کل امیزند و برین بمانند که طبعی در دست لکلاب ترتیب کرده باریک تاج لکلاب
طالع نمایند که سر کفار اقا قیام حاصل کند و در عرق کل لکلاب سبده بمانند و در عرق بصرام
و غذا سبک حس عرق کند بر سبب و گوشت شکم و گوشت نرکاو و امثال آن هر چه غلیظ بود
عرق در وقت عرق بداند که از معوقات خارجیه اسقام الکتاب ریاضت و حرکت و تدبیر القاب کبر فشر
کلاب و قدر سر که در عرق هم امنیجته برین مانده آن و کذا لکلاب و عرق با نوبت نه با یا با نوبت
عرق بخورن و از معوقات و اصله شکم بماند و سبب که نه با یا با نوبت و امثال آن بنوشند
نه از شربت بنفشه و خود آب قلیه زرد که تحت عرق الکدو لکلاب آید تحت قند کند و سبب
در هر چه ممکن چون در کاس حدت ادا باشد بنوشند چون فو و زرشک و کاسه و کشیر و غاب و موش شامی
و زرد و الوتر شرب و آنه انار و شربت الو و غاب سماق بدستور رس از صول تنقه و لطف بویت انار و
اش و بر کافور سرد و صفت لکلاب بخوشاند و برین بمانند و آنچه در حس عرق مفید است انجلیز لکلاب
س قولا که در احصاء مرقه را سبک و د و دفع الحام دهد و چون سر سله و عدد فی العقی محال
با برینند سبب عرق را لکلاب و از مخبرات و اسرار سبب کند و در دم مرصاف بکدرم و نیم طلاء شغال
صفت بلوط کنتقال کل از منی کلنج هر یک و ذلت از حرر کند و زانیه نباشد تحت الکدو و قوی سبب
و آن و کلوسایه اعقا محجرب سبب و عدیل بدارد و در قطع خون حراحت در و شدن گوشت
و مسع ورم و درج و القاب مواد از موده و از اسرار سبب عرقی سوخته کلنار شام کاد کوی سوخته
بر غاب کل از منی هر یک و خیر کند رسیده از زیر لوبیا کاشته هر یک یکچ از حرر کند و زانیه
ستول نمایند و هرگاه در عرق کدو در آن مستعمل شود و هر روز یکبار مراد شک با نس بکرسر ساخته در آن

انداخته و سسده و غیره فاده کرده هرگاه خوانند فله ساخته در سوسک استعمال نمایند نظر ندارد در اشخاص که کوبی حاضری
نباشد استعمال سوخته بطل است و **در** تحت نرف اندم و احاطت لطیف ندارد حساس سینه دم است
در اج سینه حقیق دم الاغون هر یک یک کند و صبر بر هر یک یکدم مثل غبار سائیده استعمال نمایند و مفود
هر یک از سن اخیر است عمل دارد **در** در رفع اکله و کفیف فروغ مجرب است موسی سوخته و در خربار سوخته
یکجور و کرم ریحان بوداده نصف هر کافور و صبر ربع **در** معصود از مجربات است حکا قدم است و در اندام
جراحات و بردن گوشت زاده در استقامه بواسیر یا منایب بجزند است زینخ سرخ و زرد هر یک دو
امک آت بار سده زاج سینه هر یک یکجور زاج زرد زاج سرخ هر یک ربع جبراس که سرشته است چهار روز
چو کزاشته بسین نصفه کند و هر چه معصود است تحت استعمال احاطت و اکله دم هر چه رسوت است تحت استعمال
بواسیر و بردن گوشت زاده استعمال نمایند که از بردن و معالجه است اهل فرنگ شراب در انیر در بعضی
امور بسیار نافع دانسته اند اما خلاف واقع میاید تحت طو بات و بردن گوشت زاده بسیار مجرب است
اندر دوت پوست انار از شب تا یکه غدا کوبد سوخته بعد هر یک دم حساس سوخته محرم کند و صادم الاغون
دو دم که از اسرار است و در اندام احاطت لغایت سرخ الاغون است و عظم الفعل کفای صبر بر و خنک کند
هر سه برابر **در** تحت قروح حار المراج عله و متورمه بغایت عجیب الفعل ضدل سرخ نیکو فرغ بر زده اسوسه
رود نماید و در قرحه را پاک کند حساسه سه دم اندر دوت حرلی سیده از زیر هر یک دو دم کوفه بچه در زنده
در گوشت بر داند و خون رفق از جرح است باز دارد و عاف را نافع باشد اندر دوت مر کند دم
مساک کوفه بچه استعمال نمایند که چنانست دارد اندر دوت دم الاغون مساک کوفه بچه مر کند کفای کل است
هر یک یکدم عدس مقشر کوفه بچه در و سازند که گوشت فاسد را بخورد و ستر حاحت بندد و سخت کند و وقت
به شدن و در ادل سرج احاطت کشاید و ستر بخندد گوشت بر داند اندر دوت حاد دم دم الاغون دو دم
کل محتم مرد است که هر یک یکدم و نیم کل از منجی سیاف امساک هر یک یکدم صبر سقوط زاده و سرج هر یک
کوفه بچه استعمال نمایند که سوکاتش و در غن کرم و مانند انرا نافع است مرد است که یک جابر که قدر
بکوبند و بر محل سوکات رخ و محل صرب کشاید این دو ایفتانند و در سه روز خشک شود

نوشت فاسد کند صفحا حقا انسان باریک نباشد و بر گوشت فاسد باشد و میامسحق از او قوی است در کما
ز نکار مسحق و شتاب این عمل دارد که از مخفانت بکین نزد سوراخ کند و باد حاده معوض
این لب از خورد بنیزند و در همان مکه از نده شقاق السمان در و بر کنند نسبت در دست و نو ساد
دورم باریک ساخته نیز امیند سیر جوزند بر الحمر در کسند و بال دی کل بکینند و اندر تنور بسیار گرم بنهند خرد
باد از ایجاد در کرده و کینب بدارند و حاج بیرون آرند فانه کحج منه دهن فاسد بود که مویر
سیاه کند و ناشماه سیاهی آن مانه بکین نزد سوراخ بر کسند و معوض بیرون کنند و نده دورم از ان مده
دورم آله و دورم براده این و معوض لوره ارمی دورم سیاه خرد و دار و در ان مکه کسند و سوراخ محکم سازند و تمام چرخ
بغل حکم در کسند و اندر انش نهند چنانکه یک شام کج می بکند و پس بیرون آرند و روغن که از ان تراشیده شود عالیند
که مویر از رخن باز دارد و در نجه را بر دانه بکینند آب سرد و سه خرد و روغن زیت یکم و بالک یکم و شتاب
با آب برود و روغن مانه و قدر لادن در ان اندازند مانه از د و فرود آرند که همین کار کند بر ک مورد
پوست بلیله کالی باز و هر یک یکم بکینند و در شراب کانی کشانند و در خیانند پس سبزند و سیاه لایند و یکم روغن کیند
در ان ریزند و در هر صد دورم روغن ده دورم لادن و زوق فردا فتن اندازند مانه از د و فرود کسند و شتاب
از ان حرکت کند و حاج در جام بشویند که مویر سیاه کند و در از از افادن لکاید و لادن ساد
عالمه حقیض کلی آله هر یک محرم کوفه در سه رطل اب سبزند و رطلی آید و مکرطل روغن کیند بر ان ریزند و کجوشانند
با آب برود و روغن مانه و هر دو سر را با آب بر کیند و بر ک حقد ریشویند و این روغن مانه که مویر
سیاه کند و در روح المفاصل کشت که مویر سیاه کند و قوی کند المفاصل بر ک مورد پوست صحر بر المصوفه
در اب سبزند تا ممل شود و مانه کسند هم خرد و خلک فاده مانه و کجوشانند و روغن مانه که مویر سیاه کند
کوی بر دانه بکینند و خیره و سوراخ کنند و دانه از ان بیرون آرند و زرده کج مناسع عدد در و اندازند و روغن
ویت ح سدر بر ک مورد کوفه و براده این مکه بکیند دورم نیز امیند پس سوراخ خرد و محکم کند و کل حکم بکینند
و شتاب در تنور در نهند و بیرون آرند و کل در سازند و فغان خرد و بارو غل زیت می مانه با چون مرهم شود
عالمه از نده استعمال مانه مانع رختل مکه از علت اشک فخر است و جهت دانه اشک لغایت

مفید و چون موی سپید از موضع داء الثعلب بر آید استعمال آن زرد عن موراسیاه بر و بانه بر موزد
روم متقال در سه شقال در چهار شقال آب کوشانند تا نصف سدس صاف نموده با جود مت متقال در وقت
کوشانند از روغن بانه و شش شقال لادن در آن حل کنند از سطور در دافع است در آردیه سر کنند
از روغن زیتون که در سره مرکب شب عایه فوه کوفه در در شراب کنند و چند نوبت بمانند که همین عمل را در
فوه نعل شب تا کلسر کوفه بجهت کشیدن زرد سر که حسیانند در روز دیگر بمانند که همین عمل را در سطح عادی
صفت خردل سوزن کل شقالی در روغن زرد بجهت فوه مساک کوفه بجهت کون سرشته بمانند که رنگ سرخ کنند
فوه کندس مرصفا مساک کوفه بجهت باب بلنوس تر ساخته است بمانند و صاب باب کرم بشویند
نشان البه در اخات را بر نیک بین آرد و در انگشت شصت نکند آرد خود در روغن اسفود بوسیده
بهم خمر بجهت لبان مسط کوفه بجهت لبان حله و هم گمان سب بمانند و صاب لبوس اکرم بشویند
البه در اخات را نافع است بر سامر داسک معسول سادج کوزن بوره از منی لشو کرمه عا و الشبعر
و استعمال کنند فلوس حاشنه حش اکثر و صاب و در ارم محرب است خبا شنبه بر روغن ادم انچه خاد نامانند
تنهایی در باده و به فاسه سرشته خاد نامانند که سفوفه انبه و قوا و امثال آن را نافع که با خارش و سوزش است
در و در دفع زایل میکند محرب است مغرم که در و متقال لوسا مغسول و متقال شجر و شفت متقال انیسون
دوشده خاد نامانند که جهت سقم و حر غایت نافع است شقال نرود و در یک بخر نسبه که طلا نامانند
جهت داء الثعلب و داء الحكة که محرب است بجهت و لاعدیل کفته کندس سطح هر یک خردی زرد و در
بار روغن زیتون بنهند که جهت داء الثعلب محرب است موی سرخ سوجه صدف گرد با بونه بر روغن زیتون
سرشته او از موضع را به باز و نشان با پیاده صعل سبار آمده بشویند پس در اندک خاد نامانند
شعراید که بعد از قلع چون بنهند مع روغن کندز عفوان یک شقال کاخود غنوم ساده استعمال
صحت باده سرخ که حمره کوبند و جهت ورم محرب است که را از پارچه بافته بجهت آب کشیده بسیار رقیق سرشته از دهانه
بر هم زنند که یکبار از زایل شود و مکرر بنهند که حبلد را سیاه کند و بدین سیاهی او را زایل شود تا یک
پاشویه باب حبلد را طلا کند و چون بماند زایل کرد انسان را در سر که جویند باده باب بشویند و همچنین

[illegible]

[illegible]

عنه السلام سركوب كرده و سبر تحليل ادرام خاسته و شمار بر و طواغين و سرباطات و متفيع جراحات از كز
فاسد و او شجاع و كشت بر و باندين كوشت تازه و حكه و حرب و سقوف و نو اصر و بواسير شود و ادرام
را تيج هر يك از ادرام جاعل ز لكافنه مرصا ميباشد و درم است و متفيع درم ز ران و نطيل لبان و كز هر يك سيم
معل از رنق چار درم مردانك چار درم و نيم انجم سائيدن سبائيد و مقل را در سركه حل نمايند و غير انرا در
ریت نذات بازند و ادرام را بنان سبر شند ليس اگر نه مقام سربا بود ز ریت نيك نيم رطل كسريند و در زمان
را يك رطل و نذات كز كعفه تسخا مريك مطرح شده و مريك مردانك سبب كوزه را كوسيد و در بعضي تسخا
موضع را سباح علك انظم مسطور است و بدل مريك شلج كيدرم و ديگر اخرا بحال عدد او در راه از با
سليخون و انرا مريم زفت نيز كوشيد تسخا نباط لم و در قروح غايره و الحام جراحات رطبه بخون تحليل
درم بار و حلت باغ مست موم سبب و در جزو زفت رانج هر يك يك جزو زفت كشته سه چند سيم مريم سازند و اگر
موم سيم خوك كشته اميرند قوي التحليل باشد و هرگاه رانج و زفت موم با سوبه كفته بازيت سبب مسجود
با سليخون اصغر كذا في سفا و الا مقام **عنه** از با سليخون كه مسجست مريم كوره و خست حرق بار و ادرام
جراحات و كفيف رطبات سود دارد و ايك شسته باب سبرين سفت كره كرنب سه درم با سليخون
درم صمغ شمشير و اوقيه رفت العاق سمر رطل سمنج را در زیت بگدا رنزد و ديگر ادرام سبر شند تا
يكيزات شود **موم** كوره حمت حرق بار و غير ان كه موم متفيع شده باشد و شدت نموده عسل
ست ايك سبب كسريند و آب ان رنيزند انقدر كه روراد بوشد و در دوشا كدا رنزد سبب است و در نذات
وايك سبب كسريند و ديگر آب ان رنيزند و همچنان چا كرت بشويند و اگر سفت باشويند بهتر باشد و ايك
شسته بر و حلك خام سبر شند و سبر مريم رنزد با تقوام مريم آيد و بر محل روف مالند تا سرتبه كسب
سبر شند **صفت موم** كرم و لفاظات كه انرا شكافه باشد و حمت حرق بار و ادرام كرم دروغ
درم و حمت حرقه موم رطبه و موم رطبه و اناك لم باغ مست و در ضعف مرمه حار لكا رنزد
موم صا كيزد و حلك حار حرام بگدا رنزد ليس كسب سفايح انقدر كه در ان تواني كنج و سمي كند
عنه سبب سفيق قدر رنزد و باز سمي نائيد پس انرا با موم روعن منجيه در ادرام انقدر بمالند كه غليظ نمود

در اکثری التریب خوانند اندک کافور هم مضاف سازند و کافور در از هم کافور نیز مانند هرگاه روغن رس
لا محول بر و کل باشد عوض او کند ما هر دو مضافه داخل نمایند در حرق ماسعطه الکامیده باشد شد
آید کبریت **در کافور** بکیرند و در سنگ مسوق بخیزد و دیگر بار سر که بسایند تا محل شود پس در کل قدر که مطلوب
باشد عوض او کند ما هر دو مضافه داخل نمایند نیز نیز و سخی نمکنند تا غلیظ گردد و عوام مردم این عود سده از
که هم چند در سنگ بود قدر کافور سخی کرده مضاف سازند که جهت حرق که سعطه و لعل انجامه بود دارد بکیرند بر کافور
و ترا خط و حکا زان قدر که مطلوب باشد و در آن کج شاند ما مهر اشود و از خود خود پاک شود پس بر کافور مهر اندک
را در مالون اندازند و جهت سبیه از زیر و آب کشیز تر در و کل امیزند تا مالیده شود و در مردم ادویه و در
پس بر خرقه کتان طلا نمایند و بر عرق نمند **در کافور** از مردم سبیه که قلیل الاصر است و جهت اندمال قروح و تنقیه و در اسق موه
از حلق و تشکین حرارت سود دارد موم سید یکبار از زیر سبیه نیم خور و غش کنج سبیه حرکت سبیه را با یک ساقه در استار
در روغن کج شاند قدر که سبیه شود و بعد موم امیزند و فرو گیرند و بقیه سبیه یک حصه و روغن کنج سبیه یک حصه با سبیه در روغن
مدور سر الا بر سرشند که سر کافور **در کافور** جهت حرق نار و التهاب احاث و درم مقدر حاره و حمه و درم درم در
قبل که بر حرارت باشد مضاف است موم ده درم روغن کنج باریت سه درم بعد از که اختن موم از سر زاندر و از
برداشتن تا سفید تخم مرغ بریم زنند و اگر سر زاده خوانند عوض روغن زیت روغن کنج و درم اول آب
شد و با سبیل حقیق انون داخل نمایند قدر **در کافور** مردانک سبیه از زیر هر یک یکبار موم و در روغن مکرر است
انقدر که موم شود سبیه تخم مرغ دو عدد مردم سازند که گوشت فاسد را بخورد زانکه خاص یک و قیاسا در کافور
و با هم چند ان غسل امیزند که بواسطه را با علاج آرد اگر چه در گوشت باشد و در هر یک سبیه را پاک کند و لحوم را از آن
با بخورد زانکه یکبار از روغن زیتون هر یک نیم خور و بر سر که بسایند و بعلل بسازند که گوشت از اول است زانکه
موم زیتون کافور یک عدد و با سبیل یکبار مردم سازند که گوشت فاسد را بخورد زانکه از زیر و از زیر
اشق و در سر که سر کنند تا نرم شود پس سخی نمایند تا کفایت از کافور و کافور که مطلوب باشد از زنده
بر حافه نمایند جل سازند جهت قرح باشد محله که بخش برودت باشد مضاف است موم زیتون
زغنه ماسوم هر یک یکبار از زیر مردم سازند که گوشت بر و با سبیل کافور آرد زیتون

رطل مردانک منقوش یک دقیقه با هم بچوشانند تا سیاه شود سبزه کندرم دم الاغ وین و انزروت هر یک
دو درم کوفه صحیح بیاورند حب قروح لرم و انبات لحم نافع است ریت خل الحمر هر یک رطلی مردانک
رطل درج کاس محرق اودنه زکاشت درم سرکه زینب بنیز تا که سرکه جذب شود پس اودیه
باریک ساحه امیزند و بنیز تا که سرکه جذب شود پس اودیه باریک ساخته امیزند بنیز تا علقه گردد سرطانی
خازیر نافع است و درم راجحه که از مردانک محرم کند را را سرداشی موم هر یک درم علقه البطم
سرخ هر یک شست درم روغن زیت قد حاجت مرهم سازند یعنی شکر حب کلیل اورام عسل البراد
سرطان و خمار بر دو درم انشین او را مصلبه قایل لصف نافع است شکر م شست درم مردانک محرم
مدر باز و انشق موم سید هر یک درم علقه البطم شش درم روغن زیت بار و علقه حماه درم مرهم
شکوفه دانه مردانک بخیرم موم کند در کوفه اسحق هر یک علقه البطم شش درم راجحه کوفته است بگوید
راجحه که اختنه در زیت بار و علقه بخیرم موم سازند شکوفه سرخ هر یک حار درم کند راس علقه البطم
هر یک شش درم مردانک هر یک محرم موم با نروده زیت شفت درم کحیف قروح عسله واکه
انست زاید و ارفع مخفونات و مواد فاسده بکلی منت لحم و مسقط بواسیر است موم زیت هر یک درم
انست محلول آب سداب و سرکه سفید زیت حل و شست درم با نش نرم همه را حل کنند و زکاج چار
درم و انزروت سه درم و راسیده درم اخاذ نمایند زکاج درم علقه البطم راسیده صحیح خربا
کندرم زیت لعدر حاشا موم علقه صوبر هر یک سه دقیقه اش یک دقیقه زیت کنه بکرطل زکاج عرق حاشا
و اوقیه اش را در آب حل کنند و بنیم علقه اسرارش در زیت بکازند و زکاج باریک ساخته بیاورند
بریم زنند تا بکذات شود درم در انبات لحم فعل عجیب ارد مردانک یک دقیقه بسیارند و انزروت سه دقیقه
ریت بنیزند و حرکت بحدید تا نیک بخت شود پس کند و تبرزد و انزروت دو دم الاغ وین و زیت باطل یک درم
بر آن اندازند و می سازند تا علقه گردد و بعد یک سعه از سرکه و یک سعه از روغن عسل سمی دهند با آن اسک مریور
مسحوق و دستبر اسفند محرم و قدر کافور سمی کرده بیاورند سماکمی حب حرکت نافع است و در حرف الدال
در علاج حرکت شست حب اورام حاره محرب مست حرالان یعنی حصص نندی کندرم روغن عسل و عسل بنفشه

در ابرو

در ابرو

در ابرو

در ابرو

در ابرو

در ابرو

در ابرو

در ابرو

در ابرو

در ابرو

در ابرو

در ابرو

در ابرو

در ابرو

در ابرو

در ابرو

در ابرو

در ابرو

هر یک چهار درم موم سپیده درم حصصی بسیار یک ساخته بار و غنای موم در آن مذاب شده بپوشند
کنند خوب حاصل عسلک بطن زیت نامی کنند و در آب بپزند مالکد است شود و عسلک در ده سر که بر آن ریزند
و از آنش فربه گیرند در اسانت هم و الحام حراحت نظیرند و دیگرند خرقه کن بار یک پاک شده و بگویند
تا بمیل غبار شود پس بپزند زیت قالی یعنی زیت الحاق و اگر نباشد روغن اش عوض ادست و بر آتش
کنارند و معده این زده بعد که روغن را منعقد سازد در آن مذاب سازند پس خرقه مسح کنند که آن در آن اندازند
و حل کنند و بر عضفند و بپزند نه فانه چند و از آن مرهم حال بنویس گویند و مرهم ازین نامند و مرهم اسود
جهت انزال حراحت و قروح عسله و ایراق کوف و بواسیر و دفع شقاق و حکم رو با و قروح و دار النعلت و شعله
نافع است مرک کمر ط و نم بار یک تر سازند و زیت کنند و در حل و حل الحمر سه رطل منقحه در هله نهاده بر آتش نرم
کنند و از آن مرهمند و حرکت سمیدند بالقوام مرهم آید و مرک سوخته و سیاه نشود و عسلک آن طبع است که بسیار در دود و در نشو
خوب و دیگر که با سوسن را در یک رطل نوشته و اگر خواهند قوی الحقیقت باشند قدر ز رطله مسح کنند و از آن مرهمند و از آن
که حرارت بود و عسله زیت ز روغن کل کنند و ز رطله موقوف دارند که سرطان و جمع صلابات در کفنه
کمتر از آن محلول کنند و در حل هم اخیره کبریت در البحر زاده و در حل اشو مقل از رطل هر یک چهار درم زیت کنند و از آن
بست و نشت درم موم سرخ صفت درم که جهت سرطان منقوع و غیر منقوع که حرف لوح در آن اندود و از آن مرهمند
و کاسر عادی ادست سیده شراب تیامغسول هر دو برابر با بخرقه باعث التلب یا که دیاخیا را درم و
یا بلغاب اسفل هر کدام که حاضر باشند سخی کنند بعد با با مسطور تسفیه دهند نیز و است سحوم بلبل اعفای
پنه و حاج به عام به کرده نریبه و نبه مغر ساق کا و موم و روغن کنجد هم برابر بکنند و یکا کنند از آن
سائل و مسائل کنند ز کار کاخذ سوخته هر واحد یک درم آب و در آن بپزند و در آن مرهمند و در آن مرهمند
در بنه نوره درم حسل نشت درم فرمون شش بنیز تا غلیظ شود و از آن مرهمند و از آن مرهمند
و ایک حل جانون از آن می سازند و عمل مخصوص و عقوبت کرند که شقاق و ادجاء را نافع است
زرد بقیه یک اوقیه موم سپیده اوقیه ارزن سپیده اوقیه مراد اسکاب شیرین تریت کرده شش و شش
بهم مرخ بکند و با هم بپزند است شقاق و مجرب است و لغات موز عسلک بطن لکمر به نیز حاجز و در حقا

الحمد لله

شعال کنند و انیمیم در کجی ناخن و لفسران و شقاق لب و اطراف و حکه و صرب و زخم انشک و شقاق
خارنی مال محبر است در ربع خدام و سایر قرا سودا و درام بارده از موده است حاما سبل
طب قدما دار و فلفل سلنجی قطعه عاقر قرحا مصفا مقل حار حار صاحب لبیان اشو صر زرد منجیه
سایله سیبایوس زراوند طویل مدح سعد اکلیل الملک قرنفل زرسا و روغن زیتون کنه هر یک او قیه
دران است متقال زعفران نیم او قیه علك موم هر یک سه متقال روغن نار دین برابریم اجزا در هم سازند
لغی شکوف حبث کلیل برص که هست برص محبر است و متی را فوراً از ابل مکنند کاس محرق زرد
ایک سطح زراوند حله برابر کنیز و بار یک ساخته در بول صیان انجیه است روز در اقباب گذارند و در
حرکت دهند و اگر عسل بول سر که بند کنند نیز رواست و وقت استعمال موضع را ببول صیان یا کل خر
شویند و دوا بر نهند **دوم** انشک ز مجربات است و اسرار است در گنجان و دفع دانه ها و زخم آن
مکنند و دوا بر نهند **سوم** شکوف ده درم جو حبث نیم و اگر نباشد باز ده درم جو حبث
کاشتر کجیه باشد بعد کفایت سرشته استعمال نمایند و اگر کجا جو حبث زیتون را بکوبند و از کراش بگذارند
باز زسی در آن باد سود مس کاس را بسوزند خاکستر او نیم متقال داخل کنند **سوم** سمان کشته تفت
متقال خالادن مصفا سوزنجان هر یک درم تریب پنج نفیسه هر یک سه درم روغن فلفل ده متقال روغن
زیتون یا لیزه متقال آلبوم متقال سپهر متقال و اگر حراحت دانه دار باشد تو تیا سفید و مرد مشک
هر یک و درم و زکاکر سدره اخافه نمایند و بطریق معلوم سازند و انیمیم را دوا انشک نامند **سوم** سده
تویادم از روغن هر یک سه درم مرد انشک و درم زکاکر پنجم موم پنجم روغن است درم مرم سازند
سلجی حبث حار بار و روغن زیتون بر انشک مخلوط کنند و علك البطم در آن حل نمایند **سوم** سعفر زراوند
طویل را ساح کلارا قاقیا مسو بار و روغن کل و سرکه لبانید **حبث** فروج سرد است و شفته نافع است
خسته مله ماز و ترک است **سوم** جراس و خربلج اندر اکیم خرموم هم چند اجزا در ربع مذکور روغن جابجید
موم خسته مله و ماز و انیمیم ساخته بطریق معلوم بر نهند **سوم** **سوم** حراج نخیه را بشکافند و از سکاخن این
مستغف کنند و در زفت رطب هر دو برابر در مغزه لغی صح کرده گرم نمایند و حرکت دهند تا نام

اینند و وقت حاجت در محل لایق تسلط قدر از آن مگذرانند و نیم روز در آنکه انکارها ماکل خواهند شد
که این عمل را در هر ماه سه درم بوزن ارمی دلی مقشر هر واحد یک درم جاوشیر بر کن کپور و مرغ هر یک درم
آب بدهد و هر روز هر بون دو درم باروغ زیت سپرند و بر نهند که قایم مقام است
کشیاید بغیر ازیت و گوشت را بر کجور و کبیرند و لی در آب تر کنند و مقشر نمایند و بگویند و هم خردوی آب جوی
و در آن باندند استوار و دلس ز چوبه بغیر بچشم وزن دلی کوفته و کمر بر هم بیا میرند و لکاب بر نهند
و سایر هر آن مقطره را پاک سازد اندر دوت و غسل هر دو بر آب بایم بسایند و لکاب بر نهند و بعضی غسل انتها می
تا که غلط کرد و بعد اندر دوت مسح می نمایند و انیمیم تحت تنقیه حاجت و سه و امعاص قطع تمامه می
که تحت لیس حاجات و تنقیه می میرد است ارد کندم را با قدر و عقل و اگر نباشد روغن طعام در دست
تخم مرغ و دوجدان روغن مخلوط کرده استعمال نمایند **در** تحت لیس و امیل و حاجات نافع است کثیرا بخانه یک نیم
کتان کم مردشش محور کل با بونه کل خطی با سوسه کوفته بچنه با شرا یک درم استعمال کنند هر چو که رسم غلام
نامند و زخمها بد و او را مسموم و تندر حاجات نافع است هر چو در انرم سائیده بار و غلغله و در دست
کرب روغن باشد فشرند که رشته گویند خاکستر مردانیک هر یک سه درم ایک یک درم باریک ساخته بار و غلغله
و موم لطالی معلوم سپرند و از عصو قش باشد اسفل و روغن بنفشه مخلوط کرده بر نهند و انیمیم مسند
شبه است و اگر منقطع شده موضع را در طول شکافند و مرهم استعمال نمایند و لازم است که رشته با چون
برارد بر چوب و مانند آن بر فنی بخند نامام بیرون آید و منقطع ببرد **در** حارز کت حاجت اخراج نکاح
و حار و هر چه در عفو فرود باشد محو دانت اندر فنی خشک را در اند طول با سوسه سائیده با غسل سرشته استعمال
نمایند **در** که حارز بکان و حارز کند و حاجات و امیل را سوسه و قروح عار و در فراهم آوردن
علک النظم هر یک کت رطل زیت کشته یک رطل به را بر انش نرم بگذرانند و بوزن ارمی دو اوقیه یک
ساخته مضاف سازند و نیک در مرهم کنند و لکاب بر نهند عجب که در الیام حاجات انکار از آن عاخر باشد از هر
اثر تمام دارد ساسی علک الانبا ماده درم خاکستر خوریز را و نند که هر یک سفت درم انش نوبال
این و مس که یک درم رطاح جاوشیر هر یک درم انش جاوشیر در خل مگذرانند و در کجور باریک ساخته
بیا میرند که گوشت بر داند سک خشک سه ز روجه با سوسه کوفته و مخمر ساق کا و انیمیم لکاب بر نهند

شک نبات مردانک تو باغبان کج آب کشیز مردم سده مردم سازند **مهر** علت تا کله را نافع است
کله بر مرکب در عصاره لسان الی بر یک و خرا و شیر مردانک زر جوهر هر یک کج با مردم و روغن مردم سازند
سرطان در مساب و جراحت را علاج آورد سوسن در بند آقا قیام یک و درم عدل سید یک درم شاف
مناوم سید چار درم سرطان سوخته یک درم و عسل قدری لطیف معطر مردم سازند و بدانند که مردم سرطان که
سه گذشت شسته او با عصاره مرض است و سده اس با عصاره رویت **مهر** مردم عصاره رافع سب عسل چار
وقیه خل المحرته دوا و قیه زکهار چار درم مردانک یک قیه مردم سازند و در سینه او که بکوش مفید است در امراض
و شکست **مهر** که حبت حکا اسن و سدان با سر اصفه را لبا سود دارد اسفیداج بخدرم کبریت
سمنون هر یک نیم درم به را سبر که بند سبزند و در شفا و الاستقام نوشته فان العطاء الکوسین لم یزح
اعلم اعطاهم **مهر** منقول از حکماء هند حبات مرمه عصاره سر لقا مجرب است و حبت قروح انشک
صوفیه و منت لحم صحیح و اکان فاسدان و مصدع عضو ضعیف و ظاهر عجل نداشتن باشد و در قروح مانوشن
شیر برده لغز مردم کافور صحرال بند که اورا لعل معبر و محرکه کنید و منقرض مردمان کما میان فاد و مون شیر
بند هر یک چار درم و عصاره تازه فی نیک مساقو هم مردم و روغن را در نظر این بکند از سر را لاسی نموده
در نزد و بکوش خوش بند و عده کات پیرستور رختی دوسه جوش دهند و عقیق ان کافور سرزند و دیگر جوش نهند و اندر
از نه قویب قدیم با سر در زبادی از قوئل سوخته استعمال نمایند عده به سادای بکار برند حبت جراحت مرمه لقا
مجبور است و در ناسر کتر از مردم را لنت و با عدال محراب سب اندر دت کاخذ کبود سوجه پوست درخت
را داس کات بند هر یک درم سده از سر منقول محرم مردانک سه منقال کافور صحرال درم مردم سپید
روغن کل سرخ سب مردم مردم سازند **مهر** که حبت زخم بندوق و مانند ان و حبت نامور و هر گونه جراحت
در سر و قروح حبه مسوده و نیک که سنج و دوا اسفله نیافه باشد سود دارد و معمول اسن در ویش است و نیک است که
ان مردم عدل ندارد با وجودی مردم دیگر حاجت نیست کات سرخ با سرن را ل رد عکلی احاطه شیرین تازه
هر یک حبه تو بیکر تو بیکر یعنی نیک بکونه هر یک کتوله فوسفه یا نیک خشک و روغن را یکی کرده در طرف
نیک که مستعمل مشهور است و مشهور است منقال کند تا مثل کوفه شود عده را خرا و دیگر که هر یک

[illegible]

که در حقیقت و درین رانج است موضع را بر و عطل مانند و آن کوفه که بران باشد و بعضا به بند بستن مقل
داند که سدر را نه کند و نه سرد کند و تمهید را نیز که در موم زرد و سیاه با مزاج مغزاق کاو کاو کم گمان هر یک از
روغن سوسن شش اوقیه بطریق معلوم با هم بسازند که اخفا و مسحه را نیز کند و آنرا که قرب سرانه بود کمال اینجا مستر و سازد و عطر
روغن سوسن عطر روغن بر و احد یک اوقیه یعنی تیز و خا و غیره را شش هر یک نیم اوقیه به خرس و اوقیه و اگر به خرس نباشد
طبا با حاج عوض او کند و اگر به خوک است آید و در بنایان به هم بهتر باشد صغیر و را و آن حل کنند با قدر سدر و آنرا که
کوبند و دیگر صحرای رخت به رسم زنند تا بر اثر برود خا و نمایند که حسن عطر دارد خوشبوست و صفت لطیف طبعان لبا آید
در یک اوقیه با هم بسازند از تیز به شوی یعنی سکه او را سیاه که عبارت از نارایانه زده باشد و تست لعوق گوشت الم
سندید به آید وزن کجوبت عین حکم دارد باید که عطر را عطر کنند و بدستهای بدن او را مانند مانند با مختلف تا گوشت متورن
بمجموع در سوسن که سبزه زنج کند و پوست و بهنجان که اگر کم بود در چند و بهار نیز تا زایا طویل یعنی با انرمان که گوشت
شدند آن آید و ازین تیز به در یک شانه و ز سر احکام رو میبرد و هر ماه چون زیر پوست جمع آید معرمان کوفته
خا و نمایند حکم **الک** در سر با جو سوز کند

الک در سر با سفر قوی کند باید که قبل از سر طعام بخورند و باید که حار بود با فعل و هم بالقوه و بهتر است غذا
است باشند از جو و موم و لعل و سفید و صابون و باید که فلفل در غذا زاده نمایند و به سوز آید
موم و دیگر غذا و بدون عطر لبا برند **الک** در سر با سفر سیب سر ما سدر الحود و نوزا ما سوسن سیده باید که در محل
مخوف که آتش در آن افروخته باشند او را در زدن تمام بدن و غیر از سر به تنها و مختلف نیک باشد و سر را کفر
م نمیکند که بعد از آن باشد و این حمامه نیز که تر نه شده با و صفت کنند و به بنه او باید آن او خاصه باشد
سندید او مانند و صفت و موم و فلفل با شوی کوفه نیم قدر از آن در شراب منجمه در وین و زینند و در جو سوسن
کس که فرضون و خند به تیز و قسط در آن حل کرده باشند برین و صحت کنند و بعد افاقه چون عطر اطلبه مرق و
در اتمال آن بدست و غسل نمایند اطباء از سر و درم که و فلفل الحس که در دکن نیز سیاه شده
در تیز به خط و سیاه با کرب با سیب با نوبه با ج ما نام نامر که کس با الکلیل ملک با کم گمان با حله او را
به جو شانه و اطراف را در آن بنهند بعد از رو به شاد گرم مانند تا کالی آید بد که اشک که چون بر اطراف بنهند

از فاسد شدن این گند روغن زیتون است و از دوسوی دهن و غار بقون قطران و جو قوی کله فلافی زنگ
فانه حفظها من ان بعض الیه نورم افرا که مودا صحر اما سودا باشد که مبادرت کنند با امر را عقیق برانند
در آب گرم نهند ما چون در او راه میخورد و از حلال بازماند و چون بقدر معتدله سرانند بعد کل رنجه در آب
سرکه حل کرده طلا نمایند و شبانه روز برانند تسهیل بر آب حکم یا باب و سرکه حل کرده شوند و باز کل رنجه خاک کفشد
طلا سازند و همین کار کنند با باران ترغیب بر آید بعضی دلس افرا بیکر استقامت عصبان محاور صحت سعادت
افرا اسلی و کرب کجوشانند و روغن همام تازه امیزند و خاد نمایند و روغن گرم برینند و در روز خیار بتبدیل می
هرگاه کوشش فاسد تمامه ساقط گردد و صحت بدیدید مساب لحم لکابر برید که در استخوان فاسد را محلول سازند و قطع
نمایند با کجی ممکن بود در صورت واجب کینه مساب استعمال نشاید فور و همچنان چشم از شدت سرد بایزد
کنیم با بر زخمش با ناله ناسیب مجموع کجوشانند و بر بخار و انگار نمایند و قلعش سر شود و در هرگاه چشم
لا تمهل معده فعال کند و سرب سرب صرف اسکا از نوم نفع دارد بلکه اگر در سرفه و سحوم در وجه بایزد و خشم
حال بنار اقطع کند و در دفع شتب نمایند و قبل از پیران سار را بخورند و دفع را بنوشند و فعال
بنیزند و راست روغن بخورند و بایر لعل الحقا و سفر همراه دارند و از ان معاصر جمیع سنا بعد سی سینه را
قبل از ستر لعا اسفیل طلا نمایند با سیره لعل الحقا که بر و کل سیده معصوم و بایر که روغن شنبه بنویسد و در
مانند و سفر در وقتیکه وقت کند که شوم نوزد و در محف نشیند و تبار کینر لعل الحقا که بر و کل سیده معصوم و بایر که روغن شنبه بنویسد و در
سرما ممکن بود سفر درست کنند تا در وقت سرد و در ص مطلق الحار و در ص مطلق الباطن لکابر بنزد و قطع از فقر
محلا در دهن گیرند با الحاصب سلکین عطش میکند قرص مذکور خم خیار معر کم که هر یک خار خم کا
هر یک و خربرب سوس کج کوفه بابت که خرفه یا لعل اسفیل سرشته افر اص سازند معطر به شکل ترس و سوس
مشترکی لعل دیگر در دهن گیرند و منصف کنند لک لک دارند ما محل شود اینک مع همی نمایند آنرا و لکن از مسرد و سرگاه
تب لکن حرارت دهند اگر در شنبه بنوشند باشد قدر و قال با حلا با با شراب شنبه بنهند و انقوصه چون از
وجود الحفا حرارت و بعد از ان تحیات شاره محرمه غایت انفع است جهت بول نیز دارد

باید

دفع ضررها مختلفه ماید که انرا غبار با سرکه مخموج کند و سار و سرخاچه که محال بود و سرکه و صلی بخورند و
نیز هر چه کشت است تو که بکار بر بند برک ازاد درخت بایرک فلی در دین اندازند و بدن بدان مالند ^{نفس سده}
بروز رانج ^{اگر} موم سرخ کند و ورق سبزه که رو عکلی منجمه بر بدن مالند و دست نکند از نرسین باب گرم غسل کند
تراب سبزه بکشدش در دین اندازند و بر تن مالند ^{کند} سر ماسن سرک ازاد درخت یا قسط بپزند
و در آن سبزه ها کیند ماید که بدن را باب گرم نشوند و اگر حمام مسیر آید فو امراد و تبدیل جامها زود زود کند
و با سب از گتان جدید سازند که سبج حله از رکوت و تنگی موزه و بغل بد آید یا فیه سبب سه گتان باب ^{کلاب} سب
سرد کرده بر آنجا نهند و بعد مردانک لکلات سبیده طلا نمایند و اگر سبج احکلا با حرق و وضع باشد
در سبج اسفنج بر نهند و اگر از صحن صف لعا حاد بد آید حصص و اقا قیاد کل از من طلا نمایند بعد از ^{سکافتن}
بدن و بر بدن آب درختن آب سرد باشد که انصاف آب سرد فقط کافیت و از لکلات سبب سبیده
من عمل دارد ^{کند} مستحق بطیند باشند من عمل دارد

در سر حرار و بوشیده فاند که کس را جان نیش که چیزی مجهول الکف در دین کس را بگوید یا بر تن مالند و کند
از آب و طعام احتیاط نمایند از حیوان سمی افنی و طوق نرسد و بدستور از در محفل که تو هم حصص باشد
رود و از مباشرت عطرات با ساول اطعمه و اشربه احصا کند و در چنین جا و آب سبب طعام خورده حاضر شود
ز سر آن تا سر سم بعد غذا کمتر نمکند و چیزه و قوی الطعم که محل بدنش کم سبب که خورد و چنین کس را لازم است
عالم کند بر ادویه که عدم تناول ادا مانع معصرت شود باشد و موس و مضعف با سیران بود چون ^{سرد طوی}
هم قوی غلات فی ذالک و تیراق طوق و داء الحور و از سبب اصل و انمال ان و بداند که تا شیر سم خوا ^{طوق}
باشد خواه دوا سمی خایه ^{الذات} که مقرون با حراق و سبب بود چون فرغیون ما انصاف و کدیر چون
بالعط ^{طوی} چون زنگار یا سوسن چون مس و مراره دفع و مراره در عصاره مراره مرده مراره کلید و دانه
ان دارد احاف سبب که انرا سوسن باشد و استدلال بر شربت سبب بر آنچه در دین و آنچه فی
و دوا عرض که لازم است و احوال است تو که در هر گاه اثر از شربت سبب معلوم کرد و قی فرماید آب گرم و سبب

کشی نون شده و اگر روغن زیتون مسیر آید به از روغن کنجد است و اگر کم آن خیره خوشايند و لطیف و در عسک
امتیخته نباشد و کشتن آن در عسک و غذا باید که شکم سیر خوراند و باز به نماید و بعد از آن یک از عملها را
اگر احیاناً سیم بر نیاید کسر عاده وی جو که الله میشود و اگر احراج شکم نفی کند و محال است که سیم را باقی الطریق نشود
اول آورده شود و بهترین طعام که مشغوم آنست طعام خوراند و باز به فرماید شیر تازه است و اگر شیر خاضر نباشد
رو عسک و مسکه کاو که آنرا قایم مقام او است و شحم لطاک آخته در غایت لفع بود و بهرگاه حساسیت کند که اذیت
نازل شده حقنه کند کبیر و نرم و روغنهای در است و بند و لباس نیک و شیر پوشانند و عطشند و در ندادن و باغ
بال شود و اگر غش افند اظهار نمایند و در دین و میند و میند و با قوتها مناسب دهند و هرگاه متعجب شود و فلان سیم از روغن
خورده شد بدین جهت هر واحد در مفردات و اختیارات ذکر یافته اند اگر غش افند اگر نفس سیم نشد و کشت
که کبیر به واحد مخصوص شده معالجه فرماید **حدوث حرقت و معص و لقطع اکال** در بعضی مواضع لطیف است
دلیل بود بر سیم حاد اکال و علاج وی سیمی است در روغن بادام و سادل فلو و حاب صفت بر روغن بادام است
طهرانها و عطش و حرمت و رجه و کبر و دین و صفات عین و کرب و عرق دال باشد بر سیم حاد علاج آن سیم
ما و السله و سولنی مایع و دکلا میرو و در و خف و اقراص کافور و اسفند و دود و آنها و میو و سیر و خجسته
و سیر و بار چون سیم کم خرفه شربت اند و سادل و مرج و مالو حبه یا خیار شستن و یا به با صند و کلاب و کافور و سیر
پرواحی اخفا در نیس بر نهند مکرر در اگر حاجت لعنه اسهال اند و ان فرمود و قوج و حرد و صند و سبات و نقل
تدین در حلق و لسان دال باشد بر سیم مایع و در علاج او شرب شراب عسک و سادل و م و خورد و در
ست و از خواب منع نمودن و عطر عسک و صابرت فرمودن و بدن مالیدن و مکیده کردن و آب گرم و غسل
آبیکه شربت در آن خوشاينده باشند و نمک و ورق در آن حله کرده نموده قی کردن و گفته اند که سیر نیاید و نشان کوفته شست
خجسته و نفعده هرگاه از شرب سیم غش و اکلال قوت و دود و حلسان و سق و نفیس بدید به اند که سیم مذکور
حمله سیم قالد و معاده مزاج انسان و سیم جوهر در سیمال و سیرت نمایند از آن سیم و سیر و سیر و طوس
و تقویت و نیکو با و الح و شرب طوب و لازم است که نظر کنند ما سیم و سیم که سیم عسک و لعنه و سیم

در که در تنه سرخ دفع او میکند **تحت** خاک کردن روی استان سرارد با قلا سرس بخود دست را مرغوانه کم
 خرز و خیار زرد را می کشد از منی اسود با شیر تازه و قدر غسل شب هلا کند و روز بشوید که من عکند زعفران با س
 کند مصطکا اسود آست از سرشته قدر از آب کرم مالند و بعد سه شنبوید که روز را بغایت سرخ کند و مجرب
 یک سبده زرد زنگ مالشود با شیر تازه هفت روز استعمال نمایند بعد از روفا خشک و درم زعفران سه درم شکر سفید
 سه درم و درم کرم سر روز و درمغال بخورند و روز را با طبع با دام نه بگویند بشویند و بدستور خوردن صحت و است
 آب را شیرین باعث سرخی رخسار مکرر که در حال کونه را سرخ کند شیطرح در سر که خوش داده و نه با آب کزده
 هم بر روز زنند که بشود را سفید و براق و سرخ کند و انار کلف و نمس و انار حرا و لوط آسپاه از زایل کند
 بلیغقه با استعمال بخود حب محب فرغون سرش خوبان موی سر نبات مصطکا سازانول هر یک خبر بسیار عسل
 عری پودت شیر شسته مغسولانه خردل سپید هر یک خبر شش عسل صحرایی معاب کل سرخ هر یک حرا و جگر کلار
 بران ز جوبه نفع خشک آرد خود کثیرا در بر یک و در خبر نه را کوفه و کبر سر تخم باب سوس کندم که بر بود
 سر در حرا را سوده باشد و سپید تخم مرغ کشش عدد باشد و شیر دغ انجیر که ده خبر باشد سر بشوند و قرص سازند و وقت
 حاجت باز زده کم مرغ شب بیدار و روز با استان نموده بشویند و بر دغ کل رخسار را چرب کنند **در سرخ**
 در عدل او کند سر عفران رو با سس مصطکا اسود با سب را طاکند که حب سر روز بشود و سران محرب
 بر سادشان شح از منی مرز خوش صیده ماونه اودان است شنی سرخ اسود خوش داده آب آن بر روز را مکرر بشویند
 بشود راز و در شبه مرخص کند ز سره کرم اچار درم درم سر درم ارد کندم بخورم ادویه کوفه تخم باب اصغر عا و کند
 خطم انحر بشویند که در را سفید کند و جاکر اند و براق کند ارد و جارد و خود دارد با قلا سانه کتر اکم سر کوفه شرب
 تخم جگر بر دمالند و حاج آب کرم و سوس بشویند که من عمل ارد با قلا کثیرا سپیده کم مرغ سرشته از اصر بند
 دوقت حرا بر روز مالند که کشت فاسد فروغ و واسیر اما کل سازد و غفونت را که در لنه دمان و جمع بدن
 باشد اصلاح می دهد آب نادره که کز سرخ سر علی اقا فاکر یک نیم خراس انجیر را با آب که او را اصطلاح
 را در انامند سیانند و دفاکت از نرنا علف شربس از اطل بندند خشک کنند و در محل محفوظ دارند و وقت
 بسیار را که سببند و بیانشند که او در نیمه فلاقیون بان می کشند عبارت است از انکه آب

دفعی مانوسه بگیرند و علی را بسایند و کمی کنند و آب شنبلیله بر آنها نیندازند و در روز سه بار حرکت میدهد و سر
کرده اودیه بان بپوشند **فصل** در خوردن کرم که در اقا قیاد و ازده درم زرب سحر **فصل** در سرک کرم مرخار
درم اینک نه شده است و درم شب کاشن و زم کوفه نجه سیر که نه بپوشند و قرص سازند و در سایه چنگ نیند **فصل**
در او معرفت و حجت و حکم و سعه **فصل** در حرف ابدال این بحث گذشت خداوند عز و جل را نام
ست بلکه کابلی بلیله آله نیک کابی هر یک بخرند و در جرقه سفید بخرند و قدر القوام آرند و او را کوفه نجه بدان
و اقراض بپوشند و درم حجت شعاع ده درم است و درم و در ششم بلیله آله بزرگ بخرند و از سر به قدم
اقراض سازند هر قرص هفت معال شربت یقوص آب پاک و در کشیر خشک یک شب خیسانیده باشد و انقوص از ده بار
و از شب تا صبح مکرر اطلاق میکنند و اگر اخراج بلغم حاجی مطلوب باشد ششم حطریع خبر بپوشند و سرک مروی مشهور است
محمد کک بن مردان بود **فصل** حجت سعه و قویا و ادرام بارده و صراح بلغمی بخت محبت ز روحه مغر و ادرام بلغمی
یکم و مقل ارزق و در جرقه مقل در سر که نه خیسانیده سه روز بنویسند و او را کوفه نجه داخل نمایند و با یکدیگر صلا
نمایند و اقراض وقت حاجت باب کاسه بسایند و طلا سازند **فصل** که در مل و درم چهار از موده خندل است که در
سرخ قو قو بناف نامیا سفید آبل کل از منب زیند و بخرند از سر مردانک حفص کا نوس و درم و بنویسند هر یک
سرخ تفاح افیون هر یک نیم خرباب بپوشند سر بنده باب کشیر و کلاب و سر که و مانند آن طلا نمایند و یک سینه است و در مل
اقراض گوش و را هله گذشت **فصل** تالیف قدماست مقل از کامل و تکره حجت نقاب و اشک فار فارسی و فوج بل بپوشند
حجب العقل و اسل و رم ادرام میا نیند و در استعمال و شرفا شده تنقیه بدن و ترک شربها و نمک و قوه او تا دو سال باقیست و بعد از مدتی
چهل روز استعمال نماید و در مقل او را تا سه روز استعمال نمایند و از اندر و درج و دوازده مقل کند و حص هر یک مقل و مقل
ریبو سه مقل افیون و خرباب هر یک نیم مقل اخاف میکنند که سبب وقت رافع است و حرف ابدال است و فوج
باب در تدریس مودار شده **فصل** فلاسفه محسن بودند **فصل** مبدل اراج مقل و حص **فصل** سیر حبت بنویسند و در مقل
کردن رود از آنکه سیر مفید است **فصل** بر این الفیاد و این اراج معجون در او دیر سرد کورند
جنت بر جود تنو نافع است و در حجت **فصل** که گذشت **فصل** مسحاویرا دیر سفید سازد و در باب گذشت
جنت تحسین آن سود دارد و در او دیر و در او دیر دل اکثر معانات خطا شده بلکه سیاهی موی نماید و در او دیر
گذشت

دری مخصوص است پس حسب این اشعارات همان عضو بیشتر نام دارد تا از ضرر محفوظ ماند مثلا
خداست که در این باب در انفسل شکم شفاف است و حقیقت لغا بر بند و اگر اضطراب و معده باشند مسهل
ملارند و اگر از دست بگریزند و سیرقان آرد مدرات دهند و آنچه مخصوص حکمت است اسعال نمایند
دویه و انشیر و اگر حقیقان و غش آرد متقویت دل کوشند و اگر دماغ ضرر رساند و سم آرد متقویت
و از آنکه نسج نمایند نسج با ضرر دماغ صورت نه بند و اگر در عضوی از اعضا و موضعی از
صحن بدن لیب حرمت آرد و ملکی باشد آن مبردات بر نهند یا حذر کرد و در کل استعمال را دعای قبل از
خورانند و اگر در اعضا بر دارد نشخوین نمایند و هرگاه حرارت مشد کزد در روغن گل با برف منجمه بنوشانند
تا نماند و گفته اند که اگر حرالت یک کجور باشد سم را فی الحال لقی دفع کنند و گذشت که مفردات تقویه
مثال آن تریاق کسرو طین معلوم و تریاق اربع علاجی است مشرک مرصع اقسام شوم را بعد بدین
که یک پاک و جوش داده خشک کرده باشند سه یا با شراب و هر که زهر خورده باشد یا زهر سیرکننده باشد
بست که در آن روز از خواب باز دارند و معروف است و فواید او با امتحان در ادویه سرکه
حت شوم نافع است و خاصه اوست که چون شوم بخورد تا که شوم پاک شود فی نه السید و اگر نماند
نیارود نعل این باشد که وی سم خورده کل منجمه حب لغا را رسا اسوه کوفه نجه بر روغن کاه و حب
در لعبل سبز شد شربت به قلیل یک صدق و در شش بر ساست قبل از غذا و بعد از آن خورد
شوم صاله و معده از بهرام و دوات در نیم دوم نافع است کل محتوم رودی حب لغا بر یک و در دم الصمغ
ب در صمغ آرد و در او ندر صمغ محم سداب بر غار بر یک کدرم کوفه نجه لعبل صمغ سبز شد شربت
حت نوع عقرب و سایر جانوران زهرناک سود دارد و قریب النفع ستر باق کبیر است و باد
حلیل کنند و قولنج کشایند و اجلا حله و سیز نماید و حب اخراج جنین ممت و سیل ولادت و دفع مده و از
حالات و از آنکه جمع امراض بارده نافع است و دو تخمین باق است که اندر در اجس اول ترکیب
شوم زهر در دویم خشک است و قوتش تا دو سال باقی میماند و بعد از آن نصف وزن او مشرود و بطوس
برای حقیقان فزاد و صمغ نفع آرد و غیر از عمل حکم چهار خبر است لهذا تریاق اربعه میگویند شده

خطا از راوند طولی که با غار صاف مسکوفه نجه بعسل سبز شربت کیمقال با بکرم و بداند که شراب در
بغض ابرج صراع و دعو می آرد و مصلحتش شربه خرد است **شراب** بعد شراب از او مردم شده و در منافع بیشتر از
زراوند طولی رووند چینه پوست کبر حب الغار قاطع خطا از روجیه که کوفه نجه بعسل سبز شربت
کمال **شراب** مع النفع که مصلحت از لطا و برادر لدی افا می مسکوفه شراب کیمقال که کوفه نجه بعسل سبز شربت
به درم چند بید شربت واحد مکرر می کنیم کوفه نجه بعسل سبز شربت قدر یک **شراب** که کوفه نجه بعسل سبز شربت
دارد که کرافتین بنظر زراوند خطا کوفه نجه به درم بخورند **شراب** که در لدی عقوبت شربت و از خطا از راوند
لحمه مرقع سداب بید شربت عاقره حاسون زنجبیل فلفل حلتیت حله برابر کوفه نجه بعسل سبز شربت قدر حوزا
دهند **شراب** که در لدی عقوبت الاثر است که خطا حله کرده و مثقال با بکرم بخورند و این دوا اسهال
می آرد حلتیت کیمقال با یک اوقیه شراب لدی عقوبت نافع است و کذا انگ عسار قدر سه باب گرم است
کنند **شراب** حلت لدی عقوبت حراره و عسار حراره انتر عام دارد و دست که سر خطا افسین زراوند
طر حسوق با سن سارده که بناز حراره و نید حله برابر کوفه با درم بخورند و در شربت خطا و دینار و به سب و مکرر و در
اینها خطا مرقوم و بداند که در درم کرم این دوا کساعت قرومی نشاند و شربت وی نیز نفع مکرر نافع و لذت
بهر طفل کافیت **شراب** که در لدی عقوبت سود دارد و سحمت زراوند طولی غار خطا پوست کبر کیمقال و روجیه
قاسرا السوه کوفه نجه بعسل سبز شربت **شراب** که کوفه نجه بعسل سبز شربت و درم سداب حلتیت
مکرر کوفه نجه با انجیر مدقوق سبز شربت به درم با شراب **شراب** که کیمقال دارد زراوند مدح و
که کبر السوه کوفه نجه مکرر با شراب شربت **شراب** که میسج سب بدوا و سلطان کسرین کلب انافع است
سرطان محرق ده درم کند خطا هر یک بخورم کوفه نجه بعسل سبز شربت کیمقال و حلتیت خطا تا کما که کوفه
و درم حلاج و درم بنام بدیند باب سرف بار و زکات بسیار فان جانسیوس هم بر احدی سبجی با لاد او کس نه
صواع من الماء **شراب** که کوفه نجه زراوند شربت ده درم و دوزره را هر یک بخورم اهل حوزا
به درم سنبل الطیب الغار زراوند مدح و سب لسان دار حلتیت خطا با کیم چند قویم کیمقال و کیمقال
کوفه نجه بعسل سبز شربت مکرر و حوزا شراب کنند **شراب** که کوفه نجه بعسل سبز شربت
و درم

رزغن بادام یا سکه یا رزغن بنوشانند و اگر در ارج و در رات شیر کنند بکشد از زرد و زردین اینها
 تبدیل راتب نماید پس کدایک ازین در ارج و بر اسیر و جسد مقرر هر یک یا یک ساقه بابت نیم گرم دهند و نوزاد
 در عرض معهود کفایت کند
 اگر قبل از مخرزند موجب تاثیر عدم سم شود و بعد از سبب ابطال هم
 جوار الهم مداب همه جمع کرده بدین قدر حاشا که
 که حبث لدی عقیق و صه بالخی صبت بعد از این که در این
 توت کوفه بر رزغن و بنه بزنند و بر زخم نمند در و بنشانند
 اینک زرد مزج با هم انچه بر زخم نمند
 بد و شاب سرشته بزنند
 زرد و رزغن کجوشانند هر روز غلیظ که باشد خاصه اگر رزغن سرب باشد و انچه در این
 بر محل لدی مالند در و بنشانند و اگر این رزغن با عسل انچه چون کودک از زرد زردید قدر بخیردم از و کدایک بزنند و
 کودک مالند تمام عمران شخص را از لدی عقیق در دم نمرد
 کرم کس را زنده بود بکشد و عکس بر رزغن
 رزغن جریح گرم زده بر رخم کرم بندد و بنشانند
 جگر گوش خرم بر محل لدی عقیق بمالند
 بگویند و بنشانند
 جوز مغر و انچه و سیر کوفه بر زخم مالند نفهم
 سرش سیر که حکایت از اسدن
 بنشانند و لدی عقیق بنشانند
 ناخواه سائیده و در دهج و عفو لدی عقیق بکشد از زردین
 الکب و سماع و عود و اسان و سوزن خالص و جمع حرارات که مع الرص بود لدی الا شربت بکشد و ساقه از جریح
 عسل و بنیان و زخم نماید و بعد سیر که دنگ نشویند تا ازین دوام منخوب گردد و بعد نوم و زفت و شمع و بنزد هم انچه ساقه را
 خماد سازند
 زرد و او از رخم انسان و سماع و سنگ خوانند و بوزنه و امثال ان باید کشیند و زینا و دنگ و عسل
 با یکدیگر مخلوط کرده بر زخم بنهند پس هم اسود نماید و موصح گردید بیک و شنبه و نوزاد و خدات چنان سر که دنگ
 و بپاز و عسل نماید و بعد سیر که دنگ نشویند پس هم اسود و محالیه و سمن با قلا ماره که دو نیم کرده باشد فایده
 رخم سنگ و امثال اوست اگر از با قلا ماره بدستور بنیز جاذب و حبث زخم دندان انسان نیز مفید است
 و بدستور کنند با رزغن زیتون و شراب حبث گردان انسان نافه است و هرگاه محل زخم حیوانات درم کند و اسود
 مردانند دافع است
 زخم آلات زرد و در دهج و عفو لدی عقیق بکشد از زردین
 اصل در این خماد جاذب سم است و بر زخم زخم نافع سمک ان با لکه شود و شربت سراق کبیر و قاف
 و بنشانند و مقرر و اگر باب کثر حوب بکشد و دنگ و حجات کردن و دهن با سنی تازه که شکم او را شکافه باشد از ویر

[illegible]

[illegible]

و مقدور کرد تا از هر جهت معال از چهار ربع و آنکه آید کند نباشد پس با سر گشت بر آید که وی نعت کرد و محطه
این هم زنده را می کشند و شیری از قلعه و سر بر آید از بخاران محترز باشد که با حق غنی و ملک
و بجهت کار کرد سفید آید و صدف و امثال این که هر کدام باشد در ظرف مطلق کرده در
کون یا تهر کند از آن سفید کرد و از هم بندند و نکند که یکبار شود و خشک کرده در یک
و چند ان آتش دهند که حسن و حرکت کردن باز آید و اگر نمک را محترز گرفته در آتش حدان گذارد که خمیر
سوزد و من حکم دارد این و فولاد و مس که برین لوله آمله یا سوره کجاست و آب
در ظرف کرده در رو آتش نرم کند از آن و فولاد و امثال آن را صغیر یکبار یک و یک کرده در
آتش سرخ نموده بلیا سرد کند و بلیا را بر آید و هر چه نعلان ذره آب با آید بر داشته آید
و در اوراق کجاء آب بلیجات و چند بار دیگر در ول کا و قطعه نماید بهتر باشد و نوره باید نوره را سو
نیزه کرده و آب و نمک در ظرف این آتش سوزاند و کوخند چون نوره را در بوتنه که آنچه قطعی داشته باشد
از یک از یک میرسد که سائیده شود و لکلسان بطریق حکما دهند آتش چند بار علاج رقیق و را
و در هر که الوده کرده با آتش تباند و سرد کند چند بار دیگر در بوتنه سفیدات قطعی الوده کند از آن
پس سوبان کرده در ظرف این با نمک آب بسیار کجاست تا نمک آب تجلیل رود و پس در کوخند
هم زنده را مخلص کرد و ظهور حکما دهند جهت ماول کجا برین مالد که سر که آخته در آب
و مادر مکرر خسته حاف کنند و ملایم تنفس را چند بار که آخته در آب نوسادر خسته و مایل و بار یک کرده
براج سیاه و سر که آخته در آتش که آشته با نمک آب بنویسد و مایل از آن سر که همان زده در رو
وده کند از آن پس تا ثلث از سبزی در ظرف چینی با مارج بسیار بماند و باز بر رو آتش که آشته نیم
از رو از و مغارفت کند انگاه بر رو شک سماق که بسیار بماند که چون از آن که از آن بر رو
بماند مدتی در آبه بر رو دهد سائید از آن جمع الحار و فلزات جهت ماول بخورد
پس مرثیه است و کمر از آن مرثیه جائز نیست جعفری تصور خواهد بود و در مطبوخ است

دیگر که از سایر طرق بهتر است و بعد از غسل حرارتی بمیان که نتوان بیاورد و غسل از صحت است
آب نمک آب قلع آب بلع الطحام که هم قلع کنند و هر یک را علی بن حوشبیه معقد کرده در سین
دو ضرب معقوده است که در نیم جبار را معقد و نیم معقد و یکجمله معقد کرده و بسیار بسیار باید که در
مرج و بر رزق آتش می کنند و بعد از آنکه خوب گرم شده باشد و سخی نیافزودند و روز در جای نمک گذارند تا
گرم بر دارد پس بدستور سوره سخی کنند و باز بجای نمک اعاده نمایند تا سه چهار مرتبه الکاه در روت کرده و سخی
دند که بوی سرخ شود بعد از سرد شدن بسیار و آب گرم مکرر بشویند تا سایر اجزاء غسل الی کرد و در آنوقت
سخی کرده استعمال نمایند بوره را در ظرف سفال کرده بر روی آتش گذارند تا بسوزد

کوزه مطهری کرده بکشت بر نور یا در آون گذارند
در هر که اطفال کرده پس سخی نموده سخی نمایند
که سحر در آن بر طرف شود پوست کرم مرغ در زرد الموم و صندل و پوست کرم مرغ را با آب نمک مکرر بشویند و باز اعاده
سرداء درون او را جدا کنند و نرم گویند در کوزه مطهری کرده در کوزه کوره کمر خندان گذارند که مانند کمرنگ گذارند
سفید کرد و کف دریا و سنگ کج و انقال از آن نیز اجزاء باین دستور است مگر آنکه بجای بشتن با کرم بشتن با کرم
و پوست کرم مرغ که چوبه بر آورده باشد است و دو نیم چشم بهتر است **الان** و دو نیم چشم که نیم که باشد و در جگر
مغواض ریزه کند و در ظرف این کرده بر رزق آتش گذاشته چندان بر نیم زنده که قابل سخی شود نه آنکه
و خاکستر از در شیم و مویر از دست کشته و فنانه کرد و الکاه ریزه کند و در **الان** نماید **الان** عود را سیمان خود را گذارند
در ظرف سفال چندان در آتش گذارند که کال کرد **الان** پوست کدو و حساس و سر و زرد سوراخ سینه در آنجا
و هرگاه خواهند خاکستر از آنرا استعمال نمایند بشتن آتش باند و اما خاکستر کرد و ذوالا آنجا که معقود از آنرا استعمال
خفیف طبابت و هول عذوبت باشد و در آن کافیه و اطلاق اجزاء در چهار جمل جابریست
سنگ شست سفافه اخفاء و اسیر و ن کرده در کوزه مطهری جاذبه در الوان یا بشویند که از آنکه سفید را با نمک
باید بر شوک بعد از روغ از سوسنی و اخفاء پاک کرده در کوزه مطهری بپوشند و در الوان یا بشویند

کند از نکه بسوزد **در شنبه** مطین با در ظرف مس کرده در آتش معتقی الوان با نوره کند
عرب سر شنبه است **در شنبه** و انداخته و غایبند **در شنبه** سنگ مثانه بدستور اراق حطاف است
که حجت حجاز میرجول با رخاکی سیاه رازنده در کوره مطین کرده در نوره الوان خندان بگذراند
سوزد و در اطلاع طبع با او نماند قبال سائیدن کرد **در شنبه** سرطان خرد یک اده نهر را سر و اطراف
زده و اختار افران خود سنگ او را با خاک گستران و نیک بشوید و با حطاف مغزل نموده در کوره مطین بکشد در نوره
الوان بگذراند که خاک گستر شود و نشان مادر که خرد یک است که چون بر نیت او سوزد ماکلاندر طوبی سفید
طاهر کرد و در گاه سرطان را در ظرف مس با طبعی در وقت اوقات سرج اسد باشد بسوزاند حجت **در شنبه**
محرب دانسته اند و اراق سرطان بحری بدستور سلطان هر نیت **در شنبه** جهت سوزان در صبح
مطین بطن حکمت کرده خندان در آتش بگذراند که نصف زرد پس بچوب یک آغشته در هر الکام بر آید تا
که در باز اتحاد آتش کند **در شنبه** زجاج که طبعی را در چهار جز آب حل کند و شنبه سفید را بر روی
گیرانند گذاشته بر آتش بر آید تا سرخ گردد و در آب طبعی فرو برند و مکرر عمل کنند تا شنبه سرخ
از سر اجزاء که در داخل آرد در آرد و در کوبند و نیکتر تر با طبعی فرو برند که سرخ شود و خوب است **در شنبه**
سویه بچقیق و عقد اگر که الفا بنز کوه گاهی بر سبیل ترادف مشعل مشود و گاهی بنبات خاکی در سرج
سوزد و خانه نوشته ایم لیکن اگر که استعمال است چنان در دیافنه که اگر صبر بر الحمر اکل گرفته با در ظرف
خیزی گذاشته در آتش دفن آید و در اسوه گویند و هر چه بر دهن و انمال ان و بانه از ماده سرخ شده
آمد و آنچه اندک آتش دهند تا در ظرف گرم کرده او را بوبند و بچقیق گویند **در شنبه** انیسون و نیک و عطره
و انمال ان حجت سوزان و غیره با مدان حرار بعمل سرشته در نیت لته را لکل گرفته در نوره
بکشد **در شنبه** مسقیل یا زعفران را خمر گرفته در سوراخ آهر بگذراند تا خمر سرشته شود
سوریا محوره را در ظرف به یاسیب و یا در جهت کمر مرغ کرات و انمال ان کرده باشند اگر
معدر باشند تنها در پوست مرغ گذاشته و بچقیق بر آید و آهر در آتش نهند تا سحر بنایا جویند
مسود **در شنبه** حال که لغت نهد اسم حب الملوک است و طریقی حکما و نیت است که بعد از مفسر کردن

در شنبه
در شنبه

او در برون آوردن آب سرد درون او قدر کل سرج و شیر اما سوره تسبیح او را خافه نموده در شش
برشته بکشد و بر سوره در انش سوره ناهید یا بکشد یا استعمال نمود
خسیر نموده هر شاخه و حرکت او ده و در سوره قتل میا و نیز تا حاکم گردد و از بار دیگر سائیده و با سبزه
سرخ سرشته با حب کر سوره نماند با عدل آن تربیت نمیکرد
در کسی که باس کرده با سر کل لایع و اندک شیر خشک در از بانه در آب کسانند با کجه شود پس بیرون آورده
کنند و از حرف بیاز بر سوره سقویا منسوب نماند با عدل زانو و تقو و کل کل او میکرد
و غیر اینها را نمیکرد و بخت نماند تا انرا حدیث پس روغن زیت حرب کرده برشته کند و از اخلاط غایب خاف
که بسوزد و بعضی افعال آن باید بر روغن زیت خندان برشته کند که نازوس کرد و دلو و عشره را بر او
زنگ آن تغییر یابد بر در او دیه چفت قفس عبارت از زودادن انچه نیست باید طرف سفال یا سنگ در انش
خوب گرم کرده از انش برداشته و در او و خصوص را در اطراف کرده بر هم زنند که که را با محان بدین
در غسل او دیه که اصول عبارت از دست و غسل جهت تبرید دست با عدل با لطیف با رفع حرارت
کمر را بر محرقه او دیه که بر مانند با قوت و شادخ و فنیه احما را با سنی و اتفاقا و اعلیاء شرف
آن باید که را سیار نرم سائیده در دن و افعال آن کرده اب بر روخته با سینه بر هم زنند یا بر چهل
باشد با مخلوط شده در ظرف دیگر و بعد از آن در ظرف را پوشیده با اعتبار داخل نشود و تنه نشین کرد
پس تنه را خشک کرده استعمال نمایند لک رنگ لک کعبه از حرف و خشاک را که کرده بسایند
روید و از حرار جو سائیده از اب او اندک داخل در لک و حن سائیدن کرده از او لا بیرون کنند
هر چه مانند به سوراخ کور سائیده همان عمل کند و هر چه از او گذشت در اب تنه نشین شده باشد خشک نموده استعمال
نماید موم و ادمان در ف و افعال آن که در انش که اخفته شود باید خیار که اخفته در اب بنیم رخته ناکند
در ب تنه نشین کرد و از انچه بر آب استید استعمال نماید بر دارند و ادمان یعنی تازه کردن روغن را که
مکرم و کهنه و خالص شده باشد و خوانند از تازه نماید باید روغن مذکور در ظرف کرده با ح خندان بر هم زنند
که به آب شود پس از رو اب بر دارند با کلاب بنیر عن اثر ست و هر گاه که کلاب بر رو باشد او

هر یک از اینها را به سبب الطیب و قصب از زیر سر و خود به آن واسارون و مصلح
ببلیان و سلمه و سبانه و قفاح از خرچ از خرچ بواهر یک سه درم نیم بویب کرده در درون
بجو شاند و نصف یک سبب صاف نموده مگر کل صبر را تر سائیده بایست کور از دالکد از بند
جد کرده هر چه در آب نشیند کمرده استعمال نمایند بعضی گفتن بقدر ربع خرا خافه ادویه
در هرگاه صبر بدستور اعلیٰ مذکور نبیند رفع حرارت او با کفیه میشود اطمان هر کل اگر خواهند
در آب بعد یک دو را بپوشانند خیسانیده پس بریم از کمر اس بگذارند از پنجه نشین شود اثر
یک اندک را در هر کمر کرده آب بر روی او ریخته بریم زنند و بگذارند تا نشین شود
در آب خاف را در کفیهت بار بکشد آب بکشد الکاه خشک نمایند و بکار برند مرد تنگ
بمراض حاره مرد تنگ را با مثل از مک سائیده المقدار بر داب بزنند که چهار انگشت
بباید و هر روز بریم زنند تا مک صبر بکشد بدستور و هر هفته بکشد نمایند با چهل دو
در دلو خشک کرده استعمال نمایند سرخ روغن کنجد را با آب نمک سیار بریم زده با نشین
بجو شاند پس از آن مک جد کرده باب چهار سیار بریم زنند و بپوشانند و آب از جد
از دلو و مثال آنرا که خواهند در معده بر سر آب و در کفیه دارند لا جورد
اول ادویه عین و کاسی بداند که حبث خوردن و ادویه عین بدستور احیا بپوشند
در دلو بپوشند و بسیار بار یک سائیده پس آب بر آن زنند و حرکت دهند و آب بپوشند از
لا جورد در خشک کرده مثال آنرا که بپوشند تا بپوشد و لا جورد غیر مفسول معش
در دلو محصه و غسل و تفریل اصلاح او است و آنچه در کفیه المومنین نوشته که مشعل و رطوبت
مفسول اصل ندارد بعد در بعضی جا جهت قوت عمل داشته لکازی آید برین صاحب کتاب
و مثال آن باید تنگ لا جورد را سائیده سفته آب با نموده بپوشانند و اندک است اضافه
بدستور احیا غسل داده مکررا عاده طبع و عمل کند تا مثل بخار کرد و با ادویه دیگر نیز می شود
در اکا و تدبیر بعضی ادویه ساختن روغن بعضی اشیا و محلول کردن بعضی

در
بسم

در

بدانیه چون این دوا و علاج شک مثانه نفخ عجیب و بسیار بخور از طلا و قدره
بر بری که چهار سال باشد در فضا که اول رنگ گرفتن اندک باشد و در حین خوردن
از کدشته چون وسط او را در یک ظرف شک بگیرند و بکنند این تا مسجد رود و بر بار
ماکی نهند و رو او را از غبار بپوشند مثل حریر و در اوقات خشک کنند و قدر بکنند و او را با
کوبی با شربت و امثال آن استعمال نمایند و اگر ظرف شک هم نرسد سفال نیز جایز است در این
چند غلله او را در گوگرد و سرکه رالته بسته معکوس بر بالا بخار که بافتن جو شود بداند و در آن
دیر ورده گردد و نگاه سازند استعمال نمایند تدبیر سلاحه که او بول نرکوی است که در مسکنی جمع
باید و از ظرف نو کرده از آب خشک بول کا و مقدار بر نرند که او را بپوشانند و در اوقات آب نشی گرم کرد
دست مالیده و او را در ظرف کرده دست بر در دیگر در اوقات نهند تا مانند غسل غلط گردد و او را شامید و نرست
مکرم او هر روز با شنگین یا چهل و زباحت شفا و خرم مسکمانه اند که چه بحد خصل او رسیده باشد
او جهت کشودن او را در و ذیل و رفع از او نرست و از زجاج زجاج شامی و قطعی با سوسه در بون که او را
کنند و آنچه مانند کف برسد و او را باشد بردارند و جهان کند که جهت روانیدن است و مجرب است و سایر
دوده باید با کد و امثال آن را در زیر فیل و جراخ بر روم که داشته فیل را بر فو در نه ظرف مثل قند یا طبع
با آن ان معکوس بکند و هر دو که در آن جمع کرد در بر دارند از حیرت و دیگر نیز همین اسلوب جهان بگیرند و در
در جراخ سوز از کج باشد از دیت یا هر چه مناسب باشد و از حیرت و دیت چون کم نشان و امثال آن اگر در سال
خواهند اینها را طریقی مذکور سوزند و در غن آنها سوزند و در جراخ دود بگیرند و بخارند رب الماده
و مانند آن قدر از آن که از آن فعل خوشی کند باید که الماده و امثال او را کوبیده در آب گرم خنایند و در
خدا حصی کند و بعد از دوسه روز افزوده و او را در سایه خشک نمایند و در جرم آن دوا
باشد اکرم دیگر از دود همان است که ستانند و طبع در جرم و مانند رب مقصود جهت اصلاح
بجاست ایون و خیره افعال باید آب معصومه تازه او را در سایه خشک کند و اگر تازه باشد خشک
را خنایند و چنانچه مذکور شد آب را خشک کنند و تخم است ایجاد رب کلسر و امثال آن

محل در آن طلی باید بر آن در آنش سرخ کند و در آب منطقی نموده بگویند بار نه شود پس در کس که راجع است مسکون کند و بگوید
در صدر فندقی اخضر نماید و کینه لغوت تمام بدست بماند و آب گرم یا در هیچ باقی و بنفشه از آن انداخته آب گرم
در آنجا که نه بنفشه خشک کرده استعمال نمایند **سود** حل طلی باید سرش سوراخ کرده مثل انسویه جوف و در اخلا نموده
از طلی محلول مخلوط ساخته وین او را به پاره و سرب و دوازده و زهر سر کس تازه سه روز کند و پس محلول او را
سفید محسوس شود از مجرب است در اصلاح بفع و دوی حفظ بفع از آن دلو بعد از آنکه دانه او را بر
زده باشد و در آن با قدر روغن زیتون و امثال آن مخلوط نموده سایر دانه ها مانند و با این دستور **اصلاح**
محمود ادویه شیر در حید و هرگاه که باد و ای او را ترک کند که مغر و دانه باشد با مغر بگویند و تهرن مغر و حبث لوق
بلا در باید که ملا در راقطه نموده با ستر این بسیار گرم و در بنفشه از آن حاصل و جدا شود پس بر آن
دانه و بار و عکاو بچشانند و استعمال نمایند و در دوار انس و غیره که پوست بلا در داخل شود باید حبث اخراج عمل آن مبالغه
نموده دست را بر روغن کرکدان چرب کنند آدست را جرات نکند باز دوق و از روغن تازه بزرگ و زق را
نستابه او در در سر که خیا این سر که را تغییر دهند تا سه مرتبه بعد بایستد در سایه خشک کنند و در حبث استعمال مبالغه در سخی نماید
بیراد و حبث یا دام شیرین استعمال نماید و در حبث ادویه بکر نیز اصلاح وی شده سرم باید بگویند و بگوید
روز در سر که خیا شده و در عرض این سه روز از سر را بعد داده خشک نموده و هرگاه حبث او را و دشت و اخلا و
مقدور اسهال باغم و سود استعمال کنند بعد از نبردش سر سه روز دیگر در آب کاسین حبث الثعلب آب را از آن جدا نمایند
ک کنند و با قوا البصر سر و استعمال از جابز نیست ادویه حبث نشاء مانند حبث سسبی و امثال آن که در حبث
ت و سمیت باشند باید بعد از خشک کردن سه شبانه روز در شیر جسانیده و مکرر کند سر نموده پس خشک کرده در
بن بادام و بار و روغن که در روغن بسته بکفقه برورند و اگر آن حر را باشند در روغن و بار و دیار او
غشاء و حار برورده کشند و با مغر و مناسبه نموده نمایند و دیگر که معمول قاضین است و بیجا نیست
در خشک کفقه را بعد از آنکه دوسه روز در آب یا در قهقهه جسانیده باشند بگویند و آب او را حبث
باین با عمل بچشانند تا تقوای رسد پس ادویه را بچشانند و هرگاه در حبث استعمال کنند باید بفع از

۱
اردو به آنکه از پیشین دفع قوت آن نبرد و بکشند تا به راجد بکشد نگاه با سایر ادویه بر حسب
حفظ نمره حیوانات که تازه نماید محل قطع مجرای انزاحیه حکم کشته در شیشه که غسل آن بکشند انداخته
لکها دارند **حفظ** پیغمبر حیوانات که معفن نکرد باید غسل خنجر و زانداخته بعد از آن شسته و در لکه بکشد
پیچیده در سایه او بنزد و به سوره برگاه در ظرف قطعی حفظ کنند معفن نکرد
تا موجب تقاضا آن باشند مثل کافور یا فلفل و براده این با این ربا دم مرغ بانگ بساج باز بخیل و معطر را معطر
او نباید جمع کرد و عوارات و صمغ و در ظرف قطعی و نقره کرده لکها دارند و عرقها و مباد حاره را در شیشه خط یا در ظرف نقره
مرج و صمغ و ادراق و پنجاه لکها را از جادو غشاک و افتاب تند در باید داشت و ظرف قطعی حب و غنچه اکنه انقوی است
مفرد و مرکب شست **وید** در طریق استعمال حریص در هر چه بدان مقدار بداند که این دو اصل تقدیر است و آنرا
سنت در کتب مع یونانیان مطبوع شده لکن طایفه اند و عاملین که در کتبها قدم اند کورست چنانچه در خانه لکها در لک
انسانیه اشعار بر آن نموده شود به تقدیر در سنه نهصد استعمال این شروع شده و اندک ظهور از فرنگ
و انوقت که سنه هجری بگذرد و بکشد دست رسیده تا بلی وی در جمع اما کن معتبر صالح کشته در سالها کثیر در باب
بر قوم شده چنانچه بیان اخلاص مشروخا ذکر باید و انتفاع به بهمان کنم در طبع این مع به آنکه نسبت
دیر ارم و تر کونیند حکم عماد الدین محمود که حدیث خود بود معین را احکار کرده بدلیل آنکه نفع او در عمل سودا و در انتفاع
مدست و علاج در صحت معی و از آنکه حرارت غالب را در گرمی او در چه اول نابت بود و دلیل دیگر حرارت از او
دی تحلیل و تسل مواد غلطه او را در ام صلبه است چه از سیر و دوا سرد و قوی و او معتدل انگار نماید و دلیل دیگر در
گرمی او را در چه او یا تحا و زنده شود و عمل در تب که ناول شربت محلول او احداث حرارت و ملین میکند و دلیل
وی نیز مانع که در حرارت کثرت چه کلل و تسل و بیرونی مواد غلطه و صلبه ریخته صورت نه در لکها و مانع
جمع انزاحش کان کرده اند و انشیر او در امراض حرجون استفا و مرض فاصور و اندان بکشد مسود میگردانند و لکها
بمازایا سوداویه خاصیت عاقلین معتدل میماند و گرمی دیر اسر و خشک دانسته و میزاج شمس که ناظر قول حکم عاقلی و
و میزاج افلاخی است همین را بنده و در ساز خود نوشته که آنچه از بر و تحریر و قیاس فقیر ظاهر شده است علم و رفع
مردمان

تیمه

در این حد سردست در مرتبه اول نذر درجه اول و اقتراب باب مرید سردست در اول مرتبه درجه
دوم و اجلايات مقرب است و است و تحلیل و ترقیق و سردست و هم انار قویه و در یو کار و لک و مرید سردست
خوردت غیر است اما رطوبت فقله دارد بسیار و بهمان سبب تقویت یاه میکند و باز که مانع لطف میکند و از اینجا است که در
مرجه مرطوبین با سر سوراخ دارد و خوشتر آمده نباید و در اول رطوبت فقله هم و گفته که او سرد نمی بود اما و سنا دل آن اغدیر
و اول حاره مستعمل غنچه و فیه با قیده و فیه بر اندک و گرم و خشک است و خشک دی اصلی است لکن بواسطه حقا و مجاورت آب
در رطوبت مکتبه سبب است ضعیف میگرد و مرطوبت مثل نماید و بهمن سبب در حرارتش قهقر راه می آید و از اصل ترقیق
او مرکب القوی است و مع ذلک در غالب بدن احد الکسفی الفاعلین اجلا کرده بعضی برودت را غالب دانند
در اصل القوی را قاضی عمل از خود بود و بهمن در حرارت را غالب دانند و بیوست را اند و هر که او را خشک گفته
است و خشک بود پس قابل بر اینست که لغزینی بدن و صفات لغزین است که از انار رطوبت است منافا ندارد و ملک در دمی
بر اینست که از این جمیع که از خشک است رطوبت می آرد و افرض و این قول مرکب القوی گفتن تر و اس در و نشن موصی تری
بر اینست که نزد علما مقور شده که با امکان استار افعال کمفیت استار کا صفت محیر نمیکند و کذا لک یا سبب علی لک
لکن باشد سبب با الفرض و دانند و مع ذلک بعضی افعال عجب که از خویت کیفیت خارج باشد از این کلمات
از اینست که اجتماع خاصیت مرکب القوی قوی بعد عا ندارد در میان منافع خوب چینی بداند که قوی
از اینست که عجز و اعفاء رتبه و ماه و اعفاء ساسل معده است و خفیف رطوبات عریضه و مطف و محلل و سرع
عریض بدن و معفه سده و محلل مواد در بر و ل و عرق و منع خون و روج از کسافا و بدوت و تلین جلالات
فقدان و قلع انشک و فرج و فرج مرید معیر علاج و الکه و شور و ادراام و فرجه با حسنه جمع علل سودا
در رجب و کما و النجی و الی و اتمام جنون و تب ربع و نواصر و مع مفاصل و دار الفیل و دار الفیل و دار الفیل و دار الفیل
و طایف و ملحق سیاه و در صل سیاه و النجی لیا خا خا که از اراق بلغم باشد و رافع سایر اوجا و بارده با و
در رجب و اکثر اراض بلغمی مانند زرد کام و استغفار و امثال آن و در تخوم و تحسین بدن و شستن
از رطوبت و رفع سبب خط آن مفید و جهت قطع عادت استیون نظیر بر احتیاط و این و انوار و انوار
در رجب و ثمانه سال مرص و سبب و در رجب و معص سودمند و با قوت قافله بالذات و در رجب و در رجب و در رجب

نافع بالعرض و تجارت در عید که بسیار با و مرسته که سبب انتفاع بدو بود و اما بر قدر ازین دو تجارت
یافتند در امراض گرم نیز متعل است خاصه بر سبیل دفع خیاخیه شاید دلیل تجارت اتفاق کرده اند زیرا که از او
مفرده حکم در پنج باب دفع جوب چند غیر سبب و نکته که قسم از اقسام او موافق جای از او نباشد و بلکه در بعضی
در بعضی از جوب و برخی از امراض مفرد است اند از عدم مرعات مناسب آن علت خوانند بود و جوب محض و محض
مرح بعروق استعمال سر سها و ادویه چاره مضر است و مبرور در این به کثرت یافت مقدار جوب و حاشیه
درم آن اندازد که در موافق طبع او است بخلاف غرض که مدد است مگر در بقوتی معده و باغ و مگر در تجربه رسیده
مردم که از شرب آب معطر میشدند عوض آب طبع مالع او بدست میامیدند و انتفاع نام یافتند با وجود عدم احتیاج
از حوصات قلیه در معرفت خوا و در جوب بهترین او است که در و باشد یعنی سرخ کبینه مایل باشد به زردی
کلسنج و نسلی که کرده باشد لیکن در کلسنج مفرد نیاید زیرا که افراد نقل و دلیل محاسبت بسیار که در عظام بسیار یافتند و دلیل
که غرض را می باشد معبر نباشد و از آنکه نموده بود یعنی چون در آب اندازند بین بین باشند نه نشینند و نه سرخ باشد زیرا که
لیکن بقول مایل شود و اندک گفته اند که خارج سبب لیکن در وجه سبب سبب است و باید که بوسیده و گرم خورده و محلول
نباشد و انقباض بسیار سخت که از کار در حس بریده شود و سبب ظاهر و متنه باشد و باید که در کوی و نیز که متوجه بود و او
و اگر چنین نباشد افراد در زیر و خجانه اند و موم بود و اما که بدین صفات حمیه موضوع نباشد اما خوردن آن که وجود آن در میان
حالات العقلی باشد لیکن بواسطه نقصان معرفت با فیه باید که ظاهر از مخالف باطن خود ملک اندک سرخ و تشنه ظهور
چه افراد بلون ظاهر دلیل سفاکه نول از طاج است باید که در نول و طایب و لیکن مستوی الاغضا باشد یعنی در او قضا
نذکور رسان عدم استواء الصحر در رویت باید که از طعم حالت مو باشد زیرا که طعم حالت علامت است که خشم
در نفوذ دارد و احداث طعم نموده چه در اصل خای از طوم است و بعد رویت مایل و هرگاه چنین باشد باید که از طعم
غریب نباشد و باید که را که بود و این نیز دلیل عدم اعتلا و کمر که و را که است و در طبع و در طبع و در طبع
که در آنها و در دن از معوات و مفسدات مثل آب در باد و نم باران در می افتاد و محاررت چیزی که موجب شد و اثر
در دست مثل کاغذ در فزون و جذبید شد و اسکی و مشک و امثال آن مصون باشد و این نیز علامت در اکثر لازم آن
که در طبع و ناکوفیه کوفه را قوت زرد تجلیل می رود و فرق در چند و در او می شود و امثالها طبع ساد و در طبع بار که
انسان از آن افادون محفوظ مانند الفار او بود و عمل است اما الفار در این است و در این است و در این است
درمان

[illegible]

بالله و بود در محرم کمان و محرم در شراب عدل و خزان تجویر کرده اند کلام سرخ ضرر در پاک ندارد و در افراط
سرعت خروج و نقول سر موافق خاستگاه که در است شرط تعلیل لکن از عم و خزان و افکار معده و مع
بودن واجب دانند و لغت و محبت گذارند با عصب عرقه احوال پاک نیست بلکه در حق بعضی مسخس باشد و مسخس
باید که لطیف و روشن باشد و روشن که محرم باشد بلکه خشن آمده بود و منع و لک از مدخل هوا محفوظ باشد و این دو
لکن در بار دیگر نماند و زانیه خاشع نشود و هوا خانه موافق حال اندر معقل باشد و هوا حرکت نبود و بدن پوشش
و لکن کسانی که بغل فرشته گرفتار و مبتلا باشند و بطریق طبیعی او می کنند احسن در امان عدم خروج از است تا از باران باشد
مصول باشد و آنچه در عوام روح یافته که در خانه تنگ قاریک می نشاند و روز بروز شست میگرداند و محاج
شمع و چراغ میگرداند و منقلا افزوده بسیار کرم می سازند احتیاج از شغل فرض دانند و بعد از علت روانی که
و در یابند که هر خانه که هوا او دیند باشد و در خانه انش افزوده بود خواب کردن و در و این زرا که معده سال مانده
مفاجات دارد و معلوم نمایند که در خانه خورد شمع یا چراغ نباید افزوده زرا که در و از هوا متغیر خواهد بود و زرا که
بس و لکن اگر خانه تنگ باشد شمع را در خانه دیند تا خیار و کفایت کند و از دوات برسد و ترتیب دل و طبع او و دیگران که در
استعمال و طریق تفریق به تنبیه خواهد کرد باید در زیر یک بعد فراخ گذاشتن او نیز همان پنج در زیر نهان بعد
اول از ایند و اکثر مت بر سر بعد فراخ شراب یکسان است و متوسط ششما کنند در میان که استعمال چوب در کلام از استاده
تر شست شیده مانند که چو علاج مرض بعد معوض شده هر که او در کرم و سر می کنند اول سه انگشت که بارد و یا بسبب استعمال مستحضر است که نام ندارد
شیر عرم مانع و هر که که خشک گفته از نسا دل او بود اقل مدت تا با جلد و بعد از حرکت داند و سخت اعصاب و نگرند و با
غریبه که لازم این سه است در آخر نه شتاب نیز تجویر نمایند و هر که که رب القوی گفته است محمد بن عثمان استعمال او را که در وقت
در صحت از وسط گذشته باشد تجویر کرده ما و ضعف قری اینان که در صحت و در این اختلاف در مانند که در اما در این
در طری استعمال چوب و این بر نه و جبهه است که بر سیل مطوح و تجویر دم بر طرفه سوم بطرف رخوف حارم عنوان معجزه که در این
حرره و حلو اشتم با سلو نفعی هم تویر و عرق نایم بطرف صم هم صم و ادیان و در واحد این با فواید محصه با فواید
در کتب و در طری و تجویر و این نیز بر اقسام لکن و ضعیف که عاقله بن محمود حخته اند و اکثر اهل و حادق و لطف بر

تنبیه

زاده اند و جهت امراض مزمنه و خلل مواد و خلل راجع غلط سودا دارند است که مقدار عید و بجا نشدن الکلی از هر جهت موقوف بکسب نیست
از آنست که در سازه و سبک و باینش سره کشند بجا و لا و کو حکم و اکر کار و ورق سانه بدست باشد و جمله را در هم آمیخته است
یکه که کشند هر روز که صحرار و درشت ظل آکسسانند ایندر دلیس یک یا سفال یا مس یا سیاه طلعی دار سر و نوش سفال یا دیگر سفال
از کون بر سر دیک اند و دوان حکم حکم کشند و با تیش نرم بچونشانند و خبر دار باشند که بخار از دیک نباید و از هر جا که آغاز
کشد فی الحال تخمیر حکم نمایند و از آنکه بخار این صبح در غایت قوت می باشد بسیار شود که سر و نوش را منفع میگرداند از هر جا که
بر آن نهاده باشد و باین سبب نیکوتر است که عوض سر و نوش دیک کلان سفال باشد و از کون بر نهند تا که در فضا دیک منفع
مرد و منشر رود و قوت بر دفع نکند و مقدار طلع است که آب رسد و معلوم کردن آنکه آب نصف رسیده بر چند صبح است که آنکه
سر و نوش سورج کشند و به آرد از آنکه دوسا و نصف آب بکشد چوب یک یا صیحه از راه سورج دارند و هر حال که
برسد نشان سازند پس نصف دیک بکشد و بکشد تا که بچونشانند و از چوب مسطور امتحان کنند تا به نشان برسد فرد دارند و دم
چون حکم گرفته وزن نمایند و تر از دهم باشد و آنرا طلع موازنه می کنند تا هر قدر که مطلوب باشد ماسد سوم الکلی که در میان
مقدور سازند که در یک یا نصف آب سوخته شود و باید که چون یک یا شب شروع در جوش دادن نمایند و علاج دیک سر و نوش و خلل
بالا و دیک را با لیسانند و جگر در دیک دارند و فکند از آنکه با سبک بخار بر آید و عرق کند و در نهایت سر و نوش بر نهند تا بدن را
و اگر استاده داشتن عمل می کنند از هر صدمه می مانند و خلاف بر سر کشند و دیک در زیر است و در آورده تدریج بخار رسانند
شد که تمام بخار بر آید و ق تمام شود پس دیک را بر آورند و آب جوشانند و یکد و پیاله از عین میاشانند پس بند و لا عرق را خنک کرده از
آب بر آیند و لباس بپوشند و تغییر لباس نمایند و رعیت و مجموع آب بچینی را در عرض شب از هر طرف بکشند و بعد از آن
لباس ثبات و قدر را طعام با طلع نمایند و قدر را در کجا آب هر وقت که نشسته شود از این نباشد و اگر حاجت کامی با خود
آن در آب امیر نهند و اگر آب از آنشامیدن افتد شود و جود طهارت صرف نمایند و از خرج آب بسیار باشد و مقدار آن سفال
چوب صیحه جلد بچونشانند و جهت معارف میباید دارند و آنرا سوخته و عرق را عرقی سر مطلب باشد و مانع نبود سر را نیز زیر پا در کینه لا
در سر بر وزن می دارند تا منجر کفها و غش و دیگر افتد پس از هر دیک قوت و محل باشد در کف عرقی بسیار و سبک کلل و
و عرق بدن مکرر و در حال طبع اصله داند و عمل آرد اما اینقدر لازم است که هر روز دیک از دیک بعضی گذاشته سر دیک

[illegible]

[illegible]

تناول حب امرجه است چنانچه كه گشت با حق باز تنگ بخورند و اگر او بود در اولت بسیار نباشد و چنانچه
بدستور مسطور نمایند در طریق تناول او بسیار سهل معجون و از آنكه اكثر منافع این امر ملح اضرا حاره دارد
از این اقسام در فصل بارد و مزاج بارد معیار شده و از رجه مستعمل در تنها جرم او است مكن سرگاه از سده
در حنا شایه باشد و آنجا که داده در مجاز صفه و اما بدن بود و بخود قوت و دوا ضعیف باشد باید که جوهر صفت معاف کند که در
سعی مسطور شده پس اند و فقط بخورند تا قوت او را بجا باید در آب براند نصف کرده عمل یافت که در آن ترکیب باشد معجون
توأم آرنه و بعد از آن در کوفه بجز سبزند که معجون و طرا که انبات لطیفتر است و نافه سر میباشد و مختار اند که جوهر صفت را بیک
در آب صمغ بود بسیار اند که بخورند تا آب قلیل بقدر قوام ماند تا قدر که در آب کس سبزند و جوهر قوت او در آب صمغ کوهی
و دیگر در آن طبع مطبوخ سازند و همسایه نوبت که در عمل آرنه چنانچه در در شربت در در مکیه و این در قوت بسیار
معجون که در اجاع مفصل بارد و در در که لکنت است شده باشد نجات یافت اما جوهر صفت ملاحظه از آن و
نرم دارد و اگر در ام خوردن این دوا قیوم را با خود آب میل کنند بسیار جوهر صفت متعال سورخان و عفران مصفا دار صبر
در معال ای زهره و در این دست که در شریط است در زایه قلیل سیاه صغیر طریح در فلک یا فاکد کبار هر یک و متعال پوست
مفید و صوف هر یک بفت متعال نیک اند و بخیل هر یک بکفقال بدستور مسطور و شور معجون پسند کوفه بجز بر و غش و دام و متعال صبر
در شهادت متعال عمل کرده قوام او در اند و معجون سازند قدر شش در امر صغیر از بکفقال و تبدرج تاد و متعال و در امر متوسط
و متعال با چاشمتال و در امر قویه از سه متعال با چ متعال و از بعد شش شش روز یک تبه قدر خوراک در زاول را معاف
و او در شیر دفع شود و نافه خواهد بود **دفع** معجون محرق حکیم عماد الدین محمود که مراجه با خیر جارا القوی و حرارت
باید و در امر با نجات مفید است و جهت در اعضا و رطوبت و صفت معده نافه ملاحظه در بسیار دارد و جوهر صفت متعال
و خورجیان ساج زرباد در و عطر زنجبیل عاقر و قوامت که خطا هر یک و متعال پنهن سنج بهمن سید و در سید و در سنج محرق
در جنبه مصفا قریل سبز و با سیاه عود قمار ثعلب مصر زعفران هر یک متعال مغر و دام مقشر معوم خمره و معوق
ان مقشر هر یک شش متعال مغر تبه نا حیل هر یک متعال سوز معول کوفه بجز با عمل توأم از قدر سبزند قدر شربت و در امر
بقال و در امر متوسط و در امر قویه سه متعال که در زایه ارض و در امر بارده و اجاع مفصل
عفا حصول که سبب نافع است جوهر صفت متعال قریل سیاه و فاکد کبار هر یک و متعال سورخان و عفران مصفا دار صبر

سعد که هر یک کشف از حقیقه قافله فعل ساه مصطفا سورجان بور در آن زمان که انسان العوا فی هر یک محقق
دارد فعل عاقر قرصا جودا در خطا هر یک و متقال با غسل معجون سازند قدر شش مثل معجون اولست ملا بر هر یک
که منافع و فواید بسیار دارد و در قریب بهین معجون مذکور است و هر یک که بخواهد متقال را در فعل مصطفا فعل در آن زمان که
سه متقال شامی مغرادم مقشر هر یک چار متقال کم کفش زعفران سورجان قمر فعل هر دو متقال رطل کشف متقال و نیم
عسل سه وزن او و بیشتر شش در مراح صغیف از دو متقال آسه و دو متوسط از سه مایع و دو ریز از جاراتا
اگر در ایام خوردن این معجون و سایر معاجین مسهل در رنگ تقلیل زد و بهتر باشند و همچنین از نبات و خوخا و فواکه
که در ادجای مفاصل و در دوا و تقویت با قوه باه سائر قوی کجا مایع است و جهت برودن و نین بعمام دارد و در حقیقت
مصر متقال فعلت انسان العوا فی عود قمار مصطفا زعفران هر یک سه متقال سلی قافله کبار فعل حو لیجان بورید
رخیل شل الطیب بناد کتا به اسازن سادح بند دار فعل مشک عنبر اشهد حد و در خطا هر یک و متقال معبر
السمیه فعل مراح کجا هر یک متقال حلغوره نار حل هر یک متقال حو کجیه لغا در تر اشیده اصل قاتر نجین
از خا و خاشاک که کرده هر یک حد و پنجاه متقال حو کجیه را ایندات که جابین شامی باشد کفیا بر وزن سازند و در هر یک
که بر حکم گرفته باشند با شش نرم جو شامی با سربع رسد پس هر که در عسل و سرنجین این پنج نوع را ازین و از خا و از
تبر تیل معلوم گرفته و پنجه یا نیز بیشتر از دو متقال آجا متقال است و حو کجیه که ترکیب عا دالدین محمود است و نیم
کنیز و صوف خاصه در امراه اندر کجیه قوه باه در فعل معاجین ذکر شدند و در استعمال اول بطریق حریره و خلوا که در
سینه و شش حقیقتی نفس و سرف کینه نافع است و حو کجیه هر دو نیم متقال با کشف متقال با دو متقال کحیف و قوت با مراح هر یک
نیم تا سه مقدار ادنیات در یک تا عرق بید مشک همانند و ص با شش مایع جو شامی به الطریق بالوده بسته شود و اگر افعال را
نیکم نماید و ماسه روز یا شش روز بدین دستور بنوشند و کاشی شکر سعل و ص حلو نشانه و کثیر و ص عا هر یک که در
جو کجیه احاطه نموده نوشند نافع تر آید که در امراض سینه و شش و مرد کینه نافع است و حو کجیه کجیه و از ماسه سرون کرده
نشانه و نیز تر و در متقال نبات سید و هم ریحان و روغن تازه بی ملک بدین دستور و ص اسازند و اگر تسخیر مطلوب باشد بسیار باشد
در ص و در فعل و در کجیه و در زنده از هر یک قدر میرا فایده نمایند و اگر تقویت باه مکیله معصوم باشد و یا به معجون
که حقیقت متبر و مایع است و تقویت باه میکند و حو کجیه نرم کوفه و از حریر سوزن کرده و متقال و متقال از مایع

نباتد استعمال زنجبیل مکشغال قرفعل میل سورخجان خونجان زرباد هر یک دو مثقال دارم فی جابر مثقال مغر جالغوز
 نارجل هر یک مثقال ارد کندم رو عکادی ملک هر یک قدر ضرورت شد عمل عدویچه مثقال مارو کندم در رو عکادی
 با دوی ملک رو عکادی با دوی حلا ساز سازند و از پاره مثقال یا سه مثقال کسبف و قوه میا نمایند و مادر صرم صبی
 قدر هر شربت زیاده از مثقال نباشد و مکر گفته شده که جرم او صفا شده اختار ضرورت دارد و صفا گفته که حقیر مشاهده
 که جمیع صفت فاعل صرم دمی استعمال کردند اگر قدر منقح شدند لکن بعد از آنکه سبب است او شده و ادویه
 بسیار کنند پس الله چو کجی را نیکو باشد یا لکارد و ورق و ورق بریده در آب حبسانند و اندر جلوبا و قوام عمل و
 معاجین هم طبع اندازند صرم او را ف غیر ضرر بر برای شک نیست بلکه قوت در نفس و است اندر طبع مسحر
 در طریق استعمال او باشد تسع و اجتهت محروم المراج و حقیقان و فاقین تقویت اعفا و قوی و در فعل کرم و در
 و اندر ضعیفان افعال موافق ترست و با کثر امراض مناسب و از ضرر و محو و کجی موصوف خونان بخورده از کثمتال است مثقال در
 عرقانی مناسب در دیه موافقه سه شانه و در رشتیه امثال آن تر کنند و مکر بر هم زنند پس حافظه نهالایات بخورند و در کثمتال
 حار و احم و امراض لکارد نیز ضد سفید کشید خشک کلسنج تانه طبعه و کجی در طایع عرق نیلوفر را مشک عرق کاذبان
 سازند و عسله القیاس هر مرض را دریه ملائم حال مخرج تو انکر و کاه مبرود المراج و اندر اعود و باد و بخور و زرباد و امثال آن عرق
 رازانه و عرق پایز و عرق از طرماندن نفوس نمایند و هر چه بعد از سه روز کار کرده باشد نقل او را در آب و عرق مشک مناسب
 بقدر ضرورت خسانید و عرض آب را با هم شربت نفوس بنوشند و قدر کجی اندر نفوس است افعال از کثمتال با جابر مثقال است
 غیر افعال را از جابر است مثقال و اقل مدت خوردن نفوس شش روز و آنکه دوازده روز است اگر حاد و ادویه باشد
 در نیز مجوز و بداند که هر چند در بطور کمتر از طریق قوه است و نزدیک معوان سفوف یعنی هر چند بسیار ضرورت
 در استعمال ادویه بیشتر عرق و تصفیه دانند که در سن در سه هر چند از هر اقسام استعمال او کمتر است در بعضی عرق
 آن بسیار باشد و پس از سفید و قلیل مانده باشد صفت کلیل مورد بود و تقویت بدن و قوی معام دارد و فاقین قوه
 بیدار و ادویه مناسب بود از آنکه توحش و سودا از دست میاید و بر فلق و لطف خون نکند و در ادویه را حاد و نور میاورد
 با ادویه با تقویت با مکنده و علامه بر اخراشی که علامه هر مرض و ماسه یا هر مرض باشد معمل تو انکر و کاه در آب فقط

عرق گیرند و گاه با عرق کاهند حاجت باشد عرق کشید و بعد از آن و سه قوه قدر و سه فحان یا کیمیا بیشتر در خلل معد
یا بعد از احوال با هر دو وقت بدون ترتیب میل نمایند و اگر در ماضی در رسایل نسخا مختلف بسیار در نیابت قریب شده
یا حسب اس قانون طبی درست نماید اعمار را نشاید اکنون عرق خنک که مریض را از امیر و محمول که مسود کرد
که تحت سینه و بدن و با حرارت عرق و باه نافع است و با مریض بسیار گرم نباشد مفید است پس بگویند سینه
باز کرده نیم من تبریز در این سلاخ من بطریق کلاب اندراب عرق کشند و اگر خواسته گرمی زیاده باشد در این
کنند اما او و بخار اند که با شربت نوشند یا بدون آن که در عسل سودا و صفت و بعد از تقیه بعمام دارد و
تقویت اعطای ریه و معده حرارت نماید و لطیف و ترقق خون میکند و با مریض و در بعضی از مریض تقویت او
در حرارت وی از عرق اول بسیار کم است چون که حد متعال کل کاوزان در آن حدل سید و در خوب هر یک
پس سرخ سنبل الطیب که محال اند عرق بید مشک و عرق کاوزان را که بجا نمایند و شبانه روز و به صورت عرق کشند
و باید که عرق قدری و آن در وقت باشد هر روز ظرف ص و دو و پنج ظرف حقه و در فحان کاه شیرین اوقات نباشند
که تقویت اعطای ریه و معده حرارت نماید و عرق کاه عصاره و بجا متعال کلاه و کاوزان در آن حدل سید و در خوب هر یک
در این حدل سنبل الطیب که محال اند عرق بید مشک و عرق کاوزان را که بجا نمایند و شبانه روز و به صورت عرق کشند
و سه آب است که بعد از هر یک که در کاف باشد هر یک که در کاف باشد هر یک که در کاف باشد هر یک که در کاف باشد
کرده احوال او در شبانه روز با عرق و آب کلاب سبب عرق بید مشک است که بجا باشد صافی و در دیک کرده
و غیر این که کوفه در پارچه بسته و در دین سجده بکنند و عرق کشند که اندر فواید عرق ساقی نزدیک است اما از دوزخ
تر است در تقویت با هر قدر عظیم در جویست سه حد متعال کل کاوزان با در خوب حدل سید هر یک که بجا متعال
و اگر سنبل الطیب که سنی متعال سعد و سورجان مصر ساج هند غلبه مصر و سورجان عود و قمار هر یک که
پس سرخ و سفید هر یک که سنی متعال نفع تازه رجان باز هر یک که سنی متعال غلبه مصر و سورجان عود و قمار هر یک که
کوفه سه حد متعال غیر از شنبلیله که سنی متعال جویست و عود و حدل سید را از بر کرده و سایر اجزای این کوفه و شبانه
از عرق بید مشک و عرق کاوزان که در کاف باشد هر یک که در کاف باشد هر یک که در کاف باشد هر یک که در کاف باشد

همین صفت در جگر نشاند و در وقت روز یا بعد از غذا و فغان یا کمر یا شتر کجاست یا نبات و نبات میباشند
چند عرق از سوراخ میآید که صفت سحر حوت و کافت بدن و تقویت جوارح و تفریح و صفا
در جگر حد و تحسین بدن و دفع غذا و قوت مغده و تبخیر خاطر را نبات سود دارد و در جگر سکه کلسج کاذب را
در تار و نبات شتر در کمان هر یک داد و نبات الطیب در اندی قرفل نخل زرد باد و در جگر کاذب را
در شتر خام هر یک که در قیه بعضی است سید خود هند اسیم هر یک نیم اوقیه زعفران سه درم مصطکی دو درم مشک
نیم درم عنبر اشوب یک درم جو صبیغ اعلا حد و نبات متقال سبب شیرین رسیده نبات حد و کلاب در ظل کلاب
در ظل نبات در اوقیه جو صبیغ رازره زرد کرده و سبب از پوست دم پاک نموده و دیگر اویانه کوهی کوهی است
نخل سبب خام هم را در کلاب خنیا نند اشوب سبب کلاب عرق بگیرند و بدستور معلوم میباشند سه چار ساله حاجتی مور
که مشورت می دهی و صبیغ دانه طام و دفع دل و منبه و صبیغ لون و مصطکی تمام است صفت در دست متقال
زعفران حد ل سید خود هند عاقر قرحا صفت سبب نفاح یا شتر اعراسان العصاره صفت سبب سبب
زرد باد بعضی هر یک مختلف عرق مصطکی دو مثقال حد و در جگر صبیغ یا سبب هر یک سه مثقال مشک نیم
عنبر اشوب متقال جو صبیغ در قی کل در قی کرده در روز در آغاف خنیا نند و در روز سوم اخراج کوفتن مملوک
در آن میفرایند و در دیگر سوراخ کلاب عرق بکنند و زعفران مشک مصطکی و عنبر را در قی عرق حکیده شود و
هر روز و در سال ازین عرقها بیاشامید نسخه مولف مردم ازین از سریق نفعها دیده و از مضای
در تقویت و دفع و نشاط و قوت باه مجرب است و صفت شتر خا و اعصاره و صفت معده در روده و در مفاصل و قوت
و صفت کرده سود دارد و سنگ کرده و مثانه بر نراند و در رول کند و دیگر فواید بسیار دارد و از نموده سبب
حد متقال رسیده نموده در جگر آب طبع نمایند و در ظل بماند بگیرند سبب الطیب در کلسج زرد باد و در
خودند کاذب را در کوهی قافله اسان العصاره سبب سادج کباب خا شک هر یک مختلف اریان
خواه در جگر قرفل جوز بواسیه کم زردک بعضی متقال صفت الثعلب یک ده متقال سعد کوهی
جو صبیغ قرقه خولجان عاقر قرحا هر یک شتر متقال حد ل سید کم زردک سبب سبب هر یک مختلف

[illegible]

نفاذ

نجات پس از آنکه بیمار جان بخلقه سداب هم در هیچ متقال فیه ای بر سر برده است نه قبل از سداب و نه بعد
از آن و طول عمر خوشی هر یک سه متقال عاقر و حاد و متقال قطاع شش درم متقالی جو حبس که زنده نماید
بسیار نوزد را کمین سیاه آب جسانیده الکاه بار و غن زیتون و روغن نمک سرخ هر یک خصل متقال روغن بون
روغن بون روغن سیب هر یک نوزده متقال در در یک نموده با نش طام بتدریج خوشنایند تا ماهر شود
و آب و الکاه صاف نموده روغن بردارند و نقل را کمین سر بر آب و خصل متقال روغن بون دفعه دیگر خوشنایند
تا از ببرد و روغن بماند پس روغن جاف کرده داخل روغن اول نموده ببرد و در وقت حاجت نمایند
و بعضی اوقات اگر نوزده متقال روغن و یک متقال مویا حل سازند نافع تر خواهد بود و در او جاع و ارا
بارده و عشته دفاع اگر در نوزده متقال روغن از خند بید تر و فرغون هر یک نیم متقال نرم سبب اضافه نمایند
نجات نافع آید و گاهی سوزده متقال جو حبس را تراشیده و بدستور عرق تاسه من شیر بر آب جسانیده و ارا
سه چهار یک سر بر باشد غایده بار و غن کل سرخ یا زیت بار و غن یا هر سه بقدر سه متقال جو جسانیده
آب و در روغن بماند و در او جاع مفاصل و در در کمر و او جاع که آشک عارض شده باشد استعمال نموده
نجات نافع بود و در او جاع مفاصل کرم بر کشته و متقال علیحده یک سبب در آب جسانیده و جو جسانیده و
بار و کل مایه آفتاب نموده جو جسانیده بار و غن بماند و صلی استعمال در هر سه متقال از سور بخان مفر و حصص
هر یک یک متقال نرم ساخته اضافه کرده نجات موثر اند و بعضی اوقات سداب با کرفش یا ببرد و اضافه کرده
روغن نموده و چند آن جو جسانیده که روغن بماند و در او جاع مفاصل و او جاع بار و استعمال نموده نجات
در منافع جو حبس بطریق اصل ته اندر انداخته اند که این دو اگر کتب قدیم اصل یونان ضبط شده لکن در کتابها و
اصل یونان ضبط شده اند و احوال از اصل که کتب قدیم است و به کمین که طب مشهور ایشان است در و نیز از سلوک
روایات در و نه شده و در اصطلاح نام دو ادویه است و معانی که قسیمی است که از ملک دیگر می آید
فح در زبان و ح را مکنید بالحمی نویسد که نخی است که از ملک کرم مایل خشک و جهت و ص مفاصل از قسم
که باشد و جهت او که در میان استخوان و غار او باشد و بر اشتداد مرض و در دیار بدن و لاخره آشک و طام
و جمع قروح و کل حنم و حلاله و آ و فساد خون و صفرا و بغم و هر مرض که بسبب جاع پیدا شده باشد نافع است

ادامه بسیار دارد و در خلاف او چون بر سبب شو خورند خوراک از نهایت کثرت به طریق که بر خلاف طبیعت است
در میان غده و مخفف غده است که بعضی است و در اطراف و یا سبب بر و یا سبب بر میزند و او غیر با سبب است که حاصل می
دازد که تخمین اطلاع بر منافع این دو اصل مغز شده و از آنجا با اگر دیگر شهرت یافته و بر غده معبره نامند
بالجمله ما سبب است که در هم مجده و کل او بسیار خوشبو و قوی است بر شاخه ها حار و سبب بخار طبع است و کشتن از سبب
کشتن سبب بسیار و چقدر و بخش سیاه و باریک و در شعبه قوت است و اما سبب است که در چهارم کرم و خشک و تپان
اجزاء او در سبب کرم و محلول و لطیف که در فی الحقیقه و در بعضی کرم و خشک در دیم و بوسیدن کل غده است و
در غنای جهت علل یارده و در بوق سعال مرص و فاج و لقوه افغ چون مغز از آن غده است که اندر این
اندا میدن آن قسم لطیف مخصوص متعارف شده و یا سبب است که این ملا و نیز همین اندر او را اما بان مرتبه
نیت و بدانند که در اکثر امراض که چوبی نافع غده نیز فقدان در کل و امر حاره که چوبی مفید است و این
ست و در بعضی امراض فواید بیشتر از چوبی است و انخل و جاع و فاعل و نفوس بلغمی و ضعف معده و
و فاعل و استفاد لغوه در غده است و نیز جازاده بارد باشد و جهت تشنگی و بواسیر رخی که علت طبع
باشد سودمند است یا محله عسله جو کرم و خشک است و در امراض بلغمی تا بر وزن ابهر و کف علاج نام
اما در سودا اگر چه در بوس حدت تشنگی اعتبار اندک از سبب است و حرارت و تحلیل غوات فضا و ترقیق اخلاط
خلط می کند و در سبب نافع و تقویت حرارت و ترمز و قوت طبع می کند و محفل طوایف خباثت که در لایم است
ست منفی مانند علل شود از نیز سودمند آید اما با مرتبه و صفا و ضرر دارد و زرد که موجب حدت صفرا و غده
حرارت خون و احراق او می کند و دیگر آنکه تعدیل و تفرقه و سرد نمایند که در بوقت بد و صفا و ضرر
اما دشور فهد و تنقیه وضع اسهال مفید و رت و احما که از رنگ نهاده طریق است که در جگر خط یافته و قانون
استعمال این دو اید و طریق ذکر کنیم اول بعنوان فیه که در اطباء معجز و مشهور است و این منافع
ست که عسله جو سبب متعال که بکمر از مسارف است بکمر نیز بقدر جو زرد کرده که شش اطلب
و عرق می کشد و آب که بر او اندک که باشد کسباند و صم در دیک سنگ کرده با تش لایم جو شانه
رسد پس قاصدوده در شیشه گذارند و در عرض نه روز به نبات شیرین ساخته حکم میل نمایند

نادره

تا دو روز بعد از مرده اند هر گاه هوای گرم باشد داشتن طبع ادا اندک احتمال فساد در روز چهارم
آن شده که هر روز پنج مثقال می قدر جو ریزه کرده با کلات می کشند و آن که هر یک و مثقال بود یک
کعبه مانند و لظیف جو کهنه بپوشانند تا آنها شل شود پس صاف نموده سه حصه کرده و در هر دو شام مادر
بنات بیکرم کرده بنوشند و زیاده از ده روز بهین هیچ بیاشامند و بعضی زیاده ازین تجویز کرده اند
و بعضی قدر سه روز را که مع جو شامیده سه حصه کرده سه روز می نوشند و حکا کفه کفه حقیر را مطلق است
که این نیز موجب صواب دانسته اند و هر روز جو شامیدن را که سه روز خشانیده باشند ستر می دانند و موافق
قاعده کلیه حکماء سلف است و در اکثر اعذبه و اشربه و پیچید و احشای اعراض نقصا و حرکات تشامعه
حام و آب و حر و آتش مثل جو کهنه است که در غلّه اند عسله کهنه نموده اند و در مرض برین بخار او از
نرفتن حمام بدن یا بغیر یا رویت شور و کهنه نافع دانند قبل از شرف و بعد از فراغ آب جگر و از افکاد
و انیز واجب شمارند ^{الکدر} لکن عسله کهنه قبل با یکم شامه آب جو شامیده تا ربع بماند صاف نموده بعد
عد از مرده بقدر دو فحان بیکرم کاهی بنات بنوشند و درین طرفه اصلا احسانه برین نمیدانند که
و از حکماء مغرب معقول است ^{الکدر} لکن معتقد باشند که مروج نوشته و مقولست و گفته که آنچه از وی فاس
و کبره معتقدند که بپوشیده در آب جو کهنه که در سوز کلی ندارد و ملک در هر یک از قدر حر و آتش
و بعد از شربت هر روز آب جرق قدر جو شامیدن که جال امرو و امراض است در عسله نیز
همان ترتیب دانند زیرا که اگر امراض قوی و مرض صعیف باشد زیاده از روز تواند و گاه باشد که
بیشتر از شش روز و چهار روز حاجت افتد و از شش مثقال شروع نموده تدریج تا ده مثقال تمام
نمایند و اگر امراض صعیف باشد از دوسه مثقال شروع نمایند و از چهار و پنج مثقال تجاوز نفرمایند و گاه از
شش روز بیشتر ضرر نباشد و گاهی زیاده از ده و دوازده روز اصحاب شود و هر روز قدر قلیل
افزافه باید کرد و در افتد ماعدا سرد باید که هر گاه تشخیص بیشتر مطلق بود با عرق قهوا گرم و جگر
و حبث اگر چه بسودا و به عرق کاذب زبان و عرق باد در نخویه و عرق شاتره نیکوتر است و در
مرث خوردن او بعد از فراغ مادی و العین ملک بیشتر که احشای از آنچه در جو کهنه دانند
غیر از یک در سایر مراعات لازم است لکن اگر چه گرم گاه باشد که تحت مخطوط

و اطلاق حال بعض از غذا که در ششها بقول داده شود جایز در حوصی است و نیز در صورت
شرب طبع ادراک این سرد نباشد بترس و الا تقلیل گاه و گاه اندک غشیه بترس شرب و فاکند
بنا بر قلت جو غشیه نقل در اجوشانیده بکار بندد و شرب و شربت است که بسیار سرد
و اگر باطلاب مروج کرده نباشند رواست و دریم در بیان استعمال این سیفوف
معجون در ضرورت احصاء بر سر بسیار است و در بعضی امراض و خلل نافع بدانند که این معجون
باب سیفوف چنین بیان شده هرگاه بقدر خوب غشیه را رفته بماند ادویه یا در آن معجون
نخاعه نماند منافع ظهور آید و بعضی اوقات هر روز انتقال از غشیه کوفه بخیه با هم چندان بنا
تا است روز یا بیشتر اکثر حاجت و ضرورت یافتن کلاب داده اند نیز شرب و ادراک
و فواید سرد آب سرد در اسهال خوردن و بعد فراغ تا دو ادره روز ملا خط فرموده اند و انتر تمام
بخشیده و گاهی مقدار غشیه تا نصف ادنیات کوفه بخیه در سه روز اول هر روز یکینم فقال در امر
ضعیف و دو مثقال در متوسط و سه مثقال و نیم و سه روز دیگر سه مثقال تا سه مثقال با کلاب
تا نه روز داده اند با سر نه تفصیلاً دارد غشیه که در امراض بلغمه و معدوم و ضعف معده و
قلت اشتها که سبب غشیه باشد مجرب دانسته اند و نیز سلبی و در جنب هر یک بمقال یک سلبی که با کلاب
هر یک بمقال غشیه بخیه مثقال کوفه بخیه با عمل مقوم که است مثقال است معجون کند و صبح شام با کلاب
نماند و در شربت تخم صیفوف قوت مزاج از دو مثقال است تا چهار مثقال و طبیبان امر افق حال هر که
که مناسب است ترکیب و در مختار است در معرفت فاذر و معرفت آن بدانند که اطباء اطلاق
و دانستن خواهد و طرق امتحان و روش ناول آن فایده بچار ایما ذکر کنیم
لفظ فاذر و معرفت آن بدانند که اطباء اطلاق میکنند و فاذر بر سر بر سر و او از آنجا است
که معاونت کند طبیعت در مضرت شعوم و مقادمت کند تا بهر مخالف مزاج انسان است خواه
بارد و این شیر یا خاصیت از قدرت حکمت بانه حکم علی الاطلاق جمل حلاله بدانند که اگر حرام
فاذر بر بسیار است لکن مشهورترین و نافعترین انواع وی نزد اکثر حجر السس است در اطلاق
لطباء اطلاق فاذر بر حجر السس میکنند که افعی المعصود و در حجر الحجر گفته لطباء عن اطلاق که

که لفظ فاذر هم لغوی است برآمد و ادفع غرض هم بکن محض سازند و بر آنجا محض و بر آنجا اختیارات ندی می گویند
که فاذر هرگز نگوید و هر دو را که حافظ درج بود و دفع غرض هم بکن محض است و این هم که لغوی است
و صاحب کشف المومنین گفته که مراد از مطلق ماندن بر معدنیت و موقوف اختیارات میگوید که محض در حرکات و خلاف آنست
اینهمه با جمله دعوی میگوید که نیز دلیل ندارد و می گویند که لفظ فاذر در مقام انقیاد محض است و محض است
آنچه در اینجا اشعار کرده شد و در اینجا که بعد از آن فاروق می گویند که در دفع غرض هم بکن و ادویه سیم چون
حجر السبیت در بهترین انواع است که از حد در فاروق و کوشش و ولایت شباهت که متصل است از
از درجه اعتبار آنکه اندر کوشش آن فاروق است و بسیار است و در آن کوشش که این حجر از آن می آید بیشتر از کوشش
است که در آن زمین قرار داشت و حجر السبیت سنگی است مشکلی شکل و اما سنگی در نزد آن روده بر کوه می
مشهود علی الاصح در آن کوه از درخت یا در مراره یا در عتق و دست و اکثر او کوه لا مثل بود و میسازند و آن
در درج بود در حرف او محله یافته میشود و خاصیت محض است مکن چون با سر به میان مال بر جی باشد و نوع ندی
و در بسیاری غالب بر سبزی و در حرف و رسم و سایر اجزای یافته میشود و در عرض صغیر تر از نوع شباهت
و در سبزی است و در سبزی است که رنگ او زیتونی باشد و نهایت و نهایت شفاف و براق بود و او طوطی
در سبزی میخورد و در سبزی میخورد و در سبزی میخورد و در سبزی میخورد و در سبزی میخورد و در سبزی میخورد
از درج سبزی تر و در سبزی تر و در سبزی تر و در سبزی تر و در سبزی تر و در سبزی تر و در سبزی تر و در سبزی تر
میان و حجر السبیت که سوزن فولاد را با آن سوزن کرده در درج سبزی تر و در سبزی تر و در سبزی تر و در سبزی تر
از درج سبزی تر و در سبزی تر و در سبزی تر و در سبزی تر و در سبزی تر و در سبزی تر و در سبزی تر و در سبزی تر
سازد
میگویند که فاذر هم لغوی است که اگر از افعال کنه اند و عتق کند اما ندیده نشد که معصومی است و در حجر السبیت و
این سبط در فاذر هم لغوی است و در فاذر هم لغوی است که با آن بایان سوده بر محل لدی فاروق و در فاذر هم لغوی است
در همان لحظه در ساکن شد و پیشک خراب باشد و حب کناس افزوده که زینور کرده و ادویه سیم که موضع نشین است و در
و بود و از درج ارام نداشت قدر ازین باب سوده بر محل نشین طلا کردند و در درج ارام نداشت قدر ازین باب سوده
در درج ارام نداشت قدر ازین باب سوده بر محل نشین طلا کردند و در درج ارام نداشت قدر ازین باب سوده
در درج ارام نداشت قدر ازین باب سوده بر محل نشین طلا کردند و در درج ارام نداشت قدر ازین باب سوده

و صلاح یافت و نوع عیب از فادز سر نه در جزایر کهند و چون یافته شود در بار و ده میمون بر می آیند و در یک و سب
میل است و اینکل میکل و در یک کیل و بادشالمن چنین و این نوع تمام حمره در حمره خود نگاه میدارند و اعطاء
اینان خجاعت محمد کوزیاده بهر خاصیت فادز بهر فاس است و نوع عیب از فادز سر نه که از شکم حران
جنگا بر می آید و این نوع در منافع قریب کجاست و اینج کوبید که کهنس فادز سر نه و موافق جمع امور است
بالحصیت و چون سه روز هر روز یک از آن بنوشند هم سعی در مدت حیات اثر نکند و در سایر افعال مثل
نه بهر معدنیست و نوع عیب از فادز سر نه که از آن کجاست کوبید و بیاری میده مار نامند و در کوبید ممانند
ست و از این هم میرسد بقدر نصف فندقی و مال در از و در بزرگ خاکستر بعضی سینه و دلت و محفوظ است
و مناست و قس معدنیست مار نامند و اعتقاد قوی الله از معدن مار حنیم میرسد و جمعی بر آنند که از سر حنیم
و کهنس و است که چون بر محل لدع نامید مار که از آن موضع مار کجاست و بعد چون در شیر اند از شیر اینج
سازد و چون جذب نامی کرده باشد دیگر کشند و در چنین جذب سم بودی میغیرد و در بعد از آنکه در شیر
باز حال آید و جهت مار کربون و عتوت بر موم و در ضعف العقل است لکن جهت وضع شک مشانه
نقد دارد و قدر شش تا سه قیرالین تحت طراوت جدای و در غن مغیر نوع عیب مدول که از ششها و ولایت
و ننگانه از روده کاد و کاد شش حکما بر می آید شکل مدور است و بوزن از ربع مثقال تا نیمه مثقال و در ششها
فراوان و کم قیمت است اعتبار است از میان او دانه کهنس با کجاست بر می آید و از خوردن وی خجاعت مقهور است
و فادز سر نه که از آن روح و تعارف دارد و اقسام می باشد و از اقسامه علمی و ذکر کنیم
در میان فواید و خاصیت السلس گفته شد در معالجه اودی و عیب کاد کزین خضرات و دواب ششوم
و کجاست السلس عیب کاد و مو حرارت عین و حافظ قوی و منوع و مطرب و بر غلیم است و در از حوض
نیک اگر کجاست السلس از روده بر محل لدع مار که از آن در آنجا کشند اما نام زهر را کشند جدا نمیدارند و اگر کسی
داده باشد همان لحظ او را در دهان گیر و بقیع کام کشند و اگر چند عدد فادز سر نه در کاسه حنیم که از روده و سینه
بالادی شیر بد و نشد و زانو قف کند که قوت و کیفیت آن در شیر اند پس شیر را بمسموم نوشاند شیر بنشیند
قی کرده از هر سم امن شود و اگر کسی از بسیار غم و شش ضعیف شده باشد بنوشد ناخ آید اگر از
خوبی است

تحويل انساب بهر حال مقدار چهار قیرا از و سوده لکلاب تا مانند اسایا و دیگر قیرا
نحوه مشابه کند اگر در سن کبوت هر سال در اول فصل ربيع با اول غرلف شرب قیاد بر بند کور
عادت کرد و در از ممنوعات محترمانه تمام عمر تقویت و نشانه و فرحت گذارند حکم عماد الدین
محمود در سال خود نقل کرده که اکثر مردم را بواسطه سیر و محافظت حرارت عمر نیز خوراندیم که با کثرت
بانشان عود کرده و سیر و فریب و باطراوت شده اند و اکثر علل مرفعه عسر السرد و وال گرفته و برانند و سیر
در اخرو و یک کرم در اول بنوم خشک است و لهذا در محمود المراج لغایت مفرد و محرق خون و مورث انساب
و اسهال و سوء و بجلل و ارام بارده و آب کشیده است امر اضحار نافع و قیاد و با کلاحت طاعون
و صون و بواسطه و با شرب آب جهت کردن ارام مفید و آب کتان جهت کردن رینور موجب
و قدر شربش از یک قیرا تا دوازده قیرا است که در کفیه المومنین در کفیه حمیر
البسیخ و الطان بدانند که اکثر ارام سفت شرط بر خورنده این دو اصل القدر کثیر النفع و الوجود
اولی آنکه سن کبوت یا سحوت بود و دوم آنکه حرارت در راج غالب باشد سوم آنکه سال
در کرم و کرم و سراد بر دوز چهارم آنکه قبل از شروع تنقیه بدن از فاسده ملازم دانند نیم آنکه
از رنجوبات و نبات و بقول و اطعمه غلیظه و حما و مفسدات معده و حرکات عقیق و
اعراض معیه بر سر و واقعی نمایند و اول ایام خفض شش از شروع ده روز بعد فراغ سبب و رست
ششم آنکه در روز نهار و بدن را بلباس نرم و نازک و پاکیزه مرن و معطر دارند و خوشوقت باشند
باند علان خوشکلام و در لغات و عمارت و لکننا با سماع عشاء و فرحت افرا
بگذرانند و اطعمه لطیف میل نمایند و الا بهر حال بقدر امکان و اسانئش کوشیده بنعم آنکه اول
به مرتبه و سال اول که ازاده خوردن وی کنند از چهار قیرا تا زاده بخورند پس در سال دوم قدر
بفرایند و الا فلا اما طریق خوردن خمر اقلیه است که بعد از تنقیه و مراعات شرط مقدار چهار
قیرا از و بر شک سحاق نرم بسیارند چنانکه اخبار حسن در و نمایند پس از روز شک برداشتن
در سال پنجم کند و با کلاحت نادانند و قلع در دکان گرفته و دو کشت چنانکه بدن را نرسد و سیر از

نبات و کلاب انغیب ان توشند و بر کلاب فرشتن نر از این پهلوان پهلوی که اندک را می بردند
و فریب عشتا بعد از ان غذا میل کنند و بعضی مردم مقدار شش قیرا البته روز هر روز دو قیرا سه روز
ایشانند و در کلاب منجته خوانده در خلق فرو بند شو عکله بزند آنها سر سدا صاحب بوده فرو بند شو عکله
عماد الدین محمود در سال از رسایل مولفه خود میگوید که چون حکما و اقوام در خوردن حجر الیسیل اشاره
کامل نفرموده اند و هر کس از خود در خوردن ان احتیادی کرده اند و اگر بدان سبب مقرر گشته بنابر ان
ترکیب داده بعصام یافته و اعلا ضرر بوقوع نیاموده و ان انیس حجر الیسیل از خود شش قیرا ظهور دارند منف
یا قوت نانی بعل بدجسایا حجر شست هر یک سه قیرا یکمیزند و هر واحد جدا جدا بهر یک سهاق نر هم بمانند و در
مبالغه کنند که اجزاء حسن در ان محسوس نشود بعد مویا کانی و عنبر اشک و زعفران و درق طلا هر یک دو قیرا
مشک خالص یک قیرا مجموع را نر کم کوفته باشی نبات بدستور سایر معاجین با هم بسپارند تا نیک سرشته
بسیار نشسته کس کنند و شربت از نبات و کلاب میل فرمایند و با سایشین باشند که (شهاد حادق) هم
بسیار طعامها لطیف لکاز بر بند طریق دیگر فادزیر را اعلا از موده بکدرم یا قوت عمل و از این قیرا
نیشا پور هر یک نیم گرم مشک خالص و رقی طلا و رقی نقره زعفران جدا از موده مویا کانی هر یک دو دانگ
اجزاء فراد را در آنجا ریخته است بسیارند و بعد سائیدن هر یک وزن یکم در هم امیخته اند بسیارند
نبات مقوم بسپارند و جها بنند هر یک مقدار کبود و حمله را به کس کنند و مدت نه روز یک بخش را بجا
و شربت نبات فرو بند و شربه نه کوره در آنجا عمل آرند تا مقفود حاصل آید و سعی و ریح خالص بکند
که گفته اند از قیرا بدین معصومی بود و در کله المومنین در میان دستورات چنین نوشته جو انفس کدنگ
مروارید طباشیر هر یک نیم مثقال عود حماد و دودا کدنگ صندل سرخ و سپید هر یک حار دانگ مصفا بکند
عنبر اشک مشک هر یک یک دانگ و رقی طلا و رقی نقره و بیت عدد باشی نبات مقوم بسپارند
و جها ساعه نه حصه کرده سه روز نوشند و قدر شربت نبات و مشک با سایشین و باید که سال
مقدار فادزیر را ده از یک دانگ نباشند و هر سال قدر اضاف نمایند تا مقدار یک مثقال و نیم بر
تا دو مثقال نیز جانزد داشته اند و هر سال قدر یک دانگ در هر طریقی که یک دانگ باده کنند و قبل از

چهل سالگی اصلاح استعمال نه مانند ملک قبل از بجا نه دفع و شش ماهی که می شود و در روز قبل از بجا نه بعد از بجا نه از آنکه می شود
و احب است که در هر روز یک بار است که بالا گذشت و هم وی گفته که در هر روز است که فاذر را با معاینه متنا
بر سر کعبه گاهی بعد از نماز اول نیت و شربت مقدار شیر از درج و اصفه باعث ابراق مفرط اخلاط و امانند
در فاذر معده و انرا بر اثر حریم معده نامزد و کما کما معده و معین در احصاء را خود گفته که از فاذر معده و امانند
همین باشد و غیر از فاذر معده و انرا اول انیایه و بیان اختلافات استعمال و مشروط است
و این نکته در معنی گوید که معده او بر اثر سطوح و غیره آفاسی بند و دریل چنین است و معده قسم می باشد سفید
غیر فقط و در آن گوید و در طب که بیان کرده که این سرد و سفید و بزرگ قسم مشابهه نموده و در معده حریم
مکرر کرده و این معده گوید که زرد مایل بسبز و سفید و بزرگ قسم مشابهه نموده و در کتب معده او که در آن
زرد داشت و قسم می باشد بزرگ زرد مایل بسبز و مایل بسبز و چیز با دست که در آنش می شود و انرا محاط
نامند و بعضی بزرگ زرد مایل بسبزی در رد گاهی نیز مشابهه کرده اند و گویند امتحان او داشت که زرد جوهر را بر
شک می پاشند و بعد فاذر بزرگ زرد جوهر سرخ شود و خوب است و الا فلا و گویند علا خوبی او داشت که در
اقاب گرم عرق کند و چون سائیده بر محل لدغ افغی و مانند آن می باشد سم را بطریق رسع دفع نمایند
و جوهر سائیده در کله افغی و مار کند که بکشد یا کمر آید و امثال آن داده فاذر بزرگ زرد و هرگاه از آن سم خلاص
خوب است و حقیر این امتحان را بر می دارند و حرارت معتدل او در اخرو و نیم خشک و او از ده جوان مقاوم جمع مردم
حیوان و نبات و معدوم و در امت هر روز قوی قیراطی حافظ صحت و مانع ضرر سودا می و اختلاط مباح و اوجوب دلهاد است
وی با خود مانع گردید و او را موافق جمع امور معقول اعفاء و تبیه حافظ حرارت و رطوبت حریم و مانع
بعضی اخلاط و زوال کینه سمیت آن و بهی و معده اعفاء قوی و مفاصل و محلل در ادع او را م بارده حاره
و حجت حقیقان لغایتی مجرب است و قدر شتر نشین در دفع شوم از سر خود تا دو دانگ در سایر خواص از کف
اما یک دانگ است گویند اشنامیدن نیم دانگ از عرق او که از آبش اقباب هم رسد حجت از آن حقیقان باغی
مجرب است و شربت انصاف و کلاب از عقیق می پاشند و بر بالا فرش نرم ازین سلوبان می پاشند
و اندک ایی بر وزن و قریب دوسا بعد از آن غذا میل کنند و بعضی مردم مفر از شش قیراطی و نیز روز

و هر روز دو قیراق این دستور ساخته و در یک کباب منجمد انداخته و در حلی خمر بنویسد و عسل در آنجا بریزد و بخورد
 فردا بریزد و در لقی که حاد است و در ساله از رسایل مولفه ملبوس که چون چای در آنجا فادیم بنویسد
 در اقباط بنویسد و کمتر ظهور میسر شد و با درست و صدیقی صادق بقول برین در و نس فله دره یا بنویسد
 مزاج از مدت داشتیم و سیاهان گذشت بود انتفاع نمیشد و فصد با مسهلها بار بار قتل آمده و اما الحیجرات
 نوشید بالاخره عطر ظاهر کرد که من نیز همان حال داشتیم از شربت و در مفعول در مدت یک هفته مایع
 ظهور پیدا و در یک ربعین بدال عام نرفت من نیز بعل آوردم و در شبانه روز قرص بله ام محروم
 بتفاریق فی الواقع اثری پیدا آمد و مرض ایل شد باذن الله تعالی و درین روش نیز در اثر عسل
 به شربت بی امزده نافع یافته و در عسل مزه ای قد تنقیه کامله اثر کرد و دوم با مرض سردی و فصد و در عسل
 نام شد چون الله تعالی بر و چهارشنبه مایع نشت یک ربع است که در شربت چهار از فوات سرور
 محمد مصطفی صلوات الله و احواله و در ریاضه احمدین هر که خواند دعا طهرم زانکه من دیده نمیده کارم
 دافع مفضل و نام طعام و اخلاط ان ناخواه تو برسد گفته قرص بعل از رزق هم در دست مقل
 شربت آب تر کرده بخورد از رزق صحیح عرق کشند بنظر من که مقل را در لته شربت بر روی زبان نصب
 کند که مانع تراوش عرق نکند و قطرات عرق که ظاهر نماید از بالا همان لته گذرد و با طرفه در لیه
 بر آورم و طه از حیرات میز اخلاط ان که خود سر آدمی در آب شست و بایند گرم کرده بر او
 نهاده خداوند نماید مجرب است **نام شربت** و در ریاضه احمدین هر که خواند دعا طهرم زانکه من دیده نمیده کارم

در هر روز دو قیراق این دستور ساخته و در یک کباب منجمد انداخته و در حلی خمر بنویسد و عسل در آنجا بریزد و بخورد
 فردا بریزد و در لقی که حاد است و در ساله از رسایل مولفه ملبوس که چون چای در آنجا فادیم بنویسد
 در اقباط بنویسد و کمتر ظهور میسر شد و با درست و صدیقی صادق بقول برین در و نس فله دره یا بنویسد
 مزاج از مدت داشتیم و سیاهان گذشت بود انتفاع نمیشد و فصد با مسهلها بار بار قتل آمده و اما الحیجرات
 نوشید بالاخره عطر ظاهر کرد که من نیز همان حال داشتیم از شربت و در مفعول در مدت یک هفته مایع
 ظهور پیدا و در یک ربعین بدال عام نرفت من نیز بعل آوردم و در شبانه روز قرص بله ام محروم
 بتفاریق فی الواقع اثری پیدا آمد و مرض ایل شد باذن الله تعالی و درین روش نیز در اثر عسل
 به شربت بی امزده نافع یافته و در عسل مزه ای قد تنقیه کامله اثر کرد و دوم با مرض سردی و فصد و در عسل
 نام شد چون الله تعالی بر و چهارشنبه مایع نشت یک ربع است که در شربت چهار از فوات سرور
 محمد مصطفی صلوات الله و احواله و در ریاضه احمدین هر که خواند دعا طهرم زانکه من دیده نمیده کارم
 دافع مفضل و نام طعام و اخلاط ان ناخواه تو برسد گفته قرص بعل از رزق هم در دست مقل
 شربت آب تر کرده بخورد از رزق صحیح عرق کشند بنظر من که مقل را در لته شربت بر روی زبان نصب
 کند که مانع تراوش عرق نکند و قطرات عرق که ظاهر نماید از بالا همان لته گذرد و با طرفه در لیه
 بر آورم و طه از حیرات میز اخلاط ان که خود سر آدمی در آب شست و بایند گرم کرده بر او
 نهاده خداوند نماید مجرب است **نام شربت** و در ریاضه احمدین هر که خواند دعا طهرم زانکه من دیده نمیده کارم



